قرآن العجم ۱

بسم الله الرحمن الرحیم

خلد الله فی الارضین ظل القرآن الاعظم
ناصر الدین شاه قاجار سلطنته

بگفت قرآن
کتاب قرآن العجم
از ترجمه و تألیف
میرزا علاء الملک
ادیب ... و دوات
اسم

حمد وافر و شکر متکاثر خداوندی را سزاوار است که صورت مبانی را در آئینه معانی جلوه گر ساخت

~~سکندر~~ و خضر دلش را در ظلمات حیرت راه نمای اسکندر فکر قرار داد و به آب حیوان علم

تشنگان طریقت را از چشمه حقیقت سیراب فرمود و پرده تیره نشان

خلعت زندگانی جاودان بخشود فالناس موتی و اهل العلم احیاء و

صلوات زاکیات بر خواجه دارین و پیغمبر ثقلین محمد مصطفی که حکم رسول خدا بود که در دو ناصیه ظهور او

بشارت دادند و قرآن آیتی بر وجوب نبوت ... که تشنگان را

ظهور او آشکار بود و آیتشان را بر وجود او علامت ... ~~رسول الثقلین~~

~~العالمین ... المتمام فی الکتب~~ و درود و تحیت

بر رهبر اولین و آخرین علی ابن ابی طالب امیرالمؤمنین که در دو بهشت و ولایت

و سلک هدایت نبوت را در ولایتش اعتبار و فتوت و مروت را بوجود او

افتخار است مرد مردان و کلید خزینه ایمان باشد و در کتب ملکوتی

اورا فاتح دانند و در سلک ... اورا قرآن خوانند

الکرم

دیباچه

اکرم در ذات او انا عبد من عبید محمد گفتی در مقام و رتبه وصفات ۲

بر ماسوی الله سلک اولیت و اولویت یابد در برتری ذات و صفت او

چه گویم که خلقی سنگ کینه و سنگ ستم خوانند بجرم عشق توام

میکشند و غوغائی است تو نیز بر لب بام آ که عجب تماشائی است

ومات الشافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله

تسلیمات زاکیه و تحیات شائقه بر ائمه طاهرین و آل اولاد

~~صورتشان هدایت اثنی عشر کواکب باشند و در مقام ولایت~~

که در بحر ولایت ارزنده گوهر و در آسمان هدایت کواکب اثنی عشر

باشند و بعد چنین گوید این حاوی کلمات جامد ذات [illegible] میرزا علاء الملک

ادیب ... ولدان اسم ~~[illegible]~~ ابن مرحوم میرزا ... ابن علی ...

الرضوی ... [illegible] که چون قرآن حکیم سلطنت بزرگ اعظم

قدر قدرت شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار روحنا له

الفدا ... [illegible] ... هر ذره در ...

۴ حضور باهر [illegible] الدّرش جلوه گر [illegible] گردیده و بهر سو [illegible]

از صفحت ملل و طلعت حالش قشه بر تن پوشید این چو گمان منشر

و چون دیده علم و هنر در این عهد بیشتر رواج دارد و [illegible] دل

از اهل فضل و کمال نادرتر [illegible] آرد لهذا از سایر جلوه گری گشته

و براه علم و دانش پیوسته ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ بیادگار این قرن سعادت

اقتران در کمال عجلت یک کتاب اعلام الناس را که در شرح حال و اتفاقات

زمان خلفا و زمان سلاطین جهان است و بزبان عربی تصنیف شده

ترجمه کرده حکایات خوب و روایات مرغوب آنرا بدون تصرف

الحاق و پردازی و بدون تعصب قافیه عربی بزبان فارسی درآوردم

و آن کتاب را به [illegible] تقدیم درگهم و چون ترجمه آن در قرن ثانی سلطنت

۱۲ ۱۳

این اثر را بجانبداری روحانی [illegible] واقع شد لهذا اولی العلم خوش بخت و سعادتمند

(بر هوشمندان و کارشناسان [illegible])

اقلیت را القرن السّادة موسوم نمودم ~~[illegible]~~ این نسخه

[illegible] عناد و درهمی که از اعیان بی حقیقت [illegible] تصنیف و تألیف

(خود [illegible] و [illegible] خود [illegible] میکردم)

[illegible] آن اوقات تا مهر ارقاب حقیقت در ظرف [illegible] بروز

این فهم کتاب را [illegible] (بعد از صفحه ترجمه) بصفحه کتابت برسانیم با این معرض

از سجع و قافیه و اغلاق و اغراق الفاظ کناره جسته در این ترجمه

مرا ارشاد که چیزی ندارم و غیر از عجز و اتمام که کاری نیاوردم بجهت

چه رود در شرح [illegible] بی تصریح بیت مثال است در تمام ایام

(باید بحر [illegible] در انجام [illegible] خود باشم)

سخن قلمی بر دارم و چیزی نگارم تحریرات این نسخه از هر قبیل و هر چه هست در شهادت

[illegible] روزگار گذشته و بحر [illegible] و [illegible] مشغولم در اوقات

[illegible] ذوق و مطالبه [illegible] محبوبم بلکه در ترجمه [illegible] کاغذ

[illegible] قلم گشاده ~~این عبارات [illegible]~~

[illegible]

کنون در بیت و ... ز تحفه و ... نظم از روشنی و نثر ... سحر [illegible]
مطابق قرآن ... [redacted] سلطنت ... عادل است [illegible]
[illegible] سلطنت [redacted] در این قرآن [illegible]
[illegible] فیها و ... ازآن جمله ... قصاید [illegible]
[illegible] است [illegible] [redacted] [illegible]
التفاتات و ... این قرآن را ... هزار ... کرده‌اند
وشرح آن التفاتات

وشرح آن التفاتات والزامات را مفصلاً در دیباچه جلد ثانی این
کتاب خواهم نگاشت کنون بطور اجمال اشاره کرده بعد به شروع
خواهم [redacted] جزو جزو از ... [illegible] صحیح
است ... دوام دوران دیباچه شرح [illegible]
ثابت است [redacted] ... قصاید ... [redacted] ... [illegible]
... و نیز ... [redacted] علامت
... انواع [redacted] و عبارت ... و عنوان القاب
سلطنت ... خواهد ... [redacted] و ... از [redacted] [illegible]
انواع متفاوت ... خواهد شد [redacted] [illegible]
علما و ... اکثر ... و ... [illegible]
شده است ... [illegible]
... آنها ... و کنون ... [illegible]
در نهایت شرف و افتخار سلطان ... اعظم [illegible]

و رفع مالیات و عوارض قصابخانه و [illegible]

~~بموجب تخفیف مالیات قصابخانه و انضمام رعایا [illegible]~~

[illegible] حضرت مستطاب اشرف امجد ارفع

اکرم افخم آقای میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم اعلی که است

~~[illegible]~~ آزاده دل

نیکو نهاد است در ادوار تحامی دولت پروری [illegible] رعیت [illegible]

عطایا و کفایات و [illegible] فطرت همایون [illegible] اعلیحضرت [illegible] دل رعایا را

به سلطان عادل کرم و ترحم [illegible] از طبقات [illegible] اطمینان

را [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible] صدر اعظم [illegible]~~

~~سلطان افخم [illegible] اعظم [illegible]~~

~~و کفایت [illegible] صدر اعظم [illegible]~~

موقوف شد

رفع مالیات و رفع [illegible]

موقوف شدن مالیات قصابخانه و رفع و تفاوت عمران [illegible] اهمیت عظمی در انظار دارد

از آثار بزرگ است که در دوره سلطنت و صدارت [illegible] وقوع یافته است بحمدالله

در این قرن [illegible] برای مردم [illegible] عموم رعایا [illegible]

~~[illegible] مالیات قصابخانه [illegible] تقریباً~~

~~[illegible]~~

~~[illegible] مالیات [illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible] بحمدالله [illegible] مردم [illegible]~~

[illegible]

[illegible]

~~[illegible]~~

صورت اعلان [illegible]

لذا [illegible] دوران [illegible] آثار بزرگ این قرن [illegible] را

اعلان دولتی

از آنجا که همواره منظور نظر رعیت پرور مرحمت گستر بندگان جم دربان اعلیحضرت
قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه ظل الله دین پناه روح العالمین فداه رفاه
حال رعیت و بذل هر نوع عنایت و مکرمت در حق عموم طبقات ملت است
که آحاد و افراد عباد از کارگر و کاسب و فقرا و اعالی و ادانی و اراذل و مساکین
بالمساوات از آن بهره یاب و از صمیم قلب داعی دولت جاوید انتساب
باشند در این ایام میمنت فرجام ماه ذی قعده الحرام ۱۳۱۳ از سال فرخنده فال
که ایام جلوس ابد مانوس همایون بر اریکه سلطنت و تاجداری و تخت خلافت
و شهریاری و موقع مبارک و میمون و بزرگترین اعیاد برای عموم رعایای دولت
روزافزون میباشد از روز این اعلان مالیات دروازه گوسفند و داغ
گوسفند و تمام رسوم و عوارض قصابی از گوسفند و بره و کاو و غیره
و همچنین تمام عوارض و رسومات خبازی طهران را باسم و رسم و هر جهت
و بابت که از قرون متمادیه تاکنون معمول و متعارف بوده معاف مؤبد فرمودند
که الی الابد

که الی الابد احدی مطالبه نماید و بعد از این هم مطلع همه کس از ارباب وحق دارد
که گوسفند یا بره یا کاو را بدون دادن دیناری مالیات دروازه گوسفند
و داغ گوسفند و غیره داخل شهر نماید و بمصرف برساند یا بفروشد
یا ذبح نماید و هر جا بخواهد بفروشد بدون آنکه دیناری بهیچ عنوان مالیات
بدهد و تمام اعضای ذبیحه از گوشت و پوست و کله و پاچه و غیره متعلق
بخود صاحب ذبیحه است و احدی حق تعرض بهیچ جزئی از اجزای
آن ندارد و هر کس به هر اسم و رسم و بهانه در قصابخانه و خبازخانه مالیات
روا دارد بلعنت ابدی ایزدی ملعون و در نزد تمام انام مردود و مطعون
خواهد بود و فرمان این موهبت همایونی در روز ۲۲ ذی قعده که روز
جشن ذوالقرنین است در سنگهای مرمر در سر در بزرگ دارالخلافه
للتجارت و میمنت نقش خواهد شد و علی العجاله محض اطلاع جمیع اهالی
اعلان و اعلام گردید تا همه کس بدانند و بدعای بقای وجود مسعود ظل الجود

مبارک شهنشاه دین پناه خلد الله اروحنا فداه طیب الله ثراه نشیدند -

دنیز دولت آلتابت چیقدی لغضره دردواج بدرشاه لعضر

الشادت پیراشه وعشق تزلزل خاطر عمومی بود بحمد الله امر قرار قرار

سلطانی قرار داد قطع صدارت بعشق تامین دوشتن خاطر

صرانی وکسبه وغازداری شه مع بامره التمرشه ازصمیم قلب

دعای قوی نمی دعاکرد وجود مبارک شاهنشاه حمی حضرت الوقتین اعظم

روحنا فداه گشته امیدوارانی لطف الله عادل وحرمت وامینه را

دایم شنبه رادرتهنیت این قرن تعبیر علاوه بر ترجمه الکتاب تصنیف

عربیه الست صدر مع مهربان اعلیحضرت قضا قدرت سلطان الخشم

کالقرنین اعظم روحنا فداه الشاکریه وشان رفع بمبعوث

حضرت صدر اعظم دامت شوکته تقدیم است وهی هذه

من ناصر الدین

من ناصر الدين ذي القرنين اعلانُ … الحول في قرننا المسعود عنوانُ

وقرنه صار قرن فاق القرون به … وقرنه صار كالقرون بها يزدانُ

مضت عليه من القرنين ما لابث … وفيه نرجو قروناً وهو سلطانُ

لقرنه اقبلت بالخير ايامٌ … لعيشه اقبلت بالسعد ازمانُ

يحوي قروناً من الازمان اطيبها … وماله في قرون الدهر اقرانُ

مضى له في البرايا قرن فتنته … فذلك القرن قرن فيه عصيانُ

وسوف يأتيه قرن ثالث فله … من العطايا يواقيت ومرجانُ

علت به اليوم رايات واعلام … زهت به الليل اسياف وتيجانُ

وسورة الفتح في راياته نقشت … لها اذا جاء نصر الله عنوانُ

ومنه قد غنت الايران ذات رخى … كروضة الخلد ضحكت وهو رضوانُ

جرت بارجائها انهار الطاف ~~ماست بانحائها اهواء وغلمانُ~~

عنادل اللهو في افنانها سجعت … وفي التهاني لوى في القرن الحانُ

اضحى امتن سلاطين واسنا هم … هذا مربيهم والكل صبيانُ

وفي السلاطين هذا فقد غدى رجلا … وغيره في امور الملك نسوانُ

فی عرصة الطعن والغارات ذو ذکر — ومن سواه لعیر بن الفتح خصبان
لدی التناحر تلوی فیه اشباح — بالیوم التضاریب تکبو منه فتیان
فی عرصة الحرب تلوی منه ارماح — فی روضة الصلح تخبو منه نیران
وماله فی لقاء الناس مجاة — وماله فی عطاء الخلق خزان
فی الصیل والحرب اضحی خیر فرسان — سرح الخیول له فی الدهر اوطان
ومنه شدة باس حیثما ذکرت — اضحت مشایخ قبل الشیب شبان
له من الله آثار لها شرف — بذل وموهبة عفو وغفران
آیاته فی نجاح الخلق اثبات — آثاره فی خراب الدهر عمران
وکل آیاته خیر فاحسنها — صدر یبع وسبع الصدر منان
فاختار ناس صدرا کان ذا همم — ففی ولاه قلوب الناس رجات
للصدر قلب وعین فی مصالحنا — فقلبه سکن والعین یقظان
الصدر اعظم آیات له وله — ففی قضایاه رأی الصدر برهان
ففی رؤس البرایا الصدر اعظمها — ففی عیون القضایا الصدر انسان
هو الامین لدی السلطان فی امم — بل الامین من الرحمان اذ خانوا

ابو العلی

ابو العلی وابن ابراهیم اذ خمدت — منبره لاحتراق الملک نیران
هو الذی صار غیث الدهر من هطل — لم یحص فی عدها حدس وحسبان
لجوده فیکم جهر واخفاء — لمدحه فی الوری سر واعلان
اضحی وامسی من السلطان معوانا — نحن العباد فهذا الحر معوان
للصدر اخذ الرشا والمال اعداء — له العطیات خلان واخوان
عفو لنا فیه قد حارت فتیل لنا — له من الله انصار واعوان
کم من قضایا خطوب منه قد کشفت — علی اصالة رأی فیه برهان
عدل ومعرفة حلم ومعدلة — کنز وموهبة علم وعرفان
بذلک الصدر ذو القرنین ذو حشم — ذا الاصف قد غدی هذا سلیمان
یا من غدی فی ملوک الارض اعظمهم — یا من بدی عنده سر واعلان
انا الذی دمه یوری بحجرتکم — لکنها منک فی الایام حیران

انا الادیب فارجو منک مادبة
تنعمت فیه اخوان وخلان

بر خوانندگان ~~[illegible]~~ این اوراق معلوم بوده احمد مؤلف این کتاب از ارباب سخن
معلوم است واین منه اثر ترجمه [illegible] است [illegible] ٣ [illegible] اسم عمر [illegible]

بنی امیه و بنی عباس ذکر شده و در خطبات با میر المؤمنین مخاطب گشته اند
ایرادی بر این جنبه وارد نمی باشد که مخالفین بنی امیه و غیرهم را چرا
باین خطاب مخاطب ساخته ام این جنبه در ترجمه مجبور بموافقت اصل کتاب
بوده ام و شخص مورخ و مترجم بغرض این امر و در ضمن شخصی
نباید در ترجمه اصل مطلب را تغییر بدهد و اعمال کند مگر آنکه اگر در پاره
موارد توضیح شخص بزرگی شده باشد باید
مورخ و مترجم منصف حرمت جلوگیری خود را نگاه داشته رعایت ادب را
ملحوظ دارد و بالصراحه عین عبارت دیگران را نگارد و جزئی آنکه کاتب نگارد
ورشت زیرا نادر که با اصل کتاب هم موافق باشد و از ادب هم خارج نشود
توضیح دیگر آنکه در ترجمه اینکتاب این جنبه حتی الامکان از ترجمه
تحت لغات خارج نشده مطلب فارسی الحاق نکردم مگر آنکه در بعضی موارد
چون عین ترجمه تحت اللفظی عبارت را ایهام
میکرد و مطلب مفهوم نمیشد ناچار بیک طوری فهم عبارات و الفاظ و
کلمات کردم که حقیقة از ترجمه هم خارج نشده باشم و معنی هم واضح باشد.
درن.

و نیز در این ترجمه طوری رعایت شده است که از اصل ترجمه تحت
عبارت خود را خارج نکرده ولی بقصد ادای مطلب مفهوم که اگر
کسی مشتاق بترجمه باشد و انگلیسی را بخواند ابداً تفاوت
نخواهد یافت زیرا عبارت ترجمه است نه عکس خود انگلیسی را
در زبان فارسی مستقلاً تألیف نموده اند که از سبک انشاء و فصاحت
خارج نشده است و در این کتاب در اصل متن ترجمه و توضیح
اشعار عربی نیز داشته ام از آنکه ترجمه اشعار عربی در فارسی بواسطه
داشتن اصطلاحات که موافق با فارسی نیست عبارت را ابهام میکند
مطلب و رشته حکایات را از میان میبرد باین ملاحظه از ترجمه
اشعار صرف نظر کردم و در حواشی کتاب بعضی توضیحات مفهوم و بعضی
اشعار را که راجع باصل و حقیقت خود حکایات بود ناچار ترجمه در متن
کرده یا اشاره به مضمون آن آوردم از آنکه اگر آن اشعار در متن
ترجمه نمیشد ربط کلام و اصل معانی از نظر الکلیه از میان میرفت

۱۸

۱۷ از الطاف نهانی امید است که اگر سهوی یا خبطی و غلطی سر زده

در ترجمه جمله عفو و اغماض فرمایند که در کمال بی‌غرضی و شتابزدگی

محض توضیح حکایت ~~خود~~ در باره موارد خود را بعضی لغات

ادا کردم و با تأیید الهی ~~درویش~~ در حواشی بعضی خود این شرح را هم

از علی سلطان شنیده‌ام است

مستخرج از تاریخ صدور [illegible]

تاریخ صدور قباله‌ها که در صفحه قبل ذکر شده
از زمان عزالت [illegible]

۱۵/خرداد/۱۳۱۳

[illegible]

تا این صفحه مربوط به تاریخ صدور قباله‌ها است
پشت موضوع دیگری است که در صحافه [illegible]
ضمیمه است

۶۵

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حاجی ابراهیم خان شیرازی ملقب باعتماد الدوله اول صدر اعظمی است که در ظهور دولت قاجاریه جلوه‌گر گردید
مردی با تدبیر و دوراندیش بوده که مآل کار فردا را امروز خوانده باقتضای وقت چاره جوئی
نموده جان خود را در آخر کار زندیه و ظهور سلطنت قاجاریه بسلامت در برده و با جاه تمام
و جاه بیشتر خود را برتبهٔ منیع امارت و عرشهٔ رفیع وزارت رسانید در دو دولت
نعمت برده و بدو سلطان بزرگ خدمت کرد در زمان سلطنت شاه شهید آقا محمد خان و خاقان
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه تا ... سال رشتهٔ امور [redacted] کف کفایت و قبضهٔ درایت
او بود در دوره آقا محمد خان شاه شهید بیگلربیگی [redacted] فارس شد و بوزارت خاصه
سرافراز آمد و لقب اعتماد الدوله یافت سه سال بیگلربیگی و کارگزار فارس بود و از نشئه
چون نوبت سلطنت را بنام نامی خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه زدند اقتدار حاجی ابراهیم خان
کما فی السابق
بیش از پیش شد و خاقان مغفور بر رتبت و مناصب او افزوده او را بصدارت عظمی نصب کرد
در مجلس حضرت شهریاری غالب اوقات جلوس داشتی و در رتق و فتق امور و عزل و نصب اعیان دولت
و ارکان مملکت اقتدار کلی باو بود
باعث ترقی حاجی مرحوم جعفر خان زند شده در اصفهان رایت استقلال برافراشته بود بیگلربیگی
شیراز را معزول کرده و حاجی ابراهیم خان را کلانتری داد تا آنکه در زمان لطفعلی خان زند کار بجائی
کشید که بوزارت او منجر گردید و از آن پس بمعارج سامیه رسید
در حسب و نسب و ابتدای کار این صدر عظیم اقتدار مختصری در بعضی تواریخ نگاشته شده است
بانیم

باتیم سطورات دیگران را با اقوال معتبرهٔ اهل زمان و اطلاعات خودمان موافق قصه
از نقل اقوال و رفع اعتراض کثیر نقاوه مطلب را نگاریم
حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله پسر حاجی هاشم شیرازی است که از کدخدایان و کلانتران شیراز بعهد
دستگاه رضا بسبب کاردانی و عقل و تدبیر برتبهٔ حاصل کرد و کلانتری و حکمرانی شیراز نامی
گردید گفته‌اند که آبای ایشان اصلاً از شهر قزوین بوده‌اند و پس از آن بشیراز آمده‌اند
بسلسلهٔ حاجی قوام شیرازی که معاصر و ممدوح خواجه حافظ است وصلت پیدا کرده‌اند و در شیراز
اقامت نموده‌اند در زمان نادرشاه افشار حاجی هاشم کدخدای محلهٔ حیدری خانهٔ شیراز
بحکم آن پادشاه جبار وحشت رفتار چشمانش را کور کردند بعد از انقراض سلطنت کریمخان زند
علیمرادخان زند بر مسند حکمرانی جلوس کرد اعیان فارس را با میرزا محمد کلانتر سابق باصفهان
نقل و تحویل کرد چون جعفرخان زند بعد از علیمرادخان در اصفهان علم استقلال بلند کرد
میرزا محمد کلانتر شیراز که در توقف اصفهان بود بطهران آمده بدربار اشرف شاه شهید
آقا محمد خان قاجار گردید جعفرخان کلانتری شیراز را علی رغم بحاجی ابراهیم خان تفویض
کرد و او باستقلال و جلال یافت
در نسب حاجی شاه قاسم معتبرین اهل شیراز که معاصرین بجان خان بعهد ...
دو پسر ایشان بالاتفاق معروف است که اینها از جدهای اعلم قزوین بشیراز آمده‌اند
کثیر بشیراز آمده‌اند در زمان سلسلهٔ حاجی قوام شیرازی معروف وصلت کرده‌اند از اولاد
ایشان بعد از حیات شان طرف نسبت و بهره مند شده‌اند و حاجی هاشم کدخدای محلهٔ حیدری خانه رسید

و بالاخره پسرش حاجی ابراهیم خان بعد از آن ... کرد در اهل شیراز در کتب حاجی هم
بعضی کلمات دارند که در مدتی که او در شیراز بود نان سید شنیده که گفته‌اند
هم آن مدتی که نان اسم قدیم معروف است و با آنکه ما میدانیم لهذا بازار تحقیق
آن کتب و باب التحقیقات صرف نظر و غض بصر میکنیم

بعضی کلمات

در سنه هزار و دویست و پنج هجری لطفعلیخان پسر جعفر خان زند از شیراز بهته سپاه گرد و در ان ایام
حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر او بود با بیست هزار سوار و پیاده لطفعلیخان بعزم تسخیر اصفهان
حاجی ابراهیم خان را بکلانتری و نیابت شهر شیراز گذاشته برادر او عبد الرحیم خان و سرکردگان
فارس را ملازم رکاب خود ساخته همه جا قطع مسافت کرد در (قسمیراز علیا)
تا داکرفت از آن طرف شاهزاده محمد خان (قاجار سعود محمد شاه قاجار)
که ولایت عهد دولت و نیابت سلطنت داشت در جمع کردن انجمن ... بیرون
اهالی روانه مدافعت گردید با لشکر جرار و عسکری بیشمار تا محال قمشه از توابع
اصفهان طی طریق کرد در سه روز در مقابل یکدیگر منتظر قتال بودند و از ضعف و قوت
یکدیگر آگاه شدند لطفعلیخان که از معرکه جنگ بود در لشکر جار کرد تا روز دیگر کار را
باتمام رساند چون مقداری از شب گذشت بعضی خواب و بعضی بیدار بودند عبد الرحیم خان
بموجب دستور نامه برادرش حاجی ابراهیم خان سرکردگان فارس و بزرگان
طوایف زند را جمع کرده با آنها در خرابی کار لطفعلیخان پیمان بستند که آن زندواری را
از صفحه روزگار معدوم سازند و در آن نیمه شب در میان اردوی خود چند تیر تفنگ
انداختند و لب طبلخانه و بیابان ساختند و بنای فتنه ساختند لطفعلیخان چون دانست
دلتراشیان

دو لشکر بدخواهانش برخلاف دیرین او شبیخون زده‌اند و همراهان خود را منتظر چنین
شبیخونی نمیدانست گریزان دهشت زده از دیر او در بیمورد چنانکه راه گریز پیش نداشت
خود را بی‌جا گذاشته با دویست نفر از کسان با ثبات خود بطرف شیراز روان شد
تا خزاین و دفاین خود را در شیراز جمع آوری کند و تدارک کار نماید و تلافی ... کند
چون به دروازه شیراز فراز آمد حاجی ابراهیم خان ... و دروازه شهر را بسته
و او را راه ندادند لطفعلیخان کسی را نزد حاجی ابراهیم خان فرستاده سبب این خیانت را
جویا شد حاجی ابراهیم خان پیغام داد که من بارادهٔ تو آگاه شدم و دانستم که در عهد ...
تو بجائی نخواهم رسید و دودمانم را تباه خواهی ساخت لهذا مصلحت چنین دیدم خود را
از ملک آواره کردم دیگر از شیراز قطع امید کن و ترک نوید کن در این اثنا بازماندگان
در بیرون شیراز بر دور لطفعلیخان جمع شدند و او به پیغام حاجی خندید و گفت این خائن
هرچه باشد شهری است و همراهان او جمعی از رذالهٔ واهی‌اند طاقت مقاومت با
سپاهیان ولایت ندارند این گفت و شیراز را محاصره نمود حاجی ابراهیم خان چون
چنین دید رجوع بتسلیم نمی‌نمود تدبیری کرد و در لشکرهای لطفعلیخان اعلام نمود که هر کس
اهل و اقارب و اولاد و عیال خود را که در شیراز هستند دوست دارد باید از لطفعلیخان
دست کشد والا طایفهٔ ایشان در معرض هلاکت و اموال ایشان قرین غارت خواهد
چون همراهان لطفعلیخان این شنیدند از او دست کشیدند و متفرق گردیدند و کانوا فی اجتماع
کالثریا فصاروا کالثرایی بنات نعش لطفعلیخان با چند نفر بطرف ... رفت

و از آنجا به فارس روان شد و آنچه در لشکرگاه داشت بهرهٔ غازیان لشکر شاه شهید گشت

حاجی ابراهیم‌خان بحضرت شاه شهید آقا محمدخان عریضه فرستاده و معروض داشت که شهر را

از بهر ضبط خزاین لطفعلی‌خان و محافظت فارس سرداری و سپاهی روانه دارد آقا محمدخان

میرزا رضاقلی نوائی منشی‌الممالک متفحص السلطنه را فرمود تا در اصفهان بحضرت ولیعهد

دولت فتحعلی‌خان برسد و شاهزاده مصطفی‌قلی‌خان را با سه هزار کس با او برگماشت متفقاً

بشیراز آمدند میرزا رضاقلی اموال و اثقال لطفعلی‌خان را جمع کرد و جواهر پیاده و سواره او را

همراه برداشته با هزار راس مادیان مراجعت نمود

وصول عریضهٔ حاجی ابراهیم‌خان در غیاب در قزوین بحضرت شاه از واقعهٔ لطفعلی‌خان و طرق

ارادهٔ او در سمیرم علیا و انصراف او بشیراز و منع کردن او بشیراز و رفتن لطفعلی‌خان

لشکر رفتن باهم و استعداد او و اتمام حجت بود و در این هنگام شاه شهید آقا محمدخان از آذربایجان

بطرف عراق می‌آمد و این عریضه بملاحظهٔ ایشان رسیده است

بعد از آنکه لطفعلی‌خان بنا در فارس رفت با استعدادی که داشت با جمعی قلیل به تسخیر شیراز آمد

و در منزل کُرُم ([illegible]) فرود شد حاجی ابراهیم‌خان بر خود ترسید از مصطفی‌خان قاجار استمداد نمود

بعد از چند بار زد و خورد مصطفی‌خان شکست خورده وارد شهر شیراز شد باز حاجی ابراهیم‌خان

صورت حال را بتوسط قاصدی بادیر معروض خدمت شاه شهید آقا محمدخان نمود آقا

محمدخان با پنجهزار کس بسمت شیراز شد و باتفاق مصطفی‌خان جنگ با لطفعلی‌خان

مصاف درهم

مصاف داده‌اند آخر تاب مقاومت نیاوردند و داخل شهر شیراز شدند در همین سنه آقا محمد شاه

از شیراز بطهران مراجعت نمود

در سنه هزار و دویست و هشت شاه شهید آقا محمدخان از طهران باصفهان کوچ نموده و از آنجا

بجنگ لطفعلی‌خان رفته راه شیراز پیش گرفتند در همین ماه شهر شوال همین سنه کوکبهٔ شهریار

بیک فرسنگی شیراز رسید حاجی ابراهیم‌خان کلانتر فارس و بزرگان و اعیان و شیاطین شیراز

تا مسجد بردی باستقبال آمدند بعد از ورود موکب همایون بشیراز حاجی ابراهیم‌خان را بیگلربیگی

فارس فرمودند

در سنه یکهزار و دویست و هفت هجری شاه شهید آقا محمدخان از راه اصفهان بجنگ لطفعلی‌خان

آمد و حاجی ابراهیم‌خان شیرازی را با بزرگان فارس طلب داشته در حضور اعلیحضرت حاضر شدند

چون آقا محمدخان در سنه یکهزار و دویست و هشت عزیمت کرمان نمودند دفع لطفعلی‌خان

نمودند را بنا نهاد بعد از انجام کار از آنجا بطرف شیراز آمدند

در سنه یکهزار و دویست و نه هجری شاه شهید آقا محمدخان فوت کرد از مملکت فارس را

نواب فتحعلی‌خان (فاتحه بفرزند فتحعلی شاه) بفرمان ضبط و لشکر ایلجهان اعلی

ملقب فرمودند و حاجی ابراهیم‌خان شیرازی پیرمرد حاجی شاه را در منصب وزارت و وکالت

خاقان سلطانی اختصاص دادند در سنه صفویه او را ملقب باعتمادالدوله نمودند

و او را با مرکب بطرف طهران آوردند

چون شاه شهید آقا محمد خان قصد یورش بلاد آذربایجان را کرد از جمله همسفران آن
با استعداد او دو شاطر که سفر داشتند حاجی ابراهیم خان شیرازی بود او را در رکاب
همایون از شیراز بطهران آورده بودند و بمنصب اعلای وزارت خاصه منصوب
و ملقب [illegible] بودند و او را همراه بردند

در همین سال یکهزار و دویست و نه هجری شاه شهید آقا محمد خان ارگ قلعه شاه آباد
خان [illegible] را العزم کردند [illegible] معطوف داشته در منزل قراچمن [illegible]
[illegible] حاجی ابراهیم خان [illegible] و [illegible]

در سنه یکهزار و دویست و ده هجری آقا محمد خان بر تخت سلطنت جلوس کرده
از نهر [illegible] و فتحعلی شاه روانه شد روز [illegible] این سال [illegible]
[illegible]
بوده ملتزم رکاب شدند حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و میرزا شفیع صدر اعظم بعد
[illegible] صدر اعظم [illegible]
و در شرف التزام رکاب حضرت [illegible] از طهران طرف [illegible] استرآباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
روانه طهران شدند و در این [illegible] حاجی ابراهیم خان ملتزم رکاب [illegible]

سنه ۹۶ / ۱۷

سنه هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق سنه هزار و دویست و یازده هجری در ماه
سپتامبر فرانسه آقا محمد شاه بزرگ از سفر خراسان و در حقیقت از فتح قلعه آن سامان
مراجعت بطهران کردند مسیو الیویه سفیر جمهوری فرانسه از برای معاهدات تجارتی
مابین جمهوری فرانسه و دولت ایران بایران آمده بود و در غیاب آن شاه بزرگ وارد
طهران شد و مدتها در طهران و تجریش بسر میبرد و منتظر ورود موکب شاهانه را داشت و مأموریت
خود را بانجام رسانید سفیر مذکور بقراری که بعضی تعبیرات نشانه حاجی ابراهیم خان صدر منزل
داشته است این سفیر هوش [illegible] در سفرنامه فرانسوی خود که [illegible] چاپ شده است شرحی
از نظر ورود شاه بزرگ و وضع حاجی ابراهیم خان مینگارد و عین تقریرات او در اینجا
نگاشته شود

در چهاردهم همین ماه که شب [illegible] در خانه حاجی ابراهیم خان منزل داشتیم دیدیم پیش خانه
حاجی وارد شد و میگفتند که شاه در یازدهم یعنی فردا ورود خواهد کرد بهمین جهت شهر طهران را
آئین نبستند و در غیاب خانات و کوچه چراغان کرده بودند و عجب این است که شاه در یازدهم
وارد نشد در فیروزکوه اقامت کرده بود وجه عدم ورود این بود که منجمین ساعت سعدی
نیافته بودند در بیستم آن ماه ورود کردند در ساعت قبل از ظهر صدای شلیک را شنیدیم
بعمارت سلطنتی رفتیم و ورود شاه را تماشا کردیم بازوبندهای مرصع گران بها بازو
بسته بودند و انجواهر را همین سفر خراسان از ذوالقعده نادرشاه گرفته بودند حاجی ابراهیم
صدر اعظم سه ساعت بعد از ورود شاه مراجعت بخانه خود نمود همان روز ورود در عمارت

سلطنتی اتفاق عجیبی رخ داد از جمله اسباب شهزاده شاهرخ شاه که در این سفر بیت
سلطان جدید ایران آمده بود صورت خود شاهرخ شاه بود که یک فرنگی از ایشان
فرنگ کشیده بود و همین صورت را در چهار گوشه گرفته آینه بروی آن کشیده بعد و تحویل
خانه طهران است شاه به مجرد ورود از قیمت مخصوص جواهر ها خود است از شاهرخ
شاه را طلب فرمود تمام اسباب از دوربین تحویل شد آینه صورت شاهرخ
در میان آن شکسته بود شاه متغیر شده و فی الفور چشمهای خانه را کنده

با وجود که ما در خانه صدر اعظم منزل داشتیم و در این دو روز هم نتوانستیم او را ملاقات کنیم
در پنج و دوم بعد از آن روز سوم قدری از ملاقات با صدر اعظم با پنج نفر از میرزا
بزرگ (مرحوم میرزا عیسی قائم مقام و پسر قائم مقام ثانی میرزا ابوالقاسم مقصود است) پرانتز
کردم میرزا بزرگ اول سؤالی که از ما کرد این بود که از طرف صدر اعظم چه پیشکش آورده اید جواب
دادیم چون چهار سال است که از فرانسه بیرون آمده ایم و در حاک عثمانی و مصر بوده ایم ا
گفته ایم و چیزی همراه نداریم اما از طرف صدر اعظم هر کس با ... بند بعد
رسیده ایم این سخن را گفتیم و فوراً به پنج نفر از نوکرهای میرزا بزرگ که حاضر بودند
به هر کس سی اشرفی عثمانی دادیم در ایران هیچ چیز تعجب علی الخصوص پول زرد
را ندارند چنانکه بخشش این مبلغ مختصر فوراً اثر خود را کرد عظمت و شوکت
در نزد میرزا بزرگ و کسان او به درجه رسید فی الحال ما را در اطاقی بهتر از اطاق
اول

اول ما بردند و میوه از برای ما آوردند بعد از یک ساعت صدر اعظم از حرمخانه
خود بیرون آمد و تنها در گوشه تالار جلوس کرد مترجم ما مخصوص رفت و عرض کرد فرانسویها
حاضر هستند ما را به اطاق طلب کرد و به تعظیم که کردیم با یک دست راست را روی شکم
گذاشت و سر را خم کرد ما همچنین کردیم صدر اعظم توسط مترجم با خوش آمد گفت
و به چهار و پنج نفر ما را در جلوی خود اذن جلوس داد جز ما که در اطاق گشته بودیم
احدی اذن جلوس نداشت مردم لب ریز جلوی تالار ایستاده بعد از قدری تأمل از ما پرسید
جهة آمدن تا ایران چه است ما کاغذ را که مسیو (ورنی نک) ایلچی جمهوری فرانسه
که در اسلامبول بود با ترجمه آن به فارسی که خطاب به صدر اعظم بود با و دادیم قریب
یک ساعت تمام آن کاغذ را مطالعه کرد با ذهنی باشد که خوش آمد کرد همین که
کاغذ تمام شد ما کاغذ های دیگر که والی بغداد هم به صدر اعظم نوشته بود با و تسلیم کردیم
نیم ساعت تمام هم کاغذ والی بغداد را می‌خواند اصل کاغذ ایلچی فرانسه مقیم اسلامبول را
که به زبان فرانسه بود در لفظ خود گذاشت اما ترجمه کاغذ که به فارسی بود با نامه بغداد
به میرزا بزرگ داد و بعد عریضه ما را هم از اتاق ... به اطاق تأمل بعد منظر صدر اعظم
رسانیدند و بعد چنین جواب شفاهی ... فرستاد از قرار معلوم بوده
بهرکدام جواب فرستاد با کمال خوشحالی سیر شدند در این هنگام غلیان آوردند بعد از آنکه
خود کشید با تعارف کرد ما با کمال ... قسمت کردیم چون در مجلس اول موقع گفتگو نبود و فرصت
هم نشد ما اجازه خواسته به منزل خودمان رفتیم همینکه برخواستیم از صدر اعظم استدعا کردم

که هر وقت ممکن است ما را در مجلس خاص دعوت بنمایند جواب داد فردا قبل از
طلوع آفتاب بیائید فردا صبح در ساعتی که قرار داده بودند هنوز آفتاب طالع نشده
بخدمت صدر رفتیم ما را در اطاق کوچکی پذیرفت و جز سه نفر دیگر از بزرگ
که نفر دیگری آنها را نشناختیم دیگر در اطاق احدی نبود بار دیگر روز قبل ما را
در حضور خودشان نیز همان تعارف روز پیش خودش آنچه را تکرار کرد و ساکت نشست
ما عرایض مطلب خود را اظهار کردیم که چون جلالت قدر و شوکت و عظمت پادشاه
ایران در تمام دنیا منتشر است جمهوری فرانسه که در این اواخر ایام هم معاهدات
مخصوصی با دولت ایران داشته است مصمم است که با تجدید آن معاهدات ما در ضمن
صحبت از عثمانیها گفتگو کنیم صدر اعظم لفت عثمانی بنای بدگوئی را گذاشت
و اظهار تأسف نمود که چرا باید دولتی با این قوت و شوکت به درجه‌ای برسد که مملکت
(قریم) را به روسها تسلیم کند و شاه مصمم است که در بهار آینده از طرف دربند و کوه
حرکت نموده روسها را تنبیه نماید ما به صدر عرض کردیم البته مطلع هستید که در هزار و
هفتصد و هشتاد و سه نزده سال قبل بین والی گرجستان (هراکلیوس) و [illegible] روس
معاهده‌ای بر ضد ایران بسته شده است و چون العبارة حق تعلق به مجهز شده آن را رها کرد
و نگاه نداشت و حال آنکه مملکت گرجستان از ابتدا ایرانی نامیده شده و تاریخ دارد
گرجستان برای ایران این بوده که امکان داشت با عثمانیها مربوط باشد که سازش
کنند و یک هنوزی از آنجا در قره دیگر راه در بوجهی گرجستان است والحال
در تصرف

در تصرف عثمانی است لذا واگذار شود از طرف راه شام تمام بود فرنگستان مستقیماً
باز بود جنوب و عدالت حقایق با ابریشم گیلان و پشم کرمان و مس معادن ایران
و بعضی عقاقیر و ادویه به آلات که از هند و خراسان به ایران جمع میشد از این بنادر
به فرنگ صرف شود دید وزیر سری تکان داد و گفت البته باید مقصد ملکه همین است
در این قوه کمی هم باید تمام گرجستان را متصرف شود جواب دادم خیلی است
که میفرمائید اما اگر روسها کمک والی گرجستان نباید چه خواهد کرد صدر خندید
گفت وقتی پادشاه مصمم است ناچار شود اگر دولت میتواند روس با هم شرکت
کنند تا در مقاتله و مقابله با عثمانی جز آنکه از ایران نخواهند بود این کلام صدر
به خیال ما گرد و حقیقتاً هم ارزش دارد تا کنون آنچه ما شنیده‌ایم هر وقت قشون
ایران و روس با هم تصادف کردند فتح و ظفر نصیب قشون ایران شده است
و پیشتر از این خودشان هم با ایرانیها تعریف ملح خودشان دیگر و سلطان معنه
در بین مکالمه یکی از امرای بزرگ ورود کرد صدر اعظم تواضع نمود و سر وارد شد
با لهجت خودشان نیز ما دانستیم که در مجلس تعرض گفتگو نیست و شاید صدر اعظم هم
میدانسته که در حضور این شخص با ما سخن کرده لهذا برخاستیم و قرار
بیرون رفتیم هنوز از اطاق خارج نشده صدر ترجمان ما را صدا زد و گفت عرایض
و مطالب شما را با دقت عرض کنم برای اینکه مرا در دفعه دیگر بهتر این است مطلب

۲۳ خودرا بنویسید و امضا کنید   ما دو روز بعد تمام مطالب خود را نوشته و امضا کرده مربوط

ترجم بحضور صدر رفتیم مترجم گفته بود است حرف مطالب شما را میخوانم و فردا

شاه نشان میدهم لیکن فردا جواب خواهم داد   در این چند روز توقف ما در خانهٔ

صدر با بعضی از رجال نجف لیک برخورد صدر ما از بس تردیدیم این شخص تولدش در شیراز

شده است اگرچه ایرانی نیست ولی با ذوق تا در شیراز اقامه داشته اند زیاد مراوده

کرده است تاریخ ایران را در نهایت خوبی میداند و در تمام ادارات داخله از قبیل مالیه

و حربیه وغیره مهارت تمامی دارد شعر را خوب میگوید خط را خوب مینویسد صحبت

خوش میکند در بعضی امور رسماً صدر است که این شخص باشد مشهور است صدر اعظم

تا اندازه‌ای کار خود را با لمهارت اداره نماید ما در این صحبت با او نشست زیاد داشتیم

و عجب این است این شخص غالب صحبتش بمزاح بود هر وقت دیگر پادشاه و صدر اعظم

میشد بمیک ادب ولیک ملت اسم میبرد که این شخص [illegible] او میشد و میگفت

فی الحقیقت در دو دفعه ملت صدر هستیم و کما هو حقه میپرسیدیم چه اینکه این صدر

با زندگی فلک کرده و با این شاه تازه موافقت کرده چه بود تا این سخن را میشنید

ملاحظه و احتیاط میکرد و سخن را بر میگردانید و جواب [illegible] هیچ [illegible]

جواب را نمی‌بریم   خلاصه بعد از چند روز جواب صدر اعظم از این قرار بما رسید

اولاً دولت ایران معظم شد در الحج بلاد [illegible] دولت عثمانی معاهدات تجارتی

منعقد

۲۴ منعقد نماید و با مأمورین فرانسه وعده ملاحظه شده که بعد از عهدنامه سابق راجع

و در اصفهان و شیراز و سایر بنادر فارس هم دارالتجاره داشته باشیم و جزیره خارک را

هم بطور اجاره از طرف ما بدولت فرانسه بگیرم فی الحقیقه آنچه مقصود ما بود ایرانیان اما چه

مصرف ملازمه تجارت است [illegible] وضع [illegible] راجع به [illegible]

[illegible] از افراد و آحاد این ملت مالک ثروت هنگفت و اگر هم [illegible]

[illegible] و [illegible] و هو [illegible] و [illegible]

پادشاه که [illegible] [illegible] را ادا میکرد و اگر [illegible]

[illegible] از ایران بیرون [illegible] و عده [illegible] مالک شده است [illegible] مصر [illegible]

شده چنانچه منظور داریم [illegible] در بصره و بنادر خلیج فارس مراوده تجارتی

کنیم آن وقت آنچه [illegible] جزیره خارک و [illegible] دولت ایران

قرار خواهیم داد   انتهی

از این چند سطر [illegible] و [illegible] صدر اعظم

۲۵ معلوم میشود که بچه اندازه بصیرت است در بزرگی او همین نکته کافی است که
میرزا بزرگ فراهانی در باب فضل و علم بصیرت در حضرت او معترف شده است
دانشمندی بود شمشیر قلم بر در هر دو دستگاه هر دو دلیل بر عظمت و جلالت آن حضرت بیگانه است

۱۲۱۱
۱۲۱۲
۲۶ در سنه هزار و دویست و یازده هجری حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله در حضور شاه شهید
آقا محمد خان بکار وزارت پرداخته در طهران آن نیز نشسته
در سنه هزار و دویست و دوازده هجری چون خبر فتنه انگیزی و تحریک کاترین دوم
امپراطریس دولت روسیه در ایالات گرجستان اشتهار داشت و بعد شروان و باکویه
و سالیان و طالش و محاصره شروان در مسامع مبارک شاه شهید آقا محمد خان رسید
در دفعه ثالث این سال بقصد انتظام آن ممالک نهضت فرمود میرزا شفیع (صدر اعظم بعد)
آقا الکرکرا با میرزا محمد خان قاجار دولو را بحکومت دارالخلافه طهران گذاشته
و حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله را از راه آذربایجان همراه بردند و از راه
اردبیل بکنار رود ارس آمده آنجا را اردوگاه کردند و بر سر قلعه پناه آباد
تاختن آوردند و آنجا را فتح کردند در اینجا شاه شهید آقا محمد خان در شب
دوم شهر ذیحجه همان هزار و دویست و دوازده بدست سه نفر خادم و پیشخدمت که از خدام
ناکار خود مقتول شده و از دار بدار ابد رفتند
در سنه هزار و دویست و سیزده بعد از قتل شاه شهید آقا محمد خان شاهزاده حسینقلی خان
و سایر شاهزادگان و امرا و خوانین از قلعه پناه آباد و قزاق بطرف طهران روان شدند
حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله هم با فوجی از امرا و کشیکچیان نعش را از راه اردبیل
و زنجان طریق طهران گرفته و در طی هر منزل در سمت یعنی نزدیک دارالخلافه طهران

منزل کردند لکن میرزا شفیع با [illegible] صدر اعظم آمده و میرزا محمد خان قاجار
دولو بیگلربیگی طهران در بدو بیعت مستحفظ شهر و پایتخت بعذر حسب وصیت شاه شهید
هیچکس را به بیرون طهران راه نداد تا آنکه نواب جهانبانی (فتحعلی شاه) در رسید
فوراً این دو نفر عریضه خدمت نواب جهانبانی که ولیعهد سلطنت بود نوشته
و اینکه پایتخت موروثی دعوت نمودند نواب جهانبانی هم بالفور روانه
از شیراز بطرف طهران حرکت [illegible] روز [illegible] از ذیحجه در منزل [illegible]
در شش فرسخی طهران است نواب حسینقلی خان برادر کهتر شان و اعتماد الدوله
حاجی ابراهیم خان شیرازی [illegible] در خارج شهر طهران معه وراه به بیرون شتافته بودند
بحضور سعادت ظهور فتحعلی خان ولیعهد دولت (فتحعلیشاه طاب ثراه) شرفیاب
شده و اظهار عبودیت کردند و با ایران بیمنت و اقبال بشهر وارد شده ۸

چون سلطنت اعظم خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه مقرر آمد جناب حاجی ابراهیم خان
باز بمکان سابق تا [illegible] سال وزارت بالاستقلال نمود لکن چنانچه در ابتدای جلوس
فتحعلیشاه طاب ثراه با میرزا محمد شفیع صدر اعظم در شرح حالش ذکر خواهد شد بالاشتراک
وزارت می نمودند و هر دو در امور دولتی بی اختیار بودند و اعتبار و رتبه میرزا شفیع
از عهد شاه بزرگ آقا محمد خان شهید برقرار بود لکن حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله
بتدبیرات و کارها و دلایل که از اول در کمون داشت کاری کرده میرزا محمد شفیع

با هم

با هر صدارت دیگر ساخته که او نیز با این اعمال بپرداخت منتظر شده این وظیفه
مرقوم را این شرکت هر کار را خیانت انگاشته و در کارش در رسید آن وقت
با این امر خطیر بپردازد و واقعه ها بنظر هم شده میرزا شفیع قصد داشت
و میرزا شفیع مذکور در اوان شاه بزرگ آقا محمد خان شهید هم کار صدارت داشت
و بعد از آن او را اول صدر اعظم دولت قاجاریه قرار داده لکن در آن زمان هم با
تصریح اکثر التواریخ حاجی ابراهیم خان [illegible] چند دست میرزا شفیع را از امور
وزارت کوتاه ساخت و خود رایت استقلال افراخت و احوال میرزا شفیع بعد
معلوم خواهد شد

از مسموعات اهل زمان و تحریرات مورخین آن اوان چنین مستفاد میشود حاجی
ابراهیم خان صدر وقت در نهایت عقل و کیاست و فهم و فراست بوده است هر چه
در امور کار [illegible] اول کند و هر چند در هرج و مرج باشد لکن تا یک دانائی و بینشی
در کمی باشد هیچکس مثل او نبوده از کلانتری شیراز به وزارت ایران ممتاز شد این خود
والا قدر [illegible] مختصر متین [illegible] رزین بوده است که حزم و متانت وافر
داشته است و شرایط و لوازم هر کار را نیکو بسته است و شاهراه امید [illegible]
[illegible] شده [illegible] در طهران خاقان مغفور فتحعلیشاه حاجی ابراهیم خان را که صدارت داشته
بجرم [illegible] احضار فرمودند و او را از آن منصب [illegible] داد [illegible] شراب [illegible] کردند
[illegible] شده و در اطاعت امر سلطانی [illegible] بیچاره با آنکه در مدت عمر شراب نخورده بود

با برادرانش [illegible] نصب [illegible] میرزا شفیع صدر اعظم [illegible] میرزا شفیع [illegible]

حروه حالات میرزا شفیع صدر ... ۲۹

و پایان الغایه تمر و تسلیم را نگشته پیمانه آب تسنیم را گرفت و جا را رسید تلخی بیاورد
و درین کار سعی نمود لکن از ساغر از جا برخواست و قلمدان را از جلب در آورده نزد
خاقان مغفور گذاشت و در وقت اعلیحضرت سلطان از او طلب انگشتر را تسف کرد
جواب داد که شرب کردن با صدارت منافات دارد شرب عشیات
و لوازم عداوات کار جهانگو تا خیر وافات منجر سبب زد حرف اعلیحضرت
بی شراب دادیم در امر صدارت مداخله نکنم و خود را مخلوع و معزول دانم این حرف
در مزاج آن سلطان قدردان بهامت تا ثیر را نمود و برای همین کاتبین و ... اورا
بزرگ میدانست همین وقت تقمدان استعفا حال حالت آن صدر متین را
دولت ایران زمین بود نمود و سایر اقوال و افعال او را تقلیدان بهیبت شد رقیان کرد

وقتی که آقا محمد خان شاه شهید بجهت دفع لطفعلیخان زند بکرمان رفته بود حاجی ابراهیم خان
عازم خدمت وی بود که از قلعه های شاهی نزد یک تقرب در گاه بود درین راه لعنت
کاجی ابراهیم خان خیلی قطور بی ادبانه حرکت کرد نزد حاجی حکم کرد تا او را تا دیب نمود
کسانیکه با او لعنت بجهت منع تعذیب آن بی ادب گفتند او را سیاست مکنید
که باعث خرابی تو خواهد شد حاجی قبول نکرد گفت اگر آقا محمد خان مشغول است بجهت
جنین شخص مؤاخذه کند هر چه زودتر خراب شوم بهتر است چون بار در رسید و بحضور
رفت آقا محمد خان شاه شهید تا او را دید فرمود حاجی بیا از ترک ها مراد ادب نمودی
خوب

خوب کردی ممنون شدم تو کلی امتی دران مواخذ کردی که ... الله علیه بارسیه ازین

میرزا ... ملکم سفیر انگلیسی مقیم طهران در سابقا در شرح احوال تاریخ مرغوب نگاشته است
در باب صحبت و کم آزار و حق و دروغ شاید سیاست و عقوبت شاه شهید آقا محمد خان
می نگارد که آن شاه بزرگ وزرا را جرعه کردی برای نحوه هر کسی را متعصب
میدانست هرگز ... وخرج را بر جمیع اموال آن ملوک اختیار میداد
چنانچه قبل از ترقی حاجی ابراهیم بمنصب وزارت در ایامی که منصب تحویلداری میرزا شفیع
بود آن شاه بزرگ خواست سعی از میرزا شفیع وصف کنند و برین جهت او را با حاجی ابراهیم
فرو خت بعضی نوشته اند که اول خواست حاجی ابراهیم بامیرزا شفیع مقروض نکند میرزا
شفیع بعض ملاحظات قصد امتحان کرد و خود بفروشد و سید تا پاران دیگر حاجی ابراهیم
در مجلس عام رفت و قال ارکم میرزا شفیع بار تحکم کرد که اما اخت و بهیمن صورت او را
بخانه حاجی ابراهیم کشید حاجی ابراهیم با او در مقابله خود مکلف و مهر بانی کرد او تمر در باو بعلوم
در ایام حکم نفس خشنود آقا محمد خان بود و اکراه از این گونه سلوک میکرد و چنان داشت در میرزا
شفیع و ربودن مبلغ تا مبلغ میکرد و کار باجائی هر تر از این منجر شد که میرزا شفیع از ترس
عجز کرد ... مبلغ جریمه را تمام و کمال ادا کند هر قدر دوست راه اما اخت و بقیه را
حاجی ابراهیم از خود داد و میرزا شفیع مستخلص شد انتهی
در میان شاه شهید و حاجی ابراهیم خان کمال صمیمیت خوب در میان بود از جمله روزی خان فرمود

بنا بر نوشته تحقیق [illegible] کرد

21 حاجی ابراهیم خان در تدبیرات داخله و فراهم آوردن اسباب منافع کشور خود بلا نظیر بوده است
اما در سؤال و جواب با خارجه چنان ماهر و بصیر و عاری و خبیر نبوده اگر چه در عهد
شاه بزرگ آقا محمد خان شهید چنان سفرای دول با ایران توقف دائمی نداشته
و اگر اتفاقاً یک سفیری هم با ایران می‌آمد موقتی بود با این حالت البته وزرا از مذاکرات
پلتیک خارجه بی بهره بوده اند ولی حاجی مرحوم هم درست از عهده جواب این سفیر
موقتی [illegible] یعنی [illegible] داشته [illegible] است [illegible] المعنی را با [illegible]
محکم ساز [illegible] نموده است که هر یک از دول [illegible] و المعنی را با [illegible] رقیب
قرار دهد و خود را در میان انجمن و عالم نگاه دارد چنانچه وقتی ملک شهید آقا محمد خان قاجار
شهر تفلیس را مسخر و قتل و غارت کرد [illegible] پادشاه گرجستان [illegible] سلطنت [illegible]
عداوت و رقابت با دولت روسیه اختیار [illegible] مملکت با ملک شهید خود است
و عهدنامه های سلاطین صفویه را [illegible] دولت انگلستان [illegible] سفیر خود [illegible]
این سفیر وقتی رسید که آقا شهید در سنه هزار و دویست [illegible] هجری در قلعه شوشی [illegible]
[illegible] خادم [illegible] رسیده بود و فتحعلی شاه طاب ثراه هنوز جلوس نفرموده و اوضاع
بلاد پراکنده [illegible] حاجی ابراهیم خان صدر اعظم جواب سربسری و عامیانه [illegible]
هم داد و او را باز گردانید ممکن بود که آن صدر [illegible] پلتیک و حمایت دولت انگلستان را [illegible]
زمانهای آتیه ایران [illegible] و طوری جواب بگذارد که از روس [illegible] خطر
حاجی نبوده

این [illegible] نوشته هم 22

~~حاجی نبوده و [illegible] و [illegible] هم [illegible] بار لطف خود [illegible] هر روزه پیش~~
~~از پیش آداب [illegible] بجا آرد و در اول امر [illegible] نبوده~~

از اقبال مهد علیا و [illegible] داستان [illegible] حاجی ابراهیم خان [illegible] پیشرفت [illegible] شخص
خود [illegible] صدر اعظم چنان [illegible] حقوق و اخلاق [illegible] وفاداری و ثبات عهد [illegible]
[illegible] مصداق [illegible] ع [illegible] الجبل [illegible] از هر طرف [illegible]
[illegible] بر [illegible] در [illegible] هم [illegible]
با او [illegible] وزارت
پرداخت [illegible] از سروران آن زمان [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] شاه شهید آقا محمد خان قاجار [illegible] آن شاه
بزرگ را در [illegible] نگاه داریم
پس از آنکه شاه شهید آقا محمد خان قاجار [illegible] رفع [illegible] کرد [illegible]
[illegible] توقف [illegible] حاجی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] آقا محمد خان [illegible]
[illegible] مضطرب شدم [illegible] اطراف [illegible]
روانه شد [illegible]
دیگر [illegible] همراه خود [illegible]

رفتم و آرام گرفتم آقا محمدخان فرمود تو بجهت تحقیق این احوال همراه ما هرچه استفسار کنم
سخن براستی گوئی تا در امان باشی گفتم هرچه سؤال فرمایند از واقع جواب دهم حضرت
پادشاهان در سخن راست چشم امید از دولت است فرمود چون با لطفعلیخان
زند مخالفت کردی و حقوق تربیت او را در گذاشتی و برادرت را [illegible] و اکنون ب
اردوی او شکست نمودی و دروازه شیراز را بروی او بستی لطفعلیخان ناچار بطرف
دهات شیراز رفت جمع آوری لشکر کند و تسخیر شیراز نماید و تو کمال [illegible]
تو از او هراس کردی و در صدد چاره جوئی برآمدی [illegible] و اظهار خدمت
کردی ما را هم از حقیقت تا صاحب داعیه ملک بر دارند و تو در میانه [illegible]
طرف اعتنا نیز از ما نیست و این مرد واقع کردی و شهر شیراز را در حمایت با جمع [illegible]
بتصرف خود گرفتی و کلی را بیرون شهر راه ندادی و خود مردی [illegible] تابع فرمان
بردار باشی این خیالات همین طور بود یا نه عرض کردم با خیال خود چنین [illegible]
آنگاه فرمود ما تدبیر ترا تحسین کردیم اگر لطفعلیخان در ورود اول مغلوب و منکوب گردد دیگر
تو سرداران ما را بشهر شیراز راه نخواهی داد و شهر را آنگاه خواهی داشت [illegible]
با آن رغبت گفتم تا حصار شیراز را تصرف آوردیم [illegible] سردار کوچ رفع
لطفعلیخان فرمایم [illegible] در مصاف او [illegible] مغلوب سازد لطفعلیخان
قاجار چنین کرد و خود با مغلوب ساخته وارد شیراز شد دیگر ثابت تو از ترس خیانت لطفعلیخان
[illegible] استعداد [illegible] محمدخان را همین دستور گذاردم تا سپاه در حدود فارس

افزوده

افزوده شد بجهت هر ساعت اضطراب ترا افزون گشته بیشتر با [illegible] دست [illegible]
و سرداران ما را بشهر راه دادی و بعد حفظ ایشان جمع آوری نمودی چون زیاده از ده هزار تن
از عساکر ما در شیراز جمع شدند ما نیز آمدیم و لطفعلیخان زند را منهزم نمودیم و وارد شیراز شدیم
و بتصرف آن نواحی گشتیم تو با ما [illegible] تمکین کردی و بسهولت شهر را بتصرف
ما دادی در صورتیکه تدبیر ما از تدبیر تو بهتر بود چگونه [illegible] تدبیرات ما خواهی دید
گفت [illegible] منزل خود مراجعت کن و خاطر جمع دار و ترک تدبیر [illegible]
دعا و ثنا بجا آوردم و رخصت [illegible] بمنزل خویش عودت کردم

مرحوم ملک الکتاب هم در تاریخ خود در باب حاجی ابراهیم خان مطالبی می نگارد و اقوال منحصر
بنجابت او [illegible] از تکرار مطلب اعراض کرده نیم سطر از تاریخ او را عینا در اینجا نقل می نمایم
چنین می نگارد حاجی ابراهیم بالاخره بمقصود نایل آمد اما بغدر و کفران نعمت
منسوب گشت انتهی

در هنگامی که آقا محمدخان شاه شهید در شوشی بقتل رسید اردوی شاهی بطهران روانه شد
حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدر اعظم بجانب طهران [illegible] صاحب
[illegible] و کار [illegible] بعد از [illegible] خود [illegible]
[illegible] خان [illegible] راه [illegible] در رکاب شاه شهید بود
از عرض راه روانه [illegible] او نیز [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] نمود

و دلیجان طغیان یافته بود در سمیرم و بعضی بعرض خاقان مغفور فتحعلیشاه رسانیده بودند باعث
انگیزهای حاجی ابراهیمخان است که مصطفی‌خان قوانلو از میان راه باز گرد و کمونی پدر بیرون آمده
فاطر عصیان نموده است حاجی ابراهیمخان در پرده با زهجان را صاحب و ایران را حاکم است
و خیانت او ظاهر شود لهذا اعلیحضرت ظل‌الله در دولت اصلاح نزده و دفع شر تقی‌خان را
بعهده خود گرفت و برادر خود محمد حسن‌خان قوانلو سردار را از آنجا فرستاد و بعضی طوایف الجب لکار
برد و تقی‌خان از مخالفت دست کشید و ابوالهادی‌خان فرزند خود را با پیشکش و هدایا
روانه آستان شهریار نمود و حاجی ابراهیمخان بر ابطال خیانت خود بحال این امانت زد
این تقی‌خان همان است که در اوان قبل تا در شاه بیزد آمده و حاکم یزد بود و شاه را از یزد بیرون
کرده خود از آن اوان در آن سامان حکومت میکرد و در دولت زندیه او را رعایت و تقویت
میکردند در عهد خاقان شهید آقا محمد خان هم با همین رتبه مستقل در یزد اظهار اطاعت کرده بود
خود علیمرادخان را برسم گروگان بحضور شاه شهید آقا محمد خان فرستاده بود چون حاجی ابراهیمخان
پدر او را در بین راه باز گرداند از او بحال خود برای قیام در دو ماه از قرار مذکور طغیان نمود شد

حاصل آنکه حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله تا یکسال هم در عهد فتحعلیشاه طالب ثبات و استقلال امر وزارت
بود غرور و کفران نعمت را افزود در مجالس غائب و حضور از زبان دولت و در تحقیر دولت
آغاز نهاد و بتقبیح تحقیر ایرانی نمود ناصحان پند او دادند از آن کمتر روی بعد گمراهی
گوشه نشینی ترجیح داد صلاح مملکت خویش خسروان دانند مکاتیب چند در اسلام
زیاده از ده ماه بمجالس حضرت و دولتیان گذاشت و آنها را انظار دولت داد

تحریف

تحریف میکرد اینکه بمراعات نجف و نوشته اعتبار ریش بزرگ است از کثرت غرور
با عیان و اشراف هر مسلکی اجحاف کرد چنانکه داشت اهانت نمود و کسان او در بلدان
چیره شده از روی طغیان بر رعایا ظلم و تعدی نمودند و چنین گمان میکردند که حکم رعایا و ارکان
بخواهد بود و در این حضور و مصدر شاهزاده حسینعلی میرزا در فارس بعز رسیده اند و ارفه اسم
ایالت و رسم باب میرزا محمدخان بحکم پسر بزرگ حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله بود
لهذا از عارف و عامی و دانی و قاصی و وضیع و شریف از بعید و قریب اظهار شکایت شد
در پرده و آشکار رنجیدند ولی نظر باوند و شورش عامه را بر سر کرده و جمعی از اعیان
و دبیران که بزرگان دولت بودند از رادت جناب میرزا شفیع مازندرانی در صدارت بر از منه دیوان
تا حدی بود از اطراف و اکناف در کار حاجی ابراهیمخان سعایت کردند و حضور خاقان
مغفور از بختان در شکایت او روایت نمودند پادشاه گاه گاهی بعضی ایشان داری بگران درگاه
چنانکه تا حدی در نزد و تحمل فرمود تا چه نوشته خط اکثر ملتفت اکثر اوراک حضرت
خاقان مغفور او را رد وضع کرده حاجی ابراهیمخان با جمعی بزرگ سعایت کرده عزم
خیانت و قصد جانب حضرت است انگاه خاقان مغفور در میانه امیران درگاه
و رعایت این وزیر مستبد دارای نجف و منزه آنچه خان جهان پناه و ملک پادشاهی
در آن انگاه بر زوال خواهد افتاد و غضب ملوکانه ساری و عزم ملوکانه بر آن شد که
این نفس را ابراز دارد تا بر نفوس لطیفه با محبت و شاکر بگذارد چون حاجی
ابراهیمخان مستقلان و اقوام را زیاد داشت و بهر یک از فرزندان و هم عمال خود را در یک دیار
گماشته بود لهذا احتمال داشت که دفع و رفع او باعث آشوب بسیار در ایران گردد و برای

کارآگاهان و امینان دربار گردون‌اقتدار چنان مصلحت دیدند که بحکم ملوکانه جمعی در طهران
و سایر بلدان حاضر و مأمور باشند که در روز معین تمام منسوبان حاجی
ابراهیم خان معهود را گرفته بکیفر و عقوبت آرند

محمد علیخان قاجار قوانلو در روز چهارم ذیحجه دفع اسدالله خان پسر حاجی ابراهیم خان که حاکم
آنجا بود رفت

علیخان قاجار در کوه گیلویه و بهبهان مأمور شد که محمد حسینخان برادر او را که حاکم آنجا بود مقید دارد
و رحیم [illegible] کارگزاران شاهزاده حسینعلی میرزا والی فارس هم مأمور بودند که در شیراز
میرزا محمد خان [illegible] پسر بزرگ حاجی و آقا محمد زمان کلانتر شیراز برادر حاجی و حسینخان
ولد عبدالرحیم خان برادر دیگر حاجی بود گرفته هر یک را مکفوف البصر و مقطوع اللسان
نمایند   در طهران هم خود حاجی ابراهیم خان و برادر او عبدالرحیم خان را خود گرفته
حاجی ابراهیم خان که در سی سال [illegible] سلطنت [illegible] از دستگاه دارا [illegible] او بزرگ شده
موافقت نمودند و دولت خیانت [illegible] او را بر [illegible] حاجی ابراهیم خان چنانکه تماشا نمود
سموع از آب حرم و خاص [illegible] خاقان مغفور [illegible] [illegible] [illegible] غضب
نمود حاجی ابراهیم خان هر چند در آن آتش غضب با نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
خواند اثر نکرد و صفت [illegible] او باعث [illegible] دیر کردید [illegible]
هر چه [illegible] او را در طهران برکشیدند و زبان [illegible] او بریدند و او را [illegible]
و معلولا [illegible] در قزوین [illegible] داد از آن جهان دیگر [illegible]
و خویشان او خود کشته [illegible] [illegible] افتاد [illegible] [illegible] آخر

سر باد هر که پا از حد خود بیرون نهد سر دهد بر باد و تن در خون نهد و این واقعه
در غره ذیحجه سنه هزار و دویست و پانزده واقع شد

از جانب خاقان مغفور فتحعلیشاه خطاب [illegible] با مأمورین ولایات در تقییم و قمع کسان حاجی ابراهیم خان شده
بودند چنان اشاره شده بود که در غره شهر ذیحجه در طهران حاجی ابراهیم خان را گرفتار خواهیم ساخت
شما نیز هر یک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و سایر بلاد مأمور در روز اول ذیحجه بهر یک از بستگان
حاجی ابراهیم خان را [illegible] دیوانی [illegible] [illegible] اگر زودتر از آن [illegible] مأموریت خاقان
رسیده [illegible] ملاحظت [illegible] [illegible] [illegible] حرکت کنند تا روز موعود در رسد
در رسد بهر یک از مأمورین فرمان [illegible] ذیحجه [illegible] بستگان حاجی ابراهیم خان [illegible]
بهر یک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسید که تا [illegible] آن امر را [illegible]
در غره ذیحجه هزار و دویست و پانزده [illegible] صدارت حاجی ابراهیم خان طی گردید و دولت صدارت ایران
بالاستحقاق بمیرزا شفیع [illegible] رسید   لا تغبطنّ وزیر الملوک وان
اناله الدهر منهم فوق همته   واعلم بانّ له یوما تمور به   الارض
الوقور کما مارت لهیبته   هرون و هو اخو موسی الشفیق له
لولا الوزارة لم یاخذ بلحیته   چون حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی عهد و جوار
[illegible] [illegible] ایران [illegible] مردم فارس [illegible] هر یک فارسی [illegible]
[illegible] از اهالی شیراز قصاید [illegible] ساخته [illegible] هر کدام [illegible] در حق حاجی ابراهیم خان بود

بعضی از آن اشعار هنوز در افواه و السنه اهل شیراز دایر است که یک بیت در اینجا
نگارش میشود تا از این نمونه گشت سلیقه معلوم شود

اگر چه شاه گشت و شهی گشت شهر آباد

هنوز از لحم به هر چه از او زاد کمند

شاه اول مقصود از لطفعلی خان زند است و حاجی ابراهیم خان باعث انقراض و انهدام
او بوده است و شاه ثانی مقصود از علیقلی خان فاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه است
و بالعلامه اشاره به ماجرای خیانات حاجی ابراهیم خان را [illegible] نموده
وقتی یکی از مقربان حضرت خاقان عرض کرده بود که حاجی [illegible] سلطان پرستی شاهنشاه و معتمد
بود که عرض کرده بود وزیری بهتر از حاجی ابراهیم خان نمیشد کسی بهتر از او خدمت نمیکرد چرا [illegible]
عزل شد و معتمد حاجی ابراهیم خان صدر اعظم خوب وزیری بود اما برای سلطنت آقا محمد شاه و امثال
او صدر اعظم برای سلطنت [illegible] بوده این [illegible] بود و مرد بزرگ
[illegible] تجدید است [illegible] چنین فرموده که نمیدانم کشتن حاجی ابراهیم خان صدر
رجب [illegible] شاه شهید بوده است در باب خاقان مغفور و معتمد بعد از چندی او را بکشد
در کنار [illegible] نماید

برادران

او برادران و فرزندان و کسان مشهور حاجی ابراهیم خان در ایام صدارت او و بعد از حیات او
تا این هنگام بسیار متکدر دولت می بودند چنانکه از مقررات است که نگارش میرود

برادران او

یکی حاجی عبدالرحیم خان است در بدو که لطفعلی خان زند [illegible] بوده است زمانیکه لطفعلی خان
از شیراز به تسخیر اصفهان روان شد و بسیار جمعیت داشت حاجی عبدالرحیم خان [illegible]
[illegible] با صفهان آمد و مجمله در تفصیل خاتمه آن سفر را دیگر دفعه تکرار نمیکنیم
[illegible] از آن بعد از ترقی برادر خود حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله کلانتر شیراز [illegible]
چندی را هم بیگلربیگی بوده است

در سنه هزار و دویست و نه هجری که شاه شهید آقا محمد خان به جهت دفع ابراهیم خلیل خان [illegible]
شوشی رفته بود حاجی عبدالرحیم خان با چراغعلی خان نوائی با فوجی [illegible]
در سه فرسنگ قلعه پناه آباد است آمده و معسکر در آنجا لشکریان [illegible] تا آن اوان
لشکر به دفع ابراهیم خلیل خان پرداخت

و نیز در همان سفر عبدالرحیم خان را از منزل تخت طاوس با چراغعلی خان [illegible] به جهت حفظ
[illegible] در سه فرسنگ شوشی است مامور کرده و آنها در کنار [illegible] لشکر [illegible]

در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه حاجی عبدالرحیم خان به جهت دفع [illegible]

تصرف داشت بحکومت کرمان رفت و برادر او محمد حسنخان سردار که شرح حالش در بیان کرده شد

تقی خان با فتحعلی خان حاکم کرمان که شراکت محمد حسنخان بحکومت کهگیلویه و بهبهان رفت و حاجی

عبدالرحیمخان برادر کوچک در طهران آمده بیگلربیگی شد

سنه هزار و دویست و ... در طهران بود او را در غره ذیحجه هم ... برادرش

حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله ماخوذ داشته نابینا نمودند و تفرقه ... دادند

محمد حسنخان

یکی از برادران حاجی ابراهیمخان محمد حسنخان است ... شاه بزرگ آقا محمد خان شهید باردوی

رفته او را شاه شهید همراه مصطفی خان قاجار ... و ... در تسخیر

تسخیر ... از شرح آن در تاریخ ... مذکور است

در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه ... بیگلربیگی یزد رفت و تقی خان حاکم ... را

تادیب کند در ... در ... کرده ام

چندی نیز بیگلربیگی کرمان ... بود و از آنجا بحکومت کهگیلویه و بهبهان ... شد

در همان روز گرفتاری برادرش حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله او را هم ... حسب

امر دولت ... حسینعلی میرزا والی فارس گرفته معروض نمودند

آقا محمد زمان

یکی از برادران حاجی ابراهیمخان آقا محمد زمان ... است ... حسینعلی خان ... ولی

برادر

برادر اعلیحضرت ... در زمان ... ایالت ... بیگلربیگی

از خدمات ... کرد و در غره ذیحجه هم که گرفتاری برادرش در طهران

واقع شد او را هم با برادر ... حسینخان پسر حاجی عبدالرحیمخان بحسب

امر دولت در شیراز نابینا کردند

(فرزندان حاجی ابراهیمخان)

یکی میرزا محمد خان است که بیگلربیگی فارس بود در گرفتاری پدر ... دیگران شد

یکی میرزا اسدالله خان است که در عهد خاقان مغفور چندی حکمران کاشان بود و بحسب

امر دولت ... هرات محمود میرزا و فیروز میرزا و کامران میرزا ... بران

... و ... مراجعت میکردند ... داری کرد

و ... حاکم ... دو ... در روز موعود بآن

رفت و او را از ... رحلت ساخت

یکی حاجی علی ... است ... در زمان ... پدرش طفل بود

و تقصیری ... او را ... ولی مجبول ... دلیر از رشد بود

... واقع شد او را ... امر دولت ... او در طهران بود ... بمراحم

... علیه

هزار نفر

در سنه هزار و دویست و سی و شش جمعی از خادمان حرم محترم که دشت ایران با ده هزار نفر

از حاج از راه ارزنة الروم قصد مکه معظمه کردند بزرگ و سرقافلهٔ ایشان حاجی

علی رضا بود شبی در خارج ارزنة الروم منزل کردند از آنجا که ایران و در آنکه دود

لعنت با حاجی علی رضا در حرم آقای پیغام کرده که در عسکر رومیان گفته است که اموال

کثیری با شما است و بجهت گریز از دادن گمرک ناروا از دادن گمرک مال التجاره

تجار را جزو اموال اهالی حرم مستور کرده اند و بجهت جمعی را ملک وش با مور معین از

که بهانه جستجو برآمده اهالی حرم ریخته آنچه از مال التجاره تجار است بیرون آورند

و عشر دیوانی از آن اموال بگیرند حاجی علی رضا از اتمام این خبر را گفت اهالی را در امانی

حیات و حرمت ایرانی دیده که کمتر از نه کسی از کفیه تفتیش سلطانی در میان گفتگو

و حرم سرای ایرانی در آید لهذا ده هزار نفر از ایرانیان را جمع کرده چهار هزار نفر را

با طراف حرم سرا گماشت و باقی سواران را ترتیب نظام برپا داشت و خود اسلحه

پوشید مستعد جنگ و مهیای دفع هنگامه ساز رزم کرد و عزم را جزم نمود

که این ده هزار نفر را بکشتن دهد و صد هزار از رومیان را از پا در آورد

یا آنکه حفظ حرامت و وقایهٔ ناموس کند آنگاه ده هزار نفر از بیکه چریان

و عسکریان و کم کچیان و لگی ان فام رو باطراف خیام روان شدند چون استقامت

ایرانیان را دیدند جنگ ترک کشته و اقدام با معبر را ملاحظه شمردند رئیس لکم کانه

جمعیت خود را در فاریج گذاشته خود با چند نفر از خاصان بخیمه حاجی علی رضا در آمد

و دلجوئی

و نهایت ادب و احترام را مرعی داشته بعد از صرف قهوه و غلیان آنها تلخی را که رکاب را گذاشته

با ظهار صورت خود از آن کار کردند

و نیز وقتی که حاجی علیرضا از مکه مراجعت میکردند از نجف و بغداد مقتدی هزار طایفه گراد بنای

لجاج و عناد را گذاشته خواستند خودسری کنند و بر خارف ایشان دست اندازی نمایند باز

انها است و بسیار نیت حاجی علی رضا را ظاهری دیدند که خطا کرده از راه صلح و مسالمت بر آمدند

و صفت غریب از آنمرد در حق بروز کرده است و در وقتها محل حیرت است

که با همین اظهار شجاعت و جلادت دست پدر عالم خواهد که کار مردانه از او دیده است

که مرحمت گفته و دو آن او معروف نجابت است و در لقمه و هر کس که بر او رسیده از کلاف

آنها از این حرف مکدر و ملالت نهی خورده صفت امانت و دیانت است و در راه

مکه جان خود را بر کف دست نهاده و با طرف مخالف سازگار نیست (الحزم و الحیات

فی المیت و اللطف فی الحیث) مصداق حال این فرزانه است و در میان جمع

نفر اسم او مجلس ذکر میشود از وار اقوال معروف و تقریر جمعی با او معاشر بوده اند

حاجی علی رضا از مردان نیک فطرت و خوش صفت بوده است و منصب ایلچی گری

داشته و در حضور اعلیحضرت خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه رتبت و منزلت یافته

از همه یکی شنیده ام که آنمرحوم را پسری بوده جمیع سکنه طهران او را میشناسد و طلب

مغفرت بجهت او نیز بر یکی از آثار خیریه او در طهران احداث قنات است که مشهور

بقنات حاجی علیرضا است و دهنه فرهنگ آن در خیابان لاله زار است با دارالشفای خیمه

و ...

عود لاجان و چهل میدان راه و قریب پانصد هزار خانوار است شرب میکنند و این
قنات آب بسیار دارد و همیشه منبع خیرات آب آن گوارا است و وقف بر این
محلات است حاجی علیرضا مذکور عموی جناب میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان است
و مجملا شرح حالات او نوشته میشود

(مرحوم میرزا علی اکبر حاجی قوام الملک)

پسر بزرگ حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله است در زمان فتنه پدر طفلی بیش نبود و
غائب خاقانی واقع شده است او در باب قتل بسلسله اعتماد الدوله ممنون و مشکور بوده
مقرر فارس بود همه مشکل آری والی فارس قیام داشته و حکومت بعضی از بلوکات
و ایلات شیراز را بوی محول شده از وقتی به اسلامبول رفته بلقب قوام الملک نایل شده
و چندی ریاست تمام گشته آخر الامر بر ... فوت پسرش میرزا محمد قاسم خان نصیر الملک است
و الکنون در شیراز بهر حال و طلاق دفعات ایلات عمر دارد در حیات میرزا علی اکبر
قوام الملک پدرش حکومت ابو شهر را داشت و بکیفیت آن را التصرف نموده
و آخر الامر ... کشته ... را رفته بود بانگلیس رد کرد
آنها هم بوشهر را تخلیه نمودند مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری در حضور مبارک
اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه این خیانت را بمیرزا علی اکبر قوام الملک بیگلربیگی فارس
نسبت داده بود و شرح آن داستان اگر مقتضی شد در ذیل حالات مرحوم صدر اعظم نوری نگاشته
میشود

میشود میرزا علی اکبر مذکور مردی باکفایت بود لکن مرحوم آقا میرزا محمد علی مشیر الملک وزیر شیراز
و از سلسله سادات عالیدرجات است و در فارس وزارت باستقلال داشت
ممکن است در قوام الملک و بستگان او ترقی کنند هر روز آنها را از لحاظ ... مبتلا میساخت
و طایفه مشیر ... را الهم بسبب سعایت وقایع و احترام داشته‌اند بملاحظه خویشی
اعتنائی ندارند و بعضی منصبهای دولتی ایشان میکنند

اقوام و بستگان حاجی ابراهیم خان

یکی مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی همشیره زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله است
و بعد از قتل اعتماد الدوله بتوسط مرحوم حاجی محمد حسین خان امین الدوله صدر اصفهانی
و شرح حالش ذکر میشود در حضرت خاقان فتحعلی شاه طاب ثراه لقب خانی یافت و بجهة
پاره مهمات در تحریک بلندرت انگلیس و اسلامبول و فرانسه و غیره رفته است و شرح
سفارتهای او در تواریخ حالیه و قدیم ثبت است و اتفاقا وقتی هم دریا طوفانی شده بود
کشتی او و سفیر انگلیس را که عازم ایران بوده است بطرف امریکا برده بودند و اسیر کرده
دولت برزیل نهایت احترام را از ایشان نموده است و بعد از چند دفعه سفارت
بوزارت خارجه هم نایل شده است

(حاجی حسین علیخان)

برادر بطنی حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله است در دستگاه مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا
طاب ثراه نیابت وزارت داشت چون اعراب طایفه ... در ... حاضر نبود و ...
ورت

دست گرفتند هر قدر سعی داد وارد آورد و دنده و دارایی و سایرین را جمع

بی نه اخشند لهذا اعلیحضرت خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه حاجی جعفرعلیخان را

در هزار و دویست و بیست و یک بسفارت مصر فرستادند که با محمدعلی پاشا خدیو مصر

مذاکره در این باب کرده خواهش کند که در قلع طایفه وهابیه اقدام و اهتمام نماید

والا از راه بر و بحر فارس لشکری از ایران تا به حدود و ثغور آن طایفه را قلع و قمع

نماید محمدعلی پاشا خدیو مصر هم با عجله ابراهیم پاشا را با لشکر و توپخانه فرستاد و او

شهر درعیه را خراب کرد و عبدالله بن سعود رئیس و تابعین را مغلولاً معهم باسلامبول

فرستاد و او را در اسلامبول مقتول ساختند و حاجی جعفرعلیخان بعد از انجام سفارت

بمکه معظمه رفته از راه شام بتبریز آمد و در دار الخلافه بسبب الطاعون واقع شد

اولاد مرحوم میرزا علی اکبر قوام الملک ابن حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله

میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان و میرزا حسینعلی خان نصیر الملک و میرزا علی محمد خان قوام الملک

~~ثانی است ... ده روز ... ~~

~~و در سنه ... روز بعد از آن وفات کرد~~

در ذکر اشخاصی که هنگام تحریر این کتاب از اعقاب و بنابر حاجی ابراهیم خان

اعتماد الدوله شیرازی در حیات هستند از قرار ذیل است

معروف ترین آنها میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان است که در سنه هزار و دویست و سی و شش

متولد و تقریباً نود سال و نیم قبل از وفات حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی متولد شده است و در سنه

هزار

هزار و دویست و پنجاه و پنج بطهران آمده است و الی خراسان و ممالک ...

قدس فرستاد ... در عداد وزرای بزرگ شمار میآید پدرش میرزا علی اکبر قوام الملک

عمارت پناه کاخ در سر دو حال با دو باغ و دروازه طهران ساخت در عهد اعلیحضرت

محمد شاه غازی طاب ثراه در طهران مراقب امور بعضی بهمت ... بود

در کتب صدارت مرحوم حاجی میرزا آقاسی را نمیتوان ... چندی در دربار ...

اتابک اعظم بعضی تقریرات و بعضی تحریرات حضوری او را معتبر ... از قول میرزا

~~تقی خان شهید ... در کتب بعضی ... از انقلابات خود ...~~

~~با حقوق ...~~ محرمانه بطور خفیه با میرزا آقاخان نوری که بعد صدر اعظم شد راهی

پیدا کرد چون میرزا آقاخان بصدارت منصوب شد بیشتر ترقی کرد ...

~~...~~ با میرزا آقاخان صدر اعظم هم ... مخالفت ...

~~... ذات ... میرزا علی اکبر قوام ...~~

با آقا میرزا آقاخان صدر اعظم نسبت ... گرفته شده بود ...

تحریک صدر ... بوده است ... شرح این داستان را

هم در ذیل حالات صدر خواهیم نگاشت ...

طایفه حاجی ابراهیم خان رئیس و بزرگ است و در کل زمان ... صدر اعظم ... است

و تمام ... صدر ...

حکومت یزد و پیشکاری آذربایجان در دفعه اولی و حکومت عربستان و پیشکاری اصفهان

و چندی حکومت آنسامان و باز به پیشکاری آذربایجان و بعد از رفتن حضرت والا

مسعود میرزای ظل السلطان به پیشکاری فارس و وزارت منتقله فارس رفته است و بهترین

ارتقاء او بر تبه علیا ایالت خراسان است و از این بعد شرح حال او را خداوند بهتر میداند

با رعیت خوش سلوک

این مرد با تدبیر وقتی که در پیشکاری آذربایجان بعهده است که مردم آنجا بشورش بر خاستند

او را بجهت تحرک خود بعهده است و در خانه تبریزی که ... است و شرح آن

در اینجا باعث تطویل کلام میشود و اکنون که میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان از ارباب

کفایت ایران شمرده میشود در سال ~~صد و ... هزار~~ ... از حبس ناصر الملک ...

میباشد و در شیراز دارند

تفصیلش ... است

مرحوم (میرزا حسنعلیخان نصیر الملک)

پسر میرزا علی اکبر قوام الملک است و برادر جناب صاحب دیوان است ... در شیراز و در ایالت

شاهزاده ... میرزای معتمد الدوله پیشکار ... و شغل ... قوام الملک ... است

(محمد رضا خان قوام الملک ثالث)

این قوام پسر مرحوم میرزا علی محمد خان قوام ثانی پسر میرزا علی اکبر قوام الملک اول است و برادر بطن

صاحب دیوان و نصیر الملک محسوب میشود و اکنون در فارس حاکم ایالت شیراز و ولایات

و مباشر امور شهر است جنبه امرائی دارد و در مجلس علم و اهل ... شرافت

و احترام نصیر الملک در شیراز بیشتر است ولی نفوذ و اقتدار او با ... قوام الملک

زیاد تر

~~زیاد تر از ... است پسر ... و ... معروف است در ... شهر~~

~~کشتن ... و ... را ... کرد و ... طغیان ... بعنوان ...~~

~~مغضوب ... حضرت ... در حکومت اصفهان و عراق~~

~~شیراز ... ایالت ... قوام را به ... کرفته و ... هزار ...~~

~~... و ... از ... در ... ایالت فارس ... است~~

و با همه صاحب دولت نهایت ... دارد

(میرزا احمد خان مؤید الملک)

~~پسر مرحوم میرزا ... پسر ... ابن ...~~

معدوده ... نسبی بمصاهرت صاحب دیوان نایل شده

(میرزا حسنخان مؤتمن الملک)

پسر میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان است که اکنون در خدمت پدر در ... خراسان حکومت

سبزوار و جوین و ... اباد مشغول است

ذکر اشخاص که از خانواده مرحوم حاجی ابراهیمخان اعتماد الدوله در حیات

هستند و ملقب بالقاب و نشان از دولت ... هست

یکی میرزا محمد خان ... فاطمه ... و ... است در این

همه ... پسران میرزا احمد خان ... الملک ... مرحوم

دیگری میرزا حسنخان پسر میرزا حسینخان ... الملک است ... در ... جناب ... صاحب دیوان

خان باباخان رحیب الله خان معروف بهین دیوانخانه اند و در شیراز هستند
از بهر زاده‌ها اسدالله خان هستند از قلعه‌کنان حاجی ابراهیم خان شیرازی هستند

بسم الله الرحمن الرحیم

حاجی ابراهیمخان شیرازی ملقب باعتمادالدوله اول صدر اعظم ایرانست که در ظهور دولت قاجاریه کلانتر بود و بر ابنای روزگار پیش

اندیش بود و مآل کار روزگار را بنظر آورده با فضای وقت چاره جویی نمود و جان خود را از ورطه زوال و ظهور سلطنت قاجاریه

سلسله را در ورود بصاحب بصیرت بتقدیر خود ارجمند منیع امارت بخود بسته رفیع وزارت بسانید

در دولت بعث برده و بسلطان بزرگ خدمت کرد و در زمان سلطنت شاه شهید آقا محمد خان و خاقان مغفور فتحعلیشاه

صاحب شد تا جای رتبه امور بکفایت و قضیه درایت او بود در عهد آقا محمد خان شاه شهید بیگلربیگی

فارس شد و بوزارت خاصه سرافراز آمد و لقب اعتمادالدوله یافت بزمان بیگلربیگی که کلانتر فارس بود و از سنه

هزار و دویست و نه هجری تا سنه هزار و دویست و پانزده هجری شش سال بمنصب وزارت خاصه یافت و صدارت داشت

چون دولت سلطنت را بنام نامی خاقان مغفور فتحعلیشاه چاپ نگاشتند اقتدار حاجی ابراهیمخان بیش از

بیش شد خاقان مغفور بمراتب مناصب او افزوده و او را لقب صدارت عظمی مخصوص کرده در مجلس حضرت شهریار

جای او در خلوت و دیوان و در رتق و فتق امور و عزل و نصب اعیان دولت و ارکان مملکت اقتدار تمام داشت

باعث ترقی حاجی مرحوم جعفرخان زند شده در اصفهان رایت استقلال برافراشته بود کلانتر شیراز را معزول کرده

و حاجی ابراهیم خان را کلانتری داده تا آنکه در زمان لطفعلی خان زند تغییری یافت و به وزارت ایران منصوب گردید

پس به معارج سامیه رسید

در حسب و نسب و ابتدای کار این سلسله علیه مقدار مختصری در سوانح تواریخ نگاشته شده است با سایر سلسله ها

و دیگران را با اقوال معتبره اهل زمان و اطلاعات خود مان موافق کرده از اقوال مورخین عرض خود را در مطلب سوا

می نگاریم

حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله پسر حاجی هاشم شیرازی است در اوایل حال از کدخدایان شیراز بوده و بعد به کلانتری رسید

جعفرخان و بزرگان ... وصل کرده و بعد کلانتری و حکمرانی شیراز را یافته گفته اند اجداد ایشان از ... قرون

بوده اند و یک زمانی به شیراز آمده اند با سلسله حاجی قوام شیرازی که معاصر ممدوح خواجه حافظ است وصلتی بسته اند که

در شیراز اقامت نموده اند در زمان پادشاه افشار حاجی هاشم کدخدای محلات حیدری خانه شیراز که مکان باشند

جلادت شعار دولت العلیه گردید بعد از انقراض سلطنت کریمخان زند علیمرادخان زند بر مسند حکمرانی جلوس کرد

حکمرانی فارس را به میرزا محمد کلانتر تا اصفهان نقل و تحویل کرد چون جعفرخان زند بعد از علیمرادخان در اصفهان علم استقلال

برافراشت

بلند کرد میرزا محمد کلانتر شیراز از خوف به اصفهان نزد جعفرخان آمده مورد الطاف شاهانه شد و شهید آقا محمد خان قاجار گردید جعفرخان

کلانتری شیراز را علی الرغم به حاجی ابراهیم خان تفویض کرد و او استقلال یافت

از نسب حاجی مذکور آنچه معتبرین اهل شیراز و معمرین همان زمان بوده اند سخنی دارند و میان ایشان بالاتفاق معروف است

که اینها از جدید الاسلام قرون قبل بوده اند که به شیراز آمده اند و با آن سلسله حاجی قوام شیرازی معروف وصلت کرده اند

و از احوال ایشان بعد از آن چندان اطلاعی نیست و بهره ... و حاجی هاشم کدخدای محله حیدری خانه رسید بالاخره پسرش حاجی

ابراهیم خان با مراتب عالی ترقی کرده اهل شیراز در نسب حاجی هاشم بعضی حکایات دارند ولکن محقق نیست الا در شیراز

آن ... و اکنون هم بعضی یهودان اسم قوم معروف است و با آنکه ما سابقاً هم تفصیلی مطلب را نوشته ایم باز در تفصیل آن

دوباره تحقیقات و صرف نظر و تفحص بیشتر می کنیم

در سنه هزار و دویست و پنج هجری لطفعلی خان پسر جعفرخان زند از شیراز به تنبیه ... سپاهی کشید و در آن هنگام حاجی ابراهیم خان شیرازی در ...

سوار و پیاده لطفعلی خان به سمت اصفهان ... حاجی ابراهیم خان ... در ریاست شهر شیراز اقدام کرده برادر ... عبدالرحیم خان ... جان

فارس را ... خود ... قطع ... کرد در (سنه ...) ... از آن طرف ... برادر

لطفعلی خان ... (... لطفعلی شاه ...) در ولایت ... سلطنت و دولت

این خبر شنیده بدون تأمل روانه و عزیمت کرده با لشکر جرار و عسکری بی‌شمار تا قمشه [illegible] از [illegible] اصفهان فرار کرد

در سپاه در بقای [illegible] منتظر مآل نخورد و از ضعف و قوت یکدیگر آگاه نشدند لطفعلی خان که از بوده [illegible] کار بود

در سلک جای گیرد تا [illegible] را با تمام رساند چون شعار [illegible] گفت یعنی جواب [illegible]

علیمراد خان [illegible] برادرش حاجی ابراهیم کلانتر [illegible] فارس و بزرگان طایفه زند را جمع کرده با ایشان

[illegible] که لطفعلی خان [illegible] آن [illegible] را [illegible] و در آن [illegible] در دنبال [illegible]

خود [illegible] لطفعلی خان [illegible]

با [illegible] شاهزاده در این اردو [illegible] و همراهان خود [illegible] گریزان و همراهان [illegible]

[illegible] اسباب خود [illegible] شاهزاده [illegible] طرف شیراز روان شد

[illegible] در این [illegible] خود را [illegible] شیراز [illegible] چون [illegible] شیراز [illegible] حاجی ابراهیم

[illegible] دروازه شهر را بسته [illegible] لطفعلی خان [illegible] حاجی [illegible] سبب [illegible]

حاجی ابراهیم [illegible] پیغام داده [illegible] رسید [illegible]

[illegible] خود [illegible] لطفعلی خان [illegible]

[illegible]

[illegible] حاجی [illegible] این [illegible] شهر [illegible] همراهان [illegible]

[illegible] حاجی ابراهیم [illegible] چون [illegible] لشکریان لطفعلی خان [illegible]

[illegible] لطفعلی خان [illegible]

[illegible] همراهان لطفعلی خان [illegible] شده [illegible] و کانوا فی اجتماع کالثریا

فصاروا کالفراق بنات نعش لطفعلی خان [illegible] بطرف [illegible] فارس [illegible] شد

[illegible] شاهزاده [illegible] حاجی ابراهیم [illegible]

[illegible] لطفعلی خان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] خان [illegible] شیراز [illegible]

میرزا [illegible] لطفعلی خان [illegible]

[illegible] حاجی ابراهیم خان [illegible] لطفعلی [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] لطفعلی خان [illegible]

بیشتر شیراز آمده و در منزل کوچ فرود شده حاجی ابراهیم خان به خوبی رسیده از مصطفی خان قاجار استمداد نموده بعد از جنگ بسیار دو خونه

مصطفی خان شکست خورده وارد شهر شیراز شده بار حاجی ابراهیم خان مراتب حال را به آقا محمد خان قاصد ... و شیراز ضبط شد

شهید آقا محمد خان نموده بعد فتحعلی خان و جهانگیر خان ... شیراز شده به اتفاق مصطفی خان ... با لطفعلی خان

مصاف داده ... تاب مقاومت نیاورده ... شیراز شدند در همین سنه آقا محمد خان ... اردوی لطفعلی خان را شکست دادند

در سنه یکهزار و دویست و هفت هجری شاه شهید آقا محمد خان از راه اصفهان بجهت ... آمده و حاجی ابراهیم خان از شیراز

با بزرگان فارس طلب داشته در چمن ... حاضر شدند

چون آقا محمد خان در سنه یکهزار و دویست ... عزیمت کرمان نموده و دفع لطفعلی خان ... کرمان را از لطفعلی خان ...

در سنه یکهزار و دویست و نه هجری شاه شهید آقا محمد خان ... مملکت فارس را به نواب فتحعلی خان (جهانبانی ملقب به فتحعلی شاه) مفوض نموده ... ملقب فرمودند و حاجی ابراهیم خان شیرازی ...

و در این سفر به وزارت و وکالت خاصه سلطنت اختصاص داده و به رسم ... اعتماد الدوله ملقب

مشهور ... با موکب همایون بطرف طهران آوردند

چون آقا

چون شاه شهید آقا محمد خان قصد یورش ... گیلان کرده ... از آنجا ...

حاجی ابراهیم خان شیرازی بود که ... طهران آورده و به منصب اعلی وزارت خاصه ...

و ملقب ... فرموده بودند و ... آن

در همین سال یکهزار و دویست و ده هجری شاه شهید آقا محمد خان ... قلعه شیشه ... اعلیحضرت ...

و ... در منزل ... که حاجی ابراهیم خان ... و مکارم اخلاق ...

در سنه یکهزار و دویست و دوازده هجری فتحعلی خان بر تخت سلطنت جلوس کرده ... مملکت ...

... با لشکر ... طهران ...

... حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا شفیع ... صدر اعظم ...

... طهران ...

... بطرف ...

خراسان گذشته بعد از ... طهران ... حاجی ابراهیم خان ...

سنه هزار و ... هزار و دویست و ... هجری ...

تا مجمعه شاه بزرگ از سفر [illegible] و دو جعبه [illegible] هم [illegible] مال [illegible] طهران که همه [illegible] سفر جمهوری

فرانسه از برای جواهرات [illegible] این جمهوری فرانسه دولت ایران [illegible] بود و [illegible] اسباب

بزرگ وارد طهران شده [illegible] در طهران [illegible] در دوره [illegible] کتاب [illegible] داشت [illegible] مامورین [illegible]

رسانید [illegible] قرار [illegible] معین بوده است [illegible] حاجی ابراهیم خان صدر [illegible] این سفر [illegible]

فرانسه [illegible] اکنون چاپ شده است [illegible] بزرگ [illegible] حاجی ابراهیم خان [illegible] تقریرات

در مجلس [illegible] نوشته شده بود

در چهارشنبه [illegible] به منزل حاجی ابراهیم خان [illegible] رفتیم [illegible]

یعنی فردا ورود خواهیم کرد [illegible] طهران [illegible]

دریا رو هم وارد شد [illegible] ساعت [illegible] بود [illegible]

در [illegible] ساعت قبل از ظهر [illegible] بعمارت سلطنتی [illegible]

کردیم [illegible] این جواهرات [illegible]

حاجی ابراهیم خان صدر اعظم [illegible] ساعت بعد [illegible] روز ورود [illegible] عمارت سلطنتی [illegible]

از جمله

از جمله اسباب منهوبه شاه شهید ما در این سفر [illegible] سلطان [illegible] صورت [illegible] شاه شهید [illegible] یکی از

سپاهیان فرنگ کشیده بود و [illegible] صورت را در چهار [illegible] کشیده [illegible]

مجموعه [illegible] مخصوص جواهر [illegible] از شاه شهید [illegible] تمام اسباب [illegible]

صورت شاه شهید در میان [illegible]

یادم رفت [illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible] صدر اعظم [illegible] (مرحوم [illegible] قائم مقام [illegible] ابوالقاسم [illegible])

[illegible] صدر اعظم [illegible] جواب دادم [illegible]

[illegible] فرانسه [illegible] عثمانی [illegible] صدر اعظم

[illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] عثمانی دادم در ایران [illegible] علی الخصوص [illegible]

[illegible] عظمت و [illegible] بزرگ [illegible]

بروز [illegible] بعد از یک ساعت صدر اعظم [illegible]

تا در جلوس کرده بودیم که عصر رفت و عرض کرد فردا [illegible] شده ما را به اطاق طلب کرد که با تعلیم [illegible] بیت رسانید
گذاشت و مرا احضار کرد ما چنین کردیم صدر اعظم بالا [illegible] بودیم با پیشخدمت [illegible] در جلوی [illegible] جلو
[illegible] در اطاق کوچک نشسته بودیم [illegible] از آن جلوی [illegible] نشست [illegible] ایستاده [illegible]
جهت آمدن سفارت ایران [illegible] (نزد نال) [illegible] جمهوری فرانسه [illegible]
[illegible] خطاب به صدر اعظم نمودیم [illegible] قریب یک ساعت تمام [illegible]
[illegible] تمام شد [illegible] صدر اعظم [illegible] تسلیم کردیم [illegible] تمام [illegible]
[illegible] جمهوری فرانسه [illegible]
داد و بعد [illegible] صدر اعظم [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
با ما [illegible] قبول کردیم چون در مجلس اول [illegible] و خلوت هم نشد ما اجازه خواستیم [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] جواب [illegible]
جناب [illegible] فردا صبح [illegible] هنوز [illegible] صدر اعظم [illegible]
دو روز [illegible]

[illegible] همراه [illegible] صحبت [illegible] تعارف [illegible]
[illegible] عنوان مطلب [illegible] و چون [illegible] دولت عظیمه [illegible] ایران [illegible]
جمهوری فرانسه [illegible] دولت ایران [illegible] معلوم است [illegible]
در ضمن صحبت [illegible] صدر اعظم [illegible] عثمانی [illegible]
[illegible] و دولت [illegible] مملکت [illegible] را [illegible]
[illegible] و در [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] (هراس لوک) [illegible] ایران [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible] عثمانی [illegible]
(قره قلپاق) [illegible] عثمانی [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible]

قصه پادشاه همین است در این قشون که بسیار است تمام از حیث تسلط صرف می‌شود ما جواب داده‌ایم حالا خیلی سعی باید

تا اگر زیاد مملکت را که از جهات ما به هیچ جهت [illegible] صدراعظم گفت در این باب ما تصمیم داریم رسیدگی کرده درست نماید

در این باب هم شراکت کنند قانون را در مقابل آن مقاطعه باعث که از ولایات ایران خواهد بود این کلام صدراعظم خیلی بجا بود

و حقیقت هم از زمان نادر تا کنون ما هیچ نشنیده‌ایم هر وقت قشون ایران در هر جا با همه دیگر اتفاق افتاده

فتح و ظفر نصیب قشون ایران بوده است و بیشتر از این خوشحال شده در اینجا تعریف مفصل خود را از سلطان و کلام

همیشه در این مکالمه با ارادت بزرگ دور و دراز کرد صدراعظم را تمجید نمود و بی‌اندازه تعریفات را ما با او

ما و اسلام که در مجلس مخصوص العلم کنیت تا که صدراعظم هم سبب آن باشد در حضور این شخص تمجید کرد لهذا

ما خواستیم فی الجمله تقدیم همه [illegible] فارغ شد صدراعظم [illegible] گفت عرض بعضی مطالب داشتم با دولت

عرض کنم [illegible] بهتر این است مطلب خود را بنویسید به صدراعظم [illegible] ما در روز دیگر

مطالب خود را نوشته و به صدراعظم دادند که توسط مترجم کتبی به صدر روم فرستادیم مترجم گفته بود است هر وقت

میخواهم و فردا [illegible] فردا جواب خواهم داد در این خصوص دور و دراز گفت [illegible] صدراعظم

منتظر بزرگ نسبت به خواص صدر ما و خوش بودیم این شخص [illegible] اگر

[illegible] فرنگ‌ها [illegible] زیاد [illegible] ایران [illegible]

دور [illegible]

و در تمام ادارات دولت [illegible] شعرا و نوب [illegible] جمعیت

چون این سلسله در [illegible] صدارت است و الا این شخص باشد [illegible] صدراعظم [illegible]

چنانچه ما در این صحبت با او [illegible] ما دو [illegible] و تعجب این است این شخص [illegible]

هر وقت دیگر با پادشاه و صدراعظم [illegible] اسم [illegible] این [illegible]

از سابق [illegible] گفتیم [illegible] این صدراعظم [illegible] مخالف کرده [illegible]

و جوابها [illegible] از آن جوابها [illegible] صدراعظم [illegible] جواب صدراعظم [illegible]

[illegible] ایران [illegible] دولت [illegible]

و با ما در این [illegible] وعده داده شد [illegible] و در [illegible]

داشته باشیم [illegible] طور اجاره [illegible] تجارت [illegible]

در [illegible] تجارت [illegible] است و کنون [illegible] ایران [illegible] میل [illegible]

ثروت [illegible] و اگر [illegible] هستند و از [illegible]

در بازار [illegible] و اگر [illegible] از [illegible]

سنه هزار و دویست و [illegible] هجری حاجی میرزا آقاسی علیه الرحمه در خدمت شاهنشاه محمد شاه غازی [illegible] رفت و در طهران [illegible]

سنه هزار و دویست و [illegible] هجری چون خبر فتنه [illegible] رسید [illegible] در ایران [illegible] [illegible] اخبار [illegible] مردم [illegible] و در [illegible] شاهنشاه محمد خان [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] صدر اعظم [illegible] الکبرا [illegible] محمد [illegible] [illegible] طهران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در همان [illegible] شاهنشاه محمد خان [illegible] [illegible] هزار و دویست [illegible] [illegible] در [illegible] شاه [illegible]

سنه هزار و دویست [illegible] شاهنشاه [illegible] [illegible] بطرف طهران روان شدند حاجی میرزا آقاسی [illegible] [illegible] طهران [illegible] [illegible] طهران [illegible] [illegible]

اگر مملکت مصر از تصرف شما خارج شود چنانکه خطر داریم لابد هستیم که در بصره و بنادر خلیج فارس [illegible] [illegible] در باب جزیره (خارک) و (بندر) با دولت ایران [illegible] انتهی

از این چند سطر [illegible] حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هوشمند [illegible] [illegible] عظمت و [illegible] [illegible]

قاجار و الوس لشکر پیش از طهران رسیده بود و سقوط شهر بیک نفخه خبر جنب صولت ... بود طهران [illegible] خواست که بر حضرت جهانبانی

(فتحعلی شاه) در رسیده بود از این خبر خاطر حضرت جهانبانی به تصمیم سلطنت بود [illegible] شده بود [illegible]

[illegible] جهانبانی هم پانزده روز [illegible] از اطراف طهران [illegible] شده [illegible] و روز دوم [illegible]

[illegible] حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله [illegible] شیراز [illegible] طهران [illegible]

سعادت ظهور فتحعلی خان و [illegible] (فتحعلی شاه) طاب ثراه [illegible]

ارادت [illegible] و اعتدال [illegible] شده

چون سلطنت ایران [illegible] مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه [illegible] حاجی ابراهیم خان [illegible] وزارت بالاستقلال

[illegible] جلوس فتحعلی شاه طاب ثراه [illegible] میرزا شفیع صدراعظم [illegible]

وزارت [illegible] میرزا شفیع [illegible] بزرگ [illegible]

لکن حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله [illegible] میرزا شفیع [illegible] صدارت

[illegible] این [illegible] این حرف [illegible]

[illegible] این [illegible]

میرزا محمد شفیع صدراعظم پسر میرزا احمد بندپی از وزرای اصفهانی الاصل صدری رفیع القدر

بوده در اوایل سلطنت شاه شهید آقا محمد شاه بزرگ گاهی به وزارت پرداخته و گاهی

در وادی استعفا [illegible] از خدمت [illegible] و در سنه هزار و دویست و پانزده در عصر خاقان

مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بالاستقلال بدون [illegible] صدارت پرداخته بطرز

خوب و رسم مطلوب از عهده برآمده است چنانکه [illegible] فطرت

و با کمال [illegible] و حسن [illegible] و صدق [illegible] اتفاق دارند بدون [illegible] خود پرستی

از صمیم قلب [illegible] و جان [illegible] دولت قاجاریه [illegible] است و بهیچوجه در [illegible] داخله

و [illegible] خارجه [illegible] ننموده است [illegible] نفس و [illegible] طبع و [illegible] شناسی

و [illegible] و مردم [illegible] بهره [illegible] دیگری [illegible] است چنانکه [illegible] اصفهانیات

خود را به خدمت و صداقت [illegible] از اعتدال در آورده

حالت [illegible] دولت حق [illegible]

در [illegible] است [illegible] مرحوم [illegible] میرزای [illegible]

هو مسمی باکسیر التواریخ در حق او گفته است (الحق در امور وزارت نظیر بود [illegible] بود)

این صدر [illegible] پسر میرزا [illegible] است [illegible] میرزا احمد

از [illegible] اصفهان [illegible] در عصر [illegible] صفویه [illegible] وزیر [illegible] سلطان صفوی [illegible]

آنها را که چه شهید جنید پای از محال مازندران مسکن نموده است

این صدر بی‌نظیر با هنر روزگار را در دو چون خود عظیم مشهور است هیچ اولاد و دختر از او نماند

نماند مگر دختری که خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه کمال اعتبار از ذات صدر او را بحبالۀ

نکاح فرزند ارجمند خود شاهزاده [illegible] میرزا درآورده و بواسطۀ نماندن اولاد و اعقاب

صدر تا از خصوصیات و مختصات آنها هم از میان رفته [illegible] است که از او بجای

که در [illegible] از آثار خیریۀ او فقط آن مدرسۀ صدر است که در بارفروش مازندران

با نام مشهور است [illegible] و آن مدرسه با کمال [illegible] تا کنون هم دایر است

و تعمیرات لازم را دارد [illegible] از بازماندگان برادران صدر که اکنون در [illegible] مشغول خدمات است

مشغولند میرزا [illegible] و میرزا شفیع نام داشته میرزا شفیع که اکنون در طهران [illegible] است

از وی [illegible] میرزا شفیع صدر اعظم را [illegible] طهران [illegible] خدمات [illegible]

علم باشد [illegible] معلم شده میرزا شفیع [illegible] مازندران [illegible]

شهید با آن صفات تشریف داشته [illegible] میرزا شفیع [illegible]

نمود و عهد و پیمان گرفت که در وقت استقلال او را مرجع خدمات قرار دهد

در سالی که شاه شهید از [illegible] بطرف مازندران و استرآباد حرکت میکردند حاجی [illegible] خان

حاکم [illegible] بود میرزا محمد شفیع که با او [illegible] در آمد

و مورد التفات شد و در رکاب [illegible] همراه گردید و بعد از فتح و ظفر در آن سفر

رتبۀ وزارت یافت و در زمان سلطنت آقا محمد شاه شهید کمال اعتبار و محرمیت را داشت

اما

ولی بواسطۀ ترتیبات [illegible] حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدر شیرازی از خلیفه

صدارت عالی منصب را بامور میپرداخت تا آنکه در سنه هزار و دویست و یازده

در عهد سلطان [illegible] فتحعلی شاه مغفور استقلالاً بصدارت [illegible] مدت حیاتش

هیجده [illegible] سال [illegible] امور وزارت عظمی را کافی و کامل بود

و در سنه هزار و دویست و سی و چهار از دار فنا بدار بقا رفت نعش او را بکربلا

[illegible] خاقان مغفور [illegible] محمود میرزا

فرزند چهاردهم خاقان مغفور [illegible] تاریخ وفات او گفته است

(صدر بر صدر جنان کرده مکان)

اگرچه در تعداد صدور قاجاریه این مرحوم را صدر اعظم ثانی قرار داده‌ایم لکن بحسب

حساب [illegible] او را صدر اول و صدر اعظم قرار داده چنانچه در تمام تواریخ مشهور و مذکور

که در بدو سلطنت آقا محمد شاه شهید [illegible] امور وزارت [illegible] میرزا شفیع بود

و حاجی ابراهیم خان شیرازی [illegible] امور وزارت

بالاشتراک مداخله مینمود لکن بحکم آنکه [illegible] خود روشن است که هم چشم

هم چشم را دشمن است حاجی شیرازی [illegible] میرزا شفیع را از دخل وزارت

کوتاه ساخت و او را بامور [illegible] پرداخت در ابتدای سلطنت خاقان مغفور

فتحعلی شاه هم میرزا شفیع در طهران [illegible] سلطنت را [illegible] همراه

بود چندی در [illegible] وزارت [illegible] صدارت عامه بود حاجی ابراهیم خان

صدر شیرازی را از قهر و درد با استخوانی بود طاقت نیاورده بلطف الحمید

باز میرزا شفیع را از مسند وزارت معزول ساخت و او را بکلی از نظر انداخت

چون خیانت حاجی ابراهیم خان در دولت معلوم شد و او را المرحوم [?] گذشت لهذا

رسانیدند در سنه هزار و دویست و [illegible] باز خاقان مغفور فتحعلی شاه

صدر را بصدر اعظم [?] نمی مسند وزارت و منصب صدارت بازیافت

گرفت و کار و امور ایران منظم شد و در قیام انقلابی شد و در امور

خارجه در صدارت او با دولت ایران عهدنامه‌ها خوب بستند و هیچ ضرری

و منقصت در آن معاهدات منعقد نشد

چون سعی حاجی ابراهیم خان باعث انقراض زندیه و سبب استبداد و استقلال

سلطنت شاه بزرگ آقا محمد خان شد این صدر هم سبب اعظم سلطنت خاقان

مغفور فتحعلی شاه شد و شرح آن از اعتبارات گذاشته میشود

در سنه هزار و دویست و یازده که شاه شهید کشته بودند و آنجا هنگامه دست برده [?]

حسینقلی خان ثانی برادر خاقان مغفور داعیه سلطنت داشتند و منتظر فرصت بودند

با اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان صدر را از شوشی بطرف طهران آمدند و در ظاهری

فرود شدند در این هنگام دار الملک طهران که پایتخت بود از طرف شاه شهید

بمیرزا شفیع صدر مذکور و میرزا محمد خان قاجار بیگلربیگی سپرده شده بود حسینقلی خان

خواست شهر در آید میرزا شفیع او را راه نداد و در دروازه‌ها را بست و با میرزا

محمد خان بمحارست شهر مشغول شدند و هر کس از امرا و شاهزادگان خواست شهر

در آید

در آید آنها را راه نداد و میرزا شفیع اظهار داشت که ممکن نیست شهر را بدهم

تا نواب جهانبانی فتحعلی خان که ولیعهد دولت و وارث و نایب سلطنت است

از شیراز در برسد چنانکه حسینقلی خان تدبیر کرد و بمواعید و تهدیدات نزد میرزا

شفیع فرستاد و او را شهر راه بدهد مفید نیفتاد و بوعد و وعید حسینقلی خان

متعرف نشد و نه از وعید و تهدید او مخوف گشت و خواست که حق را بمن

له الحق برساند فوراً او و میرزا محمد خان عریضه نوشته بفارس فرستادند و نواب

جهانبانی فتحعلی خان (فتحعلی شاه طاب ثراه) را بسلطنت دعوت کردند

نواب جهانبانی نوزدهم محرم هزار و دویست و دوازده از شیراز بطرف طهران

حرکت فرمودند و دوازده روزه کناره گرد شش فرسنگ طهران آمدند حاجی

ابراهیم خان شیرازی صدر سابق الذکر که میرزا شفیع او را بشهر راه نداده بود در آنجا

شرفیابی حضور و در رکاب حضرت سلطنت وارد شهر شدند و اعلیحضرت

خاقان در ماه صفر هزار و دویست و دوازده در طهران جلوس فرمودند و اعلی

اگر میرزا شفیع صدر اعظم حسینقلی خان یا سایر داعیان سلطنت را بشهر راه داده بود

کار بصعوبت میرفت و در حسب ظاهر چنان مقتضی بود که سلطنت نصیب دیگران

گردد الحاصل آنکه در هزار و دویست و دوازده خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه

که او را شاه بزرگ در کوچکی باباخان میخواندند در طهران بسلطنت جلوس فرمودند

و مرحوم شاهزاده‌ها میرزا معتمد الدوله از حقیقت [?] تاریخ در لفظ بابا تصرفی

۹۳

کههر حروف آنرا با ارقام هندسی در او درده از بدون آنکه آن ارقام را
جمع کنند ترتیب صفحه اول است ارقام هندسه با با هزار و دویست
و ده الفهر خزانه منقوش بر سکه ب ا ب ا حروف با با اعداد
۱ ۲ ۱ ۲
وارقام نویسند بهمان ترتیب هزار و دویست و ده الفهر منقوش و ما از راه
سهولت ضبط سنه جلوس سلطنت خاقان مغفور اینچنین طور دادن اعداد

سنه هزار و دویست و ده در سه ماه سال جلوس آقا محمد شاه شهید بود آن شاه بزرگ
با لشکر زیاد از طهران طرف قرا باغ رفت از جمله وزرای که با او همراه در خدمت او
بعد حاجی ابراهیم خان صدر شیرازی و آقا میرزا شفیع صدر اعظم بوده هنوز مستقل
بصدارت نرسیده بود از شیراز به اردبیل که با حاجی به قرا باغ و از آنجا به رشت
قبچاق و از آنجا به کهگیلویه و جاجرم رفته و از آنجا به سبزوار شهر و از آنجا
به دارالخلافه طهران روان گشته در این اسفار که آقا میرزا شفیع التزام رکاب را
داشته به تدبیرات صائبه لطف بجا برد
در سنه هزار و دویست و یازده آقا محمد شاه بزرگ از طهران به جانب قلعه شوشی
و صفحات آذربایجان روان شد که بر اهل ایشان در صاحب خطر از کرده بوده این
سفر سفر آخر است لهذا العصر از شاهزادگان همگان هر طلب و وزراء و امراء دیده جوانا
همراه بردند و حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی را هم در سلک ملتزمین رکاب
منخرط داشته دار الخلافه طهران را که کرسی بلاد ایران است بدست اعیان
خود

۹۴

خود میرزا شفیع صدر و میرزا محمد خان قاجار ساکن مقیم طهران و برادر
الله یار خان آصف الدوله است سپرده و میرزا شفیع سفارش کرده که
حادثه رخ داد همگی از شاهزادگان و وزرا و امرا و اشرار راه بر آنکه ولیعهد
دولت نواب جهانبانی فتحعلی خان (فتحعلی شاه) در والی فارس بعد از
دختی لجه در صفحه قبر است شد بعد از شهادت آقا محمد شاه شهید در این سفر
میرزا شفیع هم بهمین وصیت عمل کرده اظهار خدمت نمود

سنه هزار و دویست و ده الفهر هجری در دهم محرم این سال خبر شهادت آقا محمد شاه شهید
توسط یکی از اشراف طهران که دوست میرزا شفیع بود از زبان حضرت ولیعهد
عمر خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه روز دهم محرم از شیراز حرکت و دوم
و به طهران رسیده میرزا شفیع و میرزا محمد خان مقیم در دروازه را گشوده و آن
شاهزادگان پادشاه ربانی سلطنت جلوس و بعد که میرزا شفیع به اعظم لقب رادی
با تحت وزارت را لقب با حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی با اشتراک در کار
صدارت قیام نمود و اهتمام در رتق و فتق نمود و در اوراق رسائل با نور صدارت
طابع ساخت و القاب را دیگر القاب در داخت و از تقرب و عظمت او چیزی کاسته نشد
سنه هزار و دویست و سیزده در اواسط شهر ذیحجه الحرام خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب
ثراه از طهران بعزم زیارت مشهد مقدس و نظم بلاد خراسان حرکت کرده در قریه
دولاب طهران نقل مکان و بعد از آن فیروزکوه و هم لار و چشمه های علی

درهمان لحظه بیانات فتنه درین سفر بهمت آقا میرزا شفیع شرف التزام داشته

سنهٔ هزار و دویست و چهارده در رکاب خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه شهر معدلت

محاصره فرمودند و ملحق صدر هو شانی نادر میرزا ابن شاهرخ شاه

ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه افشار را که حاکم بود درین سفر خلعت ایالت

مشهد مقدس و ... نادر میرزا المعروف المحتاج اطاعت و دختر او را

بالاتفاق میرزا محمد شفیع وزیر بدرگاه خاقان مغفور ... و بحکم حضرت خاقانی

بعد از آن سفر آن مخدره را نیز به نکاح برادر کهتر حسینعلی خان ثانی در آوردند

درهمین سنهٔ هزار و دویست و چهارده در رکاب خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه از محاصره

مشهد و نظم امور آنجا مراجعت بطرف طهران ... سفر ... چهاران

نزول اجلال فرمودند امیر گونه خان کرد زعفرانلو حاکم (خبوشان) (کوشان)

(قوچان) رخصت داده بحضرت خاقانی ... حکومت خبوشان و قوچان معاودت

نمودند آقا میرزا شفیع وزیر هم از آنجا بالاتفاق امیر بخبوشان رفت و دختر او را

که مزدوجه ... حسینعلی میرزا بود همراه آورد و او نیز ... تمام ...

در نزد یکی ... بار ... ملحق شد و آن محبوبه اعظم و مخطوبه اکبری

در سلک ... حرم ... اعظم درآمد بعد از ورود بطهران او را ...

کشیدند چون ... خاقان مغفور ...

شیخ بولاغ

شیخ بولاغی رخصت یافتند و چند روزی در آنجا تفنن و تفرج حرکت فرمودند لهذا اهالی

حرم محترم را بدست ... خود میرزا شفیع وزیر مازندرانی و مهدیقلی خان قاجار سپرده

مقرر داشتند در منزل بمنزل ... روزها ... اعلیحضرت خاقانی در هجدهم

یا نوزدهم شهر ربیع الثانی در طهران نزول اجلال فرمودند میرزا شفیع لقبه این سال را

تا سال هزار و دویست و دوازده در طهران بعضی خدمات دولتی قیام مینمود ولی حاجی

ابراهیم خان صدارت را باستقلال داشت

سنهٔ هزار و دویست و دوازده ... در غره ذیحجه الحرام حاجی ابراهیم خان

از صدارت معزول شده بکیفر رسید درهمین سنه صدارت بدون شراکت دیگری

احدی باستقلال بآقا میرزا شفیع تعلق یافت و او را لقب صدر اعظم خواندند و اول

کسی است در دولت قاجاریه لفظاً و معناً بصدر اعظم ملقب شده است اگرچه

حاجی ابراهیم خان قبل از او شغل صدارت داشته لکن او را لقب اعتماد الدوله میخواندند

این لفظ مرکب و این لقب صدر اعظم ابتداً مخصوص میرزا شفیع بوده است اگرچه بعضی

... و ... کفایت ... صدارت ... از ...

... صدر اعظم ...

یا وزیر اعظم الطلاق ... در شرح صدور ... مطلع خواهد شد

لکن الحق لفظ صدر اعظم بر میرزا شفیع ... است او ... داشته ...

بزرگتری و کفایت ... این لفظ ...

سنه هزار و دویست و شانزده چون خبر طغیان و عصیان حسینقلی خان ثانی در حاکم کاشان
و اصفهان بود بسمع مبارک خاقانی رسید دار الخلافه طهران را با کبر اولاد خود شاهزاده
عباس میرزای نایب السلطنه و میرزا محمد شفیع صدر اعظم سپرده به انتظام امور و کوتوال
و حراست حکام اطراف مشغول شدند و خود شان در ماه ربیع الاول خیمه از طهران
بیرون زده باصفهان نزول اجلال فرمودند و ظهور رکیه در تواریخ ضبط است که اوراق را
قرین انتظام درآورده و حسینقلی خان فرار التجا آورد بتوسط بزرگی معفو شد نه آنکه گشته این سفر
هم مورد اغماض شد

در سنه هزار و دویست و هفده خاقان مغفور دختر میرزا محمد خان قاجار معیر تخت طهران را در
عقد نموده است به ازدواج نواب نایب السلطنه عباس میرزا درآوردند و هفت شبانه روز عروسی
و جشن بزرگ گرفتند جمیع امرا و ارکان در هر گونه عیش آزاد و مجاز بودند خاقان مغفور در این جشن بزرگ
یک پیاله شراب به میرزا شفیع صدر اعظم دادند و فرمودند باید بخوری و با این اشخاص سرخوش باشی
یا جریمه بزرگی از تو خواهم گرفت صدر اعظم دادن جریمه را بر خوردن ساغر ترجیح داده و حسب الامر
پنجهزار تومان جریمه داد و خود را از خوردن آنچه نخورده بود معاف داشت و چون منع است این
عفو را علمای آن عصر معلوم نماید تفصیل آن فرمایش شاه و ادای جریمه را قدوة المجتهدین مرحوم
میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین نوشت مرحوم میرزا در جواب نوشته بود غلط کردی چرا
یک پیاله شراب حلال را که حکم سلطان بود نخوردی و مخارج آن پیاله را صرف کردی و پنجهزار تومان را
بفقرا و ضعفا مبذول نداشتی انتهی در وقوع این قضیه شکی نیست ولی در اظهار میرزا شفیع
صدر اعظم

صدر اعظم و جواب جناب میرزا اعلی الله مقامه بنظرم خیلی محل تعجب و تردید است اولاً
صدر اعظم چه طور شیعه شرب مسکر شاه را صریحاً نزد علما کشف کند و خود را معتقد بشرع
قرار دهد و انکار ورود بر نماز محرمی او شاء الله مسئله دیگر خنده دار است یا نه ثانیاً
مجتهد هرگز مطلبی نمی نگارد که باعث تجری و جسارت دیگران شود ما را در عالم تاریخ
روا نیست که با مجتهد ذات جامع شرایط سوء ظنی پیدا کنیم ولی اگر واقعاً حکم مسئله
هم منظور باشد عادت علمای کتمان آنگونه مطالب است و طوری در این باب عنوان
نمی کنند که دیگران خود سری نمایند بهر حال راوی این قضیه سلطان احمد میرزای عضد الدوله
فرزند خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه است که اکنون هم در حیات هستند و این قضیه را
در کتاب چاپی خود مسمی بتفصیلی نگاشته است و در شرح حال زنان خاقان مغفور
نوشته است اسم راوی معلوم شد دیگر بنای این و بلای سلطنت خاقان با ... که اسلوب این
قضیه واقع شده است لکن طوری بیان نموده اند و آن از افترا است
در آن جشن عروسی خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه پیاله شرابی به میرزا شفیع صدر اعظم
داده اند هم با آنکه شراب نخورده بود چون اطاعت و تسلیم را کشته آن شراب را
گرفت ولی تا شیشه نخ بیاورد و شربت تعارف کرد پس از ساعتی از جا برخاست و قلمدان را
از جیب درآورده نزد اعلیحضرت خاقان گذاشت و عرض کرد السلطان ظل الله تقبل آن ارادت
طلب استعفا را اشتغال نمود جواب داد شرب کردن با صدارت منافات دارد
شرب مسکرات و نوم خدمات کار جهان را با خدمات منافات میدارند چون
خوردم باید در امر صدارت به اهله کنم و خود را از مقام معزول دانم این تخت در مزاج

این جشن و کوس شاه تا تبریز که مشهور برای بابت توقیر و احترامات او افزودند

سنه هزار و دویست و سی‌ویکم سفیر معروف بایلچی بزرگ از وزراء و سرداران
الکساندر پادشاه روسیه است به تفلیس و گنجه آمد و در شهرهای ایران بنا
عیش و عشرت را گذاشته بطلب حکام قراباغ و ایروان را با او همراه فرمودند با مرحمت
میرزا شفیع صدر اعظم با ایلچی مذاکره کرده که چگونه فتنه در میان دولتین ایران
و روس برطرف نمائیم طرفین است هر آن است که از اراضی ایران بیرون شود
و سفیری نزد ولیعهد دولت عباس میرزا روانه سازند در کنار تفلیس و گرگین خان
پیر ارکم خان والی تفلیس قرار داده شد والله حکم را اظهار از طرف ایلچی در
جواب صدری نوشته لهذا فرمان شد که نخست نایب السلطنه عباس میرزا روز شنبه
بیست و هفتم ذی حجه از طهران بطرف آذربایجان کوچ دادند و میرزا شفیع صدر اعظم را
با جمعی از امرا همراه او فرمودند و در خارج شهر دار الخلافه اعلیحضرت خاقان فرزند دلبند
خود را وداع گفته بطهران معاودت فرمودند

سنه هزار و دویست و دوازده در دوشنبه هشتم ربیع الاول در حوالی اوجان نایب السلطنه
عباس میرزا عساکر را با اسلحه تمام برای دفع روسیان جنبش کردند و میرزا شفیع
صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبریز را بحفظ تبریز و آذربایجان و لشکر گذاشته
محمد خان قاجار حاکم و مهدی بیک ایروانی که از عهد روسیان شده بود شبیب با ایل و لشکر
زیر شد چون ایلچی به نغز نیکو دوفت گردید لیس گشت محمد خان به عادت روس

امیدوار بود

امیدوار بود که تبرسید میرزا شفیع صدر اعظم را بقلعه دعوت کرد و از او طلب حمایت
دربار دولت کند تا در امان باشد میرزا شفیع او را خاطر جمع و امیدوار ساخت بعد
از مراجعت صدر اعظم باره محمد خان پسر خود را با پیشکشی قابل بحضرت نیابت
سلطنت فرستاد و پیمان فرمان برداری نهاد

سنه هزار و دویست و سی و سه مختصراً شعله نایره فتنه بود و دست ری
مردم بر روی بعضی عزم ملوکانه خاقان مغفور برآن تعلق یافت که در وزرای ایران بعید قرار داده
و هر کس را در امور مستقل سازند لهذا حاجی محمد حسین خان معیر بیگ و حاکم اصفهان را که بعد
برتبه صدارت رسید بطهران احضار فرمودند و او را وزارت استیفای ممالک
محروسه دادند و ملقب به امین الدوله شد و او وزیر دوم بود
میرزا رضاقلی نوائی تخلص بخلعت لقب منشی الممالک و وزارت رسائل را یافت
مهر دار الملک دولتی اکبر و وزیر سیم بود
میرزا ابراهیم به تعزیت دستیاری به لطف بر به وزارت لشکر سرافراز آمد و مستوفی
دفتر لشکر و رسیدگی خارج قشون به عهده و اختیار او بود و او وزیر چهارم شد
میرزا محمد شفیع صدر اعظم در میان اینها وزیر اول و صدر اعظم اولیت داشت
داشته در کلیات امور آن سه وزیر با دیگر نیز با مشاوره و تصویب صدر اعظم قرار
تا مهر رسید قرار و مدار عزل و نصب والیان و حکام ولایات و مشورت
خلوت خاص و اسرار مکتومه لشکری و کشوری و غیره ما متعلق بود با میرزا محمد شفیع صدر اعظم

بود و تحقیقاً این وزرای بزرگ بهیچوجه من الوجوه بصدارت او نرسیده‌اند در کلیات
و مهمات هم از او کسب افاضه میکردند

(انتقاد تاریخی)

عجب در این است که دانشمند آگاه میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک در ناسخ التواریخ
در ذیل شرح تعیین وزرای اربعه بجای میرزا هدایت الله تفرشی وزیر لشکر میرزا اسدالله
نوری را می‌نگارد که پدر مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم بوده باشد
و جهت این اشتباه این است که مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در عهد صدارت مرحوم
میرزا آقاخان صدراعظم نوری تاریخ خود را نگاشته و بالنسبه با او ناچار تملق داشته است
باین جهت در هر جا که از مرحوم میرزا اسدالله خان نوری یادآور میشود عمداً اسم او را بتجلیل
ذکر میکند و در بعضی موارد جد جلالتمآب بدون مناسبت کاراً اسم او را ذکر میکند و او را وزیر
لشکر قاجاریه قرار میدهد مرحوم میرزا اسدالله خان نوری از نوکرهای خاص آقا محمد شاه بزرگ
بوده و در خدمت شاه شهید از خواص بود و مخصوصاً شبها در استماع شاهنامه میخوانده است
و در زمان خاقان مغفور هم شغل خدمت بصیرت و شغل لشکرنویسی گری داشته است
لکن وزارت لشکر نیافته است هنوز از عهد آنها زمانی نگذشته است که شغل و عمل
هر کس فراموش شده باشد کتاب مستطاب روضة الصفای ناصری هم در این باب مؤید
قول ماست که میرزا هدایت الله را وزیر لشکر قرار داده از میرزا اسدالله خان نوری
نامی نمی‌برد صاحب ناسخ التواریخ جد جلالتمآب میرزا آقاخان صدراعظم نوری میرزا اسدالله را
وزیر لشکر نگاشته است چنانچه محض خشنودی خاطر او از مرحوم میرزا تقی خان اتابک اعظم

دبیر

دقتی از او صدارت داشته است بنگاشته است و تخفیف اسم او را داده است
ولی صاحب ناسخ التواریخ در هنگامی که مورد ارادت او بود مؤلف بزرگ بصیرت
مجبور زمان و معذور از آن بود که از آن بصیرت در فن تاریخ المقدور حق داشته است
حکمی را آنچه دوره‌ای را که نماید شرح حال میرزا تقی خان اتابک اعظم است و الحق
در این کتاب نوشته میشود و دست هر دو کفایت او معلوم و ظاهر شود

ایضاً در همین سنه هزار و دویست و بیست و یک علی پاشا والی
بغداد و حاکم شهر زور را معزول ساختند سلیمان پاشای کهیا سردار آنجا را معزولاً بطهران
آوردند خاقان مغفور او را بمیرزا شفیع صدراعظم سپردند و او را تکفل هزار باشد آنگاه
مرحوم شیخ جعفر اعلی الله مقامه صاحب کشف الغطا پدر مرحوم شیخ خضر مجتهد عراق عرب
بطهران تشریف آوردند و در حضرت خاقانی از سلیمان پاشا شفاعت کردند و بتوسط
همکی نفسی میرزا شفیع صدراعظم در رعایت سلسله علما شرط حسن آنچه خواهش میداشت
سلیمان پاشا مورد عفو و اغماض ملوکانه شده و با مرحوم شیخ ببغداد رفت

سنه هزار و دویست و بیست و دو دولت روسیه را در حدود قارص و آخسقه
با دولت عثمانی بعضی اختلافات در میان بود لهذا دولت روسیه نقض قرارداد
خود بدولت ایران مستظهر شده ابواب مکالمت و مسالمت بگشاد و اهالی شروان
و شکی و قراباغ را از تعرض و تجاوز سپاه ایران ممانعت نمود و استیفای وقف
حقوق را از جانب الکساندر با ولیعهد امپراطور روسیه بسفارت ایران آمد و از برای میرزا
شفیع صدراعظم نامه‌ای از امپراطور آورد و خواهش مصالحه کرده بود میرزا شفیع صدراعظم

صدر اعظم اظهار این دوستی را دید (المحب مع) نیست بلکه (المبغض معادی) میباشد
لهذا آن صدر جهان صلاح دیده از مصالحه را مشروط برد بعد قریه از ایران
نامیده روسیه دست تصرف خود را از آنجا کوتاه کند باین شرط سفیر را خشنود
برگردانیدند ولی باین اظهار دوستی روسیه اهمیتی ندادند بعلاج وقت اهالی ایران
پرداختند   در آن عصر سفیر دولتی بایران نمی‌آمد مگر اینکه موقتاً بایران
میآمدند اکثر اوقات حتی دخول بدار الخلافه طهران را اجازه نداشتند با نخادم رسم
و روس که ده میدادند در جیره و خیره شدند اینگونه سفرا را غالباً در تبریز توقف
دادند با نایب السلطنه عباس میرزا سؤال و جوابی میکردند و میرفتند و اگر گاهی
بطهران میآمدند در خانه صدارت منزل کرده قبل از انجام مأموریت بدولت متبوعه
خودشان مراجعت مینمودند

و نیز در اوایل این سنه هزار و دویست و بیست و دو جنرال غوردان از طرف
ناپلیون پادشاه بزرگ فرانسه بسفارت ایران آمد و سی نفر از اهل
حرفت و صنعت و معلمین نظام و مهندسین با خود داشت و عهدنامه ممهور
و هدایای نفیسه همراه آورده بود در اواسط شوال وارد طهران شد و میرزا
محمد شفیع صدر اعظم او را منزل دادند که از مقالات عهدنامه ناپلیون این
بود که هر وقت مقتضی باشد اظهار کنید که از طریق حکمت صلح روسیه را
از قراباغ و تفلیس رفع و دفع کنم همه ساله معلمین نظام و آلات حرب خواهم فرستاد

و هر وقت

و هر وقت ضرورت باشد نه قشون ایران را هر قدر بخواهید با نحو تهیه خواهیم فرستاد
مشروط بر اینکه پادشاه ایران با انگلیس ترک موافقت کند و بعد از اینکه
روسیه را از سرحدات آذربایجان رفع و اخراج کنیم در تسخیر هند راه بدهد و سپاه
فرانسه از خراسان بسر هندوستان برود چون در این ایام اولیای دولت انگلیس
در اجرا و معاونت ایران موافقت نداشته و از قوت سفارت تجدید میکردند لهذا
پادشاه جمجاه خاقان مغفور فتحعلی شاه این شرایط سرحدات را قبول و منعقد این
عهدنامه را بمهر میرزا شفیع صدر اعظم و حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی مرقوم
و مختوم نمودند

سنه هزار و دویست و بیست و چهار میرزا محمد شفیع صدارت عظمی داشت میرزا بزرگ
ذوالمناقب ابوالحسن میرزا عیسی بن الحسن الحسینی پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام
صدر اعظم آقا الدوله است که خدمات بزرگ در دولت ایران کرده او را نیست
میرزا شفیع سزاوار دیدند و ملقب بمقام صدر اعظم ملقب کردند مثل آن است که در زمان
کسی لقب (نایب مستوفی الممالک) میکردند و معنی اش کار مستوفی الممالک میکرد

در همین سنه هزار و دویست و بیست و چهار (سر گور اوزلی) با رونق و پر دبدبه از انگلیس
(طور معروف) در تبریز در درگاه نایب السلطنه آمده مکتوب معروف را فرستاد
باین مضمون که امپراطور روسیه مرا مأمور داشته تا با ایران کار مصالحه بگذارم
و از من خواهش درگذشتم اینکه مرا با میرزا شفیع صدر اعظم یا میرزا بزرگ نایب الوزاره

نفر قائم مقام مذکور و دیار روم حاضر است و در سرحد یکدیگر را ملاقات کرده و بعض
دولتین قرار داده بگذرانیم نایب السلطنه از تبریز صورت حال را معروض سدّهٔ
سلطنت داشت از طهران حسب الامر جواب مکتوب انطور رفت که میرزا شفیع
صدر اعظم لدی الملازمت رکاب در تهران بود لکن میرزا بزرگ قائم مقام بعد از ورود
کفی مصالحه امر دولتین و نظم و قرار مداخل باقی حدود سرحد خواهد کرد و یکدیگر را
دیدار خواهند کرد در سنه هزار و دویست و سی و نه ملاقات قائم مقام
با طرف مصرف در سرحدین واقع شد و شرح آن در تاریخ ضبط است

سنه هزار و دویست و چهل ذی الحجه فتنه انگیزی عبدالرحیم پاشا
و پاشایان و وزرای بغداد کدورتی فیما بین دولتین علیه ایران و عثمانی بهم رسانیده بود
لهذا محض مصلحت بنای اتحاد دارند سلطان محمود خان ولد سلطان عبدالحمید خان
پادشاه دولت عثمانی عبدالوهاب افندی و شاکر افندی و حضرت افندی را به رسالت
و سفارت ایلچی مأمور و در شهر ربیع الثانی در طهران در خانه میرزا شفیع صدر اعظم
منزل کرده فرمان وارده نیز از سلطان عثمانی برای صدر اعظم آورده رسانیده
و بنای وفاق را گذاشته میرزا محمد شفیع قرار اتحاد و لوازم عهد مودت را از آن
گذاشته و بعد از آن تمکین پاشای بغداد نیز روز رخصت و صوابدید امنای
دولت ایلچی باشد و وزیر بغداد نیز مردی معروف و سلیم النفس باشد و جهت قرین
وجود وزیر مقتضیات عالیات در همه حال مرفه و آسوده باشند
در همین سنه دارای شاه نیز از سلطانیه بار گفتند طهران وقف کرده در چند روزی

در حج کال آباد

در حج کال آباد بمتعلق کرج مهمان میرزا شفیع صدر اعظم شده و آن صدر در حج کار
خود ضیافتی فرمودند در خرید الملک آنجا ماه بود جمعه نیز شهر شوال وارد دارالخلافه شدند
سنه هزار و دویست و چهل و یک بعد از عید نوروز موکب همایون خاقان مغفور
طالب راه سمت سفر آذربایجان شده و در این سفر میرزا شفیع صدر اعظم بشرف
التزام رکاب اقامت داشت موکب همایونی با سواری از قزوین در روز هشتم رجب
وارد چمن اوجان شده و نواب غفران مآب عباس میرزا با افواج آذربایجانی
تا آنجا موکب اقدس را استقبال کرده بعد (رود نحوف) سردار روسیه از یک
طرف جنگ با چون پادشاه فرانسه را با روسیه منقد وار یک طرف جنگ با
خاقانی را در چمن اوجان دید و بر دفع روسیه حرکت کرده اند دولت در دولتین روسیه
در میان دولت فرانسه و ایران در بنای اتحاد را گذاشته اند نقض خواهد شد و ضرر آن
در یک زمان با دو دولت بزرگ مقاومت کند لهذا سردار روسیه با رو
پسر کوراوزلی سفیر انگلیس در ایران آمده بود متوسل شده و الحاح نموده در بین
دولت ایلچی روسیه واسطه صلح و رابطه اتحاد و تحقق و عهدنامه بسته گردد
سفیر انگلیس هم از آنچه امپراطور فرانسه کمال میل را داشت و دیگر دولت فرانسه
با ایران اتفاق داشته باشند اول روسیه را نابود کنند بعد دولت انگلیس را
مقهور خواهند ساخت و از این وسیله ایرانیان از ایران بطرف هندوستان
لشکر خواهد فرستاد و دولت انگلیس را آگاه خواهد ساخت لهذا سفیر انگلیس بعد حکم صدر اعظم

دولت خود صلاح در آن دید که فیمابین روسیه و ایران صلحی بیندازد و خود را
از قدرت نفوذ پیش اتصال زند لهذا سر گور اوزلی سفیر انگلیس مجدانه
ساعی شد و میرزا محمد شفیع صدر اعظم را با خود هم قسم و هم رای کرده قرار داده
که با روسیه التیام و مصالحه و معاهده در میان آرند در ضمن همه نواب نایب السلطنه
عباس میرزا رضامندی نداشت و منحوس است دولت ایران و روس بی نزاع گشت
و در موقع تمکن با روسیه محاربه کند و بقدر فتح نامه سال گذشته او را باز
آخر میرزا محمد شفیع صدر اعظم مصالحه را بر منازعه ترجیح داده و مرجحات آن را
توضیح نمود آخر الامر (الصلح خیر) گفته قرار مصالحه داده و میرزا ابوالحسن خان
شیرازی را به انگلستان فرستاده و در آنجا باتفاق سفیر انگلیس با روس تحریف
سردار روس عهدنامه فیمابین دولت ایران و روسیه بستند و آن عهدنامه گلستان
موسوم شد انعقاد این عهدنامه و وقوع آن دلیل بر اقتدار میرزا شفیع صدر اعظم
و دانائی او است در مدتی نایب السلطنه کمی در صدد برهم زدن داشته رضا بدین
امر مصالحه نشده و دلایلی چند در ابطال آن نموده است و لیکن آن عهدنامه مرحوم
صلح گلستان و صرفه دولت ایران چه است با آنکه خیلی با تمکین کمتر عهدنامه بسته
شده است در فیه باقی قنوس در انعقاد است روزگار طوری کرده فصول
آن عهدنامه بعد از چند منسوخ شد و با عهدنامه دیگر منعقد یافت و عهدنامه
ترکمان چای مرسوم شد اصل عهدنامه
صورت عهدنامه در منتظم ناصری مضبوط است هر کس خواهد رجوع بآنجا کند

سنه هزار و دویست و بیست و نه عهدنامه‌ای را که در هزار و دویست و بیست و شش
سفیر انگلستان سر گور اوزلی با دولت ایران بسته بود عقیدت محکم نموده باتفاق
دریس نام آن عهدنامه را (هانری الیس) بایران آورده فصلی از آن عهدنامه برداشته
با فصل دیگر را هفتاد شده بود بنظر او دولت ایران رسانده توسط میرزا شفیع
صدر اعظم و نایب الوزاره میرزا بزرگ قائم مقام و معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب
نشاط الممالک این عهدنامه ممضی شد بتاریخ بیست و پنجم نوامبر سنه هزار و هشتصد
و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم ذیحجه سنه هزار و دویست و بیست و نه هجری
در دار الخلافه طهران این عهدنامه امضا و مورخ و ممهور شد صورت این عهدنامه
در روضة الصفای ناصری و منتظم ناصری نگاشته شد هر کس خواهد رجوع بآنجا کند

در همین سنه حسینعلی خان که چندی در خراسان وزارت داشت میرزا شفیع خان
قراگزلو در طهران آمد بخانه میرزا شفیع صدر اعظم منزل کرد تا رفع کدورتی که صدر اعظم
از او کرده و نوشته‌ای از او ببرد حسینعلیخان در تعقیب کاری صورت داده تا
در سنه هزار و دویست و بیست و سه حسینعلیخان در تانی از حاجی فیروز والی هرات و
شده و استحقاق حاجی فیروز را ابوالحسن خان از طرف لشکری
حاجی فیروز برای رفع شاه محمود قندهاری بروانه هرات شد اعلیحضرت
که چندی حسینعلیخان در سرای صدر اعظم منزل کند تا با وجه

سنه هزار و دویست و بیست و دو در بین دولتین روسیه و عثمانی اختلافی بهم رسید بنا
از جانب الکساندر پاولچ پادشاه دولت روسیه به توسط سردار رفیق زده طرفان
و گرجستانی مأمور بسفارت ایران شد و این سفیر بتقریر تحفه و نهایت
و فهم و مناعت و تکبر و تمیز داشت و فوق آن را کمی زیاده شکفته بود
و با جلال و شکوه و جمعیت انبوه وارد اصفهان شد و موکب همایونی در سلطانیه بود
این سفیر لطیف الطبع بسراپرده میرزا شفیع صدراعظم درآمد روز دیگر تشرف بحضور خسروانه
عزم کرد نامه امپراطور جهت ... را بر کف ادب برد آن سفیر با کمال جبروت
فوق العاده بکتاب ... احترام ... بوسید و ... و ... از حضور ...
تعظیم و کلاه برداشتن بحضور آمد او را اذن جلوس دادند بحکم اطاعت امر امتثال
و فوراً ادب ... مکتوب سلطان روس را درآورد و میرزا شفیع صدراعظم
نامه را از دست او گرفته بتقدیم حضور سلطانی ... و هدایای امپراطور روسیه را
بحضور خاقانی جلوه داد شرح آن هدایا در تواریخ ثبت است از جمله هدایا نیز
افسر زرین منقش بجواهر مخصوص صدر ... از جانب امپراطور به میرزا شفیع
صدراعظم داد و امکان را ز بهر کثرت تحجب ... داشت بعد سفیر مذکور مقاصد
دولت متبوعه خود را اظهار داشت ... از آن مطالب این بود که ما با دولت عثمانی
بنای مخالفت است و چون با دولت علیه عالم اتحاد داریم لازم است که با امداد کنید

واگر

واگر جانب دولت کمک نکنید از آن طرف هم جانب داشته باشید و یاری ننمایید جواب
این مطلب را چنین دادند در این شرط در عهدنامه نیست و منعقد ننموده ایم و عدم اعانت
دولت، ثم هر وقت هر طور از اعانت و اهانت درباره عثمانی اقتضا کند خواهیم
کرد غیر از این مطلب چند فقره دیگر سفیر مذکور تبلیغ کرد و جواب مطالب
او توسط میرزا محمد شفیع صدراعظم بطوری که بهم شده است در بیان و شرح خود جلی
آن قاصر و عاجز است نهایت ... و اکثر ارکان ... رفته است از آن سؤال و جواب
نهایت قدرت و جرئت و دانائی از سلطنت و صدارت ایران معلوم میشود در این سؤال
و جواب سفیر دولت روس را ... و بنای اتحاد دولت علیه ایران و عثمانی هم گذاشت
واقفی الحجایه کاتب الملوک و صدر الکلام است شرح این مطلب در روضة الصفای
ناصری و ناسخ التواریخ مجلد سلطنت هر کس خواهد رجوع بآن کند

سنه هزار و دویست و بیست و سه موکب همایونی با نظام خسروانه رفته بود در حوالی
(خبوشان) (کوشان) (قوچان) اعلام نصرت افراشت رضاقلی خان زعفرانلو حاکم
خبوشان بود و طغیان داشت و وحشت کرد از آقا میرزا محمد شفیع صدراعظم استدعا کرد
در نزد اولیای دولت تعهد قرار اطاعت و انقیاد کرده است میرزا شفیع بجانب قلعه خبوشان
رفت و رضاقلی خان ... ملاقات نمود و مقالات صحیحه بمیان آورد رضاقلیخان
با پانصد نفر جزایرچی باستقبال آمده بوسه بر رکاب جناب صدارت زد و اذن ...
گرفت

گرفت و بقلعه شروان در آمد تا هشت روز زمان توقف و تکفل آن صدر
در آن قلعه طول کشید صدر اعظم رضا قلیخان را گفت در تو وفور رشادت و شجاعت است
و سلطان بهتر شناخت که در این امر تقصیر تو در گذرد رضا قلیخان چون جلادت
تمام در سر داشت لهذا با این اراده تمکین نمود جناب صدارت عظمی از قلعه
شروان بطرف اردو روان گشت وقتی که از حوالی خبوشان عبور میکردند
اهالی آنجا در رعایا و فادار (?) رضاقلیخان مغفور تفنگ بجانب میرزا شفیع صدر اعظم
رها کردند ولی با و کارگر نشد با موالطه (?) در پای غضب سلطانی ملازم آنجا کارد را
رضاقلیخان و اهالی خبوشان تحت گرفتند و آخر الامر ناچار تمکین باطاعت نمود

سنه هزار و دویست و سی و چهار که موکب مسعود خاقان مغفور روز پنجشنبه بیست و سیم
شهر شعبان از طهران بعزم سلطانیه بقصد ییلاق حرکت فرمودند و در لور (?) بقصد
ارسلانیه بطرف طهران رجعت فرمودند در آغاز این سفر میرزا محمد شفیع صدر اعظم
در بین راه در منزل سلطانیه مریض شد و لعزدین (?) اورا توقف دادند میرزا احمد حکیم باشی
و حاجی میرزا کلیم باشی گیلانی و امیر محمود خان قراگوزلو … بمصاحبت و مداوات
آن صدر والاقدر مامور شدند کوتهی درین نکردند خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه چون
محفه مخصوص بهر صدر اعظم را در داوری خود ساخته احوال پرسی فرموده …
این کار را متضمن مرحمت و عنایت خاصه سلطنت از تحف صدارت است …
امین دولت همراه شاه ساخته است بهرحال در دهم رمضان مبارک آن وزیر اعظم در قزوین
رحلت نموده

رحلت یافت و نعش آن مرحوم علیخان میرزا فرزند خاقان مغفور را که بعد برکن الدوله ملقب شدند
در آن هنگام حاکم قزوین بودند نعش اورا با تجمل شایسته روانه اعلیٰ نمودند که در جنب روضه منور
در بقعه متبرکه مدفون ساختند در عطف نعش او را … مقرر شد که
جسد اورا حمل بقعه عالیه حسینیه نمایند و جعفر خان کرد نایب الملک آقاسی باشی
از جانب دولت بحمل نعش او بطرف عتبات عالیات مامور شد در این فقره
دلیل بر سعادت او بوده در حیات و در ممات که بسیار نیک فطرت بوده تا آخر
زندگانی صدارت کرده و بسعادت رسید و بعد از حیات او دولت علیه با این
احترام جسد او را بمکه معظمه فرستاده اگرچه … نوشته … تاریخ
وفات او … محمود میرزا فرزند خاقان مغفور در انجمن خاقان نوشته است
در ماده تاریخ وفات او گفته است (صدر صدر جنان کرده مکان)
این صدر در خدمت خاقان مغفور مقبل القول و مسموع الکلام بود که …
این معلوم است که هیچ نمیگذاشت خاطر حضرت خاقان مکدر باشد و همیشه میخواست
دولت … صدای … ملایم بشود سلطنت محتاج به ابراز وزارت …
… مشهورات اهتمام او است …
… درجه … عجب … است …
… با آنهمه قهر و غضب سلطانی … بزرگی … میرزا فتحعلیخان
صاحب دیوان یکی از فرزندان بزرگ ایران از آنجاست و از میرزا شفیع صدر اعظم
اصلی باقی نمانده است بعد از حیات دختری داشته است او را با شاهزاده …

[illegible]

فرزند خاقان مغفور طاب ثراه بزنی داده و در صدر صدارت صدر شده
بین عطف شد و نیز بعد از حیات برادری از او ... میرزا حسین
بسبب دیگر میرزا شفیع حکم که از ... داو بعهده و کمزن در حیات بیک شد
و بعد از میرزا شفیع صدر اعظم مرحوم حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی بصدارت
نایل شد مادهٔ تاریخ وفات میرزا شفیع و صدارت حاجی محمد حسین خان وزیر اعظم است

مصائب قوم عند قوم فوائد

نقش مهر چهارگوش میرزا شفیع صدر اعظم که در پشت فرامین دیده شد این است
لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد شفیع و مهر کوچک بادامی او که در پشت
برات دیده شد عبده محمد شفیع بود

[illegible]

میرزا ابوالقاسم قائم مقام ابن ابوالحسن میرزا عیسی معروف بمیرزا بزرگ قائم مقام ابن الحسن الحسینی الفراهانی در طهران
در ظل رأفت شاهنشاه جهان خاقان مغفور طاب ثراه تحصیل علوم ادبیه و عربیه و فنون حکمت الهیه مشغول بود و در حضور
خسرو محمود در مقام نامه‌نگاری خود را جلوه میداد پدرش میرزا بزرگ بدواً وزیر نایب السلطنه عباس میرزا بود و در تبریز
پیشکاری مینمود چون خود را قائم مقام صدارت کبری قرار داد لهذا از جانب اقدس مستدعی وزارت و پیشکاری نایب السلطنه
عباس میرزا را بفرزند بزرگ خود میرزا حسن واگذار نمود و عمر میرزا حسن تمام شد قبل از پدر وفات کرد لهذا میرزا بزرگ قائم مقام
بزرگ وزارت و پیشکاری نایب السلطنه عباس میرزا را برای فرزند دیگرش میرزا ابوالقاسم گرفت و در تبریز مشغول کارگذاری
شد در سنه ۱۲۳۷ میرزا بزرگ قائم مقام در ماه ذی قعده بدیگر سرا قیام و قعود نمود بجای او میرزا ابوالقاسم که در
تبریز وزارت مخصوص نایب السلطنه عباس میرزا را داشت در ربیع الاول سنه ۱۲۳۸ بلقب جلیل قائم مقامی سرافراز شد
و در نظر اقدس اعلی و عباس میرزا ممتاز آمد او را نواختند و در امور آذربایجان مستقل ساختند بعد از چندی نواب
نایب السلطنه او را معزول نمودند و بحضرت خاقان مغفور از او شکایت کردند بعد از دو سال باز حسب الامر شهریاری او را
بوزارت نایب السلطنه و پیشکاری آذربایجان منصوب نمودند تا اینکه نواب نایب السلطنه رخت بقصور جنان کشیدند خاقان
مغفور طاب ثراه نواب محمد میرزا (محمد شاه غازی) ابن نایب السلطنه را بصاحب اختیاری آذربایجان فرستادند و او را
ولیعهد دولت نمودند و میرزا ابوالقاسم قائم مقام کما فی السابق بوزارت خاص ایشان و پیشکاری آذربایجان مشغول
شد و ما شرح خدمات و اهتمامات او را در کار دولت و ملت باتعیین سنین در این کتاب نگاشته بطور اختصار چنانکه
آگاه هستیم در سنه ۱۲۳۸ در ماه ربیع الاول میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر نایب السلطنه بعد از وفات پدرش
میرزا بزرگ قائم مقام که در بیست و پنجم ذیقعده سال گذشته رحلت کرده بود لقب قائم مقامی یافت و پیشکاری آذربایجان را
~~[illegible]~~
برادر خود میرزا موسی خان واگذاشت فرمان قائم مقامی قائم مقام ثانی در
از فوائد نغز [illegible]
~~[illegible] قائم مقامی [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible]~~ از آنجا که دست اقتدار این دولت ابد آثار
در کفایت مهام جهانداری قائم مقام مقررات قدر و قوام قدر توأم این شوکت پایدار و نظام آن ولایت [illegible] مستحکم و اسباب
قضای مقدر آمد بحسن کفایت کارگذاران دیوان تایید اسباب تمهید این مآل سلطنت جاوید از هر جهت تمهید و از
وفور فوائد تفضلات پروردگار مجید توقیع وقیع خلافت ابد مقرون مشحون طغرای غرای ادامت ابداً [illegible]

جزاء

این موهبت عظمی و ادای شکر نعمای بی منتها مرقوم همت گردون مساس و مشهود مبارک خاطر حق شناس افتاده که از چاکران
درگاه و فدوی زادگان دولت جاوید دستگاه آنکه جرائد استعدادشان بشئون سعادت کفالت و کفایت در ایشان معهد
سائر چاکری و خدمت نماید بارتقای مدارج اعتبارشان انظار عنایت گماریم و باظهار قبول مساعی گونه گون التفات گوناگون
درباره ایشان ظاهر داریم و خلاصه این اجمال تفصیل احوال عالیجاه رفیع جایگاه سیادت و سعادت همراه فخامت و مناعت
اکتناه و ساهت و نبالت دستگاه اخلاص و ارادت آگاه مقرب الخاقان فدوی زاده دولت ابد بنیان سید الوزراء
میرزا ابوالقاسم فراهانی است که از خواص خانه زادان دولت بزرگ کمال آگاهی و درایت از جمله ممکنان ممتاز و طور استعداد
کاملش بتصحیح رتبت انشای از نسخ سلم امثال و اقران قرین همه اختصاص و امتیاز آمده و از بدو فطرت خط خود و خدمت
بخاتم خلوص و ارادت مختوم داشته و بامتثال اوامر قضا مثال پیوسته قدم وار سر رخط فرمان برداری گذاشته و بدین
موجبات اسناد استعدادش در اجرای مخارج ارادت بصیغه محبت مقرون و افراد و تفاصیل خدمتش در بطاقه قابلیت
بجایزه قبول مشحون آمده و لهذا در هذه السنه یونت ئیل خیریت دلیل و ما بعدها میزان مفاخرش را باضافه منصب قائم مقامی
دیوان اعلی افزودیم و منشور مناظم اعتبارش را بتوقیع و تفویض این منصب جلیل مقررات استقرار و استقلال مقرون
فرمودیم با دریافت این عارفه را سر و فرق و فخر کامل داشته در تحصیل رسوم خدمتگاری جدی جدید افزاید و در مرسومات خدمت
مزبور اقدامی سزاوار کمال کاردانی نماید مقرر آنکه صدر و ارکان وزارت و امنای دستگاه دولت مستعدان دیوان درایت
و مستوفیان دیوان امانت شرح فرمان مبارک را در دفاتر خود مرقوم و مزبورات منصب مشارالیه مخصوص و موکول دارند و انحراف
از حکم قضا مثال اقدس جایز ندانسته و در عهده شناسند تحریرا فی شهر ربیع الاول ۱۲۳۸

در سنه ۱۲۴۲ که نزاع روس و ایران بطول کشید و حضرت نایب السلطنه عباس میرزا بجانب خوی آمدند اللهیار خان آصف الدوله
و میرزا ابوالقاسم قائم مقام هم از آب ارس عبور کرده با عجز و زاری بقریه ... آمدند و بخدمت نایب السلطنه رسیدند که کار
بسقاویچ سردار روس را بسازند و در (چورس) تهیه و تدارک مشغول شد مقدمات و متوحات این منازعه
روس و ایران را اگر بخواهیم بنگاریم طول میکشد خلاصه کار چنان شد که بسقاویچ (وال خسکی) را بخدمت حضرت
پادشاهی فرستاده کار مصالحه کند قائم مقام نیز حسب الامر نایب السلطنه رهسپار شده باتفاق (وال خسکی) کار مصالحه را
ساخته کنند آخرالامر کار بمصالحه کشید و صورت آن عهدنامه در ناسخ التواریخ ضبط است و این عهدنامه مسمی بعهدنامه ترکمان

چای

چای است و افسوس که عهدنامه گلستان که در صدارت میرزا شفیع صدر اعظم بسته شده بود منسوخ شد و این عهدنامه بمیان آمد
در سنه ۱۲۴۴ بشرحی که در تواریخ ضبط است بواسطه گرفتن سفیر روس کنیز ارمنی تازه مسلمانی را از مسلمانان اجماع عامه
شده بحکم مرحوم حاجی میرزا مسیح مجتهد اعلی الله مقامه خواستند کنیز را از خانه گرایبدوف سفیر روس بیرون آرند گرایبدوف بدون
اطلاع بدولت حکم داد با متعلقانش تمام توپ و تفنگ رها کردند و چند نفر از مسلمانان را کشتند اجماع مردم در خانه او ریختند سفیر
و اجزاء او را کشتند منوف نام نایب اول سفارت با یک تن دیگر پنهان شده و جانی بسلامت در بردند از جانب دولت بنایب السلطنه
فرمان شد که این قضیه را بروسیه بنگارد و بی تقصیری دولت ایران را از کشته شدن سفیر ثابت نماید قائم مقام
بامر نایب السلطنه نامه خوبی نگاشت و از جانب دولت از کشته شدن سفیر بمعذرت خواستن شرارت و تقصیر سفیر را
ثابت کردند و هم نزد بسقاویچ سردار و والی تفلیس فرستادند و آخرالامر کار بخیر گذشت و دوستداری ایران و روس
محقق گشت بسقاویچ نامه با بخوبی جواب داد و نوشت که یک نفر سفیر از ایران نزد امپراطور روانه دارید که رفع
اسباب رنجش خاطر فراهم آید در سنه ۱۲۴۶ که نایب السلطنه بامر دولت بجهت دفع طغیان
عبدالرضا خان حاکم یزد و پسر تقیخان بافقی مأمور شدند با قائم مقام از تبریز بطهران آمدند و از آنجا بیزد رفتند بورود حاکم
نظم و یزد عبدالرضا خان مطیع و منقاد شد ۱۲۴۷ نواب نایب السلطنه عباس میرزا پس از فتوحات
از یزد و کرمان بطهران آمدند مأمور نظم خراسان شدند و ایالت مشرق زمین ایران کلیه باسم ایشان فرمان داده شد و ناگاه
رفتند و قائم مقام در خدمت ایشان بود رضاقلیخان حاکم خبوشان پسر امیرگونه خان زعفرانلو که یکی از طاغیان بود
و کسی را بقوچان راه نمیداد سخت بترسید میرزا محمدرضا گماشته خود را نزد نایب السلطنه فرستاد و خواستار شد
که میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بخبوشان فرستند تا او را اطمینان خاطر دهد نایب السلطنه بفرمود تا قائم مقام
همراهی میرزا موسی رشتی که در خراسان وزارت احمد علی میرزا والی سابق را داشت بخبوشان برود و او را اطمینان بدهد
در سنه ۱۲۴۸ قائم مقام بخبوشان رفته رضاقلیخان را اطمینان داد و او راه اطاعت و انقیاد پیش گرفت
نایب السلطنه خسرو میرزا را به نیابت ارض اقدس داد و خودشان با قائم مقام به تسخیر هرات شتافتند و بچناران رسیدند
و قلعه امیرآباد را محاصره نمودند جعفر خان شادلو حاکم آنجا بجهت اصلاح کار خود و دفع رضاقلیخان خواستار شد که
قائم مقام بقلعه امیرآباد برود تا در آنجا اطمینانی باو داده شود قائم مقام حسب الامر نایب السلطنه بقلعه امیرآباد رفت و با

تحقیقیان مذاکراتی نمودند و با هم مواضعه کردند که تحقیقیان بخبوشان بیایند و کار رضاقلیخان را یکسره کنند در جمعه ششم
نایب السلطنه (?) پیشرود کردند و از آنجا تا خبوشان دو فرسنگ است تحقیق خان بسر میثاق خود رفتار کرده در همانجا
با سواران خود بحضور نایب السلطنه آمدند و مورد تفقد شدند و اولاد رضاقلیخان هم که خود را (?) و تیغ از گردن آویخته در لشکرگاه
آمده در سراپردهٔ قایم مقام فرود شده و قایم مقام در آن روز که هشتم ربیع الثانی بود او را بحضرت نایب السلطنه آورده و از
زبان جان امان داد و در همین سنه نایب السلطنه عباس میرزا بعد از نظم خبوشان و سرخس بارض اقدس مراجعت کردند
و در جواب استدعای حضرت خاقان مغفور خلعت ایالت خراسان را برای شاهزاده محمد میرزا (محمد شاه غازی) فرستادند
میرزا موسی رشتی بوزارت و پیشکاری خراسان برقرار شد و امور تولیت آستان رضوی را به میرزا موسی خان برادر کوچک
میرزا ابوالقاسم قایم مقام واگذار فرمودند و خراسان را منظم نمودند و در اواخر سنه نواب سلطنت نایب السلطنه بدربار
همایون احضار شدند با قایم مقام و جمعی بطرف طهران روان گشتند و ایالت خراسان با شاهزاده محمد میرزا بود

سنه ۱۲۴۹ در بیست و پنجم محرم نایب السلطنه با قایم مقام برحسب احضار وارد طهران شدند و چندی توقف داشتند بار (?) نایب السلطنه
باجازهٔ همایونی عزم بازگشت بخراسان را فرمودند و غرهٔ (?) ربیع الاول از طهران در بیرون شهر شدند نایب السلطنه
حرارت کبد داشت و اطبا مشغول معالجه بوده اظهار داشتند که اگر نایب السلطنه عزم سفر هرات کنند حرکت موجب مزید حرارت
شود و این ورم کبد از حرکت (?) را گرفته باعث هلاکت ایشان خواهد شد قایم مقام چون این معنی را بدانست در خفیه
صورت حال را در حضرت شاهنشاه خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه معروض داشت و شهریار تاجدار بنایب السلطنه
پیغام داد که برای حفظ بدن اگر این سفر باید یکروز (?) تعقل (?) روا باشد نایب السلطنه چون معلوم کرد که سبب
این پیام قایم مقام بوده است بیم کرد که مبادا شاهنشاه چنان داند که از زحمت سفر و کوچ دادن لشکر تعدی ورزیده
و او قایم مقام را نوشتن این پیغام باز داشته است لهذا از قایم مقام خشم گرفت و سر و مغز او را با صدمت شکست در هم کوفت
و راه خراسان پیش داشت و حضرت نایب السلطنه در چمن کالپوش ده روز توقف کرده آنگاه اشاعه (?) فرمودند و در
بسطام مجدداً شاهزاده محمد میرزا را (محمد شاه) مامور هرات نمودند که انکار (?) التسخیر کنند و میرزا موسی رشتی با دوازده
هزار قشون در خدمت شاهزاده روانه هرات شد و حضرت نایب السلطنه بعد از حرکت فرزند اکرم شان از ارض اقدس
در اوایل جمادی الاولی از خبوشان بمشهد مقدس آمدند و سواره و پیاده را که ملتزم رکاب آنحضرت بودند همراهی قایم مقام

مامور

مامور کردند که از دنبال نواب شاهزاده روانه هرات گردند قایم مقام از قفای ایشان طی مسافت کرده بغوریان رسید
دو هزار سوار و پیاده بمحاصره غوریان باز داشت و خود با جمعی باردوی شاهزاده محمد میرزا (محمد شاه) که در نیم فرسنگی
هرات بودند شتافت و هرات را بمحاصره گرفتند و چند بار کامران میرزا والی هرات بیرون آمده دستبردی زده و کاری از
پیش نبرد   در این حیص و بیص عرض نواب نایب السلطنه در مشهد رو بطغیان گذاشته و در آخر شب پنجشنبه دهم جمادی الاخر
هنگام صبح وفات کردند و او را در آستان حضرت رضا علیه التحیة والثنا دفن کردند اما چون قایم مقام و سران سپاه
از این واقعه آگاه شدند چنان صواب شمردند که کار را با کامران میرزا بمصالحه بگذرانند میرزا موسی رشتی شهر هرات را (?) شده
در غیاب قراری دادند و شاهزاده محمد میرزا (محمد شاه غازی طاب ثراه) با قایم مقام از دوره هرات بمشهد مقدس مراجعت نمودند
[illegible] وقتی یکی از مستوفیان که محاسبه آذربایجان با او بوده و از (?) نوریها بوده اکنون اسم او را
من فراموش کرده ام بمرحوم قایم مقام اظهار داشت که امسال شما در طهران خواهش کنید که دولت تومان برسید تومان
مواجب شما افزوده شود و من عمل آذربایجان را که بدستور العمل آذربایجان خواهم نگاشت قایم مقام گفت شما میدانید که اشتغال
خرج من بچه میزان رسیده است گفت آری میدانم که بیست و پنج هزار تومان خرج کرده اید گفت در صورتیکه من بیست هزار تومان
خرج کرده بیشتر این دولت تومان اضافه مواجب چه کمکی بمن خواهد کرد و پس من از این مواجب زیاد میکردم که حاجی محمد حسین
خان صدر اصفهانی و پسر او عبدالله خان امین الدوله (?) گویند که قایم مقام پانصد تومان از دولت و دیوان برده و خورده
و هزار رسانیده است لهذا با این خرج کلی از این دخل جزئی میگذرم که بدنام نشوم

اعظم

سنه ۱۲۵۰ شاهزاده اعظم محمد میرزا (محمد شاه) برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را بحکومت خراسان گذاشتند و از خراسان
بدارالخلافه آمدند روز شنبه ششم شهر صفر سنه ۱۲۵۰ بطهران ورود کردند و میرزا ابوالقاسم قایم مقام حاضر درگاه شدند تا در نظم امور (?) پس از
و تعیین ولیعهد سخن بمیان آمد شاهزاده محمد میرزا (محمد شاه) با بودن سایر اولاد خاقان مغفور ایشان که نواده سلطنت
بودند باهتمام قایم مقام بولایت عهد سرافراز شدند با وزارت میرزا محمد پسر میرزا ابوالقاسم قایم مقام بتبریز رفتند و قایم مقام
در بیست و یکم صفر از دنبال اردوی شاهزاده بطرف آذربایجان رفتند در همین سنه ۱۲۵۰ که موکب همایونی در اصفهان بود و (?)
علیل شده عصر روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الآخره در عمارت هفت دست در (?) اصفهان بهشت جاودان خرامیدند
و نعش ایشان را بقم حمل داده و در آنجا دفن کردند این خبر (?) در تبریز بردند و (?) قایم مقام خبر داد (?)

مهربانه بعرض رسانید و قبل از انتشار خبر بنظم سپاه پرداختند و امیر نظام محمدخان زنگنه را که با عثمانی در سرحد بنزاع مشغول بود جهه
تبریز برگرداند و امیر نظام بچابکی مقاصد خود را با سرعسکر روم بانفاصیه کرد و انجام داده و نوشته گرفته بتبریز آمد قائم مقام بعد از چند روز
دانسته که اخفای این خبر ثمری ندارد لهذا میرزا احمد مجتهد تبریزی و جمعی از علما را بمنزل خود دعوت کرده و گفت آگاه باشید که پادشاه
از جهان برفت اکنون باید در تقویت سلطنت محمدشاه غازی همراهی کرد و هر که تواند بمال و الا بدعا و دعوای کنید اول باید که محمد
شاه را ازین فقره خبر ساخت و هر کس نتواند که این مطلب را بعرض رساند تا که علمای دین و ناصحان امین هستید لکی
بحضرت او بروید و ازین واقعه آگاهیش دهید اول تعزیت او کنید و بعد تهنیت گویید باری قائم مقام علما را
بکلمات خوب موافق نموده انها بحضرت محمدشاه غازی رفتند تعزیت و تهنیت گفتند و بسلطنت او تهنیت گفتند دعا

باری میرزا ابوالقاسم قائم مقام بدستیاری منجمین تعیین وقت نموده شاهنشاه غازی محمد
شاه طاب ثراه را بتخت سلطنت در تبریز جلوس داده و ماده تاریخ این جلوس ظهور الحق واقع شد پس شاهنشاه
غازی سفر دارالخلافه طهران را تصمیم عزم داده و از برای تجهیز لشکر و تهیه سفر زر مسکوک بدست نبود قائم مقام وزیر
مختار انگلیس را بطلب فرمود و وجهی بقرض خواست [illegible] در جواب [illegible] و علل سخن گفت و کار را
بمماطله گذرانید قائم مقام گله کنان باو گفت اگر در دادن زر و بسیج سفر تعدی ورزی در دولت انگلیس مقصر خواهی
شد و کتابی از حجره خویش بیرون کرده باو داد که میرزا بزرگ پدرش از (سر گور اوزلی) ایلچی انگلیس گرفته بود
بدین شرح که بر ذمت کارگذاران انگلیس فرض هست که بعد از وفات فتحعلی شاه ولیعهد دولت نایب السلطنه او را
چندانکه سیم و زر بکار باشد و بسیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود بدارالخلافه استرداد نمایند چون کل
این عهدنامه را بدید جای سخن برای او نماند معادل سی هزار تومان زر مسکوک از بازرگانان تبریز بوام گرفت و تسلیم کارداران
حضرت کرد و کار لشکریان و کشوریان آماده گشت در واقع سبب اعظم سلطنت محمدشاه غازی مرحوم قائم مقام بود
که اگر سر مرد در کار نبکرد و با این همه مدعیان سلطنت کار بقسم دیگر میگذشت ولی همین قرض کردن قائم مقام و تدبیرات
وافیه او و جد و جهد زیاد باعث فتح و قوام آن سلطنت شد و هم یکی از فتنه جویان بزرگ را بطوری دفع داد الله
یارخان آصف الدوله که یک چند وزارت خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه داشت و خود را درین اوقات
خال شاهنشاه غازی محمدشاه میدانست این هنگام چنان می پنداشت که بی دغدغه طمع و طلب بدین منصب دست خواهد

یافت از آن طرف میرزا ابوالقاسم که متصدی امور وزارت بود و او را از آرزوی خود دفع میداد و صلاح چنان دانسته که آصف الدوله
بموجب فرمان بایالت فارس رود تا طاغیان ملک را دفع دهد برای انجام این کار نزد آصف الدوله آمد و چنان نمود که
دولت بوجود تو محتاج است در ایالت فارس هر گونه خواهشی داری بگو که پذیرفته است وی از دولت تعهد و یدک با زین و لجام
مرصع خواست و صد هزار تومان زر مسکوک برای تهیه سفر طلب کرد قائم مقام گفت چیزی نیست گمان کردم که توقعش از
اینها سوای خواست صورت مطالب خود را فهرست کنید تا صورت دهیم وی خواهشهای بیجای خود را نگاشت و تکلیفات
والی
فوق العاده نمود قائم مقام بحضرت شاهنشاه غازی آمده معروض داشت که هیچ پادشاهی را مانند آصف الدوله خیالی نبوده است
امروز بر پادشاه بخشایش آورده و شوکت و گذشت کرد زیرا که نام تاج و تخت نبرده آن را طلب نفرموده ولی پس از تخت
وقدرت
و تاج از زر و گوهر و اسب و استر و نقد و طرف هیچ نماند که از او نام نبرده و سهام طلب نکند فهرست مسئولات او را پیش پادشاه
سپاه و
گذاشت آنگاه گفت که [illegible] جاگیری او [illegible] اینگونه سخن کند اگر با شود و قوت گیرد خواه اندیشید الحق [illegible] کرده
آخر و ارکان و اعتباری است از آنچه که خواسته از ناحیه مرحوم آصف الدوله احتیاط فرموده بود و پس از چند سال نتیجه گشود
الا اینکه در موقع بعرض عمل میشود این تحکمات از مزاج پادشاه آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت و در خویش واجب کرد
هرگز او را در وزارت عظمی و صدارت کبری دست ندهد و از برای آنکه حاضر درگاه نباشد و در امور سلطنت مداخلت نکند او را
بایالت خراسان مامور فرمودند و باتفاق پسرش حسنخان سالار روانه آن اراضی شدند عبدالله خان امین الدوله هم که بعد
از فوت پدر خود حاجی محمد حسینخان صدر اعظم در حضرت خاقان مغفور چندی وزارت عظمی داشت و کار صدارت کبری مینمود
درین زمان بهیچ پاره مطالب خود را آشکار نکرد و هیچ مداخله در امور دولتی نکرد هر چند او را طلب داشتند و دعوت کردند
نپذیرفت و انزوا اختیار نمود و غیر از الهیارخان آصف الدوله و عبدالله خان امین الدوله کسی داعیه صدارت کبری
نداشت که مثل قائم مقام باشد این دو نفر هم هر یک بسببی در کنار بودند لهذا کار صدارت بالاستقلال با قائم مقام بود و
نهایت اختیار و اقتدار کلی داشت ۱۲۵۱ سنه ۱۲۵۱ در عید نوروز محمدشاه غازی در اریکه خسروانی بجلوس
نشست شاهزادگان و بزرگان درگاه صف برکشیدند علیشاه ظل السلطان خفتان خویش را پوشیده و آن تاج زر
را همه ساله ایام نوروز داشت بر سر زد و از بیرون ایوان بر لب آبگیر ایستاده و پادشاه را درود و تحیت فرستاد و [illegible]
خاکپای مبارک شوم گفت و شور نمود اما شاهزاده محمدتقی میرزای ملک آرا بدست آویز [illegible] تخت خویش

بدرون ایوان شده سم دادهمی دو ور را سر بر کرده و در بیرون نشست قایم مقام چون این بدید شاهزاده بهاء الدوله را بر ترکیب او
رسول فرستاده و پیام داد که ظل السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است و فقیه شده و ضمیمت فرموده که محمد شاه حشمت او را نگاه
دارد با التفات او دولت در باره عمارت ایستاده است تو کاری با پادشاه و را و عریضه خویش شاه بابا جان نگاهی عنوان نگارش نکنی
کنایت از آنکه با آغا محمد شاه شهید همنام است و کاهی در پایه سریر سلطنت جلوس مینمودی از این پس در عنوان عریضه ات
و نامه های مبارک شوم بنویس و در پیشگاه پادشاه بایست اگر نه از آن نگار عریضه دار خواهی شد و از این نشست تن و جان خواهی
خست   مقصود این است که قایم مقام خیلی زحمات کشیده و تدبیرات نموده خود را با اکثر مردم دشمن ساخت تا
این راه را هموار نموده و جسوران و وجیه جویان را که کوی خودش نشیند و شجاع السلطنه را که بطهران آورده بتصریح و اصرار و الحاح
قایم مقام حکم شد چشمان از فزیان غضب از طهران بیرون شده و در کار بگسسته و رخصتی طهران و چشم او را که السلطنت ایران
چشم دوخته بود و نابینا کردند و در طهرانش فرود آوردند   و نیز زمان حرکت محمد شاه غازی از تبریز قایم مقام اندیشه کرد که
مبادا در غیاب شاه جهانگیر میرزا و خسرو میرزا که گنگران نایب السلطنه باعث فتنه و شورش اهل آذربایجان شوند لهذا صلاح دیده که حکم
پادشاه آن دو شاهزاده را از چشمانی نابینا کردند و بطرف طهران حرکت نمودند   در همین سنه ۱۲۵۱ چون ظهور
کرامت شاهنشاه غازی از طهران بباغ نگارستان تحویل داده و قایم مقام در باغ لاله زار که در جنب نگارستان است نشیمن کرده
این هنگام شاهنشاه غازی در بند قایم مقام تکمیل گشت از آنکه از سابق و لاحق از او آزردگی خاطر داشتند چنانکه در وقتی که قایم
مقام وزارت نایب السلطنه عباس میرزا داشت پیوسته محمد شاه از روش او ناگراه بود که اجزاء و مواجب [illegible] بالی تعطیل
ادانی نموده و در آسوده گی خاطر محمد شاه اقدام نمیکرد و چنان اتفاق که در مملکت خراسان یک شب شاهزاده محمود [illegible] در برابر
محمد شاه حاضر شد شاهنشاه غازی قایم مقام را پیغام کرد که امشب مرا مهمانی رسیده و خورش و خوردنی که لایق باشد بفرما
تا در اینجا حاضر کنند در جواب گفت قانون شما آن است که هر شب شام در سر خوان نایب السلطنه بکار آکل و شرب کنید خوان جداگانه
بدست نشود هم اکنون عذر مهمان را در کنار نهید و با کوچ [illegible] محمد شاه از این سخن سخت آشفته شد و حشمت پدر مانع بود
که قایم مقام را کیفر کند میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک پدر میرزا یوسف صدر اعظم که شرح حالش نوشته خواهد شد در آن وقت
در حضرت نایب السلطنه مستوفی بود و این قصه شنیده و کار آن مجلس را از خورش و خوردنی ساخته کرد و همچنین در ایام صدارت
هم شده میرفت چون خود را متوسل این سلطنت میدانست پاره احکام را بدلخواه خود دیگر رانید و چنان میخواست که

سلطان بدلخواه خود نتوانند فلان پست را بفلان کس بدهند و فلان عزیز را از بند باید اخلاق دولت احترام و تاج و تخت و ضرب سکه را خاص سلطنت و نصب
و عزل و قطع و فصل کار و اجرای امور دولت و دادن و گرفتن مواجب و منصب را میخواست منحصر بتصویب خود نماید و در مجلس
وزارت صورت دهد و چه از اینکه آب و گل ایرانیان و عادت ایشان سرشته از ارادت پادشاه است و بدین امید هستند که اقتدار
و اختیار سلطانی اگر نباشد اکثر از بندگان باید همیشه از منصب و عزت و نعمت محروم باشند و همواره یک سره مشغول بایست
باشند و ظل امید بدیشان [illegible] ظل خود بعضی از فضولات و احسانش لا بشرط باید که گاهی ذلیلی را عزیز کنند و فقیری را غنی سازد تا همه
بدین امید بدرگاه او نشسته باشند و بر جای ریاست خدمت کنند و برای اینکار همه سلطان را باید اختیار و اقتدار کلی باشد که ور نا
سبب فقر و قطع امید مردم را نمایند و مرحوم قایم مقام برخلاف این عقیده بود و چنان اتفاق افتاد که شاهنشاه غازی [illegible]
برای بعضی عطا و نموده قایم مقام کس فرستاد و آن زر را استرداد کرد و بحضرت شاهنشاه پیام داد که این عطا را نمیتوان [illegible]
خدمت و گفت هر دو در خدمت دولت ایران خواهیم بود [illegible] شاهیم و پیش از صد هزار تومان از مال رعایا حق نداریم که خرج کنیم و شما در دولت بزرگتر
هستید اگر خواهید بیما بدار تمکت ایران را خود کن و هشتاد هزار تومان این زر ترا باشد و من با بیست هزار تومان کوچ دهم و اگر
من مهماندار شوم و شما به بیست هزار تومان قناعت فرمایید   الحاصل اینگونه گفتار و کردار باعث اشتعال غضب پادشاه
بیمثال شد عزم بر کار تصمیم عزل و قتل او شد مخصوصا روزی او را بنگارستان احضار فرمودند بعد از پاره مطالب او را ترتیبات او را
نگاه داشتند که از باغ بیرون آید هزار نفر سرباز را بحفظ او در باغ نگاه داشتند که مبادا بستگان و هواخواهان او سانحه و فسادی انگیزند
و او را بر ماندند شاهنشاه غازی فرمودند که او را قلم و قرطاس را از دست او بگیرند و اگر خواهد عریضه بنویسد نگذارید که سحری در بیان
و اعجازی در بیان او است که اگر خطا او را بسیم باز فریفته عبارات او شوم و او را رها کنم در این اثنا محمد رضا خان فراهانی پسر عم مرحوم
قایم مقام از خراسان رسید او را در پرده سرباز انداختند و با سر نیزه ها او را بکمال آکر دند و بعد قایم مقام را از بالاخانه دلگشا که در
نگارستان بود فرود آوردند در حوض خانه محبوسش داشتند بعد از شش روز در شب شنبه سلخ صفر او را خفه کردند و جسدش را
در زاویه مقدسه در جوار شاهزاده عبدالعظیم علیه التکریم دفن کردند اموال و اثقال و زر و گوهر و کتابخانه ممتاز او را ماخوذ
داشتند و فرزندانش را با اقارب و بستگان که در آذربایجان داشتند باراضی فراهان فرستادند که در آنجا ساکن شوند
و هر کدام را مقرری معاش دادند و میرزا اسحق برادرزاده قایم مقام که وزارت قزوین میرزا داشت از تبریز بیرون شده
در دارالامان قم اقامت کرد قایم مقام در روزی که بنگارستان میرفت از برای عصر جانی موعود بوده است و محض مثل

امر بباغ آمد که شرفیاب حضور همایونی شود و بعد بموعد خود برگردد و نیز در راه که از طرف نگارستان میرفت جمعی عارض و لابه ۱۲۵
آمده بودند که کار خود را صورت بدهند بگاشتگان قائم مقام انتظار را امیدوار و منتظر میباشند که صبر کنید تا قائم مقام از
باغ برگردد چون بباغ رفت از باغ نگارستان و از [illegible] رضوان بردند در آن یوم الموعود و میعادگاه حقیقی خود رسید آن توقف جمعی
بآن اشخاص منتظرین میگفتند (ببین انتظار باشید تا قائم مقام از باغ بیرون آید) و اینکلام مثل شده که اکنون در مورد لطیفه ۳
مثل بکار میبرند بعضی از مردم عوام در روز قتل او میگفتند گرفتند داند و [illegible] که قصه فهم مینمودند شرح حال میرزا
عیسی پدر بزرگوارش و ذکر فضایل و آثار آن نامدار در تواریخ ضبط است محتاج بتکرار نیست شرافت ذات و محمدت صفات مخصوص
ایشان بوده است و مرحوم رضاقلیخان لله باشی در تاریخ خود روضة الصفای ناصری قائم مقام این شعر را انشاء میکند که در اینجا
نگاشته میشود پس از پدر پرورد گذشت و گیتی چنانکه نام نکو در که نقش از گردون زنده عیسی آمدی ابو القاسم
معجزات کرامات جله زدا او زون هر یک از صدور که علیه رسیده بود جهاتی علیحده داشت و حرمت عمده بعضی جهات سلطنت
بوده است ولی قائم مقام قصد خیانت نداشت اما اقوال و افعال و بی احتیاطی و اهمال و درشتی ها و تندیها و جبارها
از او ناشی شد که نازل منزل خیانت بود و عفو خوکانه خیلی شامل او گشت ولی او خودداری نتوانست بکند عمده عیب
کار او که او را بسیاست رسانید کثرت دانائی او بود و شدت سودا چون در کمالات و تدبیرات او خطا کرده بود و سزاوار فصل ۲
هرگونه بزرگی هم بود لهذا از خودبینی را بجائی رسانید که خود را خدای مردم میشناخت و اگر از مردم را بهایم میپنداشت و هم
کرنجانش خطور نمیکرد که بتوان او را مسلوب الاختیار کرد در اول دولت هم چون خدمات نمایان کرده و از کودکی آن
دست مدعیان سلطنت زحمات بی پایان کشیده بود از التفات و تقویت سلطان اطمینان کلی داشت و مغرور بود
که با همه خدمات و نفی دشمنان ملک هرگز مرا بابن تقصیرات و جسارتها بسیاست نمیرسانند بهانگی بسیار مینمود و ارکان سلطنت را
بی باک و محض اقتدار خود بعضی مردمان جدید فی مرتبه را بسر کار آورده و از آنها تقویت مینمود و کسان خود را منصوب
مینامحت و در خیال تغییر کشیک سرداران خاصه افتاد که سرکشیک از کسان خود را رئیس سرداران کشیک [illegible]
و در نظر دولتی وزرای بزرگ و امرای نامدار میکوشید که در دوره او با اسم نباشند و همه معزول باشند اگرچه
سزاوار هر رتبه بود ولکن خودپسندی و غرورش بجائی کشید که با مردم اعتنا نمیکرد و بواسطه فضل و کمالی علما [illegible] چند تن
در نظر او جلوه نداشتند و خاصه در مجلس بانشاطی میرفت و تمسخر و تکبرش بجائی رسید که با احدی اعتنا نمیکرد و اظهار کراهت

از المعدانی

۱۲۶ در صف انی با مردم میکرد و سایرین و مسخره جداگانه اشتغال میکرد و نداد او شهامی در اطاق دیگر غذا میخورد و البته اینگونه صفات تقریب
خذلان و ناامیدی محقق میشود خاصه در مورد کسیکه از کثرت عز و خدمتگذاری بولی نعمت خود که ظل الله است و از خصیص بشر برتری
و اختیار دارد و اینگونه بیغیرتها حرکت دهد و تهدید نماید سلاطین همچو با مردم ظرف نسبت نمیشوند و نباید بغرور خدمت با اینها
جسارت کرد و سلطنت تا حد مقدار شخص نیست که هر کس تاب آن ذلیل شود و این رتبه مخصوصاً باقتضای الهی است که در میان چندین
کرور نفوس یک نفر را برانگیخته میشود پس با چنین کسی نباید طرف شد و با او جسارت نباید کرد که ستیزه با سلطان مثل ستیزه با قهر
و غضب الهی است در اینصورت هر کس از مقام خود شریعت خود تجاوز کند و گردنکشی کند خواهد رسید با اینهمه مطالب که گفتیم و با این
جسارتها که از قائم مقام ذکر شده است اما انصاف الحق ان از دست او که او [illegible] جسارت کرده ولی هیچوقت خیانت
بدولت نداشت و از ابتدا تا انتها شاهنشاه غازی را در سلطنت سزاوار دیده و دیگران را تعقیب میکرد چنانکه روزی مرحوم
میرزا جعفر وقایع نگار در محضر مرحوم میرزا علی قائم مقام پسر مرحوم قائم مقام از زبان پدر خود مرحوم میرزا صادق وقایع نگار
مناسبتی حکایت کرد که در اوائلی که مرحوم قائم مقام در بسط بساط ولایتعهد شاهنشاه غازی و تمهید مقدمات آن اشتغال
داشت یکی از مدعیان سلطنت [illegible] که شما را از این جهد و اهتمام و انجام این امر مهم چه حاصل و چه عاقبت برای
شما متصور است [illegible] خاطر مبارک [illegible] شما صاف و قلب اقدس را بوجود شما ساده [illegible] جواب داد [illegible] خوب فهمیده
و هر این نیست و میرکا میگویم و میدانم که بهوش من در کف اوست لکن تکالیف نوکری و حقوق چاکری مرحوم نایب السلطنه
طلب راه مجبورم کرده که تا جان دارم بکوشم و از هم و [illegible] و [illegible] و میخواهم در عداد وزرا شهید بشوم نه در زمره
وزرا خائن ولی قائم مقام میل داشت در عالم وزارت خود توفیق مختار باشد که سلطان بی رضای او کسی کاری نکند و
عطائی ننماید این سودا او را بعاقبت انداخت و روزگارش را تباه ساخت اما پدر او میرزا عیسی قائم مقام سلامت نفس
و اعتدال مزاجی داشت که اگر بصدارت میرسید تا آخر عمر بسلامت زندگانی میکرد و ولی دوره او زیادتر از این فرصت نداد که او هم قسمت
خود نائل شود قائم مقام اول صدراعظم مخاطب شده و قائم مقام معنی صدارت را میدهد چنانکه قائم مقام مثل نایب الصدارت
که بروقت صدر رخیزد و بجای او در مسند صدارت قیام نماید تا آنکه لقب صدراعظمی نداشت از بسیار صدور بالاتر و مقتدرتر بود
و زمام مهام امور سررشته رتق و فتق جمهور بدست او بود و این اقتدار باعث زیادتی خودپسندی او شد که با احدی اعتنائی
نمیکرد وقتی مخصوصا شاهنشاه غازی را بشاهزاده خواهر بسیاری را که فقاحت نظر و وقاحت نظر داشت بیهانه نزد قائم مقام

فرستاد و مدتی در بیرون بهار او حاضر و پیغام مخصوص محرمانه را تبلیغ نماید آنچه او از شاه با مراسلات ها بمجلس خدمت قایم مقام آمده و سر غذا نشست
چون محرم بود با چارگی خوردن غذا مشغول شد و در وسط غذا خوردن آن شیاه بقایم مقام گفت تا چرا اینقدر غذا می خورید دل مرا
بهم زدید این بگفت و از مجلس بیرون شد ولی قایم مقام متوالت و اگر در آن مقام رسول شاه بود و او خیلی برساند از کیفر او صرف
نظر نمود و کار را بوقت دیگر موکول داشت   قایم مقام اول کسی است که طرز انشاء قدیم را تغییر داده و بطرز اختصار و بلسان
قوم مایه نگاری کرده و آن الفاظ نامانوسه و جملات معترضه و کلمات مترادفه و بیانات معقده را از میان برده عبارت سازی و انشاء
خیلی خوب است اما در تصنیف و تالیف باید نگاشته شود در مقام احکام نگاری و نوشتجات دولتی که مقصود انجام امورات
همان الفاظ مختصره و کلمات صحیحه و عبارات مانوسه کفایت میکند و تغییر و تبدیل فنی پس بعضی لزوم دارد که بطور سهولت بدون
اینکه تحصیل سواد کنند از غیرت منقطع نشده بحکم و املاء و غلط خود را مشق میخوانند و فائق میشوند و دیگر شیوه خط تحریر را هم طوری دیگر قرار
داده که با وقت درست هر کلمه بطور نوشته شود مطلوب آید و نشان مقید این نباشند که تماما در تحریرات و در هر نون سه نقطه
بگذارد و از کشیده سرکش کاف بیرون آید خود آن مرحوم هر چه نگاشته است الان جزو قطعات است که جزو مرقعات ضبط کنند
در مروت و علم ادب و انشاء خط و نظم و نثر عجم و عرب بطوری احاطه داشت که محتاج بتوصیف نیست منشآت و اشعار او
در همه جا منتشر و پراکنده است که شغلی از تعریف مستغنی بطوری در انشاء قادر بود و دست که از آخر مطلب شروع بنوشتن میکرده
و باول کلام و عنوان کاغذ میرسانیده است   در اشعار خود ثنائی تخلص میکرده اند و بعد تغییر داده [illegible] قرار داده اند
از خویش او چنین حکایت کنند که وقتی زن پدرش شنیده بود مرحوم میرزا حسن قصیده در مدح میرزا بزرگ قایم مقام اول
انشاد کرده بود بنزد او آورده و خوانده و مطلوب واقع شد میرزا بزرگ روی خود را بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام کرده بطور تشویق
بطور توبیخ میگوید اینطور باید خود را با کمال ساخت قایم مقام در آن عالم جوانی میگوید که این قصیده از من است که انشاد کرده ام
و نسخه بدست او افتاده است و باسم خود میخواند میرزا حسن کاشی میکند میرزا ابوالقاسم ادعا میکند که من آن را از بر
میخوانم در همان یکدفعه استماع تمام قصیده را از بر میخواند و هیچ تغییر کلمه نمیدهد بعد میرزا حسن قسم یاد میکند که من دیشب این
قصیده را ساخته ام آخر الامر معلوم میشود که میرزا حسن در قول خود صادق و قایم مقام در استماع خود آن اشعار را ضبط کرده حافظه
و نیز وقتی در میان افراد حسابی که قایم مقام دیده بود یک فرد ناپیدا میشود و سر رشته داران بجستجوی آن فرد بر میآیند قایم مقام
از خارج نوشتن آن فرد مشغول میشود هرچه در نظر داشته است مینویسد و در این اثنا آن فرد حساب هم پیدا میشود و وقتیکه این

[illegible]

هر دو فرد را مطابقه میکنند بدون اختلاف بوده است   حاجی میرزا حسین عم مرحوم میرزا بزرگ برادر مرحوم میرزا حسن که جد مادری قایم مقام
هم بوده است شخص با وفا بوده است و وزارت زندیه داشته است و وزیر لطفعلیخان بوده و تاریخ زندیه برای او نوشته اند در
تذکره ها و غیره با شرح احوالش مبسوطا ضبط شده است و میرزا بزرگ قایم مقام اول در بدو امر بوزارت زندیه اشتغال داشت در دوره
قاجاریه که حاجی محمد ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم بود میرزا بزرگ قایم مقام او بود و در دستگاه او نیابت صدارت داشت
و در حقیقت نشست و کارها و تحریرات دولتی را صورت میداد و بنا بقول ([illegible]) سفیر فرانسه که در آن زمان بایران آمده
بوده و کتاب سفرنامه خود نگاشته است که اگر میرزا بزرگ نبود حاجی ابراهیم خان نمیتوانست کار صدارت کند و با شرح این قول
و تقریرات آن سفیر را در ذیل حالات حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله دیگر تکرار نمیکنیم   میرزا ابوالقاسم قایم مقام هم در بدو امر به
وساطت پدرش در دستگاه حاجی ابراهیمخان بود و کشیکات ولی را او میگذاشت و بعد از انقراض و تقویت حاجی ابراهیمخان و ملک
خدمتگذاری دیوان در آمده رفته رفته باعلی مقامات رسید و وقتی که در دستگاه حاجی ابراهیمخان اعتماد الدوله مشغول انشاء رسایل دولتی
بوده است هنرها و چابکی از او بظهور رسیده است که حمل بر اغراق میشود ولی حقیقت داشته است چون آن حکایات تا حدی اختلاف
روایات شنیده میشود دیگر از نوشتن آن صرف نظر میکنیم   حسب و نسب و منتهی فرع قایم مقام بحضرت سید الساجدین علی الامام زین
العابدین علیه السلام منتهی میشود و اصل مهر مبارک آنحضرت الان در خانواده قایم مقام موجود است که مردم محض تیمن و تبرک با کاغذ
و آن مهر مبارک را بر روی کاغذ ها زده در منازل خود نگاه میداشته اند و حرز جواش میداشته اند و گاهی آن را در آب شسته به بیمارش میدهند
که شفا یابد و یکی از آن مهرهای مبارک را که از سابق داشتیم در این صحیفه محض زینت کتاب چسبانیدیم که آیندگان چشم را از زیارت آن روشن
نموده اگر دستشان باصل مهر نرسد لا محاله نقش مهر مبارک را که (علی بن الحسین) است ببینند و محض تبرک بدیده کشند
با این حسب و نسب و کثرت فضل و دانائی شاهزاده عضد میرزای اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ از تصنیف خود بیان
در ذکر قایم مقام خیلی توهین نموده عبارات زشت و دشنام سخت در حق او میگذارد که ما از نقل آن انفعال داریم از مورخ
خیلی غرابت دارد که نسبت بمردم طعن و دشنام بنویسد خامه مورخی که شاهزاده باشد و رتبه وزارت علوم یافته باشند باید با کمال
بیغرضی مطلب بنگارد مورخ امانت و خیانت هر کس را باید بنگارد و فسق و عبادت ابنای زمان را حق نگارش دارد اما دشنام
دادن بایشان شان تاریخ نگار نیست طعن و دشنام اینگونه مردم همان سیاست و عقوق است که بکیفر صفات مذمومه
خود برسند غرض شخصی ربطی بتاریخ نگاری ندارد و ما شاهزاده اعتضاد السلطنه فرزند خاقان مغفور بوده اند با ما طبعا و

اکسیر التواریخ

علاوه تمایل داشته اند که بعد از نایب السلطنه عباس میرزا ولایت عهد بسایر اخوان تعلق گیرد چون خاقان مغفور از کثرت میلی که
بنایب السلطنه داشتند بعد از حیات ایشان بر حسب وراثت پدری و پسری خواستند که این امتیاز ولایت عهد و سلطنت در سلسله
ایشان بماند اعلیحضرت شاهنشاه غازی محمد شاه را ولایت عهد دادند و کلیتاً اعمام از این فقره دل تنگی داشتند چنانکه بعضی ها را هم
بسر رسانیدند و قائم مقام در بدو امر که خاقان مغفور رخت بسوی جنان کشیدند در سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه
نهایت جد و جهد را داشتند و تهیه سفر را هم فراهم آوردند و تجهیز لشکر کردند و عمارا دیدند تا اینکه با اهتمامات وافیه دست اعمام
شاهنشاه غازی محمد شاه را که پسران خاقان مغفور بودند از سلطنت کوتاه شد و بعضی آنها باصلاح و صوابدید قائم مقام [illegible]
رسیدند باین جهت مرحوم قائم مقام مغضوب جمیع فرزندان خاقان مغفور شدند بقائم مقام [illegible] ولی در اینکه مردم از
افعال قائم مقام راضی بوده اند محل تردید نیست بعد از کشته شدن او پاره از شعرا اشعار در خصوص ساخته اند از آنجمله نشاطی
خان عباسی هزار جریبی در جواب قصیده گفته است که یکدو بیت آن در اینجا ثبت میشود

تیغ زرکش [illegible]
رحم بر ایشان مکن هر چند بتوانی بکش — کشتن ایشان به پنهان راست میباید نه فاش
[illegible]

در این [illegible] مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام در رساله [illegible]
نایب السلطنه طاب ثراه [illegible] مرحوم نایب السلطنه قبل از انعقاد حرب با طهران [illegible] در اردوی [illegible]
رکاب خاقان مغفور در اردوی سلطانیه بهم رسید پس از شکست [illegible] نایب السلطنه و مرحوم صف الدوله [illegible]
بحکم [illegible] بعضی [illegible] مرحوم نایب السلطنه را [illegible] طرف
طهران [illegible]
عرض کنم تکلیف [illegible]
[illegible] نواب معظم الیه پیش رفت
زد [illegible] قائم مقام صدارت گرفت

عهدنامه گلستان با انگلیس در وزارت مرحوم میرزا شفیع صدر اعظم بخط میرزا بزرگ قائم مقام منعقد و مهر شد

از ثقات

از ثقات شنیدم که در زمان انعقاد مصالحه میرزا شفیع مرحوم رئیس میرزا بزرگ [illegible] گرفته گفته بود بسیار [illegible] را تمام
رسانیدی اما بعد از این دیگر از دولت [illegible] توجه و اعتنا خواهی بود [illegible] اعتبارات نزد تو [illegible]
خانه مرا [illegible] کوری [illegible] دولت را [illegible] بعد [illegible] حسرت
ابد [illegible] و تو رئیس [illegible] دیگر توجه و اعتنا نخواهی شد

خط میرزا بزرگ خانی در حاشیه نوشته بود — مرحوم قائم مقام که [illegible] نسخه بعضی احباب که موجود است
از جمله [illegible] مرحوم حاجی میرزا حسین وزیر لطفعلی خان [illegible] شیراز [illegible] داشته است [illegible]
[illegible] حاجی میرزا رضا [illegible] قائم مقام
[illegible] فقط [illegible]
[illegible] و مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام مرحوم آخوند ملا محمد [illegible]
از حجة الاسلام [illegible] شنیدم که در جمیع الحکایات [illegible]
و قائم مقام اول شخص است که [illegible]
[illegible]
وانی [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] قائم مقام ولیعهد (ناصر الدین میرزا) [illegible]

۱۴۱ ناصرالدین شاه بهت در محروسه غازی میخواستند سلطنت عثمانی و سلطنت ایران

از شاه برادر و وارث برادر برادر ولیعهد منصوب شد لهذا قائم مقام اهتمام کرد در ناصرالدین میرزا

درست نشد شاه کلی ولیعهد کردند و به دربار بیان فرمانفرما و خراسان ولیعهد شد شاه شهنشاه ناصرالدین شاه

شرح حال قائم مقام است در نهایت اختصار

توصیف مرحوم قائم مقام در جام جم و مرآت البلدان و مآثر السلطان ضبط است

و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة بحضور بزرگ همت ظهور کرامت دستور عمید اکرم راد و جناب
اجل اکرم افخم بندگان اشرف معظم وزیر اعظم زین الله تعالی دست الوزاره
بقدامه العظیمه العالی واقدام حضرته المتعالی معروض میدارد
این قصه و نتیجه [illegible] بعد از فوت مرحوم [illegible] وزارت عظمی اعطیها الله تعالی باین
وحید [illegible] ارادت و [illegible] عمر خود را مصروف زمان آن حضرت [illegible] نماید
کتابی تألیف کرده و [illegible] از القاب خواجه [illegible] مطرز ساخته است این کتاب را
صدر التواریخ نام نهاده و [illegible] از آن حضور مبارک عالی تقدیم مینماید اگر
در حکم [illegible] از [illegible] و از حضرت اشرف [illegible]
[illegible] این [illegible] نقش بدیع خواهد شد و از نگارنده [illegible] خواهد برد
[illegible] اوراق [illegible] آن دستور اعظم [illegible]
[illegible] رفیع قدر [illegible]

خداوند

خداوند عادت سرشته‌اند چون از آن مقام منیع اشارت [illegible] این دیوان طرح
بمیان آید بلی خامه فرسوده خصال آن ذات همایون که مبانی الحکایه‌اش از حوصله حصر
و درج بعضی از آن کم نماید بلکه بهر ساحت [illegible] و دو خصیصه بیدار که
و حکمای آگاه فرموده‌اند خواجه طوسی علیه الرحمه در چنین موردی فرموده است
[illegible] هر کس [illegible] زبان و [illegible]
چون وزرای عظام اسباب انتظام ملک و ملت و مایه انتظام امور دولت
و سلطنت اند ترجمه حالشان بمنزله جسم تاریخ است و در آینه آن
عالم را تاریخ وزرا نظر و عقل دیگر باشد این است که این نگارنده را
بنده خانه زاد و امتثال امر [illegible] و در جمع و تدوین آن سعی و اهتمام تمام نموده اگر
همت و اقدام این ضعیف نبود شاید دیگر این راه نمی‌پیمود نام
این مجموعه را گذاشت صدر التواریخ ترجمه حال و تاریخ صدور و وزرای اعظم
دولت ابد مدت سلسله علیه قاجاریه است و چون در آن اوراق [illegible] و حکایات است
[illegible] و دانایان معاصر [illegible] شده و در [illegible] آگاهی ضمیر [illegible]
دانا بطور حقیقت و کاملی در آن هیچ ظاهر [illegible] در منظور [illegible]
سطورات این صحیفه [illegible] میکنند [illegible] اخلاق صدور و عظام وزرای اسلاف
از نگارنده [illegible] و [illegible] غافل [illegible] نوع [illegible] هر قسم [illegible] در [illegible]

لطیف است و مملو بانواع منفعت و در زندگانی شخص بزرگان قرون اخیره
و بعضی از معاصرین مثل بناپارت و فردریک پروس و بسیاری از مشاهیر آن
ملک و معصوم نیست و امور طبیعی ماورای همت ملایمت ذاتی و بزرگی است پس
این بنده از عارفان کامل و عالی مقام است که این مسوده را خاص بدان
حضرت داند و بر آن باشد که این نوشته را هر کس بخواند و کمال بزرگواری آن ارادت
[illegible] است و از ملاحظات ظاهر بینی و حال آنکه این راه [illegible] و پیوسته
بقول افصح المتکلمین علیه الرحمه استشهاد [illegible] و مکرم سعدی [illegible] است
در حضرت [illegible] گفتم [illegible] [illegible] [illegible] ده لوازم [illegible] در
دوران عظمی را در [illegible] و [illegible] حالشان را نگاشته و در [illegible] است
آن [illegible] بعض نیز [illegible] را در زمانی [illegible] و [illegible] چون [illegible]
دوران عظمی [illegible] از ترجمه احوال ایشان صرف [illegible] کرده ام
چون [illegible] سال [illegible] و روز [illegible] در [illegible] است [illegible] منتظم [illegible]
[illegible] و باز [illegible] از علم را [illegible] از [illegible] دست [illegible] (آنها و [illegible])
[illegible] و اوان [illegible] [illegible] حضرت [illegible] نیز در این
خجسته موقع [illegible] [illegible] [illegible] کرده برای [illegible]
مبارک [illegible] و [illegible] و این [illegible] را [illegible] مسلوم
از [illegible] تا [illegible] بهار [illegible] از وجود [illegible] روزگار
و [illegible]

و حاصل آنکه چون هر دعوی را برهانی باید تا عرض قبول یابد صدر التواریخ [illegible]
ارادات این [illegible] الحقیر بحضرت [illegible] علی [illegible] و جواهر زواهر
کلمات [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] صدر التواریخ [illegible] برای حضرت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کرم [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible]
قبول [illegible]
[illegible]
[illegible]
۱۳۰۶
[redacted]

امین الدوله حاجی محمدحسین [illegible]

حضرت [illegible] صفهان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جمیع مردم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حاجی محمدحسین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
صفهان [illegible] حاجی [illegible] حاجی محمدرحیم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حاجی محمدحسین [illegible] [illegible] صفهان [illegible]
[illegible] حاکم صفهان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حاجی محمدحسین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حاجی محمدحسین [illegible] حاکم صفهان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حاجی محمدحسین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صفهان [illegible] [illegible] [illegible]
صفهان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین [illegible] [illegible] [illegible]

لدو شهر و چون کم و ذخیره هم داشت توجه بطرف لار شد و رفته رفته سکنه صفهان [illegible]

و لوای سلطنت [illegible] و در [illegible] بطوریکه شرح آن مرقوم [illegible]

بحکومت صفهان [illegible]

در سنه [illegible] جعفرخان زند [illegible] که از شیراز بطرف صفهان [illegible]

در این دفعه سیم [illegible] صفهان [illegible] چون [illegible] محمدخان زند [illegible]

[illegible] لطفعلیخان [illegible]

سه هزار لشکر بمحافظت صفهان مامور [illegible] جعفرخان زند [illegible]

[illegible] مامور [illegible] از صفهان [illegible]

[illegible] جعفرخان زند [illegible]

دارد [illegible] صفهان [illegible]

[illegible] از طهران عزیمت صفهان [illegible]

شهر [illegible] طهران [illegible] جعفرخان زند [illegible]

[illegible] جعفرخان در صفهان [illegible] بطرف شیراز [illegible]

[illegible] صفهان [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] هزار [illegible]

[illegible] جعفرخان صفهان [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] صفهان [illegible]

[illegible] صفهان [illegible]

و حاجی محمد حسین

و حاجی محمد حسین خان [illegible]

[illegible] جعفرخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جعفرخان [illegible]

[illegible] لطفعلیخان [illegible]

[illegible] جعفرخان [illegible]

[illegible] لطفعلیخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جعفرخان زند [illegible]

[illegible]

[illegible] حاجی محمد حسینخان [illegible]

[illegible]

[illegible] صفهان [illegible]

[illegible] صفهان [illegible]

پهلوان آقا را ذکر کنند و از [illegible] ملاحظه پهلوان [illegible] با جمعی از جوانان اصفهان [illegible] حاجی محمدحسین خان [illegible] داد
[illegible] از [illegible] حاجی محمدحسین [illegible] شیراز [illegible] برادران [illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین [illegible] پهلوان [illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین [illegible]
[illegible] پهلوان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین [illegible]
[illegible]

سنه ۱۲۱۳ هزار و دویست و سیزده
[illegible] خاقان مغفور فتحعلی شاه [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین خان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین خان [illegible] اصفهان [illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] خاقان مغفور فتحعلی شاه از اصفهان [illegible] طهران [illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
حاجی محمدحسین خان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
و در سنه ۱۲۱۲ حاجی محمدحسین خان [illegible] اصفهان [illegible]

سنه ۱۲۱۳ هجری [illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]
شیراز [illegible] اصفهان [illegible] حاجی محمدحسین خان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] حاجی محمدحسین خان [illegible] حاجی محمدحسین خان [illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین خان [illegible]
[illegible] حاجی محمدحسین خان [illegible]
آن [illegible]
سنه ۱۲۱۵ [illegible] حاجی محمدحسین خان [illegible] اصفهان [illegible]
سنه هزار و دویست و پانزده

این سنه ۱۲۱۲ [illegible]

و مرحوم ... ارفع‌الدوله ... رسیده در ایران سفارت ... بسته ... هشت ... ساعت ... کرده

سنه ۱۳۱۵ احتشام‌السلطنه ... [illegible] ... ناصرالدین شاه ... [illegible] ... قاجار در ... ورود ولیست و تشخیص

رشته ... [illegible] ... میرزا ... [illegible] ... سپهسالار ...

[illegible] ... دولت ... [illegible] ... امین‌السلطان ... [illegible]

[illegible] حضرت اقدس ... [illegible] ... احتشام‌السلطنه ... سفارت ... [illegible]

[illegible] ... اتابک ... [illegible] ... احتشام‌السلطنه ... [illegible]

[illegible] ... طهران ... [illegible] ... امین‌السلطان ... [illegible]

[illegible] ... طهران ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... احتشام‌السلطنه ... [illegible] ... در طهران ... [illegible]

[illegible] ... اتابک ... [illegible]

کار او بکجا انجامید

سنه ۱۳۳۱ ... [illegible] ... دولت ... [illegible] ... صدارت ... تاریخ را خود باید نوشت

با میرزا شفیع صدر اعظم ... [illegible] ... عزل ... [illegible] ... امین‌السلطان ...

[illegible] ... دولت ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... صدر اعظم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

سنه ۱۳۳۲ جنرال ... سفیر ... [illegible]

مهر ...

[illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible] ... میرزا ... [illegible] ... انگلیس ...

[illegible] دولت ... انگلیس ترک ... [illegible] ... میرزا شفیع صدر اعظم ... [illegible]

[illegible] ... مالک ... [illegible] ... شرح این ... [illegible] ... در ذیل ...

میرزا شفیع صدر اعظم ذکر شده است

سنه ۱۳۳۳ هجری در ۲۸ شهر ذیحجه الحرام (سیر هردنگ) سفیر انگلیس وارد طهران شد ... [illegible]

[illegible] ... سنه ۱۳۳۴ ... [illegible] ... این سفیر ... [illegible]

[illegible] ... دولت انگلیس ... [illegible]

[illegible] ... دولت انگلیس ... [illegible] ... این سفیر ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

در آن زمان ... این بوده ... سفیر ... [illegible] ... صدر اعظم ... [illegible]

صدر اعظم این سفیر ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... صدارت ... دولت ... [illegible]

[illegible] ... انگلیس ... [illegible]

[illegible] ... میرزا ... [illegible] ... سفارت ... [illegible]

[illegible] ... سفیر ... [illegible]

سنه ۱۳۳۴ ... [illegible] ... سفیر ... [illegible]

[illegible]

۱۲۷ بیان کند حالت رعایت [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] وزیر [illegible] خواهرزاده [illegible] و شرح [illegible]

[illegible] فاذ [illegible] نشد [illegible] کند

و هم بعد از [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] بود [illegible] مرحوم [illegible]

سنه ۱۲۲۶ [illegible] مرحوم [illegible] حاجی میرزا [illegible] میرزا ابوالحسن خان [illegible]

[illegible] هزار [illegible] دولت [illegible] [illegible]

[illegible] دولت [illegible] [illegible]

روز جمعه ۲۹ شوال [illegible] طهران [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] منزل [illegible]

[illegible] [illegible] سفیر [illegible]

[illegible] هزار [illegible] [illegible]

[illegible] هزار [illegible] [illegible]

[illegible] سفیر [illegible] [illegible]

[illegible] دولت [illegible] سفیر [illegible] [illegible]

هزار [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] سفیر [illegible] [illegible] اقامت

[illegible] صدر اعظم [illegible] صدر اعظم [illegible]

حاجی میرزا آقاسی [illegible]

[illegible] صدارت [illegible] صدر اعظم [illegible]

حاجی میرزا آقاسی [illegible]

[illegible]

۱۲۸ [illegible] صدارت عظمی [illegible]

[illegible] معظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۲۵ [illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible] حاجی میرزا [illegible]

[illegible] حاجی میرزا [illegible]

[illegible]

سنه ۱۲۲۷ [illegible] ۲۵ [illegible]

[illegible] سلطنه [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible]

[illegible] شهر

[illegible] هزار [illegible]

[illegible] حاجی میرزا [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

ورود آمده این مسنح از تعدی و سکونت که راه میرزا ... هم از کم نیلی حاجی محمد حسین خان امین الدوله و عسکر شهر و مسروقات ... بستر داده

شهر و جابه از تعدی ... از خون ... در گرفت و بعد از چندی ... مجلس ... شهر ۱۳۲۸

در تاریخ ناصر الدین ... وقتی بود از حکومت سال ۱۳۲۹ ... و جمعیت ... اسناد ... در سنه ۱۳۲۷ ... آن ...

واقع شد ... ۱۳۲۸ ... مستعفی شد

در سنه ۱۳۲۸ حاجی محمد حسین خان امین الدوله ملقب نظام الدوله سر ... و ... [illegible] ... و جمعیت ...

دیگر ... و ... بزرگ ... اسکی ... طهران ... امین الدوله لقب ... ندارند

و بکار ... از منصب ... مملکت ... شد ... به

حاجی محمد حسین ... [redacted] غفاری بوده ملقب بفخر الدوله بود ... و ... دیگر ...

و مجلس ... بود ... شد ... مردم ... از او ...

این امین ... نظام الدوله لقب ... و ... عدم ... امین ... حاجی محمد حسین ... داد

... امین الدوله ملقب نظام الدوله ... (ناظم ... دار) ...

جواب ... (ناظم ... نیز ...) ... (۲ ...) ...

... کمتر ...

... نظام الدوله ... و ... آن ... را ...

... نظام الدوله ... و ... جبروت ...

اجازت ... نظام الدوله ...

اظهار ... و ... تقریبات ... و ...

... نظام الدوله ... محمود ...

... ۱۳۲۵ ... نظام الدوله ... و ... شخص ...

... و ... رحیم ... از ... اعظم ...

... نظام الدوله ... و ... شهر ... تا ... ساله ...

... از ... المعروفه

در سنه ۱۳۳۱ میرزا ... وزیر ... سلطنت ... حکومت ... وزارت ... سنه ۱۳۳۲

... حاجی ... نظام ... حکومت ... گشت

در سنه ۱۳۳۲ ... رئیس ... الحسینی ... قمی ... لقب ...

میرزا محمد جعفر صدر ... (بواسطه ... عوام) ... مردم ... فصل ...

حاجی محمد ... نظام الدوله ... رئیس ... طهران ... قاجار ... ۱۳۳۲ ...

و ... نظام الدوله ... جعفر ... و ...

... خلاف ... ایران ...

در سنه ۱۳۳۳ ... [illegible] ... السلطان ...

... از ... حسین ...

... و ... وزیر ... از ...

... و ... ۱۳۳۳ ...

... [illegible] نظام الدوله ...

نظام الدوله ... و ... از ...

در ضعف آن شخص که [illegible] و دفع [illegible] از قلم [illegible] الصفحات [illegible]

[illegible] بمنزل [illegible] میرزا [illegible] قائم [illegible]

[illegible] در [illegible] آب [illegible] در آن [illegible]

[illegible] وقت [illegible] بهم در آن [illegible]

روز [illegible] از وقت و [illegible] در آن [illegible]

از [illegible] در [illegible] میرود

عجب [illegible] میرزا شفیع صدر اعظم [illegible] بود [illegible] نظام [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible]

این [illegible] میرزا محمد شفیع صدر اعظم [illegible]

در سنه ۱۲۳۴ میرزا [illegible] وفات [illegible] میرزا شفیع صدر اعظم [illegible]

[illegible] که از [illegible] الملک [illegible]

میرزا شفیع وفات یافت و [illegible] صدارت [illegible] تاریخ صدارت حاجی [illegible]

وزیر اعظم گوید [illegible] میرزا بزرگ [illegible] قائم مقام صدارت میرزا شفیع بود و در آن عصر [illegible]

بزرگ [illegible] حاجی محمد حسین خان [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] محمد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] از [illegible] سلطان محمود [illegible] عثمانی [illegible] ببغداد [illegible]

[illegible] در منزل صدر اعظم اصفهانی [illegible]

از [illegible] معاودت کرد

صدارت حاجی محمد حسین خان [illegible]

در سنه ۱۲۳۵ حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی علیه الرحمه [illegible] الممالک [illegible] کار [illegible]

[illegible] کرد

در سنه ۱۲۳۷ روز [illegible] ذیقعده الحرام میرزا بزرگ قائم مقام وفات یافت و میرزا ابوالقاسم قائم مقام [illegible]

[illegible] قائم مقام صدارت [illegible] میرزا بزرگ قائم مقام صدارت میرزا شفیع صدر اعظم بود و پس از وفات

بصدارت [illegible] ولی میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدارت حاجی محمد حسین صدر اصفهانی بود [illegible]

این صدر [illegible] صدارت [illegible] شرح [illegible]

وفات مرحوم میرزا بزرگ [illegible] ذیقعده سنه ۱۲۳۷ اتفاق [illegible] مرحوم میرزا ابوالقاسم [illegible] ۱۲۳۸ [illegible]

[illegible] رجوع [illegible]

در سال ۱۲۳۹ هجری حاجی محمد حسین صدر اعظم از اصفهان بطهران [illegible]

[illegible] ۱۲۳۸ [illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible]

تاریخ [illegible] الحمد [illegible] النجات [illegible] ۱۲۳۹ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۳۹ [illegible]

۱۲۳ [illegible] سنه [illegible] ۳۰ [illegible]

و مقصود [illegible] روضه الصفا [illegible] نوشته است بالجمله حاجی محمد حسین صدر اصفهانی [illegible] از اصفهان

[illegible] قریب [illegible] هزار تومان [illegible] اصفهان [illegible] آورده [illegible] ارادت [illegible]

[illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible] طهران [illegible]

[illegible] نجف اشرف [illegible]

از آن [illegible]

[illegible] دروازه نجف [illegible]

[illegible] روضه [illegible]

[illegible] بالجمله حاجی محمد حسین صدر اصفهانی [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible] سلطنت

[illegible] شرح آن [illegible] است

[illegible]

[illegible]

[illegible] اشرف [illegible]

[illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible] نجف اشرف [illegible]

[illegible] صدر اعظم [illegible]

از آن [illegible]

[illegible]

از آن است که فارسی [illegible] رونق

هر یک از صدور عظام [illegible]

[illegible] الصدور [illegible]

[illegible] شرح [illegible]

از جمله حصار دور شهر نجف اشرف است که ۱۲۱۵ [illegible] بنا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] صدر اعظم است [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] نجف [illegible]

۱۲۲۶ [illegible] قلعه نجف [illegible]

[illegible] روضه [illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] علیها السلام [illegible] مرحوم است

[illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

دیگر مدرسهٔ باب [illegible] مدرسه در اصفهان در باب قلعه واقع [illegible] رشته [illegible] [illegible] مدرسه [illegible]

اشرف بنا کرده است

در [illegible] از مرکبات اصفهان [illegible] مسجد جامع است [illegible] مشهور [illegible]

در عهد [illegible] و عمارت [illegible] حالیه [illegible] سه هزار سال است و تولیت آن [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] چهار [illegible] و تمام آن در اوقات [illegible]

[illegible] حضرت عباس [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible]

در [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

~~[illegible]~~

دیگر [illegible] اصفهان [illegible] است

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] دروازهٔ [illegible] بازار [illegible] عمارت [illegible]

[illegible] عمارات [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] بنا کرده است

یکی [illegible] قطعه [illegible] ماده تاریخ [illegible] آن [illegible]

[illegible]

ده [illegible] تاریخ است بیک بیت از مطلع و یک از مقطع آن اختصار شود　　مطلع آن این است

سپهر مرتبه حاجی [illegible] خان [illegible]　　[illegible]　　مقطع ماده تاریخ [illegible]

[illegible]　　[illegible]　　۱۲۳۵

یکی دیگر [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرحوم [illegible] خان [illegible] متخلص [illegible] قطعه [illegible] که

تمام آن [illegible] بیت است　　ده بیت [illegible]　　مطلع و مقطع ماده تاریخ

[illegible]　　[illegible]

[illegible]　　[illegible]

دیگر میرزا [illegible] قصیده [illegible] سروده　　[illegible]

[illegible]　　ده بیت از مقطع　　[illegible]

[illegible]　　[illegible]　　[illegible]

دیگر [illegible] ماده تاریخ سروده

[illegible]　　[illegible]　　[illegible]

[illegible]　　[illegible]　　[illegible]

[illegible]　　[illegible]　　[illegible]

دیگر [illegible] مرحوم [illegible]

قصیده [illegible] مطلعش این است [illegible]

[illegible] و این قصیده [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible] این قصیده [illegible]

[illegible]

خوبست و شعر جغیره را مجرّ رخصه ذکر کرد از صدور و جمعی کتب تاریخ را هم هفت شعر را بفروشند دادن زنی

بیان رتقیم کتب بود مرحوم صدر جهان رحمة الله علیه صله داد

معروفست و نخیار حرب رحم داشته نیره صله ها مرداده و شعار ربکه کلی خوب منحور به اینه در عجم نیز در صدر سلاطین صفویه

فاخرتی بوده لکن درست قوتی برای این شخص و عصر شنیده نشده و دارای صفت شعر و دقیق ارزش فرو اکثر

با در این عصر به الوان بزرگی است و فرو دارش رسید [redacted] و بنایی بزرگوار است و در موقع خود اسم شاعر او

یاد کرده ام اکنون این مصراع از بین شعر فقرة او شعرهاست نمایندی لمحو جبین

وما نتندی لمدح بنان بجمیع آن حریری دریا در تعلیم شاعر انها است از مرحوم صدر اصفهانی

لب ردیف شعر با مقامات در لوحه سنگ مزار مرحوم هموده که شعر او خطّ ما را از اثار حضرت او در اعصار

مزار آن را قاضی لبیب میرزا علم حسین خان ادیب در اوقات ترکیب نقالات در رجوع

و شرح حال کتب در بار را که دستور است نداشته و از درون لقا ترکیب قبر مرحوم

حیف کتابت مشق

هر آنچه ... برصد نشینان دانش و بینش دریشه و خواهد و عمر رود ... از صحن شاهزاده

نیات و لقای نیک در هر دیار ... و از سر باز زده فانه ... آتش خارج خواهد برد

و قیمت صحبتش بنقمت بهاری شد باد در وقت ترتیش بزند نعیم خوش نیم بهاری ...

ان احوال جناب نجابت مآب صدر اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی است و طایر روحش در مطاف

طوبی لهم و حسن مآب و طیران کرد مدت سلطنت ... که جمیع عالم از آغاز

تا انجام ناظم فهام کمتر حال ... همیشه سرور ... و در ایام ... از ما به میرزا ...

... در مدت ... و تا زمان ... نظیرش ... در هیچ عهد و عصر نیز در این دولت ... احترام ... اعظام

و علائم ...

و مهاریکم مکانی اهتمام است و در فاضحه خیرات و مبرّات بمرتبه که قرة شهر تغیر ... از نقود

و جواهر در فاضیه زینبیه را مبرد و در ملحق جوش ... هزار ... علاوه

و از ابنیه ... را از قطع نظر از عمارت سلاطین و القصر ... خیر و ... منتهی ... و در

عهد و معمار رفاضه اصفهان از جانبش اکثار است ... موقوفات و ربقات و غیره ... قنات

فی ذرع ... مصاف و بناهای و رقبات ... عمارات شاهزادگان و بقاع متبرکات است و لد جمع ...

قلعه مبارکه ارض اقدس ... در سطور رضوان ... مزار ... مبارک

مقویی است و نصب ... ائمه هدی ...

صلی الله و بنای روضه ... شود و ترتیب در درب ... عباس ...

عبد العباس حضرت ... علیها السلام ... در حال ...

صفهان قرار داده ... وجه ... عمارات ...

جناب ... روضه ... اصفهان ... و در ...

روضات ... و ... در ...

و ... ارض مقدس مقرر ... از ...

قلعه مبارکه ...

آدلت ... ثواب ...

درشت ...

نفحات ...

در زبان حال گوید
وفدت على الكريم بغير زادٍ من الحسنات والقلب السليم
وحمل الزاد اقبح كل شيءٍ اذا كان الوفود على الكريم

وقد ارتحلت روحه من دار الغرور الى دار السرور وانتقلت نفسه الى
جوار ربه العفوّ الغفور يوم الاحد والعشرين من شهر الصفر من شهور
التسعة والثلاثين بعد المائتين والالف ۱۲۳۹
(انتهى)

حاجی محمد حسین خان صدر اعظم که ذکرش گذشت که [illegible] از [illegible] نسبت داشت در حضرت
خاقان مغفور از اولاد و احفاد [illegible] سعادت گزید خاقان مغفور [illegible] عمر [illegible] داری [illegible]
فرد [illegible] روز [illegible] صدر اعظم [illegible] نسبت [illegible]
بعد وصفه داشت [illegible] است [illegible]
داشته [illegible]

آنکه صدر اعظم [illegible] صنعت کیمیا داشت ولی [illegible] نبود [illegible]
اکنون اولاد و احفاد [illegible] اصفهان [illegible]
به سبب مردان معروف است [illegible]
[illegible]
[illegible]
می کنم [illegible] استغنا [illegible]
در [illegible] حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی [illegible] [redacted] [illegible] [redacted] [illegible] [redacted] [illegible] [redacted] [illegible]

قرآن

قرآن مجید [illegible] در [illegible] که از [illegible] در [illegible]
داشته و از [illegible] و [illegible] نقش [illegible] تمام [illegible]
گشته [illegible] تمام حکایات [illegible]
و [illegible] و [illegible] از [illegible]
و این صفت در [illegible] است

[illegible] صدر اعظم [illegible] صدر اصفهان [illegible]
[illegible] عروس [illegible]
[illegible]
[illegible] عروس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]

فقیر دعا [illegible] و [illegible] در دربار [illegible] تقی [illegible] بعد جواب [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] آن [illegible] حاج [illegible] جواب [illegible]
[illegible] بگذشته [illegible] [illegible] رفت [illegible] [illegible] [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] جون [illegible] طلب [illegible] عبارت از هزار اشرفی [illegible]
[illegible] اشرفی [illegible] عروس [illegible] عشق [illegible] هزار [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تاریخ [illegible] [illegible] [illegible]
رحمت [illegible] آثار [illegible]
[illegible] اشرفی [illegible] [illegible] [illegible] هر اشرفی [illegible]
قران [illegible] هزار اشرفی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] طلب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عشق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سرو ثابت صحیح

[illegible]

در هر بار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
داد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عقوبت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داد
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از عقوبت [illegible] (انتهی) اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عروس [illegible]
[illegible] [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عروس [illegible] [illegible]

قرص میکرده فی الحال   از فلک بهر تو فرستم   از دست که بینمان ناظر حالی هر چینی آن صنعت تصدر انهم
بوجود آورده اگر از شرر نعمات مرتی اشتغال ندارد ولی این صدر را نیکی آن صدر طبیعی تسلیم و فطری نخستین ندارد
و ذکر ریوان ... در حضور گفتن نیاید با اینکه صاحب همت راه دوست فرا داده اینچه توان ذخیره کند
بمصداق حدیث (وارث او مالرث) شود

وقتی قاآنی مشهور قطعه الماسی و کمی شکسته از صدر خواسته بود صدر هم از تعجیز ایشان تصدیر اکد بقیمت گزاف که قیم
دلاله میتوانست تا در رفع تهمت بگوید مقداری چند مرتبه آن قطعه را بهریز دیده دیدم از چند روز با وجود در دکانها گردید
و مصدر بصدور برای ملهم الماس تو میگرفت و سفید متقیمه با و سراد عاقبت در دکان بدرعیش و ... با اینکه
پس از این حق مرد کلیه خوار ای چه قیمت الماس تو بزرگ کرده است

در عصر مرحوم امروز ساعت ... و قیمتش هم ... بر صدر دو دار ... از حسن قیمت آن ... گفتن
... ساعت زنگ میزد ... طاقچه ... احوال ... تعجب کند و قیمتش هم
ارزان بیشتر ... میدارد ... جامه ... بی خبر از ... زنگ ... آرام
... و صدای آن ساعت ... صدر چه دارد ... ساعت ... تقریر
... ساعت ... دقیقه ... ساعت ...
... مطلب ... صدر ... حیوان کرد ...
... صدر ...
... مطلب ... جواب ... ساعت
... آن صدا است ...
تحریر

تحریر بردن مرا اگر چیزی بشود اما متعذر است مصرعه بنوشته از روی طبع مطلب نوشته روزی گرمی ...
می آورد و تعقیدش قیق ... اخراج ... گوینده مرحوم صدر تا چیزی خوبی که مضمون شیرازی ... بهراد شعر
نمود ما را اخبر بزرگ ... دکان ... است

وقتی ... مرحوم ... صدر ... چنین ... ~~...~~ در کتاب ... در گرمی ... ...
... نشست ... سرزا ... ضابط ... رو ... برادر ... مسلم ایم
... در جیب ... داشت ... کرد ... این شعر ... کرد

حمیت ای ... پرزر کرد ...
با آنکه صدر مرحوم ... طبع ... از حفظ ... این شعر ... حق ...
و بعد ... ابد ... رابع ... میشود ... است
تمام قصیده ... مرحوم ... بیت ... از آن ...
... صفحات ... طهران ... سعه ... خود ... باز
... خوار ... والده ... الخم ... ابری ...
... حسن ... دست ...
و این ... قصیده ... طهران ... در ... صدای قصیده
... ۵ بیت ... زینت میگذارم
این ... از غم ... طهران از صفحات ... دار
... اصفهان ...

صدر اعظم مرحوم ... و ... عقیده که ... بتحصیل ... نسبت ... ...

در جعفرزادگان رسیده اند در مقبره جمع [illegible] آقا رحیم برادر حاجی صاحب مستوفی در خانه عام و قاضی [illegible] از
رجال ملک بوده وقتی شیخ [illegible] در درگاه صدارت هر روز [illegible] بوده [illegible]
صدارت آقا رحیم برادر در [illegible] قبیح است در دیوان [illegible] اگر در تحقیقات [illegible] کنند مسئول [illegible]
[illegible] در [illegible] در [illegible] و [illegible] صدر [illegible]
و الله [illegible] طرف [illegible]

این به قول صدر مرحوم [illegible] جواب [illegible] ضبط [illegible]
و علما و صدور بهیچ وجه [illegible] در ممالک محروسه شاه علم و [illegible] داشته و امر [illegible] علیکم [illegible]
و [illegible] صدر مرحوم مراد [illegible] قرآن [illegible] داشته [illegible]
و مرحوم حاجی [illegible] قاضی [illegible] ادیب [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] عبارات [illegible] غلط [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] غلط [illegible] لفظ [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ضبط [illegible] و عبارت [illegible] که [illegible] از [illegible]
غلط [illegible] در جواب [illegible] نویسم [illegible]
و [illegible] در [illegible] دیگر [illegible]
و [illegible] [illegible] نمی‌کرد
اگر این [illegible] صدر [illegible] خط [illegible] مقام [illegible]
و طبیعت [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و مردم [illegible] و خط [illegible] در [illegible] است

صدر مرحوم

صدر مرحوم [illegible] نبود [illegible] در کتاب [illegible] در محاورات [illegible] لطائف و ظرایف [illegible]
[illegible] وقتی [illegible] یا [illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] و [illegible] در وقت [illegible] نصیری [illegible] قدری [illegible]
[illegible] صدر [illegible] در جواب [illegible] مرحوم [illegible]
بهتر از این جواب [illegible] است [illegible]
و [illegible] در عبارت [illegible] در جواب [illegible] گفته [illegible]
و این لطیفه از [illegible] صدر [illegible] در [illegible] اصفهان [illegible] مردم [illegible] از [illegible]
[illegible] مشهور است [illegible] صدر [illegible] لطایف و ظرایف [illegible] داشته [illegible]
در [illegible] بصیرت [illegible] صدر [illegible] لطیفه [illegible] مشهور است [illegible]
وقتی [illegible] از [illegible] اصفهان [illegible] در [illegible] منزل کرد [illegible]
[illegible] از [illegible] رنجیده [illegible]
[illegible] طمع [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] را [illegible] کرد [illegible] این [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] جان [illegible] دارد
[illegible] است [illegible] قصر [illegible] را [illegible] که [illegible]
[illegible] رفت [illegible] حضرت [illegible] بود و [illegible]

[illegible] ثبت کرده [illegible] طهور [illegible] رفت [illegible] از شب [illegible] تمام خوردند
[illegible] طهور [illegible] خوب [illegible] جای [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] شدند [illegible]
[illegible] از [illegible] طهور [illegible]
[illegible] منزل [illegible] از [illegible] طهور [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از خواب [illegible] طهور [illegible]
[illegible]
[illegible] طهور [illegible]
[illegible] که در [illegible]
[illegible] طهور [illegible]
که [illegible] تا [illegible] طلوع [illegible] صبح [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
[illegible] طهور [illegible]
[illegible] منزل [illegible]
طلوع صبح [illegible] طرف [illegible] راه
طی کرده

چیدرا [illegible] نوشته

مهیار
اسم منزلی است

طی کرده ایم [illegible] اشتیاق [illegible]
طهور [illegible] از [illegible]
[illegible] صبح [illegible] طهور [illegible]
[illegible] طهور [illegible]
[illegible] طرف [illegible] طهور [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
از [illegible] از طرف [illegible] طهور [illegible]
[illegible] طهور [illegible]
[illegible] صدر [illegible]
[illegible] طهور [illegible] صدر [illegible]
[illegible] طهور [illegible]
[illegible] صدر [illegible] طهور [illegible]
[illegible] طهور [illegible]
صدر [illegible] دیگر [illegible]
پس مرحوم صدر [illegible] طهور [illegible]
محروم گشت [illegible] شرح [illegible]

چون ریاست طهران و سرحدش [illegible] [illegible] مرحوم صدر [illegible]

[illegible] صدر [illegible]

[illegible] [illegible] قطعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قصیده [illegible] صدر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جواب می‌آورد

مرحوم صدر [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

صدر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ثبت تمام اشعار [illegible]

صله اعلی ملک الشعرا [illegible] جایزه [illegible]

[illegible] ملک الشعرا [illegible] مشهور است و تماماً مضبوط [illegible] آداب

و ذکر آن [illegible] ثبت [illegible] [illegible]

[illegible] تعبیر [illegible]

[illegible]

از [illegible] مرحوم صدر ممدوح [illegible] قصیده [illegible] مشهور

[illegible]

[illegible] له حاجب عن کل امر یشینه ولیس له عن طالب العرف حاجب

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرحوم صدر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قصیده [illegible]

یا ایها المحسن الاخلاق والشیم ویا قرین الندی والجود والکرم [illegible]

کل الانام بفضل غیر منکم [illegible] [illegible]

اقسمت انک ماوی کل مکرمة وانت الباذل المفضال ذو الکرم

و این شعر از قصیده میرزا ادیب [illegible] که در مدح صدر اعظم سروده
نام دولت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و شیخ عبد العالی [illegible] در مدح [illegible] گفته
ای ملک [illegible] [illegible] ما عبد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سروده است

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قصیده سروده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] در مدح [illegible] قصیده سروده [illegible] [illegible] [illegible] دارد [illegible] [illegible]
از این مصرع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

میرزا [illegible] قصیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و نیز میرزا [illegible] قطعه در مدح [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] در مدح [illegible] قصیده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعض از سه بیات است که در اوقات نظام ... مرحوم صدر ... کرده

از چنبر ... بر عزم ... چون ... فلک ... در دیده ... مشرق و مغرب ...

بر کاب ... داده ... الحمد ... معنی ... جواد ...

ولـه ایضاً

از ... دولت ... فلک ... که ... بی ... صفهان ...

مردم ... از ...

از قصیده ... که در مدح صدر اعظم ... گفته است

... دولت ... آن ... مردم ... از ...

... از ...

... از مدح حضرت ... علیه السلام ... تاریخ ... قبه مطهر است

... سلیمان ... توفیق ...

از ... دولت ... ابر ...

... زمین ...

... از ... صفهان

... در ... اوقات ... حضرت ... علیه السلام ... عبد محترم ... که ... آقا ...

... فلک ... دولت ...

... از ...

... از جمله قصیده ... است که ... در مدح ... گفته است

... فلک ... دل

... دل

فرمان

از جمله قصیده ... که ... در مدح او در توصیف ... گفته است

... فلک ... هزار ... خورشید ...

و این شعر از ...

... آتش است ... ساقی ...

این شعر از ...

... از ... دفتر ...

...

ولـه ایضاً

... علم ...

... ل

ولـه ایضاً

... شاه ... جهان باشد

و از ... در مدح او ... است

مژده ... از ...

... دم ...

این دو شعر از ...

فلک ... بر عزم ...

...

... قصیده ... از ...

...

... از ...

از جمله قصیده

ایام قربت صدر بود و در آن ایام انتظامی تمیز صدارت بر وجه شایسته [illegible] مهام [illegible] بست [illegible]
[illegible] صدارت [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] صدارت عظمی [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] مرحوم صدر [illegible] صدارت [illegible]
[illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] با مراقبت و عقوق فی الکرم ومن یشابه ابه فما ظلم [illegible]
[illegible]
[illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible]
[illegible] صدارت [illegible]
[illegible] مرحوم صدر [illegible]

ذکر اولاد مرحوم حاجی محمد حسینخان صدر

[illegible] مرحوم [illegible]
۱۲۶۲ [illegible]
[illegible] تم باقصی المرام تاریخ جنة عدن ازلفت للامین
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] صدارت [illegible] ۱۲۳۹ [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] صدارت [illegible]
[illegible] صدارت مرحوم [illegible]

[illegible]

هم مرحوم میرزا ... [illegible] ... مشهور گشت و ... [illegible]

[illegible] ... و ... [illegible] ... زبان ... [illegible]

و فقه در ... [illegible] ... عزت و احترام ... دارد ... [illegible]

در زاویه عزلت و ... [illegible] ... دارد ... [illegible]

... [illegible] ... در اداره ... [illegible]

... [illegible] ... بعضی ... [illegible]

... [illegible] ... دارند

... [illegible] ... اولاد ...

... [illegible]

ذکر احفاد صدر مرحوم که همه باعث جمال ... وقت زمان بوده اند

میرزا ... نظام الدوله ... [illegible] ... مرحوم ...

... [illegible] ... مرحوم شیخ ... [illegible]

... [illegible] ... در علم و ادبیات ... [illegible]

... مرحوم ... [illegible] ... نظام الدوله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مرحوم شیخ ... [illegible]

... [illegible] ... مرحوم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مرحوم ... [illegible]

... [illegible]

و دست ... [illegible] ... از اولاد مرحوم نظام الدوله ... [illegible]

... مرحوم ... [illegible] ... تصنیف ... [illegible]

... [illegible] ... تصنیف و ... [illegible] ... مختصر ... [illegible]

... [illegible] ... از شعر عرب ... مختصر ... [illegible] ... حکایات ...

... [illegible] ... ادبا ...

عرب در ... [illegible] ... تصنیف ... مرحوم ...

... [illegible] ... کتاب ... [illegible]

... [illegible] ... مرحوم ... [illegible]

... [illegible] ... عبارات ... [illegible]

... [illegible] ... نظام الدوله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... نظام الدوله ... [illegible]

دیگر از ... احفاد صدر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[margin notes: illegible]

بمنصب امیرتومانی و حاکمی دشتستان الکاء سرافراز شد

منصب امیرلقا

[illegible]

سلطانی

پنجشنبه غرهٔ محرم الحرام ۱۳۰۹

[illegible]

امیر نظام [illegible] ریاست [illegible]

میرزا محمد علی خان [illegible] مرحمت شد [illegible]

حاکم [illegible]

دارالخلافه [illegible] مرحمت شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

امیر نظام [illegible]

دارالخلافه پسر مرحوم [illegible] وزارت [illegible]

[illegible] وزارت [illegible]

میرزا [illegible]

[illegible]

جناب [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقایع ۳۰۴ [illegible]

وزارت [illegible] نظام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ترقی و ترجمانی [illegible] مملکت و توسط جناب اجل اکرم [illegible] وزیر [illegible] لطف [illegible] در دار [illegible] دارالخلافه

[illegible] نوبت [illegible]

[illegible] و [illegible] دخانیات [illegible] انحصار [illegible] [illegible] در [illegible] شروع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جناب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سردار

[illegible] دولت [illegible] [illegible] روز [illegible] و قرار داده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دولت و ملت [illegible] [illegible] [illegible]

انحصار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دولت و ملت [illegible] [illegible]

ظاهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] وزارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] **اعلان دولتی**

از جانب [illegible] اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مملکت در تمام ممالک محروسه [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] دخانیات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دخانیه در تمام ممالک

محروسه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جمادی الاولی ۱۳۰۹

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۷ [illegible] جمادی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

وفات کرد ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... نواب ... [illegible]

[illegible] ... روز پنجشنبه ۱۷ شهر ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] و بوزارت ... [illegible] ... عضد الدوله ... در این اوقات ... [illegible]

طهران ... از ... [illegible] ... مرتبه ... ملقب گردید   محمد حسن خان ... [illegible]

سفیر کبیر سابق ایران ... مقیم اسلامبول بود و چون ... طهران ... ملقب ... [illegible]

وزارت دوائر عدلیه عظمی و وزارت تجارت را ... کفایت ایشان ... [illegible]

[illegible] میرزا ... حکومت ... [illegible] ... منصب و روانه گردید ... [illegible]

عمارات ... سلطنتی و ... [illegible] ... سرافراز گردید   ذوالفقار خان

پسر ... [illegible] ... خلعت سرداری ترمه ایرانی مخلع شد و نیز ... [illegible] ... در عمارات ... [illegible]

ابنیه خاصه سلطنتی است و ... [illegible] ... از ... [illegible] منصب و ... [illegible]

از آن جمله میرزا ... خان مستوفی و ... عمارات ... بمنصب استیفاء درجه اول و حمایل ... [illegible]

و خلعت جبه ترمه سرافراز گردید

حاجی صنیع معمار

[illegible]

حاجی صنیع ملک معمارباشی به نشان و حمایل سرتیپ دوم سرافراز شد   سلیمان خان سرتیپ

مهندس به نشان ترمه مخلع و باضافه مواجب ... [illegible] ... سرافراز شد   استاد احمد معمار

ملقب بمعمارباشی مخصوص و نشان و ترمه مخلع و مفتخر شد   استاد اسمعیل ... [illegible] بنشان ترمه

ایرانی و اضافه مواجب نایل گردید   و نیز ... [illegible] ... ده نفر از ... [illegible] و نقاش و معمار

و ... [illegible] و نایب به نشان و ترمه مخلع گردیدند   محمد حسین خان نوری سرتیپ ... [illegible] فارس

پسر مرحوم میرزا عبد الوهاب مستوفی نوری که در این اوقات از فارس بدار الخلافه احضار

شد بمنصب سرتیپ اول و نشان و حمایل آن سرافراز شد   میرزا خلیل مستوفی

عمله ... [illegible] ... و مواجب ... [illegible] ... بمنصب استیفاء اول و خلعت ... [illegible]

نایل شد   میرزا عبد الوهاب ... [illegible] ... منصب استیفاء درجه دوم نایل گشت

میرزا محمد علی طبیب ملقب به مؤید الاطباء ملقب گردید   میرزا محمد حسین ... [illegible] الاطباء

اصفهانی و میرزا علی اکبر مستوفی در اصفهان مرحوم شدند   سلطان محمد خان ایلخانی

ایل قشقائی در فارس از مرض ... [illegible] ... وفات یافت   شمشیر مرصع برای

محمد حسین خان حاکم کاشان و یک سرداری ترمه برای علی اکبر خان نایب الحکومه کاشان ارسال

گردید

جان محمد خان بیگ ایرلکانی سرکرده فوج ده وارامینی که مدتی بود وفات
کرد در شب سیم حاجی الاعتضاد به مرض انفلونزا (۱) که حکم سرایت
دارد گذشت میرزا علی اکبر مستوفی اول دیوانی از سادات تفرش
در هشتم حاجی الاعتضاد به مرض انفلونزا درگذشت حاجی میرزا حسن ممیز
مستوفی دیوان در پنجم رجب وفات کرد فرزند رشید حاجی
لطفعلی ملک نایب اول وزارت خارجه [illegible] بالاخانه در شب
بر سر آنها خراب شده وفات کردند طاق طویله هم که در زیر
بالاخانه بود خراب شده چند راس اسب در زیر آوار ماندند و مردند
مهتر که در روی سکوی طویله [illegible] حالت خان در برد و هم غرق در طویله
~~[illegible]~~ و در آخور ها نبود [illegible] ماند

شیوع ناخوشی انفلونزا یعنی زکام مسری در طهران و سایر بلاد ایران
در زمستان این سال طوری جاری شد که [illegible] جمع را گرفت و اکثر مبتلا
شدند [illegible] خوردن گنه گنه دوا [illegible] در آن وقت [illegible] شروع
اول دفعه است که این مرض در ایران شایع شد سابقاً این طور نبوده است
گنه و مردم را کشت

با وقفان

[illegible] سلطنت [illegible] دولت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] وفات [illegible] حاجی [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سردار [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حاجی [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
از [illegible] وزارت [illegible] وفات [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] رجب [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] سردار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] طهران [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]

در صفحه بعد نگاشته شود

محمد علی خان نسخه نیست

۱۹۴ خوب است

[illegible] دارالفنون [illegible]

[illegible] مرصع [illegible]

[illegible] وزارت [illegible]

[illegible] وزارت [illegible]

[illegible] وزارت [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

[illegible] مرصع [illegible]

[illegible]

[illegible] وزیر [illegible]

[illegible] فارسی [illegible] جغرافی [illegible]

[illegible] مرصع [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا محمود خان [illegible]

مرصع [illegible] و برادر او [illegible] ابوالحسن خان [illegible]

بطهران آمده و از انجا [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] گردد

[illegible]

محمد علی [illegible]

محمدعلی‌خان سرتیپ پسر حاجی خازن‌الملک یک قطعه نشان شیر و خورشید [illegible] درجه اول
و یک رشته حمایل سبز برای او فرستاده آمد میرزا [illegible] سرتیپ [illegible] مخصوص
دارالترجمه [illegible] این شاهزاده بدیع‌الملک میرزا علاءالدوله ابن [illegible] الدوله
[illegible] مخلع شد میرزا [illegible] مستوفی [illegible] [illegible]
[illegible] مخلع شد میرزا [illegible] محسن‌خان معتمدالوزاره نایب وزارت [illegible] خارجه
ملقب به مصباح‌الملک ملقب شد میرزا ابوتراب‌خان [illegible] مبارک یک قطعه
نشان لشکری درجه اول شیر و خورشید و یک رشته حمایل سبز مخصوص آن برای او فرستاده
حاجی [illegible] الملک رئیس قشون فارس از جانب نواب [illegible] رکن‌الدوله والی فارس
نایب الایاله [illegible] [illegible] الملک [illegible] وزارت [illegible]
در بیست و پنجم رجب وفات کرد میرزا جوادخان نایب‌الوزاره [illegible]
در بیستم شهر شعبان وفات کرد

میرزا حسام‌الدین [illegible] طبیب حضور [illegible] [illegible] و در فنون [illegible]

ابتدای [illegible]

[illegible] دقیقه [illegible] بیستم شهر شعبان گذشته [illegible]
[illegible] آفتاب جهانتاب به نقطهٔ اعتدال ربیعی [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
نواب [illegible] شاهزاده اعظم [illegible] السلطنه [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] نواب عباس میرزا ملک‌آرا

[illegible]

یک قطعه نشان امیرتومانی و یک رشته حمایل مخصوص آن سرافراز شدند
شاهزاده عبدالله میرزا حشمت الدوله امیرتومان بحکومت استرآباد و گرگان
منصوب و بخلعت خاص همایون و الا خلع شدند شاهزاده سیف الدوله فرزند
شاهزاده عضدالدوله سلطان احمد میرزا که حکمرانی همدان بایشان واگذار است
باجازه حضرت بحکومت همدان مامور شدند شاهزاده محمدحسن میرزا حشمت السلطنه نایب
برتبه اول نایب الایالگی کرمانشاهان آمده بود بسرداری توپخانه کشیکچی
منصوب شده روانه گردید ایلخانی کشته محمودخان احتشام السلطنه فرزند مرحوم علاءالدوله امیر
نظام از حکومت خمسه معزول شد شاهزاده احتشام الدوله عبدالعلی میرزا امیر
تومان فرزند شاهزاده حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا بحکومت خمسه سرافراز
و منصوب گشته محمدحسن میرزا امیرتومان ملقب بحشمت السلطنه پسر مرحوم
محمدتقی میرزا ملقب بمعتضد السلطنه ملقب شدند میرزا احمدخان قاجار امیر
تومان حاکم ساوه و زرند پسر میرزا رضاخان عضدالملک ملقب بظهیرالسلطنه
عبدالله خان والی وزیر خزانه نظام ملقب باجل الملک ملقب شد اکبرخان نایب
تمثال همایون از درجه سیم سرافراز شد یک قبضه عصای مرصع بمنصور الدوله
وزیر خالصجات مرحمت شد میرزا سید علی مخصوص موزه مبارکه
اندرونی و سرایدار خانه ملقب ملقب شد صاحب منصب
(یوس میس) که در ... شهر ... احداث شده است

وقایع

و انوار ترقیات مادر شده و لدی الکشف و توسط حسنعلیخان نظام السلطنه
حکمران ابوشهر مامور شد (که تمام نشان ...) رسم اول
(رسم چهارم نشان) و در یک نفر دیگر از صاحب منصبان نشان
ایلخانی ... که از کبار رجال ایل قاجار بود در ...
یک سال قبل وفات کرد حاجی میرزا یوسف خان ... پسر مرحوم حاجی میرزا
در شب یکشنبه روز دوم شعبان وفات کرد حاجی محمدخان قاجار
نواب عمید السلطنه ملقب بامیرالامرائی ملقب شد میرزا فضل الله خان
مدیر رسایل دستگاه حضرت والا یک قطعه نشان شیر و خورشید
از درجه اول و ... میرزا ... منشیان امین دربار
جناب امین الدوله یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه اول و حمایل سبز
شد حاجی ... خان ... نظام که در دستگاه نواب ... امیر کبیر ... السلطنه
وزیر ... نشان شیر و خورشید از درجه اول و حمایل آن
میرزا ... عبدالکریم خان ... یک قطعه نشان تمثال همایون
که ... میرزا احمد ... معاون الوزاره نایب الوزاره خارجه
و ... اول جماعت شد حاجی میرزا ابراهیم ... آقا پسر مرحوم حاجی
ترکی ... رکن الدوله و جناب ... یک قطعه
... تجارت و اداره ... خراسان

به الله خان سه تب مشیمذت حضوره اولنی بر اسی حضورتشانی و دمیه سر تپه اول
نمشه ذوالفقار خان برتب فنه لقب سهم السلطنه لقب دکاملی ونشانی
بر تمغه اول بیاثات) ف میرزا عباس علی بر تب میر بر مرحوم حاجی میرزا آقاسی
مشیمذت کمر در دستگاه نواب عهد ابن السلطنه لقب حشمت نظام لقب
عباس خان بر حاج حبیب الله خان مشیمذت منصب بر تمن سومیه آمده همراه
قاپوجی باشی لقب نظم دار لقب شه میرزا محمد الکوم ظلمت لقب سهم الحکم
لقب کو دیه میرزا اسعد محمد طبیب توکانه مبارکه لقب اثار الحکم لقب
میرزا آقا خان بر تب بر مرحوم میرزا رفیع ان مستوفی قورخانه بر تمن سویم
قورخانه ولایات قورخانه دخی دلی انبار توکانه کو نشان منصوب
دامورث نفایس الفنون کجیه طمع رسیه نجم العلوم بر مرحوم حاجی ملا رفیع
نر لعقه اسرشتی لقب ترفقه لری لقب کو دیه و محلعه اکشت الماس او
مرحمت شه میرزا رضا نعمن السلطنه مستوفی اولا تمثال ایدون سه اولنرکرد
میرزا محمد خان مفتاح الملک بک قطعه نشان نشه دخور شه از درجه اول
سه اولنرکر دیه میرزا حسب الله مستوفی قورخانه لقب بدیع السلطنه
لقب آمد محمد حسنی ان بر تب دوم لر جهه رمع خان نولعه ام محمد حسنی
مهر اعظم مفرانی و کمپهری کار امور مملکت فارس نقم طهران نوشته
ذاب

نواب عهد رکن الدوله والی فارس لقب عطاء الملک لقب شه میرزا محمد خان
بدایع نگار بر مرحوم ولیکن شکر بحضورت مجلس شورای کبری و خطابات عنایات
ونمایش شه حاجی میرزا احمد معتمد التولیه مستوفی دفترخانه رفوسه عمده التجار
بر مرحوم حاجی میرزا معتمد التولیه کم این اوقات طهرانه آمده بو خطاب
جنابلرینه لقب شه ه) افاده و بعض امتیازات دیگر رونمازارنی
اقدس کودیه میرزا احمد خان مشیمذت خا مهر پیش اداره لت ممالک
محروسه قولعه بر مرحوم محمد حسنخان ترک حکمران کاشان لقب شمس الدوله لقب
و سیاسی کودیه میرزا احمد مستوفی منکار درب خانه نواب حضرت امین اقدس
بک قطعه عمارت بر مرحوم نشان و منصبه کودیه علی اکبر خان میرپنجه لواره خواهد
نشمه بر مرحوم از درجه سوم نشانی کو دیه حاجی احمد خان سه تب بر محمد علی خان
امین دیوان لاهیجی منصب سه تمن اول توکانه مبارکه نشه میرزا احمد خان
منشی تیه سه تمن سوم نشان دیوانی تجارت فارس مامورشه خلعت
تجارت حاجیه دیوانی والی خراسان لدسال کو دیه کاشان ف) صاحب جهار
درس مطادوهشت سالکی درشانزده هم رمضان وفات) ف
میرزا محمد رضا سراج الدوله مستوفی اول و محاسب مازندران درشانزدهم رمضان
متوفی شه یکوف حجه تومه لمسه بر مرحوم؛ ذان حکومت سال
دن رکرد

مرحمت
میرزا شفیع خان نظام السلطنه حکمران بندر ابوشهر در سال شش که زلزله آن ولایت
مستوفی ... ملقب گردید میرزا اسد الله مصطفی عالم السادات مستوفی و ... نظام
لقب مجد الملک ملقب شد میرزا احمد ... نظام ... وزیر ...
درین ... تدارکات عسکریه لقب ... الدوله ملقب گردید میرزا محمد
مستوفی پسر مرحوم میرزا احمد ... سراج الدوله ... به رتبه ... لقب و خطاب جناب
... لقب سراج الدوله و ... از ... و دار الطباعه دولت
... مبارکه ... ملقب و ... ملقب شده و ...
ملقب گردید میرزا ... مستوفی ... میرزا ابراهیم ... السلطنه مستوفی ...
مملکت آذربایجان پسر مرحوم میرزا احمد قوام الدوله بمنصب استیفاء ...
اول نایل شده و ... خدمت استیفا ... مملکت
آذربایجان ... ملقب گردید میرزا ... خان پسر میرزا تقی خان
مجد الملک وزیر وظایف لقب ... لقب و خدمت ...
خانزاده ... شد میرزا محمد طیب پسر مرحوم حاجی میرزا ...
... لقب ... ملقب شد شاهزاده ... الدوله ...
میرزا ... حکمران ... شاهزاده ... میرزا ...

فی ماهها

فی ماهها ... وفات ... الدوله شاهزاده ... الحسین میرزا
نصرة الدوله ... پسر مرحوم ... میرزا نصرة الدوله ... سابق
... آذربایجان ... الخلافه ... و ...
و ... قاجار ... خان ... میرزا
خان ... الملک ... ملقب شد میرزا ... خان
... لقب ... السلطنه لقب گردید حاجی میرزا محمد ...
و ... میرزا ... خان ...
... و ... اول و ...
... میرزا احمد خان ... و ...
... میرزا ... خان ... نظام ...
... ملقب گردید میرزا احمد ... خطاب جناب
... شد نواب ... السلطنه والده ... حضرت ولایت ...
... سلطنت عظمی ... از طرف ... خاقان خلد آشیان ...
... مرحوم ... قاجار ... (...) ...
... شده ... شوال المکرم بجوار رحمت الهی ...
... خان ... آذربایجان لقب ... الدوله
لقب و خطاب جناب ... شد ... فی ...

اقدس همایونی شاهنشاهی به سفر قم و عراق و محلات و ییلاقات لار و دماوند
در سلخ شهر شعبان [illegible] شهر شوال از قم [illegible] عشرت آباد تشریف فرما
منزل کاریز شدند و در حرکت و [illegible] شهر محرم هزار و سیصد و ده از این سفر مراجعت
اثنی در طهران مراجعت و در ضمن ییلاقات اطراف طهران و شهرستانک تشریف
فرما شدند جعفرآباد و شمیران این سفر در [illegible] [illegible] [illegible] رد دنیا میر
ایران مورخه ذی القعدة الحرام هزار و سیصد و نه [illegible] بعد [illegible] شهر [illegible] شده
عبد الحسین خان فخر الملک ساوجی میر [illegible] خان [illegible] خان سردار کرم [illegible] نصرت [illegible]
بود این اوقات از طرف مرحمت شاهانه [illegible] مراجعت بدار الخلافه
لقب ناصر السلطنه ملقب و سکه سردار توسیه مرصع مخلع شد کتاب تفهیم
مقرر کرد آن جمیع را نظم نثر کرده اند تقطیع رسید حکایات جزوه [illegible] فی
دوره تاریخ فی [illegible] دارا [illegible] جزوه فن کتاب از مصنفات میرزا
کتیرین الالقاب تقطیع رسید عباس میرزا حاکم قم فرزند نواب معتمد فخر الملوک ولد اعظم
محمد جعفر خان [illegible] الدوله قاجار [illegible] میرزا احمد خان [illegible] لا سرا
محمد حسن خان [illegible] الدوله ملقب [illegible] توسیه شده مرصع
و [illegible] حکیم ایران ملقب [illegible] الدوله [illegible] نواب [illegible] السلطان
مخلع گردید [illegible] توسیه [illegible] مرصع نواب [illegible]
مرحمت شد حکیم الممالک حاکم عراق ملقب [illegible] میرزا ابو القاسم خان [illegible]
ملقب حکیم الممالک ملقب [illegible] سردار توسیه [illegible] مخلع شد میرزا احمد کاشانی

[illegible]

اجودانی مخصوص [illegible] خدمت خاصه میر [illegible] خان امین الدوله بخطاب جنابی
مخاطب شد حاجی شیخ زین العابدین رشتی و [illegible] ملک الاعظمی
ملقب شد و یک حلقه انگشتری الماس به او مرحمت شد میرزا [illegible] خان [illegible]
اول وزارت خارجه محسن الملک لقب [illegible] عباسقلی خان [illegible]
برادر [illegible] الملک [illegible] منصب [illegible] میرزا [illegible] دکانی
[illegible] الملک رئیس اداره وزارت خارجه منصب [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] الشعرا [illegible] خوانی که در سنه هزار و دویست [illegible] ملقب
ملقب شمس الشعرا شده بود در شب [illegible] ذیقعده در [illegible]
[illegible] رود جهان کرد در تشریف فرمائی موکب همایون بعراق
یک حلقه انگشتری الماس بجناب حاجی آقا محسن مجتهد عراق مرحمت شد
[illegible] دو نفر دیگر از علما و آقایان عراق مورد التفات [illegible] والی
شده [illegible] یک انگشتری الماس و عصای مرصع [illegible] و عبا
[illegible] مرحمت شد [illegible] از اجزاء حکومت و [illegible]
و خدام دیوانی که در عراق مشغول خدمت بودند در این سفر مرحمت [illegible]
[illegible] و سردارهای توسیه و جبه ها [illegible] و طاقه های شال مخلع شدند [illegible]
[illegible] میرزا زین العابدین [illegible]
شده بعد از فوت [illegible] میرزا [illegible] شمس الشعراء برادر [illegible] میرزا [illegible]

شریف و شغل مدتی عمر داشته ایران اثر کرده میرزا محسن مستوفی سرکار خانم السلطنه
حکمران قزوین بخطاب جنابی و لقب سعادت دیوان سرافراز گردید میرزا ابوالقاسم
~~پسر عم میرزا علی ... ملقب پسر عم ...~~
مستوفی همدان پسر میرزا فتح الله مستوفی پسر عم میرزا علی
میرزا ابوالقاسم ملقب ~~پسر عم میرزا ...~~ به منصب استیفاء
از درجه ... ... گردید شیخ ... ... در مشهد مقدس بلاد خراسان
دستمان ... در ماه ذی القعده ... وارث ان و ... را داوان ...
... طهران شیخ ... ... آذربایجان و رشت و گیلان شیخ ...
در طهران و شیوع آن در ضمن وقایع هزار و سیصد و ده نوشته خواهد شد
در طهران ظهور آن در ماه محرم ... سال ... جناب شریعتمدار آقا شیخ زین العابدین
مازندرانی ... میرزا ... که از فحول مجتهدین و صاحب رساله
عملیه بود در کربلا ... داشت و نصف اهل ایران و ... و ... مقلد او بودند
تقلید او را ... رحمت ایزدی پیوستند جناب آقا سید محمد رضا
پسر عم آقا سید صادق مجتهد ... که از ... محترم طهران
شب پنجشنبه ... ذی الحجة الحرام ... رحمت ... ...

استرداد فقط سهم مؤلف در عربستان

نمونه سهم ممهور که به مهر مرحوم صدر الدین باشد ... در صدر ورق ... و ...

امتیاز بانک در ایران که مرکز آن در طهران است و امتیاز آن منحصر به ...

بارون ژولیوس ویتر [رویتر] محول شد ... سرمایه او ... کرور ...

یعنی ... کرور لیره انگلیسی ... و ... در ایران رواج ... است

... بر ... سهام ... شعب ... نصف ... و ...

... مرتبه ... هزار و ... اسامی ...

... ساعت ... رسیده است

[illegible]

(امتیاز نامچه بانک)

الحال که ... بین دولت ... اعلیحضرت شاهنشاه ایران و بارون

ژولیوس دیتر ... هر گونه ... و ... ماه ... هزار و هشتصد و

هشتاد و ... عقد ... بوده معدوم گردیده اتفاق ... را

مفصله ذیل برقرار کردید

(فصل اول)

(فصل اول)

(امتیازنامچه) بموجب این امتیازنامچه دولت شاهنشاهی اعلیحضرت

اقدس شهریاری به بارون ژولیوس دیتر و شرکاء و عاملین او

در مملکت ایران حق احداث یک بانک دولتی موسوم به بانک شاهنشاهی

ایران میدهد

(مدت) حق مزبور برای مدت شصت سال است ابتدا از تاریخ امضای

این امتیازنامچه توسط دولت اعلیحضرت شاهنشاهی محسوب میشود

(مرکز بانک) مرکز و موقع بانک در طهران خواهد بود و بانک مزبور

خواهد توانست در شهرهای دیگر ایران و در خارجه شعبات برقرار سازد

(اقدامات مختلفه) محض بسط تجارت و ازدیاد ثروت ایران

بانک شاهنشاهی گذشته از اعمالی که متعلق بصرافی میباشد بالفرع حق

خواهد داشت اقدام در تمام کارهای محاسباتی صنعتی و تجارتی که در ایران بمقصود

نفع برانها خواهد کرد بشرط اینکه هیچیک از آن اقدامات مخالف

عهدنامهها و قوانین دولت و ملت و مذهب اسلامی نباشد و قبل از شروع

اطلاع بدولت ایران ملحق

(معافیات) بانک حق نخواهد داشت در قلمرو دولت علیه ایران

... و ... قبض کند و غیر منقول از قبیل املاک و اراضی و دهات

و غیرها مگر بمقدار لزوم که برای اصل عمارت بانک لازم در طهران

و نفع نشر در سایر ایالات مملکت پیدا شده و نیز غرض از ایجاد بانک
مزبور بروات دولتی را حواله نموده و نشر اسکناس نیز بکند و با اعتبار
آنها وجوهی بکسی قرض بدهد

فصل دوم

(سرمایه) سرمایه بانک مبلغ … کرور فرانک معین شده
کرور لیره انگلیسی خواهد بود لهذا تعداد اسهام احداث خواهند شد
که بانک آنها را بدفعات نشر خواهد داد هر وقت بعضی قیمت
اول سرمایه یعنی … کرور فرانک یا … کرور لیره انگلیسی … شد
بانک مزبور تشکیل شده … خواهد کرد و مدت امتیاز لغایت …
در … تحقیقات مختلفه خصوصاً در طهران و برلن و لندن و پاریس و پطرزبورغ
و وجه در صورت … ممالک وضع خواهد شد
اسهام باسم های خواهند بود و بانک اسهام اسم دار … نشر …

فصل سیم

(نشر بلیتهای بانک) بانک شاهنشاهی … بانک …
حق بلا غیر نشر بلیتهای بانک … خواهد داشت … رویت
قابل الاداء خواهند بود و هرگز تجاوز از حد … کرور فرانک … هزار
لیره

لیره انگلیسی باشد بلیت بانک نشر نخواهد داد مگر اینکه بروفق
المعمول … هر … محض …
مسکوکات نقره وارد … نشر مسکوکات طلا بانک … حیث
الی علت قیمت وضع یک عیار مسکوکه طلا … در …
دول … بانک دولت … اعلیحضرت … بانک
… قرار … وصف بانک مقصود … داد
… وضع … مسکوکات نشر بلیتهای بانک …
… نقره خواهند بود
این بلیتها را … دولت … قیمت … خواهند کرد … تمام
معاملات … رواج خواهند داشت ولی در … بانک …
قیمت … این بلیتها … نشر بلیتهای بانک در تمام مملکت
ایران منع خواهد کرد و بانک مجبور خواهد بود قیمت تمام بلیتهای … ادا کند
(ضمانت اداء) محض اطمینان اداء بلیتها بانک مزبور …
… اول … قیمت …
بلیتهای … از … قیمت آنها را
نقداً … موجود … باشد

تفاوت بین وجه نقد مرجوعی و بر جمیع بلیطهای بانک تمبر زده مربوط
اسناد منقوله و غیر منقوله متعلقه به بانک که آنها را در ایران
مرجوع خواهد داشت ضمانت کرده شود
بانک تا مدت مزبور مجبور است در قیمه بلیطهای خود را محض رویت در نزد
که شده از ادا کند بعدها بلیطهای شعبات که خواهند داشت در طهران
ادا شود
بلیطهای بانک زبان ایرانی خواهند بود و بانک نخواهد توانست
بدون اذن دولت علیه ایران بلیط که کمتر از ... باشد
بلیطهای بانک علامت مهری خواهند داشت که دستخط
دفتری ایران باشد و ممضی خواهند بود بمعرفی که مدیر عمومی آن
و در ایران معین شده باشد
دولت مرکزی اعلیحضرت اقدس شهریاری تعهد میشود در طول مدت
این امتیازنامه هیچ مسکوکات کاغذی رایج نزد و امر آن هیچ
بانک یا شخص دیگر را مجاز اینکه در این امتیاز باشد اجازه ندهد

فصل چهارم

دولت علیه ایران مرخص است بانک را ضمانت ممکنه و خواهد داشت
ممد

مدد هر خیر و دارای اسهام شود و در خرید اسهام یا عدم معه خود را در
تاریخ معین باید شرط نموده و یا بهیچ وجه امانت نکند
(ادارات بانک) تقسیم مراتب به سهام و عدد و قیمت بلیطهای بانک
مطابق آنچه لازم است فصل نهم این امتیازنامه و نظم و نظام تعیین گردد
بانک و تعیین رسوم و اجرای آنچه در ایران وجه در نظام و ادارات
وجوهات بانک منافع حاصله بانک از ... که ممکن است عاید
کارخانه دارای این امتیاز و شرکا و عمال آن خواهد بود در نفع
و ضرر بانک ... ملکیت دارد
مأمور محترم مخصوص دولت علیه ابقی مراقبت تامه خود را در بانک مبرکه
مأمور مخصوص خود تعیین کند که دارای خواهد ساخت و این مأمور حق خواهد داشت
از دفاتر بانک اطلاع تحصیل کند و مواظب باشد که امورات بانک
بروفق امتیازنامه مجری گردد
مأمور مزبور به امر دولت دعوت شود در جلسات مجلس عمومی اسهام دارا
و هم چنین در مجلس شورای بانک سالی دو مرتبه در طهران حضور هم خواهد رسانید
و نظر به بلیطهای بانک را دارایی خواهد کرد و مراقبت تام خواهد داشت
که مطابق فصل سیم این امتیازنامه رعایت شود و مراقبت ...

با خزانهٔ دولت علیه بر عهدهٔ او است و نخواهد توانست در تدبیر و نظام
اعمال بانک خود را ادخال سازد و امور مالیات و بودجه بانک مسئولیت
دولت علیه نخواهد کرد.

فصل پنجم

حمایت دولت

چون غرض از این بانک ترقیات ملی و خیر عامه
و خیر دولت علیه است دولت اعلیحضرت شاه اقدس همایونی حمایت عسکریه
خود را در باب حفظ امنیت مقر اصلی و شعبات آن که لازم است دریغ
نخواهد داشت

دولت علیه ابتیاع اراضی و املاک را که برای بنای مقر اصلی بانک و شعبات
لازم است حتی الامکان تسهیل و بوجه عادلانه و حقانیت ما بین بانک خود این
بانک و صاحبان اراضی ثالث خواهد ساخت

معاف بودن از مالیات

حقوق بانک و منافع او و شعبات که لازم است از جمیع
واردات و مالیات معاف میباشند و هم چنین الزام و علیها و قبوضات
و چکها و جمیع اسناد در باب امورات و داد و ستد که از طرف
خود بانک صادر میشوند نیز معافند ولی هرگاه دولت در ملک خود
مالیات تمبر را قرار دهد بانک هم مراتب و شروط را نخواهد گرفت
حتی دولت علیه را از اشتراک [illegible]

فصل ششم

فصل ششم

(ادارهٔ وجه)

بانک شاهنشاهی در سهولت تأدیه جات
خزانهٔ عامره چه در ایصال وجه و چه در فرض کار [illegible] نخواهد کرد و هر چه
دولت علیه بوی رجوع کند کار گزاران دولت و بانک حق
[illegible] در این باب بانک ملزم است بمجرد تعیین خزانهٔ عمومی

قرض مستحکم دو ملیون فرانک

برای اینکه خدمت و تمشیت بانک از بدو تأسیس اعتبار
تعهد میکند دو ملیون فرانک بعنوان قرض [illegible] اعلیحضرت [illegible] برای مدت
ده سال صدی شش تنزیل [illegible] اعلیحضرت اقدس شهریاری در قرض مزبور
واصل آنکه فرع و منافع صدی [illegible] همایون اعلیحضرت اقدس شهریاری
صدی شش منافع [illegible] در حساب فصل هفتم این امتیاز [illegible]
[illegible] محسوب خواهد کرد

پیشکشی

علاوه بر آن بانک شاهنشاهی مستحکم برای اینکه خدمت [illegible]
از برای تمام وجوه پیشکش و اشتراک اضافی که دولت علیه ممکن است بانک واگذار نماید
در هر موقع قرار داده‌ها آنکه اشتراک [illegible] دولت و بانک ملزم خواهد [illegible]
آن وجوه پیشکش و اشتراک اضافات را دولت علیه در این موعد مقرر ادا
خواهد نمود [illegible] تنزیل [illegible] در آخر هر سال مالیه ایران [illegible] دادن
ملزم خواهد شد

(ده کرور فرانک) اولین این وجه بمبلغ ... از مبلغ ده کرور فرانک
فوق الذکر پرداخته در تحویل ده کرور فرانک یعنی دویست هزار لیره
انگلیسی و در سالی با صدی شش تنزیل خواهد بود

(فصل هفتم)

حصه منافع در آخر هر سال بعد از آنکه اولاً یعنی از آخر حساب بانک شاهنشاهی
با صدی شش منافع مخصوص آن سال جمع را بدولت علیه اعلیحضرت
قدر قدرت اقدس شاهنشاهی برده بجمع بیاورد در صورتیکه حصه منافع
صدی شش هرگونه در یک سال کمتر از صد هزار فرانک یعنی چهار هزار لیره انگلیسی
بود بانک مجبور است که این مبلغ را کامل نماید از آنکه کسر آورده است هم خواه بانک
در مورد منافع خود محسوب دارد و بدون آنکه حق داشته باشد وجه منافع آن وجه
از آنچه منافع نتیجه آخر سال بعد است بیاورد

(فصل هشتم)

(ضمانت) وجه الضمانه چهار هزار لیره انگلیسی که در هزار و هشتصد و هشتاد و
عیسوی بانک ... در بانک انگلیس گذارده بعد از اجرای
کنترات بانک شاهنشاهی بدولت علیه ایران تسلیم خواهد شد و اگر تکلیف بانک
دولت علیه اعلی مبلغ مزبور چهار هزار لیره انگلیسی را بانک مزبور ترک خواهد داد

هرگاه امتداد از تاریخ امضای این امتیازنامچه توسط بانک اعلیحضرت اقدس
شاهنشاهی تا مدت سنه بانک شاهنشاهی دائر نشود وجه الضمانه مزبور بدولت
ایران متعلق خواهد شد و این امتیازنامچه معدوم و ساقط الاعتبار خواهد بود
مگر در صورتیکه در بین بعضی دول زد و خورد و جنگ برپا شود و یا در صورتیکه
دولت انگلیس در آن جنگ داخل باشد و یا در وجه امر (اتفاق)
فوق الحاکم

(فصل نهم)

(قوانین) در صورت تشکیل بانک شاهنشاهی با نظامات و قواعد را
موجب اظهار بدیر بانک داده شود که خواهند داد و آن قواعد با مطالب
مدلولات این امتیازنامچه منطبق باشند لیکن از تشکیل بانک قواعد مزبوره
تغییر نخواهند شد مگر بموجب قرارداد مجلس عمومی صاحبان سهام و مجلس مزبور
باید در تغییر آنها دقت بسیار نماید حفظ و رعایت مدلولات این
امتیازنامچه را بنماید

(فصل دهم)

(حمایت) برای اجرا و حفظ حقوق موجبه این امتیازنامچه حامل شده
بانک مزبور در لندن تحت حمایت دولت انگلیس ... دولت ایران ... خواهند
و بانک هم متعهد شود قوانین عمومی مملکت را از جمیع جهات محترم

دانسته اطاعت خواهد (حکمیت) در صورتیکه بین دولت و بانک و یا بین بانک و ... مردم

اختلافی ظاهر شود کرده هر یک از طرفین یک نفر حکم [illegible] منتخب خواهند نمود و قرار

دادن حکمها قاطع خواهد بود در صورت عدم توافق بین حکمها آن حکمها حکم دیگر

منتخب خواهند نمود که حکم مزبور رای قطعی و اطاعت خواهد شد

فصل یازدهم (معادن) از آنجائیکه بانک شاهنشاهی در حال حاضر ...

احیای تمام ... استخراج ... طبیعی مملکت فورا کامل فرموده ... آورد

دولت علیه ... فرموده و در تمام مدت این امتیازنامچه ... بعد قطع

مسیر ... تمام و ثبت مملکت ... معادن آهن و مس و سرب و زیبق و زغال سنگ

و نفط و منگانز و ... که متعلق بدولت باشد قبل از وقت بدیگران واگذار

نکرده اند دارا خواهد بود مضاف این امتیازنامچه دولت علیه ایران در روز امضای

این امتیازنامچه بانک ... در تحت صورت ... معادن را خواهد داد قبل از وقت

~~... که ... میرزا ... کرت ... دیگر~~

~~... منصوب ... مع ... و ... از ...~~

~~... محمد ... الدوله~~

~~... حسب ...~~

... ایرانی بطرف ... ایران

بدیگران واگذار کرده اند دارا خواهند بود مضاف این امتیازنامچه دولت

علیه ایران

علیه ایران در روز امضای این امتیازنامچه به بانک شاهنشاهی در تحت صورت رسمی معادن را

خواهد داد قبل از وقت ... که ... ظاهر شود از معادن طلا و نقره و جواهرات و آن ... که

در وقت ... به دیگران ... غیر ... بانک ... آنها را

کشف کند ... دولت ... اعلیحضرت شاهنشاهی ...

(دست ...) ... تمام ... معادن

... دار ... معادن ... بانک ... اعلیحضرت شاهنشاهی منتخب

خواهند شد دولت علیه ... تمام ... دارد بانک ... اعانت خواهد کرد

از ... وقت ... بیشتر ... ...

تمام معادن ... بانک ... شروع ... آنها ... ...

... خواهند شد بانک ... از آنها ... دولت علیه خواهد ...

... در ... خواهد ... ...

فصل دوازدهم (...) ... معادن ... ...

... راه ... متعلق ...

... دولت علیه ... بانک ... در ... راه ...

متعلق ... دولت علیه ایران ... بانک ... از ...

در ... دارد ... خواهد ... (معافی ...) ... ...

معادن ... خواهند شد ... متعلقه ...

معافی ... و عوارض خواهند بود

... ... (بر کنار)

(فصل سیزدهم) منفعت دولت ارزان فرع متعلق تمام معادن در ... خواهد ... [illegible]

دولت علیه ایران کلیه شهر و صحرا را اخذ خواهد نمود — رجعت به دولت ایران

هرات این امتیاز نامچه از ارض معادن و ابنیه آنها و ادوات و متعلقات به دولت علیه

ایران تعلق خواهد گرفت موافق قوانین کلیه در حال اخذ بعمل داشته اند و در این

باب شرایط بسیار به عهده بار قرار ساخته اند

(فصل چهاردهم) صرف نظر کردن از حقوق سابقه برای حقوق دیگر ... این

امتیاز نامچه بارون ژولیوس رتبر واگذار شده است که مذکور صریحاً اقرار کرده که بلا استثناء

تمام حقوق و امتیازاتی میان ... در ... امتیاز نامچه قدیم مورخه بیست و پنجم ژولیه

هزار و هشتصد و هفتاد و دو عیسوی ... متوسط این شروط معدوم و ساقط الاعتبار کرده

تمام ... غلط نشود لغت

این قرارنامه در طهران نسخه ... نوشته شده ... [illegible] ... و صحیح ...

اقدس ... [illegible] ... امور ... رسیده ... مسعود ... جرح ...

ارفع ... مسعود ... ژولیوس رتبر امضا کرده ... مهر ... الدوله ...

سعه و شش ... مطابق ... هزار و هشتصد و هشتاد و ... [illegible]

... [illegible] ... عراق ... [illegible]

... [illegible] ... عراق ... [illegible]

محمود خان ... [illegible] ...

احتشام السلطنه و سردار ... [illegible]

... [illegible] ... طهران ... حسینقلی خان سرتیپ ... [illegible]

... طهران ... خان سرتیپ ... [illegible]

میرزا ... خان ... سرتیپ فوج ... طهران حاجی ... خان

سرتیپ فوج قاجار ... حاجی ... خان سرتیپ ... [illegible]

... [illegible] ... خراسان ... [illegible]

... [illegible] ... چند نفر ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

حاجی علیرضا خان

تشریف فرمائی حکومت دار السلطنه طهران تبریز [illegible] ممالک [illegible] طهران و فرنگستان [illegible]

استعلام [illegible] به ملاقات [illegible] والی [illegible] از سفر [illegible]

خود [illegible] ترقی [illegible] در حضور [illegible] داری [illegible]

[illegible] شد [illegible] حکومت [illegible]

مؤلف [illegible] مرحوم میرزا محمد تقی [illegible]

[illegible] میرزا حاجی معتمد الدوله [illegible]

سلطنت [illegible] در طهران [illegible]

فی القعده [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] اعظم [illegible]

[illegible] در تبریز [illegible] والی [illegible]

عقب [illegible] حاجی میرزا محمد [illegible]

[illegible] امیر [illegible] والی [illegible] شد

عقب امیر خان سردار [illegible] سردار [illegible] شد

[illegible] العظمی

محمد باقر خان [illegible] سردار نظامی [illegible]

[illegible] شد [illegible] عالم [illegible]

[illegible] نظر [illegible] عروس [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] الدوله

میرزا [illegible] الدوله [illegible] فی [illegible] الحکام [illegible]

محمد باقر خان سرتیپ [illegible] سردار [illegible]

روزنامه منصوره [illegible] در پاریس موقوف [illegible]

[illegible] شده [illegible] ایرانی [illegible]

[illegible] سردار [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

طبیب [illegible] میرزا [illegible]

مرحوم میرزا محمد [illegible] سردار [illegible]

محمد ابراهیم [illegible] منصور [illegible]

حاجی میرزا علیخان سرتیپ ترجمه باشی که در شیراز ... دیگر حکام ... داشت بود

۱۳۰۰ اسمی

سنه هزار و سیصد هجری غره محرم الحرام ... ماه سال سنه ... (۱۳۰۰)

لاییه محسن بیک ... در دارالخلافه ... نقابت ... و ... محبوب علی ... مرحوم

... (سکه ... همه) ... در طهران ... و ...

... حضرت ... اعظم ... آنها ... در ... خانه ... طهران در باب ...

سکه زده ... دولت ... اول ... مرتب ... نمود ... نام

... از جانب ... رئیس ... و ... قیمت ... شش ...

این ... امر ... ابتدای ... هزار و سیصد و شش هجری ... داده شد ... شاهی ...

... در ... کرده ... حضرت ... خود ... در ... عصر روز

علم

پنجشنبه سیزدهم محرم الحرام ... تحسین ... در ... زیارت ...

... از ... اجلال ... با ... داخل ... شریف فرمای ... مقدسه

شد ... رضا ... دیگر ... میرزا ... امام الدوله

... امیر کل ... دولت ... نقشه ... الدوله ... شد

میرزا ... امین ... وزیر خارجه ... فرزند مرحوم امین السلطان ... ابراهیم ... صاحب ...

نیست ... ناصر ... ابراهیم ... سرافراز شد

میرزا ... خان ... نشان ... حضور ... قبضه شمشیر مرصع

... شمشیر سرافراز ... حاجی میرزا ... خان ... محرم ... نشان ... مخصوصه

جلالت ... نشان ... شمشیر سرافراز آمد ... خان

... خواجه ... خان ... مخصوص ... جلالت ... سرافراز کرده

خلعت ... میرزا ... خان ... عالم ... شکیب ... ناظم الدوله

... امیر ... (... اول) ... شد ... امیر ... روسیه

... قطعه ... تفلیس ... سرحد ... شد

جناب حاجی حسام السلطنه فرزند مرحوم [illegible] والی مملکت [illegible] حسام السلطنه شاهزاده

بجهت تبریک قدوم امپراطور از جانب دولت علیه ایران

جناب مستطاب حجة الاسلام حاجی ملا علی مجتهد بزرگ ایران ساکن طهران که در جواب بعضی از وزرای

دولت ایران [illegible]

جمیع [illegible] بعد از فوت مرحوم حجة الاسلام

حاجی ملا علی [illegible] خدمات [illegible] میرزا

امین الدوله [illegible] وزیر وظایف و اوقاف [illegible]

[illegible] امام جمعه طهران [illegible]

حلقه انگشتری الماس [illegible] میرزا [illegible] خان

برادر [illegible] خدمات [illegible] امین الدوله [illegible] وزارت وظایف و اوقاف

[illegible]

میرزا [illegible] نظام الملک [illegible]

فرزند مرحوم میرزا کاظم خان وزیر لشکر نظام الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا محمد خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] وزارت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] دولت ایران [illegible]

[illegible] وزیر [illegible] نظام [illegible]

[illegible] حلقه انگشتری الماس سرافراز شد [illegible]

خزانه نظام بنشان و حمایل سرتیپی سیم سرافراز بود
مسعود بیک ملقب به ... ترجمه نمره اول سرافراز شد
فیلسوف الدوله ملقب به ... ترجمه نمره دوم حمایل شد
فرت نظم ... رئیس ... حقوق ... الاس مفتخر شد
میرزا ... نشان سرتیپی ... پنجم صاحب ... سرتیپی اول
نشان و حمایل آن سرافراز شد
و ... بلقب صمصام السلطنه سرافراز گردید
پسر مرحوم ... مشیر ... ملقب بسرداری ... ایرانی
ملقب شد میرزا ... بنشان و حمایل سرتیپی
دوم ... سرهنگ ... بنشان و حمایل سرتیپی سیم
... سرهنگ بنشان و حمایل سرتیپی سیم سرافراز شدند
... السلطنه وزیر ... خانه ... بسرداری ... حمایل شد

رئیس دواب همایون
میرزا کاظم ملک الاطبا
لقب ... نت
میرزا ... سرتیپ
میرزا ابوالقاسم
... سرتیپی
... لوازم

... بدرجه ... و ... سرتیپ ... درب ... نگارنده
... نفر ... ملقب ... کاتب ... حلقه انگشتری
الماس بخط ... ملقب ... الدوله ... از ... نمره
کتاب ... در ... صرف و نحو فارسی ... تاب
... را در ... داده ... و ... شد
... منصب ... رات ... سرافرازی
... نمره ... حکمران ... شد
روحانی شد ... حسام السلطنه ... تبریک قدوم امیراطور
روس ... و باز ... اسلام
کتاب ... محمد تقی خان ... علاقه های
ممالک محروسه ایران بطبع رسید ... السلطنه ... معظم السلطنه
... والده ... حاجی ... شد
... آیت ... خرقه ... السلطنه ... شد ... محمد ... خان

۳ ابیع علیان نمره ممالک ...

سرتیپ حکمران قزوین ~~[illegible]~~ منصب سرتیپی اول [illegible] ... آقا خان سرتیپ [illegible]

(سعد السلطنه جلیله)

رسیدگی کارخانه چینی سازی و بلور سازی دار الخلافه طهران با اهتمام حاجی محمد حسن تاجر

امین دار الضرب و کارخانه چینی و بلورسازی دار الخلافه واگذار شد

[illegible] ... نواب [illegible] سلطان اویس میرزا احتشام الدوله

(معتمد الدوله) والی فارس فرزند مرحوم حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله عم سلطنت عظمی

[illegible] حضرت والا [illegible] شاهزاده اعظم [illegible]

از دار الخلافه با [illegible] ... مرحمت [illegible]

حاجی محسن خان [illegible] ... هزار [illegible] ملقب صدیق السلطنه ملقب و [illegible]

[illegible] سرتیپ [illegible] حاجی محمد رضا خان [illegible] سرتیپ کل

(حکمران عربستان) حکمران دار المرز مازندران [illegible]

[illegible] ... مقرر گردید

[illegible] ... پسر مرحوم محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible] ... مفتخر شد

میرزا نصیر الله خان سرتیپ [illegible] ملقب بمشیر الملک ملقب شد

[illegible]

میرزا [illegible] ... وزیر [illegible]

[illegible] ... در طرف [illegible]

[illegible] ... طهران [illegible]

[illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] ... حاجی [illegible]

[illegible] الدوله والی [illegible] وزارت جلیله [illegible] اعظم

و وزارت [illegible] بعهده [illegible] خان [illegible] الدوله تفویض شد [illegible]

[illegible] ... فرزند [illegible]

[illegible] ... سرتیپ [illegible]

[illegible] ... سرتیپ [illegible]

[illegible] ... الدوله [illegible] سرتیپ کل

[illegible] ... الدوله

[illegible] الدوله [illegible]

(... [illegible] ...) [illegible] ... سرتیپ [illegible]

نشان تمثال همایون از درجه سیم مفتخر شد — میرزا یوسف خان

مستشار ... به خطاب جناب خان ... و سرافراز شد

نشان اقدس ... بجای ... تمثال همایون از درجه دوم سرافراز

گردید — محمد علی خان ظفر ... سرتیپ فوج ... به منصب

سرتیپی اول ... مخصوص آن سرافراز شد

... امین السلطان وزیر اعظم داخله ... رحمت شد

رجب ... خطاب ... [illegible]

تفصیل ... میرزا عبدالله ... [illegible]

دیوان ... مرصع — ... عبدالحسین میرزا نصرت الدوله

(سالار لشکر) (فرمانفرمای کرمان) فرزند مرحوم شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله

فرمانفرمای کرمان ... تمثال همایون ... مرصع

نصرت السلطنه ... تمثال همایون ... مرصع

عبدالحمید میرزا ... تمثال همایون از درجه سیم

... خان ناظم ... دیوان ... منصوب است

محمد علی خان سپهسالار ... [illegible]

... جزو ... امین حضور ... شد

... خطاب ... شمشیر مرصع سرافراز گردید

محمد ابراهیم ... فرمانفرما ... سرافراز آمد

... شمشیر ... [illegible]

... شمشیر ... [illegible]

... در تاریخ ...

... امین السلطان وزیر اعظم ... [illegible]

... رحمت شد — میرزا ... خان ... [illegible]

شمشیر مرصع مفتخر بود ... [illegible]

عبدالحسین میرزا نصرت الدوله (سالار لشکر) (فرمانفرمای کرمان)

... [illegible]

... [illegible]

~~فصل اول دولت علیه ایران [illegible] ساختن راه آهن [illegible]~~

حضور [illegible] راه آهن را از [illegible] [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] اعلیحضرت [illegible] شاهنشاهی
[illegible] جناب [illegible] حضرت [illegible] [illegible]
فصل اول دولت علیه ایران [illegible] ساختن راه آهن را [illegible] [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] راه آهن را [illegible] [illegible] ارباب [illegible]
[illegible] راه عبور [illegible] (فصل [illegible]) [illegible]
[illegible] راه آهن [illegible] دولت [illegible]
رحمت [illegible] دولت [illegible] [illegible]
[illegible] دولت [illegible] (فصل [illegible]) [illegible] ساختن راه آهن [illegible] راه
از [illegible] دولت [illegible] [illegible]
رحمت [illegible] (فصل [illegible]) اعلیحضرت [illegible]
[illegible] از [illegible] داخله و خارجه [illegible]
[illegible] راه آهن [illegible] (فصل پنجم) دولت علیه ایران [illegible] از ساختن
راه آهن [illegible] راه [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] داخله و خارجه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

(فصل ششم) دولت علیه ایران [illegible] رحمت [illegible] ساختن راه آهن [illegible]
[illegible] ارباب و املاک از داخله و خارجه [illegible]
آن نباشند (فصل هفتم) [illegible] راه آهن [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] دولت [illegible]
[illegible] و [illegible] (فصل هشتم) دولت علیه و [illegible]
[illegible] راه آهن را [illegible]
راه [illegible] [illegible] راه آهن را اول [illegible]
[illegible] [illegible] ساختن راه [illegible] راه
[illegible] (فصل نهم) [illegible] دولت [illegible]
[illegible] از دادن حق [illegible] در فصل پنجم [illegible]
[illegible] (فصل دهم) دولت علیه ایران از راه آهن [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible] ارباب و املاک [illegible] رحمت
[illegible] در فصل ششم [illegible]
(فصل یازدهم) [illegible] [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]

عین ... اعلیحضرت ... [illegible] ... در صفحه ثبت ... ۲۲۶

ولیعهد دولت ابد مدت و وزرای عظام کمال تقویت و حمایت
در آن قرارنامه را معمول دارند مقصود از دعوی اگر از فصول
و شرایط این قرارنامه ارتکاب امری شود بصیرة الدوله
یا شرکای او تا انقضای مدت بحال تعطیل بماند این
قرارنامه فسخ است در صورتی که اعتبار ساقط و باطل خواهد بود
تحریراً فی شهر ربیع الثانی مطابق سال تنگوزئیل سنه ۱۳۰۶

[illegible]

این قرارنامه را که صحیح است را موافق امر قدر قدرت اعلیحضرت اقدس ... ارواحنا فداه
... ملکه ... بصیرة الدوله مرحمت شود ...
خانه زادان و چاکران آستان ... شهر ربیع الثانی
۱۳۰۶
محمد ... امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم
ثبت دفتر وزارت خارجه شد (مشیرالدوله) (امین الدوله)
قوام الدوله
در دفتر وزارت اعظم داخله ثبت شد صحیح است (دبیر الملک)
عین اعلی ...

عزیمت اعلیحضرت همایونی به جانب فرنگستان [illegible] پاریس

در دوازدهم [illegible] از مقر خلافت کبری از راه تبریز عزیمت [illegible]

[illegible] تشریف فرما شدند   [illegible] میرزای امین [illegible]

ملقب شدن [illegible] الدوله [illegible] قطعه [illegible] سرافراز شدند

آقا [illegible] السلطنه وزیر [illegible] از جانب [illegible] فرزند [illegible]

والد نایب السلطنه [illegible] سرداری

[illegible] مرحمت شد   میرزا محمد [illegible] به حکومت یزد [illegible]

سرافراز گردید   حکومت [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible] برادر [illegible] السلطنه [illegible] گردید

اعتضاد الملک پسر مرحوم [illegible] سپهسالار اعظم ایران و صدراعظم [illegible]

[illegible] منصوب گردید   و محمد [illegible] سپهسالار [illegible]

[illegible] حکومت قم [illegible]

برای [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] خرقه [illegible]

محمد [illegible] خان اعتضاد الدوله [illegible] حکومت قم

[illegible] سرداری [illegible] سرافراز گردید   و به حکومت [illegible] منصوب

[illegible] شدند

میرزا [illegible] میرزای [illegible] الدوله پسر مرحوم [illegible] میرزای [illegible] الدوله

خاقان [illegible] سرافراز شد

حاجی مصطفی [illegible] نزد [illegible]

محمد [illegible] مرحمت پسر حاجی [illegible] منصب [illegible]

آن سرافراز شد   [illegible] سرافراز شد [illegible]

میرزا محمد خان [illegible] مرحمت [illegible] قرین [illegible]

[illegible] گردید   [illegible]

میرزا [illegible] امین [illegible] وزیر خزانه [illegible]

امین [illegible] ایران [illegible] گردید [illegible]

مرحمت [illegible] شد [illegible]

[illegible] مرحمت [illegible]   میرزا [illegible]

در لقب و ... تجارت ... ملقب

جناب مستطاب امین الدوله را بجناب [illegible] ریاست دارالشورای
ایران
کبری نمودند   حاجی قوام [illegible] جلال [illegible] خاص برادر مهد علیا [illegible]
[illegible] قطعه نشان [illegible] از درجه دوم سرافراز نمودند   محمد حسن خان
اعتضاد الدوله [illegible] سرافراز و منصوب شده و [illegible] کرد
[illegible] حاجی [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible] وزیر [illegible] ملقب شدند
عبدالله خان والی [illegible] سرافراز نمودند
حاجی [illegible] مترجم مخصوص وزارت خارجه ملقب باعتضاد الملک
شد   حاجی میرزا حسین خان [illegible] مرحوم [illegible]
ملقب گشتند   [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] اعتضاد السلطنه [illegible] سلطنت [illegible]
در جمع آثار [illegible]
میرزا محمد حسین خان ناظم [illegible] خارجه خوانده
[illegible] سرافراز شده [illegible]   حاجی میرزا محمد حسین

طبیب

طبیب [illegible] ملقب باعتضاد الاطبا [illegible] سرافراز کردید
[illegible] میرزا محمد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ناصری [illegible]
[illegible] دارالشوری [illegible] ملقب شد
محمود خان احتشام السلطنه حکمران زنجان [illegible] سردار [illegible]
[illegible] همراه میرزا [illegible] زنجان [illegible]
[illegible]   میرزا محمد علی طبیب [illegible] ملقب شد
میرزا یحیی و میرزا فخرالدین [illegible] ملقب [illegible]
[illegible] ملقب شدند   [illegible] ناصری
[illegible]
[illegible]
میرزا مرتضی خان سرهنگ [illegible]

امین السلطان

تا تهران احداث خیابان و طرح ابنیه و غرس اشجار نمود

پنج روز بآخر فروردین سیم شعبان مرحمت شد   تقدیم نذر حضرت علیه السلام

در فروردین بمنزل حضرت مستطاب امین السلطان وزیر اعظم مرحمت یافت

شاهزاده ابو نصر میرزا ... الدوله امیر کل ... دو وادار ...

ابنیه ... حضرت ... و ... استعفا کرده بطهران آمده بود در ...

دولت ... با لقب ... از خلاع خاص مفتخر گردید

و نیز حاجی شهاب ... میرزا رضا خان حکمران ... فرزند مرحوم

حسینعلی خان حاجی شهاب الملک نظام الدوله در ... بنام ...

مرحمت بطهران آمده بود ... قبضه شمشیر مرصع سرافرازی حاصل کرد

... حکومت ... محمد حسینعلی خان ... که ... مرحمت

... سردار ... شمشیر مرصع خلعت شد   ... بطهران

شمشیر مرصع با ... والا رکن الدوله والی خراسان و سیستان

در ... سال شمشیر ارزانی شد   و نیز ... عبد ... مرصع ... باب ... آنجا

رکن الدوله

بجواهر

... المعظم

جواهر ... حضرت ... حاجی محمد رضا مؤتمن السلطنه

وزیر ... مستقیما ... ولیعهد فرستاده شد

و نیز ... قبضه ... مرصع ... نظام الدوله

والی ... فرستاده شد   ... با لقب ... ولیعهد

ناصر الدوله ... شمشیر ... ارزانی شد   و نیز ... امارت

... بار ... جناب ... نایب السلطنه امیر کل فرستاده شد

... سلطان ... میرزا عضد الدوله حکمران همدان ارزانی گردید

و ... با لقب ... شاهزاده ... میرزا ... امیر کل حکمران

... نظام ... خان ... ارزانی شد   میرزا ... مستوفی

مرحوم ... میرزا ... الدوله ... خان ... الدوله ...

... دولت ... مرحوم ...

... ارزانی شد   ... میرزا ... الدوله والی [illegible]

فرزند مرحوم حاجی معتمدالدوله ملقب بمعتمدالدوله ملقب گوهر دوران است [illegible]

عبدالله میرزا حشمت [illegible] دارای فضایل و هنرها است

~~[illegible]~~ ملقب بحشمت الدوله سرافراز گردید محمد رحیم میرزا فرزند سلطان

اویس میرزا [illegible] معتمدالدوله [illegible] ملقب [illegible]

[illegible] مستشار [illegible] کبیر [illegible] اسلوب [illegible]

شمسه مرصع سرافراز آمد محمد تقی خان ناظم میرزا [illegible]

خالو حضرت سلطان امین السلطان ملقب [illegible] فرزند [illegible] میرزا

ملقب ناظم میرزا سرافراز گردید ابوالقاسم میرزا [illegible]

منصب [illegible] سرتیپ [illegible] سرافراز گردید

شرح منازل [illegible] و تعریفات [illegible]

و تعریف [illegible]

در کلیه [illegible] ذی الحجه و محرم و صفر

امین السلطان [illegible] عبدالله میرزا حشمت الدوله

[illegible] کبری [illegible] شد [illegible] ۱۲

حکمران کرمان [illegible] امین الحضره حکمران [illegible]

فرزند مرحوم امین السلطان [illegible]

در قم [illegible] دفن [illegible]

[illegible] فرنگستان [illegible] زاده [illegible]

دارند [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] والله [illegible]

سرتیپ [illegible] مخصوص [illegible]

ابوالقاسم میرزا فرزند حضرت والا ولیعهد [illegible] امیر نظام [illegible]

[illegible] سرتیپ [illegible]

میرزا [illegible] امین نظام سردار [illegible]

نصرة الدوله امیر [illegible] مخصوص [illegible]

حاجی حسام الدوله امیرتومان [illegible] میرزا شفیع خان

[illegible] تیمور پاشا خان

۱۲۶۵ [illegible] عمده

و [illegible] صاحب [illegible] دیر [illegible] نائب [illegible] و سردار [illegible]

قاضی حاکم [illegible] سردار [illegible] رسول [illegible] خان

[illegible] احمدان [illegible] سردار [illegible] حسینقلی [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] لطفعلی [illegible] حاجی [illegible] آقا [illegible]

حضرت [illegible] اسلامبول [illegible] حاجی [illegible] لطفعلی [illegible]

[illegible] الدوله [illegible] میرزا [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible] حبیب الله خان [illegible] دیوان [illegible]

[illegible] محمد علی [illegible] وارد [illegible]

[illegible] اعتضاد السلطنه [illegible]

[illegible] علیقلی خان [illegible] محمد [illegible] خان

امین السلطان

امین السلطان وزیر اعظم

[illegible] قوام الملک [illegible] فردوس [illegible]

[illegible] قوام الدوله وزیر [illegible]

[illegible]

[illegible] محسن [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

و [illegible] ۱۲۷۰ [illegible]

[illegible]

چهارشنبه غره محرم الحرام سنه ۱۳۰۷ هزار و سیصد و هفت مطابق سنه ۱۸۸۹ مسیحی

رجوع [illegible] قاجار [illegible] سیزده در چهار فرسخی [illegible] داد

با اهتمام میرزا محمد خان [illegible] خبر [illegible] دقیقه

و بعضی [illegible] شده و [illegible]

مراجعت [illegible] اقدس همایونی روحنا فداه از سفر سیم فرنگستان به ایران

روز جمعه سوم محرم [illegible] قاجار [illegible] علیه الاعلی [illegible]

نزول اجلال فرمودند [illegible] در [illegible]

[illegible] رسید [illegible] شد [illegible] شده

و با اهتمام [illegible] السلطنه [illegible] [illegible] و [illegible]

روز [illegible] و [illegible] با [illegible]

ملک [illegible] از [illegible] با [illegible] و [illegible] شغف

صفر

شغف [illegible] و اتمام آن منتهی تا دو ماه دیگر تمام میشود

۲۲۹ ۵

~~تفصیل [illegible] اقدس [illegible]~~

~~[illegible] امین [illegible] علم [illegible]~~

روز پنجشنبه چهارم صفر [illegible] همایون روحنا فداه

از [illegible] نیم فرسخی [illegible] در این روز [illegible]

نزول اجلال فرمودند

روز [illegible] ۵ و ۱ [illegible]

با مرحمت [illegible] (شعر ملک) [illegible] الملک [illegible]

[illegible] و [illegible] و اوزان و مقادیر [illegible]

در [illegible] با [illegible] اصلاح [illegible]

و از [illegible] با اوزان معموله [illegible] شده

محمد مهدی خان احتشام الدوله (سرکشیک باشی) [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible]

و [illegible] کاشانی در [illegible] ثانی

[illegible] کرد

محمد مهدی خان احتشام الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] کاشانی [illegible] علم [illegible]

[illegible] کاشانی [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

دار [illegible] علمیه [illegible]

محمد [illegible] ملک [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

در [illegible]

[illegible] صفوی [illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

اسمعیل خان که با جعفر خان قاجار از ... شده ... نصف شد ...

صفیه خان ... در عهد ... [illegible] ... در ... اند ... نصف ...

از اسمعیل ... خان ... بیک ... [illegible] ... و در ... نیک ... بود

در عهد فتحعلی شاه ... از ... بیک ... دارد ... به لشکر ... فتحعلی شاه ...

وحوالی آن ... است ... از ... و ... صدر ... [illegible]

محمد ... و ... بیست ... سر ... حاضر ... [illegible]

مهر ... و ... آن ... بر ... اسمعیل ... از ... محمدعلی میرزا ... فتحعلی

وآن قلعه ... اسمعیل ... بر ... [illegible]

... و ... اسمعیل خان ... [illegible]

از ... عباس میرزا ... اسمعیل خان ... [illegible]

فتحعلی شاه ... برادر خود عباس میرزا ... [illegible]

عهد کرده ... [illegible]

که ... قلعه ... [illegible]

... اسمعیل خان ...

... قلعه ...

تا می باید مخفی کرد اسمعیل خان حاضر شد و از بالای کوه تعظیم و تکریم کرد محمدعلی میرزا خود را معرفی

کرد اسمعیل خان گفت شاه قلعه را به شما تسلیم می کنم هر چه بفرمایید اطاعت دارم

محمدعلی میرزا گفت من از طرف فتحعلی شاه عهد کرده‌ام که تو که از کوه به زیر آیی نزد پدرم

و برادر خود عباس میرزا ... چشم ترا نخواهم کشید ... واضح بوده تو ... دستگیر کرده و این

قلعه را ... رهایی ... در دست ... زنده ... بر ... پیشانی

تو ... به قید ... همراه شد ... بیرم و از کشتن تو ...

اسمعیل خان ... قسم ... و ... کرده و ... خود را ... ساخته

با ... محمدعلی میرزا ... اصفهانی ... فتحعلی شاه

به اصفهان سفر کرده در عمارت ... نزول داشت محمدعلی میرزا از ... خواهش

کرده اگر ... به اصفهان ... اسمعیل خان ... خود ... محمدعلی میرزا

او را ... آورده است ... زنجیر ... گردن ... اسم ... اصفهانی ...

اسمعیل خان گفت ... دست ... محمدعلی میرزا

زنجیر ... گردن او ... و او را به ... فتحعلی شاه ... غضب ...

... غضب ... حضور ... و ...

کرده بود و معالجه به امر کشیش او کرد علاوه محمدعلی میرزا در حضور شاه با شرکی بر بشره وجه‌فانی را

بار نجیر بر گلاه ماهر کرده است قطع شد و چون بر فانی را به ~~ایران فرعفت مراد اال و~~ فورا

لو بود او را بکشید علی محمد حسینانی صدراعظم اصفهانی حضور داشت خلاف مستحفظین

کرده گفت شاه مرحوم بود او را بکشید خاقان مغفور بعض لعوت حضرت صدارت و بود

صدراعظم شکوه او را بکشید علاوه اسرافی را از معیت چون بر بند و خاقان مغفور از حمل

محمد حسینانی سبب پرسید چرا ما را مانع از کشتن این شخص صدراعظم از ما جز خبر داشت

~~گفت~~ معرض کرده انم و یعنی است و شاه پرست و نه متظاهر است حکام و ولایت هم بروم

او بر خود داشت تعبر رنگ شد و احوال او را میر بند و به جهت او را یعنی نسب نه قطع شد

دار حقیقت مطلب آگاه شد به برخاف ملعقت داده او را روانه

دولت قاجاریه

میرزا محمد خان سپهسالار پسر امیرخان سردار ایروانی قاجار هم وزیر بزرگی است که در دولت قاجاریه

بصدارت عظمی نرسیده است و فقط لقب سپهسالار اعظم بوده است امیر وزیر هم از فضلای این دولت امارت

لشکر را و وزارت لشکر جمع کرده است قبل از آنکه سپهسالار بمنصب صدارت برسد در عهد حاجی میرزا آقاسی محمدخان عهده

اعظم منصب کشیک باشی دولت بوده است و از اکابر قشون بوده است پس از آنکه میرزا آقاخان صدر اعظم معزول شد چندی کسی

معروف بصدارت نشد در آن ایام قدرت کار صدر در الطوائف شکست و وزرا بالاستقلال مستقل شده دولت را

حافظ و حارس بودند و میرزا محمد صادق قائم مقام ناظر الصداره و نظام الوزاره بود در سال و در زمان اقتدار بود چهار

ماه کار امور صدارت از او برون کرد و در رتق و فتق امور ربط و سرپرستی دولت کمتر منتظر شده بود و ترتیب

در عهد اعلی که شخص اول قرار دهد و اداره سابق رفت و بعد از چند سال دیگر میرزا محمد خان سپهسالار اعظم بصدارت

عظمی فائز شد سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج و میرزا آقاخان از صدارت منفصل شد در دولت بیست و اند سال بسعادت

رتبه یافت امین میرزا محمد صادق قائم مقام ملقب بامین الدوله شد و وزارت داخله یافت ثانی وزارت خارجه

که کار آن بعهده مؤتمن الملک میرزا سعید خان بود ثالث میرزا محمد خان کشیک باشی ملقب بسپهسالاری و وزارت جنگ رابع

شد رابع وزارت مالیه بعهده میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم بعد مفوض آمد خامس وزارت عدلیه بعباسقلی

خان جوانشیر معتمد الدوله راجع گشت سادس وزارت وظایف و اوقاف کل ممالک محروسه میرزا فضل الله نصیر الملک

تفرش کبیر و مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله پسر میرزا محمد خان سپهسالار کشیک باشی شد سنه هزار و دویست و

هفتاد و شش مجلس شورای دولتی برقرار شد و اجزاء مجلس از این عده در وزرا امین میرزا محمد خان سپهسالار و میرزا یوسف مستوفی

الممالک و عباسقلی خان معتمد الدوله و امین الدوله و میرزا سعید خان وزیر خارجه و سپهدار و مشیر الدوله میرزا جعفر خان

و ناصر الملک وزیر امور خارجه و والی خراسان و میرزا محمد حسین دبیر الملک بعد و در همین میرزا محمد خان سپهسالار ثانی

امیر دیگر از رتبه اول و حامل بیرق افراز شد سنه هزار و دویست و هشتاد و هفت از دولت عثمانی ایران

میرزا محمد خان سپهسالار و بعض امنای دولت قاجار اول مجلس اربعه شد سنه هزار و دویست و هشتاد و سه
دستخط مبارک همایونی مبنی بر تقویت امور سپهسالار و آنکه امر قشون [illegible] صادر شد و یک قطعه
مکلل بالماس سرافراز آمد سواد آن دستخط در مآثر السلطان از مجلدات مرآت البلدان ضبط است سنه ١٢٨٢
میرزا محمد خان سپهسالار با وزیر روس که در [illegible] اتراک را که شعبه یموت و گوکلان اند خاصه [illegible]
دولت ایران [illegible] شد سنه هزار و دویست و هشتاد و یک میرزا محمد خان سپهسالار در سفر استرآباد [illegible]
[illegible] املاک در میان [illegible] شد چون میرزا محمد خان سپهسالار مدرسه [illegible]
طلاب [illegible] و مدرسه [illegible] صفحات [illegible] سعادت [illegible] به عطای یک
قطعه نشان ذات اقدس همایون سرافراز شد و در سپهسالاری که طرف خطاب سپهسالار اعظم شد در سنه هزار و دویست
هشتاد و یک در ماه شوال سپهسالار اعظم صدارت کبری یافت شغل [illegible] نصب قبض و بسط امور [illegible] و خارج
[illegible] اختیار او در آمد و صورت دستخط [illegible] آمدی [illegible]
در صدارت و استقلال وزارت میرزا محمد خان سپهسالار اعظم شرف صدور یافته در کتاب مآثر السلطان از
مجلدات مرآت البلدان ضبط است چون بنای [illegible] اختصار است بیش شرح آن [illegible]
آن [illegible] وزارتخانه ها [illegible] و مالیه [illegible] وزارتخانه [illegible]
بجناب سپهسالار اعظم شد [illegible] سرافراز آمد [illegible]
[illegible] واقع شد اگر چه [illegible] لفظ صدر اعظم [illegible] از خارج و داخل [illegible] کار صدارت [illegible]
میرزا محمد خان سپهسالار اعظم [illegible] صدارت [illegible] صدارت [illegible]
صدر اعظم [illegible] و [illegible] لفظ [illegible] در نهایت اقتدار
صدارت داشت سنه هزار و دویست و هشتاد و [illegible] میرزا محمد خان سپهسالار اعظم صدارت کبری داشت

و نظم دار الخلافه طهران مهم عمده [illegible] دستخط مبارک صادر شده است از قرار [illegible]
نظم دار الخلافه طهران و توابع آن از [illegible] به تاریخ بیست سیم محرم الحرام سنه ١٢٨٢
[illegible] سپهسالار اعظم محول [illegible] دار الخلافه را [illegible]
[illegible] سپهسالار اعظم [illegible] امر کرد [illegible]
[illegible] چون میرزا محمد خان سپهسالار اعظم [illegible] امارت و لشکر [illegible] وزارت
[illegible]
[illegible] و مردمان [illegible]
[illegible] وزرای بزرگ [illegible] و [illegible] صدارت
شخص [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] مبارک
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] به تقسیم [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] کارها [illegible] و ساده
[illegible] و نظم قشون [illegible] سردار [illegible]
یکی از وزرا [illegible] و میرزا محمد خان سپهسالار اعظم از صدارت [illegible]
[illegible] معزول شد [illegible] حقوق خدمات و [illegible]
خراسان و سیستان و استرآباد و [illegible] و ولایات [illegible]
و اصفهان را [illegible] ولایات [illegible] روانه [illegible]
[illegible] میرزا محمد خان سپهسالار اعظم [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] مردم [illegible]

و به نقیصی نزاکت لفظ فاش را پیشه خود کرده نهایت صحبت او دشنام است اگر چه فحش کار سیاه است بنا بر این اهل
مجلس را مردم هم خوش می‌دارند اگر منصب ارتفاع گرفته شود گفته وزیر نشستند ولی اگر دشنام در مجلس عام گفته شود تا چه حد
از طرف مقابل و دنبال میکرد و در دل کینه با نگاه میدارند تا روزی که فرصت یابند میرزا احمد خان سپهسالار در جمله
کلام خود در هیچ جا از آن بار نگفته و بهر جا سخن در میان می‌آورد کلمه اتحاد و اتفاق را تکرار میکرده است وقتی
رتغیر در شهر است که اخلاط خود مشغول است در تمام روز خود را در ان کار را گرفته در این جا بر منصب رسید
در آن جا چنین گفتی نهایت فاش را داشت وقتی در حضور بعضی از دشنام او شکایت کردند اعلیحضرت
بهار از یادمان فرمودند دیگر دشنام هم بهتر دل مشغول شده و شعر گفتن بیاز وقتی تخلیط در آمد و فحش بسیار داد
اعلیحضرت شاهنشاهی باو فرمودند چرا تخلف کردی و دشنام دادی عرض کرد من در صدارت خود منصب
کسی را نمیکردم و مراعات خاطر کسی را قطع میکنم و چوب و فلک در منزل خود نگاه داشته ام کسی را ادب
و تنبیه نکرده ام بس از آن شاه اول در نظم مملکت هر چیزی را اختیار کنم چرا نظم واقع نشود و چاره جز این ندارم
و از اتفاقات نادر بعضی از شعراء در عصر او اشعاری را از او ساخته و در هجاء او گفته اند و از نظم شعرا که در جمله
آن اشعار این بیت شعر است در حق او گفته اند همی گفت بار من از فوج تخته در هجاء او ایام بر سر گفته
در این جا تقصیر آن نکردم در این جا بعد اللهت بیرم این شعر خالی از لطف نیست و هر روز بر سر هجو دیگر شعرا
ایهام دارد می‌گفته منقول قول است او عبد و کیالی که خط این فحش راجع باو میکرد در سال هزار و دویست
و هشتاد و یک صدارت کبری یافته و در شهر صفر ۲۸۴ معزول شد و بعد از چند روزی بایالت خراسان رفت
مدت صدارت او یک سال بود چون میرزا محمد خان بطرف خراسان رفت بجای میرزا محمد رضا مستوفی دیوان
و رئیس دفترخانجات خراسان بود مرحوم حاجی میرزا محمد رضا خان است که منشی الملک لقب یافت و بعد
بعد از این المللی لقب گرفت لکن منشی ان رفت و از وزراء دربار شد و با آنکه ممتد العمر بیکار بود و وزارت
خراسان یافت نامه رفت و مدتی مشغول در آن مدت بقدر عهد خراسان از او استفسار شده با حاجی میرزا

محمد رضا میرزا محمد رضا خان بزرگوار سررشته دار کل خراسان که کنون مستوفی حرم است و ان از آن میکرد و تاریخ او
در خراسان نزد میرزا محمد خان سپهسالار آمد بعد از یاره استفسارات باو گفت فردا ترک منصب میرزا محمد رضا
و در جواب نوشته بود بستر آنکه ان قسم مشغول نیست تا فردا که دستی بزوله میرزا محمد خان متغیر شده و گفت میرزا ایالت
مملکت را خراب میکنند از او و سیاست کار او در این شش و در این جا بصاعقت تقسیم کرد ان مشغول مشغول شد از مطالب که
بیک دفعه تاراج شود امر بکلاغ گفت تا در ارکان میگفت جواب آنها هیچ یک از وقت قسم میرزا آشنا شد و تا روز ارکان
من گفته بود حافظ باشد میرزا محمد رضا چون این سخن را شنید رنجید و فرد را گذشت و میرزا او در دولت
میرزا محمد خان سپهسالار از منفعت کلی دولتی خود پایدار شد فردا آن میرزا محمد رضا طاقت ایالت کسی را داد و بعد از آن روز
مرا چون در دوران سفر ساخت و دیگر طرف وثوق و اعتماد خود قرار داد میرزا محمد خان سپهسالار
چون مشهد مقدس وارد شد حاجی میرزا محمد رضا خان را در عوض دیوان از همه کس بهتر دید لهذا او را
پیشکار ایالت خراسان ساخت و بوزارت او کار میکرد و حاجی میرزا محمد رضا از آن تاریخ بآن روز و دنبال
بار رسید و به مقام رفیع ساعی کرد این والا مرد در عصر خود یکی از اشخاص نظم برادر خود چند سال پیشکار
کرد و در دو سال و دادیم برهان خراسان باو مفوض شد و در کرده کل خراسان و رئیس عشایر ترکمان از رفع
سیل او را اطاعت میکردند و چند اشاره حاجی میرزا محمد رضا میکرد که وقتی که ترکمن رضا بود چند نفر سوار یاغی شد
در آن روز او آمد و بهمه پیشکار رفته آن شد و دیگر طریقه چون مهر نقشه کوب و جای سوار میکرد در آن دوره
آن روز هر که سوار کرد و از او آورده بود حاجی آن انعام را داد از اهل خراسان شنیده شده در آن روز
که هزار ریال انعام داد و در سایر شهرها هم همچنین از چند بار از آن او میرود تا یک روز هزار انعام داد
از عطایای او مردم خراسان بسیار بهره مند بودند طاق نابینا بالا خصوص از کارهای او در آن ساعت
تا دربار و در باره طاق نابینا که در بالای صحن ساخته و نیز راه شریف آباد را همراه کرد و از مشهد
تا آنجا که در شهر از آن عبور میکردند و نیز منزل ساخت راه در تبریز در راه شریف آباد و سرچشمه کلهم

در این موضع سنگ مسطح عمودی نصب کرده است و در آن سنگها زیارت حضرت رضا علیه التحیة
والثنا را الصاق کرده‌اند که مردم در اینجا و دعا و زیارت قرائت میکنند و در آن سنگ اسم میرزا احمد
خان سپهسالار را با اشعار عربی بهم است نقش کرده بود بعد از تجارت او معلوم و منقش اسم او را
بضرب چکش و غیره از آن سنگ محو کرده‌اند جای کلمات از آن باقی است و بیاید عبارات کلمات خود است
منهدم کرده و لو کره المشرکون نیت خالصانه او باعث شده است که بعد از محو شدن نام او از آن
سنگ باز بعد از چند سال عین حروف بود در تاریخ ضبط است و بعضی از او و فضلا و سادات عظام خراسان نقل کرده‌اند
در کتاب تاریخ افغان رحمه الله آمیخته بنا از چه وقت رانده از خراسان ۲ باغات و میران مبتذل
شده است خلاصه میرزا احمد خان در ایالت خراسان اقتدار یافت سرکار اعلیحضرت شهریاری روحنا
فداه در سنه ۱۲۹۲ بعزم زیارت و تقبیل آستان مبارک حضرت رضا علیه التحیة والثنا از راه
گیلان شکوه روانه خراسان گردیده و در روز بیست و یکم ذی الحجه سال قبل از آن از تهران تا منزل خوار توقف
تشریف فرما شده و در روز شنبه غره محرم الحرام ۱۲۹۳ ابتدا بسبجه نزول اجلال فرموده و منزل بمنزل بطرف
ارض اقدس روان گشته روز ۲۰ محرم هم به سبزوار ورود فرموده و میرزا احمد خان سپهسالار والی مملکت
خراسان و سیستان از مشهد تا سبزوار باستقبال آمده بود و امیر حسین خان ایلخانی زعفرانلو شجاع الدوله
و الهیار خان حاکم دره جز و سرتیپان هزاره و سرداران خراسان و سرکردگان سارق و دیگر و غیره قریب بیست
هزار نفر بعز شرف حضور مهر ظهور همایونی نائل شدند از ~~استقبال~~ ایلخانیان استقبال با حشمت و شکوه و ورود
منتظم و جمعیت زیاد باستقبال آمده و علت عادت معین شده تا آن روز چنین نظام و لشکری در ایران
و بیابان خراسان دیده نشده بود و اعلیحضرت همایونی بانواع اعتنا و احتشام از سبزوار حرکت فرموده روز
چهاردهم شهر صفر وارد ارض اقدس شده میرزا احمد خان سپهسالار که صدارت کرده بود و همه را از
دست خود دیده بود در حین مسافرت از همراهان و ملتزمین رکاب همایونی چندان شرط پیروی بجا نیاورد
و اعتنائی نکرد هر کدام رنجیده و آزرده شده و هر افراد و ایلخانی حضور همایونی رسانیده
و احکام تحقیر

و احکام تحقیر بر او صادر کرده او کنفرس همایونی پیغام داد با شفقت عرض کرده مرا از صدارت
معزول ساخته دیگر اسم ~~[illegible]~~ قانع کرده و دیگر عواطف همایونی خراسان را در باب این مسموع دارید
ورش از امر اظهار به مرحمت نادیده امر عرض او چشم باعث تکثیر ملتزمین رکاب همایونی شده از قرار
سرکار او را استهم ساخته با امرا و سرکرده کلان خراسان مراجعه کرده خیال طلب ایالت داشته است
حیدر قلی خان سهام الدوله حکمران تربت حیدریه را از امرای اربعه خراسان مشغول ساخته و برخی افضال دولت
رسانیده و میرزا احمد خان سپهسالار بخیال خود رد کرده و بر کرده کلان در بهانه حمله بجائی داشته است
ایشان آن تلفی و خواهی [illegible] از آنها ساخته و بصدق عواطف درعهده تشدید [illegible] حیدر قلی خان سهام
الدوله با امرای خراسان ترقیات داشت و برتری خویش را از [illegible] تحریک [illegible] سرکرده کلان
خراسان را معظم حرکت ساز و خود را در مقدمه تنگناری منفرد تمام [illegible] امیر معظم عوض
حیدر قلی خان بود [illegible] و مکار [illegible] اعلیحضرت شهریاری میرزا احمد خان سپهسالار را معزول فرموده
و در تقویت کارهای او تکیه میفرمود نه روز [illegible] اینها خوانین و سرکرده کلان و صاحب منصبان خراسانی
بتوسط سپهسالار شرفیاب خاکپای [illegible] کرده [illegible] حاجی میرزا محمد رضا خان [illegible]
و کتاب [illegible] مرحوم مؤتمن السلطنه تا او [illegible] سپهسالار [illegible] امور مملکتی را کرده و [illegible]
خود آمده [illegible] سپهسالار [illegible] رفته است [illegible] صبح [illegible] حق الیک [illegible]
مراد دیگر رفت اعلیحضرت همایونی [illegible] آستان قدس [illegible] خراسان [illegible] ربیع الاول
زیارت وداع کرده بطرف طهران حرکت فرمودند [illegible] نزول اجلال [illegible] میرزا احمد خان را [illegible]
در دارالخلافه [illegible] بطرف صحن [illegible] شده است [illegible] است و [illegible] آن از
روشنائی و قرائت مقبره او برقرار است [illegible] رضا [illegible]

میرزا محمد خان سپهسالار هر چند ظاهراً ریاست داشت اما از [illegible] عالم [illegible] همیشه او را
مردی متحیر [illegible] بود و هیچیک از وزرا و امرای ایران [illegible] و ملتفت [illegible] شده
تا اینکه [illegible] داشت [illegible] ظاهری [illegible] طایفه [illegible]
در باطن [illegible] و امرای معزول [illegible] ریاست [illegible]
[illegible] داشت اما در حقوق [illegible]
داشت [illegible] در دادن آن [illegible]
[illegible] داشت چنانچه [illegible] و اقوام [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] مجبور [illegible] بود و همیشه [illegible]
[illegible] صدارت [illegible] داشت و [illegible]
اوقات [illegible] خود را [illegible]
[illegible] داشت و هر وقت [illegible]
[illegible] در معالجه [illegible] داشت [illegible]
[illegible] داشت [illegible] و [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] است اما [illegible]
[illegible] گفت او را [illegible] و بعد از [illegible]
[illegible] امور [illegible] او و بعد از [illegible] و [illegible]
زاهم

[illegible] و روایت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] جمع کرده [illegible] و [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] و چون [illegible] ایران [illegible] داشت
[illegible] را [illegible] و [illegible]

جناب حاجی میرزا آقاسی شخص اول این سلسله اسمش میرزا عباس است خلف الصدق میرزا مسلم
ایروانی است در سلک زمان که وارث کمال عصر و قطب دهر بود از رسته ظهور رشد ارشاد بهره یافت
و از کاملان عصر رسید و جناب حاجی در عهد ارادت از جمله آنهم پس از آنکه در مدت
والدش با چهارده سال پسر را با آنکه اقربا و خویشان او صاحب حرکت بودند کرمی کامل
کسب کمالات لازم و ملازمت علمای شد و در آنکه طرف امور حضرت عارف ربانی آخوند ملا
عبدالصمد همدانی که در وقت در حضرت اکثر کسی چون سید اوله و تمسک نفس سعادت در قصه و احوال
و حدیث از حکمت طبیعی و الهی و از علوم غریبه از جفر و ریاضی از نجوم برکت آنحضرت بهره
وافی برد پس از آنکه اعراب کربلا را تاراج کردند و جناب آخوند ملا عبدالصمد و آن جناب
ساکن دیار عراق گشت بعد شهادت قاتل آن جناب حاجی با آذربایجان وطن مألوف اول معاودت
نمود و نایب السلطنه عباس میرزا او را در خدمت و داشت ازو جناب حاجی در آن دستگاه
تعلیم شاهنشاه غازی محمد شاه پرداخت قدر آنکه نایب السلطنه از این جهان در گذشت و محمد میرزا
محمد شاه غازی را ولایت عهد رسید و آن برادران نایب السلطنه جناب حاجی روزی در میان
ولیعهدی تا زمان سلطنت شاهنشاه غازی داد و سپرد و امرای امور از امکنه وارد حرف از سلطنت
شاهنشاه غازی تعلق یافت رجوع بصحبت جناب مقصر بود مرحوم و مقام صدارت کرد
حرف او را الصدراعظم جناب حاجی و صدرالممالک معزول ساخته صدارت را کار حاجی میرزا آقاسی
تفویض کرد و او در طهران طرح عمارات و اجزا و قنوات کتاب رد ساد در راه میرزا را کرد

قایمقام نوشته است با غایت دلربائی جناب حاجی بعید است و مطالب او و میان کم است

و نیز فاضل عرکه‌ای دیگر تصنیف کرده موسوم بمصابیح الهدی است و رساله دیگر در تفسیر بعضی از آیات مشکله تألیف

کرده آن جناب حاجی تخلص خود را در اشعار فخری کرده از اشعار اوست ان در اکسیر التواریخ ضبط است

هر کس خواهد در آنجا رجوع کند و ما یک چند شعر از غزلهای ترکی و فارسی او در اینجا می‌نگاریم طال الهوی

علی دار النوی دق جسمی ذاب من نار الهوی سیدی کل ان

بالوصال انقضی عمری وقد ضاق المجال ادرعی یا باقی ارض

الفلا نحو من اشتاقه الدفلا قد غض شمس فی خطه مسک

محیط بالقمر اشعار فارسی حاجی این ابیات از اوست زده نهاده خزینه بردن و

کشته زلف بر کمی نهاده نقطه مشکین و قرانه خال او زلف مشکین حرف در کتاب بر

من عرق اشک خونین حرف در شوق بهدل دلم آیینه خواهی در آن بر روی تو بود هر آن را

شمار تحول بود چشمم بر لب دلار حیات زلف او در چشم او بود بعید دل او

دل جای و چشم مرا یاد و داد او فرامش بود دلم الفبا باز هم از سر بهر آن کردیار وی

تر زدم که اشتر مهار من چه چیزی روزی در کوه دشت بهر بیش هستم از سر دوست

در سال هزار و دویست و پنجاه و یک قایمقام در آخر صفر المظفر بمقام اصلی شتافت شاهنشاه مبرور

محمد شاه طاب ثراه باطراف ممالک فرمان کرد تا هر جا قایمقام را حبس مرید کردیم و به امور

جمهور را بر است حاجی میرزا آقاسی باز نهادیم فرمان او را به ... باشید در واقع ابتدای وزارت

حاجی

حاجی از سنه هزار و دویست و پنجاه و یک بعید است اما حق حاجی میرزا آقاسی در روزگار خود را تعلیم العلم

بوده لهذا از امر سلطنت و امور مملکت داری بیخبر بوده میرزا شفیع اشتباه صاحب دیوان را از

وزرای بزرگ دوران و سابق از همکاران گزین شناسی بوده و از او چیت و جوهر عقل کامل

و بهره فاضل داشت و او را بخیره سر کم بود و در هر دو جهت امر روز رتق و فتق کار جمهور بنا و رتبت او

همی کار می‌کرد و با او گفته میرزا شفیع اشتباه میرزا آقا ... آرزوی آن داده و مستوفی الممالک باشد چون

او را با محمد خان زنگنه امیر نظام از ابتدا موافق و همراه طرف او را فرود می‌کرد که لهذا است لهذا

من با ایشان امیر نظام هم و متصدی امر شغل با همه شغل تو مردی مهذب باهم در کارهای بزرگ همانا

و با من تکمیل و یک جهت بود و جز کسی نالیده آمیز امر میرزا شفیع صاحب دیوان غریب همت

و فتوی نموده است در جواب او گفت من با میرزای بزرگ عم زاده هستم و او از من روزگار بیشتر

دیده و سال او از کهنه‌ترست حیف است او را با امر فرو گذاشته در میان خونها و آن کوچش نهاده

باشم و با جاریکار استیفاء ممالک میرزا حاجی اشتباه نمود میرزا ابوالقاسم صدر اعظم است تعلق یافت

حاجی میرزا آقاسی رتبه یافت به کسی او را وزیر و صدر اعظم که رتبه خود را بالاتر از همه است

الکامی اول جاری چون امر تطلب و المنشور را لخصر اقدار ایران حطاب گفته و حاجی اعلی کسی است

خاطب بامیر لقب شده است حاجی میرزا آقاسی بوسته تیکفته بوزارت عظمی میرزا محمد خان

امیر نظام است و من با جاریاب کار انجام کمه و خطر او جای مرد و اسباب آوردن او را اعلان

فراهم آورده مردم باستقبال او رفته و بسیار از راه جناب حاجی با او کار کرده بر جیب فرمان

شاهنشاه غازی امیر نظام روانه آذربایجان شده و حاجی میرزا آقاسی بمیرزا شفیع صاحب دیوان گفته بود که
من امیر نظام را از آن بطهران آوردم و بر چاکران درگاه پادشاه عرضه داشتم که حشمت او از نظرها
محو شده و اکنون که او را به آذربایجان مراجعت دادم دیگر کسی اطاعت او را نخواهد کرد و [illegible] و دل
با من خواهد بست و اگر چه این کار نمیکردم همیشه مردمان بهوای او میرفتند و بکار بنظام نمی‌شد

سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری شاه غازی عزم خراسان فرمودند و هرات را محاصره ساختند و غوریان را
مفتوح ساختند روز چهاردهم شهر صیام المعظم از شهر طهران [illegible] بشهر مکان کوچیدند و از آنجا بر آن
شتافتند و حاجی میرزا آقاسی نیز با جمعی از وزرا و امرا ملتزم رکاب داشتند در باب اینکه
امنای فتح هرات گفته با تسخیر غوریان [illegible] من وزرا و کارگزاران اختلاف شده و میرزا آقاخان
نوری چون [illegible] است با حاجی میرزا آقاسی مکابره که او خواهر زاده [illegible] آقاخان را
صدارت [illegible] و نیز در محاصره هرات حاجی میرزا آقاسی حکم داده بود که دروازه هرات را
بیشتر از اهل هرات که از شهر بیرون آمده [illegible] کنند میرزا آقاخان در این خصوص هم مکابره کرده و اتفاق
آمده او حکم شد که از جمیع دروازه‌های هرات کار را بر اهل شهر تنگ گیرند تا مقصود و بعد این
حاجی میرزا آقاسی چنین اصابت تدبیر داشته است در اکثر کارها خطا میکرده است زمانی
که در محاصره هرات بودند با کمال بی اسبابی و عدم آلات توپ در نزد حاجی میرزا آقاسی در آن
حکم کرده چهار توپ بجهت حصار و چون هر شهری نزد وی [illegible] بشکنند و از کوره در
آوردند

آورده‌اند و آن توپها نظیر توپ مشهور بمروارید هرات که الحال در ارک طهران نزدیک حوض بزرگ
گذاشته‌اند بهمین روش و انگلیس و فرانسه و نمسا و دول روس [illegible] که چه [illegible] از ابتدای بروز
چه طور این کار صورت گرفت و آنگاه حاجی در این کار چندین قدرت بخرج داد که تا حاجی در ایام وزارت
خود در عمل قورخانه و توپخانه ایران اهتمام داشت و بعد از آن قورخانه و [illegible] ضعف [illegible] انگار در عصر او
شده و هنوز هم قورخانه ایران از اهتمامات حاجی میرزا آقاسی است [illegible] دارد و هر چه توپ و
و آلات و ادوات قورخانه که الحال در قورخانه طهران موجود است از زمان حاجی است و باقی مانده است

و در عهد وزارت او یک هزار توپ قلعه کوب [illegible] و در اصفهان حاجی میرزا
آقاسی در این غزوات خاص حضرت [illegible] و در باب [illegible] را [illegible] کرده و از
گشتن [illegible] خون مردم ریخته نشد [illegible] بر جمیع قشون و اتمام مردمان [illegible]
میکرد و [illegible] النفس بمهارت در این [illegible] و دستخط مبارک [illegible] در شهر [illegible] سپاهیان [illegible]
حامل گردید [illegible] لباس نظام بپوشند حاجی میرزا آقاسی هم آیه کریمه [illegible] فقص
ایه تمش فی الارض مرحاً انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولاً وایه ولباس
التقوی ذلک خیراً را دلالت بر [illegible] کرده و این آیات را در زیر دستخط نگاشت
و سپاهیان لباس قدیم ایران لباس نظام پوشیدند شاهنشاه غازی [illegible] از خارج
هرات حرکت کرده بمشهد مقدس آمده و نوزدهم شعبان هزار و دویست و پنجاه و چهار با حاجی میرزا آقاسی

وارد طهران شدند سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج افغان محمد آقا بطهران آمده در خانه حاجی تحصن شد

و از خط و لغات سابق معفو گشت بعد از چندی از طهران با همه بهانه مکه از طهران بیرون شد و در ثبات

محمد بخط و مهر دولت و حاجی میرزا آقاسی خشم خود را عام کرمان خواندند و بعد برفع او مأمور و ... آنجا ... من

صف آرائی شد و اخوان الدین آقاخان محلاتی بزمین... از زبان دو فقره هارمند و هندوستان رفت هزار و دویست

و پنجاه و هفت بتصویب و امضای حاجی میرزا آقاسی عهدنامه فیمابین دولت ایران و فرنگیس بسته شد و نیز در

زمان حاجی عهدنامه تجارتی جدیدی فیمابین دولت ایران و انگلیس انعقاد یافت صورت معاهدات در منتظم

ناصری و نامخ التواریخ مسطور است سنه هزار و دویست و شصت و یک لاطاعون در اعلیحضرت اقدس

همایون ناصرالدین شاهی روحنا فداه در ازمنه ولایت عهد و ثبات کلم شاهنشاه غازی در باغ نگارستان

فراهم آمده و همراه انجمن کرم نمود لهذا شاهنشاه غازی با حاجی میرزا آقاسی و او را مستجاب الدعوه تعبیر

دستخط کرده بود از فضاء خواست که بخت ایمن همراه قطب الدین سر شد تا برآنیم در طهران آمد عروسی از اسان

بر آن حاجی جواب داده بود که اتفاقاً چنین خواهد بعد از قضا اراده ازا عروسی با ستاده هفت سنه روز بود چنان

باد سردی ورید و هوای طهران خنک شد و مردم متحیر شدند و حاجی بالکل ... این قضیه را همه کس از دهان

وارد و لغش میگفتند از این قبیل کارها از حاجی زیاد دیده شده است چنانچه از مرحوم میرزا حسن مستوفی

مستوفی الممالک مسموع شده است در حیات خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و فات

نایب السلطنه و مورث شاهنشاه غازی محمد شاه را حاجی میرزا آقاسی نایبی وقت خبر داده و مژده داد

المالک

سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت
عهدنامه در عهد حاجی میرزا آقاسی
میان دولت ایران و اسپانیا
انعقاد یافت و اتمام عهدنامه
توسط میرزا احمد خان میرزا
و از اسپانیا ... با سفیر اسپانیا
لبعه شد

در هزار و دویست و شصت و چهار الفیه مکتوب ... الملک در ... بوده است و همان بود حال او کفتم ...

میرزا ... نیز زاده مستوفی خان رئیس حاجی میرزا آقاسی هوادار و خزینه خاقان مغفور بوده است

خود سرحدها و خاندان حاجی وانت مغضوب ... شده بود و اگر شفاعت و تقویت حاجی میرزا

آقاسی نمی بود ... میرسید اخوان الدین بتصویب ... حاجی و دستخط در ایام او در قم و ساوه ... در

عتبات عالیات رفته و فتح الدین و غضب شده از اسب اتفاق ... و خاندان حاجی بوده اولاد کمال

سلطنت انداخت و تمهید قرقانه ... بر حضرت ... و خاندان ... او را العرض ...

حاجی اصلاح ... کارهای محرز شده و شرح آن در تواریخ مضبوط است سنه هزار و دویست و

شصت و چهار خاقان سابق ... الملک ... والی خراسان ... عصیان

گذاشت و دولت ... شغل ایلخانی ... مردم را ... انداخت اعظمی ... بر

و هرباز ... حاجی مرحوم بود ... سالار ... اظهار ... و جمیع مردم از حاجی ... دارند

را ... تقویت سلطنت ... از سلطان زمان هم ... شده اند اگر حاجی و ... نبود

کار ... ... آن باغ ... صدارت ... چند میرزا ... مشغول شد و خود دست ... که

انتهامات و سیاست میرزا آقاسی اتابک اعظم بعد از حاجی صدارت داشت امر خود را

از سرراه رعایا ... و کار مملکت را داشت که و حاجی میرزا آقاسی در زمان خود چند نوع

قورخانه خراسان ... کار ... نبرد بلکه سربازان ... را در ... خود ... و مخصوص حاجی میرزا

آقاسی مستأصل شدند و مردم بخورند و بعد بیشتر اسباب جوالها و اواهم را که جلو در نهضو و دشمن را دفع کرده بودن

و سپاهی بی‌جیره بودند دست درازی که بمال و ناموس انها را نمودند از رسیدن عساکر عامه عاصی شده جرأت و نکایت

نموده حاجی میرزا آقاسی را نشانه نموده اهل حوزه ایشان را باعث فتنه و جرأت گفتند و طغیان نمودند و امیرزادگان را

از راه ساختند و در همین سال هزار و دویست و شصت عهدنامه میان دولت ایران و دولت آل عثمان

در ارزنة الروم بتوسط میرزا تقی خان وزیر نظام (اتابک اعظم) انعقاد یافت بعد از وصول عهدنامه

بایران مذاکرات خبط و خطا و بدی که بر در باب محمره و چیزهای دیگر الحاقیه ذکر آن ~~...~~ رنگ زرد

بیاورد و از خطاهای او عمال کار برده و صرفه ایرانیان از دست رفت صورت آن عهدنامه با سایر

مذاکرات در ناسخ التواریخ و منتظم ناصری منضبط است و نیز خبط و خطای حاجی در سر رسیدن بودجه

وزیرمختار روسیه در وقت مصالحت ... میرزا انهارا بالعرض بعهده در رسانید محمود میرزا اعتضاد

و فتنه آن جهت در عهد حاجی میرزا آقاسی واقع شده و اکراد و اتراک بیرون کشیدند بمنقولات ترکمان

و بنابه اینکه از اینه ابرار ظهور باطل انها حکم داده و در تبریز مجلس مباحثه و مناظره برپا کنند و با

آنها مذاکرات علمیه نمایند و چون بطلان انها ثابت شد بعضی انگریزی مجلس بحث آمده و بعد

و اشوب و جهالت عوام منتشر و رفته رفته گاه کوه و جزیره اینها خواهش خراب اینها از اینه اهمال نمیکند

و کشتن است به مجلس باشند و بیرایه‌ئی سن جو با بعضه کرده بلطف خوش فرمان کرده کرده

گردن گیرد سنه هزار و دویست و شصت و چهار هجری چون محمد شاه غازی بواسطه قوه نقرس

و هجوم

و هجوم الم و درد پائی از کار افتاده بود بسعیدیه قلعه رفت و در تشریف فرما شدند لهذا در همین سال به صدراعظم

حاجی میرزا آقاسی فرمان شد که بروز از تجریش در جنب طغیان است در کمره باشی کرده قلعه

استوار کردند و برج و باره محکم ساختند و خندق عمیق در سنگ خاره کنده و تا شهنشاه غازی زنده است

در آنجا بآسایش توقف کنند و نیز بقدر یک تیر پرتاب دورتر از این قلعه قلعه دیگر در اوقات

حاجی میرزا آقاسی مالک شده و در آنجا ساکن شد قلعه اول قصر محمدیه خوانده و بنای را بنام حاجی میرزا آقاسی عباسیه

نامیدند و در آنجا اقامت گزیدند و در ماه رمضان وضع نقرس در دست و پای شاه افزونی گرفت و هر

روز حاجی میرزا آقاسی از عباسیه بمحمدیه بعیادت میآمد در شب چهارشنبه هم شوال حاجی میرزا آقاسی بعادت هر روزه

قصد عیادت کرد چون بدروازه محمدیه رسید سهراب خان گرجی او گفت امروز شاهنشاه دل آگاه

کراهیه رسید لهذا حاجی میرزا آقاسی ... از مردم هراس داشت و بیم جوشش کرده و در اینجا از ...

بیرون دروازه محمدیه بعباسیه رفت و منتظر بود که کار چگونه خواهد شد در ششم شوال شاهنشاه غازی

به سرای جاویدان خرامیدند و ماده تاریخ فوت مرحوم شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله در وفات شاه

ساختند کمال سهولت ضبط تاریخ در بنا الکاری مردود (العاقبة للمتقین (محمد شاه) در قصر محمدیه

مرد و حاجی نیز در حرکات مرتب نبود در خوانین عرض داد و شاه جوشش حاضر شدن نکرد او را

و هر یک از حاجی رنجش داشتند در پناه مهد علیا و سرکار اجتماع کردند و عزل حاجی را طلب نمودند

مهدعلیا انها را امیدوار ساخت و بعزل حاجی نیز وزیرمختار روس و انگلیس که آن وقت

رنا گفتند و تعرض کردند او خواب سر از ... و حاجی نامه حاجی حضور و قایع باور

عباس میرزای ملک آرا نامه که حاجی تا آمدن شاه جوانبخت از تبریز با محمد عباس میرزا لحوالات طهران

و دفع مردم پرداز داو را نزد من فرستاد تا ورود شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه رونق با شغف

نیابت شاه از من با نهایت جواب داد که فرزند من شهزاده زشت و زبان دراز است و هنوز لیاقت نیابت را در

والده که خود فتنه حاجی خوانده است پرده مرکب که با مرا و دو زن را نامه کرده با من نفاق را کنار گذاشته و تا آمدن

شاه از تبریز در حفظ شهر و خزانه منتظر باشیم شاهزاده کامران و امرا ادعای سلطنت نشنیده و تا آمدن قصد تنها

هر کار رمیشود مکرا نمی کن مادر ما کی فقط بی مهر همه ما هم خواهیم کرد حاجی در کار سخت است از عباسیه

بشهر آمد در خانهای خود در ارک به منزل کرد باز او را اسم که نشنیده و بزرگان ملک که او را از بعد از آن

و مادر قطب چنین روز تقویت میکرد و انهام از حکومت حاجی را کشته شدند بازی او حرکت نمی حاجی فرار

بیافت از را ارباب های خود او به تاش کرفته تبریز رفته و شوکت حاجی را استقبال کند میت

یافت اما در قلعه را البشر او را راه نداده و تیر تفنگ بجانب او انداختند آن بیچاره فرار الطرف قریه

حضرت عبد العظیم آمده در آنجا متحصن شد نزد ابراهیم خان شاه همدانی بر بشارت امرای طهران مامور گرفتن

او بود در بین راه باو بخورد و تیر تفنگ انداخت حاجی از جنگ او با عائشه ابراهیم خان طالش رها شد

و برادیه مقصد پناه بردن از اینطرف چنین معلوم شد که حاجی فرار کرده به تعقیب میرزا ابوالعباسیه رفت

و مالقرار ایران حاجی را به از غارت دیگران نیغار کرد و امرا نیابت شاه بصدارت میرزا نصرالله

صدرالممالک کردن نهاده او را نماید حاجی میرزا آقاسی اسکن داده دولت نصب ادند میرزا تقی خان دار

امیر نظام اتابک اعظم در آنجا منزل کرد بصلاح دیده امرا بعدا رفتن حاجی چند نفر تابه او فتنه اراب

مفسد را

مفسده را که شهر و اموال او را بفروشد و امرای طهران هر دسته ای بهرزه ای هر دسته ای جمع

اجتماع داشتند و از جمله کفر رسیدگی شاهان بعد لطف بکنایت متوسلشدند و سعایت میمودند و میرزا

شفیع صاحبدیوان و میرزا سعید وزیر خارجه و علیخان قاجار و بعضی بیگلربیگی طهران دیگر بابعد از همین

سپهدار شفق شد بحفظ شهر مشهور شد و حق که امین امرای شهر بود و مفسد امرای که

بار کار را جمهوریت دانسته از شخص خود و شان که نداشته اند و الدحراما بر در غایب شاه را از خود که نه

حاجی میرزا آقاسی ... را در زیر نمود او را معزول کنند و امرا الشرا را غارت نمایند خلاصه هنوز بیره قند

شده بود که که شیطانی و درین خاقانی را آذربایجان بطهران رسید و جهان روش تازه یافت و تدبیرات

و کفایت میرزا تقی خان اتابک اعظم در حین صدارت گرفته بود کارها قرین اصلاح شد و صدر

۱۳۶۴

الممالک از صدارت بی نصیب شد و حاجی میرزا آقاسی ممنون در کنگره حضرت عبدالعظیم متحصن بود

در همین سنه هزار و دویست و شصت و چهار حاجی میرزا آقاسی از کارداران دولت خوانا رسیده در عتبات

عالیات مجاور گردید و در آنجا دعاگوی پادشاه اعلیحضرت شهریاری ~~بسلط~~ ناصرالدین شاه رونق را بر جهت

چند سال او رحمت آورد و پناه برادر را مدت ضعف او ساخت و با حرکت تام در روز شنبه سیم

ذیحجه الحرام از راویه مقدسه بعالم دیگر رفت در سال هزار و دویست و شصت و نه یکسال اصل وزارت

حاجی میرزا آقاسی ~~...~~ شد و از هزار و دویست و پنجاه و سه شروع بکار صدارت کرد

و تاریخ آخر سنه هزار و دویست و شصت و چهار بوزارت مستقل بوده و سیزده سال

بانیکار پرداخت و بیست قاعده و چهارده سال باعزت اعتبار و قدرت اقتدار بوده سنه هزار و

دویست و شصت و پنج حاجی میرزا آقاسی شب جمعه سوار دهم شهر رمضان المبارک در

عقاید علمای ایران حالت جز اینها و یک صفحه پیشتر وفات کسی که مردمان را از شب
ممات خبر داده بود چون شد زیرا که بود مردم ما در نمیکردند و سخن او را تا آمد و
این معنی شایع و تواتر رسیده است که مردم ایران و اهل افغانستان از وفات
با عقلین وقت خبر داده بود اما ثروت حاجی میرزا آقاسی در حدی بود که همه کس واقع بود
در سال هزار و دویست و پنجاه و سه هزار و سه قریه در تهران و مستغلات در ایران حاجی میرزا آقاسی
ثبت کرده بود بر طریقت شریعت [illegible] کرده در شاهنشاه قاجار [illegible] نمود و
این جمله از قرار ثبت مستوفیان دیوان یک هزار و چهار صد و سی و هشت قریه و مزرعه لنبار
می آمد و انکار را از آن کرده به شبهات [illegible] که هر که از مقربان درگاه شاهنشاه
یگانه و صراحةً معروض میداشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل ده کرور تومان دولت دارد
و هر سال یک کرور تومان [illegible] املاک [illegible] را [illegible] چون از هیچ راه نمیتوانستند
بوزارت حاجی ضرر رسانند لهذا حاجی این کار را کرده بر زبان شاه [illegible] رانده میشد
خلاصه حاجی هم در صدارت خود معروض جمیع مردم بود خصوصا نوکر و دیگر [illegible] وزارت
او راضی نبوده در [illegible] حاجی [illegible] بنا [illegible] سخن [illegible] مشتکی شده [illegible] مطلوب
فلان و فلان انجمن داشتند و در عزل شاه [illegible] بواسطه تقرب [illegible]
[illegible] بواسطه ترقی میکردند و حاجی [illegible] مردم [illegible] دولت را [illegible]
میل او کار [illegible] رسیده در [illegible] حاجی در هر سال [illegible] کرور خارج ایران [illegible] میکرد
در واقع [illegible] مصارف [illegible] خارج [illegible] که مردم [illegible]
[illegible] او هر کس از [illegible] مجروح [illegible] مقروض بود [illegible] حاجی [illegible]
احتمال [illegible]

داده و از زبان روز تا آنها را بر این خود میدانست ایشان را چنان مسلط کرده بود که [illegible]
چراغ روشن میکردند و [illegible] صاحب خانه نمیدید و دو [illegible] زدن [illegible]
[illegible] بیچاره [illegible] حاجی را [illegible] و [illegible] بعض
میاورد [illegible] از [illegible]
هم [illegible] وضع [illegible] مرتبه [illegible] از [illegible] مردم
نزد حاجی شکایت میبردند حاجی [illegible] اطفال [illegible] و چون
التفات [illegible] مردم در حق او [illegible] از [illegible] خود [illegible]
بعرض [illegible] سلطنت [illegible] مردم [illegible] حضور [illegible]
و [illegible] اجماع [illegible] واقف [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] مردم [illegible] و این [illegible]
و [illegible] از [illegible] بطور [illegible]
[illegible] از [illegible]
خود را [illegible] مال [illegible]
[illegible] از [illegible] امر [illegible]
همچنین [illegible] و [illegible] او را
[illegible] صاحب [illegible] ایام [illegible]
دفع [illegible] و حفظ مال [illegible] هیچ از [illegible] و [illegible]

الغرض منظور بوده که مباشر باختیار خود برود و کسی نمی‌تواند اظهار رنگ نماید و مردم عاجز شده‌اند آن
کار مباشر کننده در مقام مواخذه تعهد را معروف بانند و حاجی دیگر نمی‌تواند چه براند که مباشر حیوانی مردم
ان ایران است رسانند در مقعه هر کس و چه خورده شان که [illegible] اعراض داد و آن شبیه نگاه میتیش
حاجی نیز را آتش میکند و نیز از این حاجی در سؤال و جواب با غارت خطاء و خبط میکرد و دل پاره از
وزرای مرحوم [illegible] است که رشت [illegible] بود و چرا با نام کار بیست امین و وزیری که تبریز است و میرزا کاظم
و آنچه [illegible] است از تمتع خانه‌ها [illegible] امین [illegible] حقیقی است از مردم آتش [illegible] حاجی اظهار رضا
منبری [illegible] در عهد او شان [illegible] است و شده و دغدغه [illegible] اصفهانی تقریر از زبان [illegible] است
و حال در زمانها [illegible] نظر بیایم حاجی را من بعضی و قسم کسی [illegible] امر [illegible] مردم و
بود چه بسیار اشخاص را مستحق قتل بوده شفاعت میکرد و از کشتن نجات میداد تقریبی و دینداری او بود
قصیر بود حقیقت تشخیص [illegible] و از این [illegible] اعمال و مسامحه او در آسایش مردم و دفع
[illegible] و [illegible] ایمان صحیح در [illegible] بامر [illegible] چنین کسی را
در مملکت ایران خبط و خطا داشته باشد [illegible] خطا است و میگفتند اگر درباره مطالب اعمال
داشته است کلمه [illegible] نفی داشته است عموم مردم در زمان صدارت او اسم [illegible]
در شاه مرحوم [illegible] داشته است اگر [illegible] مردم [illegible] ایران را [illegible]
[illegible] صدارت [illegible] او امر شده و [illegible]
[illegible] النعمه و او را [illegible] ظن داشته‌اند از او کرامت و اخبار [illegible] دیده بودند در دستخطها
بایشان [illegible] در جواب [illegible] احوال [illegible] حاجی [illegible]
من [illegible] امر شده [illegible] باشد این دستخطها [illegible] آمده [illegible] دیده شده
[illegible]

لکن آنچه در قم [illegible] مستقل [illegible] والد [illegible] میرزاده محمد تقی میرزا رکن الدوله والی مملکت فارس برادر والد [illegible]
اعلیحضرت اقدس شهریار روحنا فداه [illegible] دستخطهای مبارک [illegible] در ذیل مرقوم شده است
هر کس این دستخط‌ها را ببیند [illegible] حاجی [illegible] است از [illegible] مقام [illegible] دانسته است
[illegible] اتصال سلطنت [illegible] مقام ارشاد و ارادت زیاده [illegible] فارغ [illegible] نقی [illegible] است
و مردم را [illegible] است قائم مقام مرحوم در [illegible] وزارت [illegible] مردم را [illegible] بسیار
خانواده‌ها را [illegible] هر کس [illegible] احتمال استعداد وزارت میداد [illegible] دفع میکرد ولی حاجی میرزا آقاسی
[illegible] اقدام [illegible] [illegible] قرار داده بود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حاجی [illegible] خط [illegible] طعن [illegible]
کرد [illegible] حاجی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حاجی را [illegible] [illegible]
از آب بیرون آورده [illegible] مباشر را [illegible] [illegible] آمده و
حاضر شده است [illegible] کار او را انجام داده حاجی [illegible] [illegible]
[illegible] او [illegible] نام [illegible] [illegible]
[illegible] حاضر شده است و [illegible] را اصلاح کرد [illegible] حاجی میرزا
[illegible] و [illegible] محمد خان [illegible]

خان سردار بود و رشته آن الطرق اختصار از شجره منقوله میان ما کرد اثر مناسبت در تبریز حاجی مرحوم در حیات
داشت حاجی را با کار آورده محمد خان پسر خان بابا خان سردار [illegible] تحریر شده داشت که در ارسال باز
کار او واسطه نمود آن را با خانه و اثاث البیت مرحوم حاجی داده و قرار داده [illegible] حاجی [illegible] کار با خانه
بهمه [illegible] فارسی [illegible] نظم [illegible] شعر گفته [illegible] مشغول شده و در سن چهار
سالگی رحمت خدا [illegible] مرحوم حاجی [illegible] آن [illegible] در تبریز مرحوم
محمد خان [illegible] تبریز آورده [illegible] شده در تبریز بود [illegible] مرحوم فرهاد
میرزای فرمانفرما [illegible] مرحوم و ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا [illegible] در
خود [illegible] و ولیعهد زاده [illegible] مرحوم فریدون میرزا
از مرحوم حاجی تعریف کرد [illegible] مرحوم ولیعهد آورده [illegible] مرحوم حاجی
و از [illegible] و ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا [illegible] محمد میرزا [illegible] محمد شاه طاب ثراه [illegible] مرحوم
حاجی ارادت [illegible] مرحوم [illegible] حاجی مرحوم را [illegible]
و او نواب محمد میرزا محمد شاه طاب ثراه در حضرت [illegible] عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد [illegible]
کرده [illegible] میرزا حاجی [illegible] داده [illegible] او را
تا [illegible] تعلیم [illegible] تبریز [illegible] نایب السلطنه [illegible] حاجی مرحوم را [illegible] شاه مرحوم حاجی را
از همه [illegible] محمد شاه مرحوم طاب ثراه [illegible] مرحوم حاجی
[illegible] حاجی مرحوم [illegible]
بخط حاجی مرحوم [illegible]
مغفور [illegible] سلطنت محمد شاه طاب ثراه [illegible]
[illegible] محمد شاه طاب ثراه [illegible] مرحوم
محمد شاه طاب ثراه

محمد شاه طاب ثراه [illegible] حاجی مرحوم [illegible]
[illegible] شعرا [illegible] از [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] مرحوم حاجی میرزا آقاسی [illegible] مغفور [illegible]
دارد [illegible] از حاجی مرحوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
آتش [illegible] حاجی مرحوم [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
آتش [illegible]
[illegible] حاجی [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه مرحوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حاجی [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] حاجی [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] آتش [illegible]

بعد از آنکه حاجی مرحوم و نمود به جوار درآمد از مشکلات است آسان کردم همان طور قاعده بود هیچ شد [illegible]

شاه امر جهت اعتقاد [illegible] پسر داد [illegible] که راه جاهای از [illegible] آمده بود امر نظر و فرمایش [illegible]

بعد از آنکه نایب السلطنه [illegible] برادر همین نایب السلطنه عباس میرزا ملک آرا در [illegible] بالکل فوت شده [illegible] حضرت

حاجی شده بود دستخط او به شاه مرحوم که حاجی نوشته بود [illegible] که بعضی والده نایب السلطنه از وفات [illegible]

خیلی اظهار ملال [illegible] حاجی جواب دستخط از [illegible] نایب السلطنه [illegible]

و یک ساعته [illegible] فرموده [illegible] شاه [illegible] دستخط را به

هر چه فرموده اطاعت کرد [illegible] نایب السلطنه را [illegible] تمام امرای [illegible]

[illegible] نایب السلطنه [illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible] مرحوم حاجی را [illegible] را [illegible]

[illegible] شاه مرحوم [illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible] نایب السلطنه [illegible]

تفصیل [illegible] حاجی را [illegible] دستخط [illegible] حاجی [illegible]

[illegible] نایب السلطنه [illegible] حاجی مرحوم عباس میرزا [illegible]

~~[illegible]~~ نایب السلطنه لقب داده [illegible] ملک آرا [illegible] حاجی مرحوم [illegible]

[illegible] اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه [illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible] حاجی مرحوم [illegible] اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه [illegible]

[illegible] عراق عرب [illegible] ایران [illegible]

[illegible] جماعت [illegible]

باجرت

باعث [illegible] اهل سنت شده [illegible] والی بغداد [illegible] و [illegible]

عراق عرب [illegible] ایرانی [illegible] بغداد [illegible]

و احوال [illegible] والی [illegible]

[illegible] والی [illegible] ایران [illegible]

[illegible] ایران [illegible] صدارت [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] رعایت [illegible] احترام [illegible]

[illegible] رعایت [illegible]

[illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible]

[illegible] حاجی میرزا [illegible]

[illegible] شاهزاده آزاده

[illegible] اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه [illegible]

شاهزاده آزاده مرحوم [illegible] میرزا [illegible] الدوله [illegible] حاجی [illegible]

[illegible] مرحوم حاجی [illegible] عراق [illegible] مرحوم شاهزاده آزاده [illegible]

معتمد الدوله در کتاب جام جم از حاجی اظهار شکایات می کند و واقع از روی [illegible] و خط و خطاب او در واقعه
ملک اظهار کرده است چنانچه تا یک درجه حق داشته اند لکن عمده سبب [illegible] آن است که در
عهد صدارت حاجی مرحوم شاهزاده معتمد الدوله در فارس نایب الایاله بود [illegible] را [illegible] تکفیر
و با رنجانیدن امرا معروف درگاه کردن جاه سلطنت شد اگر چه آن تهمت که تهمت بود ولی حاجی مرحوم
شاهزاده را از فارس معزول ساخت و در نتیجه خطاب آن شاهزاده آزاده در کتاب جام جم بعض شکایات برنگاشته
و [illegible] نگاشته است القصه [illegible] حسن ظن [illegible] مزاج مبارک شاه [illegible] بود حاجی میرزا آقاسی
وزیر ایران [illegible] زمام مهام ملک [illegible] از حقوق الطاف [illegible] آن پادشاه [illegible]
شاه [illegible] در حق [illegible] بود [illegible] شد هر آینه از گفتار و رفتار حاجی میرزا آقاسی وزیر
[illegible] در [illegible] در تیغ و [illegible] اخلاق
آن پادشاه مبرور مانع از آن است که از قبایح اعمال و اکاذیب اقوال حاجی [illegible] و در [illegible] شاه
مرحوم محمد شاه [illegible] اصفهان (کنت دو سرسی) سفیر فرانسه که از طرف لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه
بایران آمده و ایام توقف شاه مرحوم در اصفهان پذیرفته شد [illegible] و معروف شده (کنت
دو فلاندن) [illegible] و دیگری [illegible] از [illegible] برداشتن نقشه ابنیه
عتیقه ایران [illegible] در سفر (کست) و (فلاندن) روزنامه سفر را [illegible] نگاشته
و شرح حال حاجی میرزا آقاسی را بنظر رسانیده [illegible] از طبقه علما است و تسلط او [illegible]
در طفولیت [illegible] شاه درس داده [illegible] تسلط [illegible] و شاه [illegible] اعتقاد [illegible] دارد و [illegible] شاه
هیچ [illegible] اختیار سلطنت تمام [illegible] حاجی میرزا آقاسی است [illegible]
[illegible]
شد [illegible] است [illegible] در علوم [illegible] تمام [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] اوقات [illegible] عبادات [illegible]

دانم

در کتابه ایران را ضمیمه صدارت کرده و چنین ادعا میکنند که از تمام ترکمانان [illegible]
ما در [illegible] تا [illegible] ایران [illegible] هر وقت [illegible]
خارج [illegible] از [illegible] در [illegible]
روز [illegible] کرده [illegible] از او [illegible] در [illegible]
هم [illegible] از او [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] خود را که کرده [illegible] خود را [illegible]
[illegible] امروز در کمال ادب [illegible] رفتار کرد روز دیگر [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] از طبقه علما و سپاهیان [illegible] در اطاق وزیر [illegible]
[illegible] در روز [illegible] عمارت [illegible] از اطاق
[illegible] در اطاق [illegible] بیرون [illegible]
اطاق [illegible] حکم [illegible] مردم را [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] حاجی [illegible] جمعیت [illegible] حاجی گفت
[illegible] این جمعیت [illegible]
[illegible] ایرانیان [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] در دوره صدارت حاجی [illegible] حاجی مردم [illegible] اطفال
[illegible] در حق حاجی [illegible] در [illegible]
[illegible] است [illegible] در [illegible] دوره [illegible]
[illegible] هر که [illegible] است

ابتدای حالات حاجی میرزا حسینخان صدر اعظم قزوینی است

مشیر الدوله حاجی میرزا حسینخان سپهسالار و صدر اعظم دولت علیه ایران ابن میرزا نبی خان
امیر دیوان پسر حاجی محمد بیک قزوینی است در چندی آباء ایشان از اهالی ... آباد مازندران
بطهران آمد حاجی محمد بیک در قزوین متوطن شد ... میرزا نبی ... رکن الدوله حکمران قزوین شغلی
داد ... پسر او میرزا نبی خان هم از بزرگان آن شهر بود و آخر در سلک
خدمتگزاران دولت منسلک شد و بدرجات عالیه رسید و به ایالت فارس و حکومت
اصفهان نایل گردید و میرزا حسینخان پسر او هم صدر اعظم دولت قاجاریه و چهارم صدر اعظم
عهد جاوید مهد ناصری است و او اول صدری است که بخت سعید داشت و طرز جدید
آورد اوضاع امور و سبک قدیم ایران را تغییر داد راه مراوده ایران و فرنگستان را
او بیشتر مفتوح کرد و در ایران طرح نوی ریخت و خیال داشت که اساس جداگانه
ترتیب دهد که باعث آرایش مملکت گردد لیکن عاجز شد به مقصود نرسید و بنایش
ناتمام ماند روش قدیم ایران را از میان برد و چیزی از آن بجا نگذاشت و طرز جدید را
بمیان آورد لهذا بیشتر باعث نقصان شد و تخریب بنیان کرد بعضی نواقص در این
ازمنه بظهور میرسد از نتایج اعمال اوست که بنیاد آن امور را تکمیل نکرد
اوضاع قدیم برداشته شد و مردم را در نقصان گذاشت خیالات این صدر بزرگ
خیلی عالی بود ولی چه فایده داشت که بمقصود نرسید و بنایش ناتمام ماند اول چیزی که
باعث عدم پیشرفت او شد یکی این بود که علم و تربیت در ایران نقصان داشت

و بیشتر اوقات در ممالک عثمانی گذرانیده بود چون بایران آمد محض تشریف آوردن
خواست سبک عثمانیان را در ممالک محروسه معمول دارد ولی خیال آن بزرگ
صورت نگرفت و نتیجه نبخشید اولاً باید دقت کرد بر اینکه عثمانیان از تقلید
فرنگیان چه بهره و چه حاصل بردند که باعث نجاح و فلاح آنها باشد و ثانیاً ما
مقلد عثمانیان بشویم چه بهره میبردیم از گذشته آن بوده کسی تقلید
از پیشوایان نادانی نماید و کور عصاکش کور دگر شود قوانین عثمانیه در سرشت
حاجی میرزا حسینخان بود در امور پلتیک کمال نقصان را داشت علاوه بر آن
خود میرزا حسینخان هم بعضی از آن پلتیک نقص عثمانیان هم برگزیده
هر چه از آنها دیده و شنیده بود سطحی بود
جهت دیگری که حاجی میرزا حسینخان نتوانست خیالات خود را اجرا بدارد آن بود
که هواپرستی و مقاصد شخصی در نظر داشت و بیشتر اوقات بهوای نفس حرکت میکرد
ناچار چنین کسی از منصب دور میشد و سررشته از دست میرود و هم نمیتواند
مطالب و مقاصد مهمه را بانجام رساند
آن صدر بظاهر امور بیشتر متوجه بود تا بباطن کار بعبارة اخری بتجمل و شعبده
سازی زیادتر مایل بود تا بحقیقت و معنویت مادام که صدراعظم بود و جاری
باسم رشوه از احدی نگرفت اما بعد از عزل از صدارت مهردار و سپهسالار شد
تا زمان

تا زمان وفات نهایت حرص و طمع را داشت و بار را بأخذ رشوه گذاشت
چنانچه در همان اوان وکالت ایالت خراسان با او بود و در موقعی که با شرجه
داشت خلعت از بعضی امرای خراسان و بزرگان آن سامان بقدر شصت بعد از آنکه
سپهسالار خلعتها را از صندوقخانه مبارکه طلبید اخذ داشت تمام آن خلاع را
عوض کرد و بجای جبه ترمه تالی جبه ده تومانی فرستاد
شرح حال این صدر وسیع الخیال در تاریخ السلطان از مطبوعات مرآت البلدان
ضبط است و بطور حقیقت را ابتدا و انتها ترقیات او را باز هم بطور
فهرست بنگاریم
از پدر خود شنیدم که میرزا حسینخان در حیات شاه مرحوم محمدشاه از جانب پدر خود
حکومت طالقان قزوین داشت و مختصر املاکی خریداری کرده بود وقتیکه بطهران
آمد میرزا آقاخان مرحوم از او مطالبه وجه ماخوذه کرد وی کاشی نمود میرزا آقاخان
حکم کرد هر چه دارد از او بگیرند و هزار چوب تقریباً بزدند با ایالات بازوبندی
از او وصول شد و همچنین در اواخر سلطنت شاه مرحوم که میرزا آقاخان حکومت
اصفهان داشت میرزا حسینخان در طهران وکیل امور او بود و ده هزار تومان بابت
مالیات اصفهان نزد او فرستاد و ضبط کرده بخزانه نسپرد در زمین شاه مرحوم
به مکه برای خرج امید و حاجی میرزا آقاسی وزیر شخص اول با شرح که گذشت فی نفسه
آمده بزاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناه جست میرزا حسینخان چه کنند

یزدی و ده به کمر دان خود زد و حاجی برد و ملتمس شد حاجی قبض نه هزار تومانی
بهر حال حاجی هم بمضایقه قبض رسید آنرا داد و تکلیف شد آن مبلغ بخزانه عائد
شده است و این قصه مشهور شد بعد از مراجعت میرزا آقاخان از اصفهان
وشنیدن این تفصیل هر چه خواست مبلغ از میرزا حسینخان بابت نه هزار
تومان بگیرد او انکار کرد و چیزی نداد و همیشه مایه خود را پنهان میکرد و در ظاهر
اظهار فقر و پریشانی مینمود چنانچه روزی در قریه ازگل از توابع شمیران
در حیات پدر خود و در زمان صدارت و اقتدار میرزا تقی خان اتابک اعظم
برادران و بنی اعمام صحبت میداشت اظهار نمود دیشب قاپ شانه خود را
گرو گذاشتم و تفصیل شام شب نمیدهم اما خواهید دید بزودی مسند این
تخت و امانی یعنی میرزا تقی خان بمن برسد رضاقلیخان پسر میرزا ابراهیمخان
پسر عمش در آن مجلس حاضر بود و با او نوعی نکته داشت و همیشه میرزا حسینخان
حسین بیبی (که یا ارز یک دماغ است) خطاب میکرد در همین موقع باو گفت
حسین بیبی اگر تو صدر اعظم بشوی حکومت تربت و ترشیز را بمن واگذار کن
واز اتفاقات آنکه میرزا حسینخان در زمان صدارت خود حکومت ترشیز و
تربت را باو واگذار کرد
سنه هزار و دویست و شصت و هشت سال چهارم جلوس ناصری صدارت با میرزا آقاخان
اتابک اعظم

اتابک اعظم میرزا حسینخان در وزارت خارجه بسمت منشیگری است و در دولتخانه هم
میگذرانید از آنکه چون پدرش وفات کرد صد هزار تومان قرض بمردم داشت
بالکلیه دستش خالی گفت چه وصیت کنم ده صد هزار تومان قرض دارم و اولاد
خود هم بدست خالی در جهان میگذارم آنها را بخدا و خدا میسپارم و در مکالمات آنها
هر چه خواهم بجا آورد بهر حال این گفت و بدیگر جهان رفت واولاد و بقیه
میکند را نیز میرزا حسینخان را در بیت مکاریه داری امور تجارت رعایای ایران
در بمبئی و تجارت و ... بسیج را بر دینه و بعد مأموریت خود شفت وار انجام
مداومت آنرا منظور داشته
از خوش بختی های میرزا حسینخان آن است که در ایام توقف مأموریت خود در بمبئی
مردان بزرگ از تجار معتبر معروف حاجی هاشم تاجر بود که هنگام فرار از ... در بمبئی اقامت
داشت و دارائی از آن تاجر باز از قرار مشهور میرزا حسینخان یک کرور روپیه
او را التصرف نمود و نیز در بمبئی رسم است خانه معمول است و در این
است خانه هر کس بمیرد گرو منتری دارد و هیچ از آن گرو منتری چند صد هزار
روپیه عاید او شد و این قضایا را میرزا تقی خان اتابک اعظم در طهران شنیده
قصد داشت از ایشان بعد از مراجعت میرزا حسینخان از بمبئی او را تنبیه کند
لیکن او وقتی بطهران آمد که میرزا تقی خان از مسند صدارت و حیات برافتاده بود

اما میرزا تقی خان را در باب میرزا حسین خان یک نظر خوب و یک حسن عقیده بود
و همیشه میگفت که این پسر بعد از میرزا تقی خان وقتی صدر اعظم ایران خواهد
سنه هزار و دویست و هفتاد و یک در عهد صدارت میرزا آقا خان نوری
میرزا حسین خان بمنصب جنرال قونسولی با موریت تفلیس سرافراز شد
و چند سالی در آنجا ماند در ایام جنرال قونسولی میرزا حسین خان در تفلیس
نزاع روس و عثمانی در گرفت و در سمت گرجستان و قفقاز قحطی و تنگی
حصول بروز کرد میرزا حسین خان با میرزا صادق قائم مقام (امین الدوله) در پیشکار
تبریز بود بشرح مکاتبات مهارت نشده و گندم آذربایجان را با فوداری
جهت لشکر در تفلیس و گرجستان میفرستند و منافع آن هر قدر بود با میرزا
صادق تقسیم میکردند و در همان زمان با اسرای عثمانی در پاشای لشکر در تفلیس
با کمال محبت و مهربانی رفتار کرد و از آن وقت عثمانیان با او دوست و متحد شدند
سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج مرحوم فرخ خان امین الملک (امین الدوله)
از اقامت اسلامبول و سفارت آنجا بطهران آمد میرزا عبدالرحیم خان
بمنصب کارپرداز اول با قامت تفلیس مامور گردید و میرزا حسین خان بمنصب
وزیر مختاری و اقامت اسلامبول مامور شد و خلعت با لقب سرافراز گردید
چند سالی در این سفارت نهایت تدبیرات معقوله بکار برد و هر روزه
الآن

الآن و فیما بین دولتین علیتین قرار مینماید و از طرفین کسانها مخصوص
سلطنت و صلح گرفته بجانب این دولت اهم ابلاغ و ارسال میشد
علاوه از نظر وزرا دولت هم کسانها و جاها مخصوص کرده بهره جاب
بجمیع میکردند این سفیر بی‌نظیر تقرری میدید با تباطوری تا مابین ایران
و عثمانی داشت در مستوفی است ما بین این دو قانون لقمه سلطنت و صلح در میان
آورد با همین ... از اکرام سلطنت عثمانی را برای کارشناس بطهران
عثمانی اعتقاد در آورد دیگر از اصحاب سلطان عبدالعزیز خان را برای حضرت والا
اکبر لکبیر کامران میرزا نائب السلطنه نگاه در آورد دولت عثمانی این
فقره راضی شده لیکن رجال دولت ایران بجهة ملاحظات اهلیه راضی
بانجام این مصلحت نشده هر حال میرزا حسین خان در تلطیف و تحبیب تا این درجه
اصرار داشت در شعرا این شعر را در باب او گفته است لو شاء
من رقة الفاظه ألّف بين النار والماء
سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت میرزا حسین خان موقف از اسلامبول بطهران آمد
و در سلک اجزاء دار الشوری منسلک گردید و در همین سفر از حضور ... صدور
فرامین ~~...~~ سلطنت عثمانی و ایرانی با اکرام کرد و ... ممتاز گرفت
در ششم ذیقعده این سال بمنصب ... ماموریت ... بغارت اسلامبول
رفت ... و مبلغ نقد گفت ... پادشاه ...

۲۰۳

سنه هزار و دویست و هشت در باب عالی میرزا محسنخان مشیرالدوله بترقی بطهران
احضار شده بود از درجه وزیر مختاری و ایلچی گری مفخم ارتقا جسته رتبه سفارت
کبری یافت و باز بهمان عمل مأمور شد و او را سفیر کبیر خوانند و در دولت
دولت نامه او را تعیین علیه و سایر امور هر گونه رائی دهد ممضی و مجری باشد
این سفیر در سفارت بی نظیر بصیرت تمام داشت فقرا از وی جماعت ایرانی در اسلامبول
نهایت عجز و ناله یکی را داشته‌اند ولی در عهد سفارت او طوری قوی شده در هر
امری عثمانی مغلوب ایرانی میشد میرزا محسنخان از زرنگی و چالاکی که داشت
با عالی پاشا صدر اعظم و شیخ الاسلام و شریف مکه طوری حرکت کرده بود
که هرچه منظور او بود [illegible] تبعه اهل فرنگ که در عثمانی
تجارت داشتند حتی خود عثمانیها هم بعضی املاک در زیر بیرق ایران
تابع ولایت و ده هزار لیرا تعارف میدادند که داخل شوند رعیت ایران را
منکر بشوند در این یکی از [illegible] طایفه عثمانی سابقاً ممنوع بود از شغل
و تبعه ایران [illegible] در جلو [illegible] در سفارت او انکار رواج یافت
و در شهرهای عثمانی حتی در خود اسلامبول [illegible] روضه خوانی متداول کرد
علم در عاشورا هم دسته بندی و عزاداری نمود در سال [illegible] موکب همایونی

[illegible]

در عراق عرب توقف داشت که حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله به خواهش متولیان
در بالای گلدسته‌ها اشهد ان علیاً ولی الله و حی علی خیرالعمل گفتند و هنوز هم این
خیر در آنجا سنه اول است در سفارت اسلامبول ظاهر شرع را حفظ میکرد و نقض
همراهی و حزب قرب عثمانیان در ایام رمضان با آنها نماز تراویح میخواند هیچ
سفیری مثل او نام نیک پادشاه خود و حقوق ملت ایرانی را حفظ نکرد -
این بنده نگارنده در زمان مراجعت از فرنگ ده روز در اسلامبول در سفارتخانه
ایران مهمان حاجی میرزا حسینخان بودم در حضور عثمانیها وقتی اسم مبارک پادشاه
ایران بمیان میآمد مثل اهالی عدلیه تعظیم آن اسم عظیم میکردند
سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت که بهمایون اعلیحضرت شهریاری روحی فداه
بعزم زیارت عتبات عالیات در آن صفحات مشرف میشدند روز چهارم
شعبان در عمادیه کرمانشاهان توقف داشتند حاجی میرزا حسینخان
مشیرالدوله سفیر کبیر مقیم اسلامبول از راه حلب و دیاربکر و بغداد بپابوس
آمده مشرف بحضور همایونی شدند و حاجی میرزا حسینخان در این سفر در عراق عرب
خدمات نمایان کرد و کفایت خود را بروز داد لهذا اراده ملوکانه بر آن تعلق
یافت که حاجی میرزا حسینخان بطهران آمده و شغل خدمات داخله کرده باشد
که منصب باو مرحمت شد و بوزارت عدلیه و وزارت وظایف و اوقاف

لهذا ممالک محروسه هم سرافراز گردد حامل خلعت از جانب همایونی
خود بنده نگارنده بود یک ثوب خلعت پوشانی در چادر یحیی خان معتمد ممالک
(مشیرالدوله) با یک سرمنصب کرد و تمام وزرا و امرای ایرانی و عثمانی فصل
مبارکباد در آنجا جمع شدند بعد بنده حامل یک حلقه انگشتری شده
بطرف چادر معتمد ممالک روان گشتم حاجی میرزا حسینخان باستقبال تشریف
همایونی را محضر ملوکانه انگشتری و نیم بهی رد کرد و گفت بحضور همایونی
بنام و عرض کن حضورا عرض کنم مقت المطلب را بخواهم کرد از حضار مجلس
عذرخواسته باهم بقصر حاضر که در بغداد بجهة مدتی توقف همایونی ساخته
بعد بحضور آمدیم در بین راه از من پرسید قرآنی همراه داری گفتم خیر گفت
لازم است که قرآنی همراه باشد از اتفاقات در دم قصر که رسیدیم
شهزاده علی محمد ترک آقاسی باشی کردانی در آنجا حاضر بود و او همیشه از جهة
تقرب بقرآن خواندن مداومت داشت یک قرآن او را گرفته و ترجمه
حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله دادم او بحضور همایونی رفت و در یکی از اطاقها
کوچک خلوت کرد بعد از نیم ساعت بیرون آمده انگشتر را بدست کرده
وارد مجلس شد از قراریکه حفظ در دربار نهان بعد سکیت در آن مجلس جلوت

قسم صداقت یاد کرده بود ملخصه بجهت خلعت به هزار و ده الف تومان
بحواله حاجی میرزا علی نقی لعدیزین خلعت به داد و او قبول وزارت
عدلیه و وظایف و اوقاف کرد شرح جزئیات این فقره در شرح حال
همایونی مندرج است

سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت میرزا یوسف مستوفی الممالک استعفا
از وزارت مالیه نمود حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله در وزارت عدلیه
خود طرح صدارت ریخت نظمیات حسنه و قوانین مستحسنه قرار داد
هر روز قانونی تازه ایجاد کرد محض استحکام عمل فرمان همایون بجمیع ولاة
و حکام رفت که دیگر هیچ مقصری را آنها نکشتند فقط بحبس اکتفا
اقدام نمایند و اثبات و تفتیش تقصیر او را توسط مشیرالدوله بعرض برسانند
حکم آن از دیوانخانه عدالت عظمی صادر شود مشیرالدوله در انجام این کار
منت بزرگی به دولت و ملت دارد که از اقدام و اهتمام او در این عمل طوری شد
که دیگر حکام نتوانستند مثل سابق مردم را به بهانه جزئی بکشند و تهمت
ارتکاب دم نمایند
در همین سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت مشیرالدوله را لقب سپهسالار اعظم
مفتخر فرمودند امتیاز سرداری کل قشون ایران را دادند و طوری انتظام

در امور

در امور داد و از همگنان و همکنان گوی سبقت ربود
در همین سنه ۱۲۸۸ چون مراتب کفایت او مشهود حضور همایونی شد او را
صدارت عظمی دادند و بصدراعظم ملقب شد صورت فرمان صدارت
او با شرح تکالیف صدارت و تکالیف حکام و امرا که صدراعظم نگاشته است
در تاریخ السلطانی از مجلدات مرآت البلدان منضبط است هرکس خواهد رجوع
بآن کند
که از بدبختی های صدراعظم جدید اتفاق افتاده در اول صدارت او برای اهل
ایران آفت قحط و غلا دست داد و خشکسالی سال گذشته باعث شدت این بلیه
و کار بر مردم سخت آمد و همگی لستره شده مردمان مغرض صدارت حاجی میرزا
حسینخان را برای خلق میمون نشمردند و شئامت وجود او را قحط گرفتند
باین جهت وجود این صدر علت صدور قحط شد و او مبغوض مردم
و حاجی میرزا حسینخان صدراعظم بجهت اعانت قحط زدگان همت در بذل و کرم کرد
و بطوری دینار و درم داد که قلم در شرح آن قاصر است مجلس ترتیب داد
و کاسه های آش بر کاسات که هر روزه مردم در میان شهر طهران جمع شده هر یک
مجانی نانی میگرفتند و بعد روز بروز شد که بجز ارقان بکم اهالی نیز میداد
و اهتمام روز بجهت انجام این امر مهم در نمیه آن رفته طوری با مردم مهربانی
و عطوفت میکرد که پدران در حق فرزندان آن مهربانی نه اعتماد الدوله
چنین کرد نفوس را از مهلکه نجات داد سایر اعیان هم بزرگی و فتوت او

او آمده اگر هر کدام تقصیر را بکسان بمردم اعلان میکردند
درین سنه حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله صدر اعظم بجمیع حکام تعلیقه نوشته و حکایت
ده دیناری از رعایا اجحاف نکنند و باسم تفاوت عمل و استقبالیه و سایر عنوانات
مطلقاً دیناری ماخوذ ندارند این تعلیقه بهر ولایتی که رفت مردم آنجا اعلام میشد
و حکام و رئیس تلگرافخانه مجبور بودند که این تعلیقه را در مسامع مردم
ولایات قرائت نمایند که جمیع رعایا استماع کنند از آنکه این احکام زیاد صادر کرد
و هیچیک از احکام صورت تخلف نداشته حکام بلاد در خانه‌های تلگرافخانه فقط
اسم حقیقی راه میبردند بیشتر از وقت و قدرت بیرون نمیشدند جای اشتباه کاری
و عذر نیز اغلب تلگرافات و احکام باین مضمون بود از قراریکه معروض شد
فلان مبلغ تقصیر را باسم فلانی تقصیر از فلانی مظلوم گرفته اید این تقصیر
جریمه ندارد باید آن مبلغ را در حضور فلانی بصاحب آنجا در ملاء عام باز پس دهد
رد کنی اگر تخلف نمائی بموجب این حکم از حکومت معزول خواهی شد و باید
تا ... نه و هیچ جای عذر نیست حاکم آن بلد هم این حکم را میخواند فوراً اطاعت
میکرد و اگر رئیس تلگرافخانه تعلل و سازش با حاکم مینمود و این حکم را در ملاء عام
قرائت نمیکرد بانواع عقوبات گرفتار میشد و مکرر رئیس تلگرافخانه در اول کار
معزول شد نخورسند طوری میکرد که هیچ اشتباه کاری از آنها بمیرزا ... و عذر اصلاً
مسموع نمیشد

سنه ۱۲۹۰

سنه هزار و دویست و نود صدر اعظم محض تشویق شاه ایران باعث
حال جهان و صلاح دولت و مملکت اقدس همایونی را جدا بعزم سیاحت
فرنگستان بممالک اروپ تشریف فرما شوند و بعضی قواعد آنجا را ملاحظه فرمایند
تا بعضی از بیشتر اسباب آبادی اهالی ایران را فراهم آورند و قواعد تازه بکار
برند لهذا از روز شنبه نهم صفر موکب مسعود همایونی از طهران
بعزم سیاحت فرنگستان در قریه ... نقل مکان فرمودند و از آنجا بطرف ممالک
اروپ روانه شدند و صدر اعظم بشرف التزام رکاب مبارک نایل بود
و همه جا ... تلگراف ... میکرد و شرح جزئیات آن مسافرت در سفرنامه همایونی
جداگانه مرقوم و نگاشته شده درینجا محتاج بتکرار بعضی جزئیات نیست
بعد از سیاحت اعلیحضرت شهریاری در ممالک اروپ در روز غره رجب
با سلطان عثمانی وداع فرمودند بطرف ایران روان شدند روز چهاردهم بانزلی تشریف
ورود ارزانی فرمودند در غیاب موکب همایونی شاهزاده فرهاد میرزا
معتمدالدوله مرحوم در دارالخلافه طهران نیابت سلطنت مستقله و حکومت دار
داشتند بالطبع مرد لجوج و عنودی بود و از ترتیبات و مرمت ... عمارات و عالی
و بعضی ... آن شاهزاده حسب الامر در کار رنجانیده و ایشان استعفا از حکومت
داشته باشند و صحیح است بهر جهت حکومت آنقدر حق اهالی را رعایت نمی نمایند
و مردم بیچاره را بدون اذن از دربار همایونی نصب ... تا تحصیل ...

بطوری که او حکومت دارد بتر سنه و صندوقخانه اورا معمور سازد وضع و طرز

صدارت میرزا حسینخان مشیرالدوله منافی ~~[illegible]~~ سلیقه او بود لهذا

شاهزاده معتمدالدوله القاء بعضی شبهات کرد و با بعضی از وزرا و رجال

دولت که در طهران بودند و لابد اسلحه عدم استقلال از صدر اعظم کدورت

داشتند همدست شد و آنچه مشهور است تقویت یکی از سفرای دول اروپا

مقیم ایران ~~[illegible]~~ هم مزید بر علت گردید با اجماع در تخریب کار صدارت

کوشیدند ولی شاهزادگان و امرائی که در سفر فرنگ در رکاب مبارک همایونی

بعضی بواسطه تلگرافات رمز و نوشتجات معاهده کردند و این تعلیقات و تلگرافات را

محمد ابراهیم خان پیشخدمت مرحوم حاجی میرزا اعتضادالسلطنه بیک بود به

بوجوهی با سلامت آورد و کاغذهای معتمدالدوله و سایرین را به شاهزادگان

و امرای ملتزمین رکاب رسانید در ورود با نزله بعضی از شاهزادگان و امرا

با جمعیتی ما برکه پناه بردند و در باز وزیر رجال دولت در طهران بودند بعضی

یاوران بر رفتند لواسه علیه امین الدوله در این نوکها رفتند و کلاهها

اظهار ~~[illegible]~~ نمودند کراهت از صدارت حاجی میرزا حسینخان ممکن

در ورود رشت او از صدارت معزول شد و در ابتدا شاهزادگان شد بواسطه

بعضی ~~[illegible]~~ عرض کرده بود ... متغیر شد و در حوالی ... منتخب

بواسطه

بواسطه رسیدن عریضه وزرا و امرا باز از صدارت استعفا معزول شد

و مامور بحکومت گیلان و رشت گردید و ارادت همایونی بطرف

طهران روان بود ~~[illegible]~~

ایلخانی که در عوالم صدر اعظم با شاهزاده حاجی معتمدالدوله همدست و هم داستان شده بود

کینه قدیمه با حاجی میرزا حسینخان با ایشان یکی کرده ~~[illegible]~~ و آنها را از تهیه

و سایر تدارکات پادشاهی که مقرر بود در عوض اینکه باید در مدت [illegible] قیمت

و مهمانی او باشد ~~[illegible]~~ بطوری که دیگر تلف کردند و اسباب [illegible]

فراهم آوردند و چون این ایلخانی همه را در تهیه حجت همه مناسبت

در باب اینها ذکر شد والبته بعد از ما هر کس این تاریخ را تکمیل کند اسامی آنها را

صریحاً خواهد نگاشت و این مختصر نگارنده را در صدارت حاجی میرزا حسینخان

قضیه [illegible] نوشتن آن در این مقام مناسب است و آن قضیه لطیفه را

اختصار از قرار تفصیل ذیل است

در زمانی که از سفر ~~[illegible]~~ فرنگ مراجعت میکردیم در کشتی [illegible]

در کشتی معروف [illegible] در رکاب مبارک [illegible] یک روز قبل از ورود به بندر

پوتی بعد از ظهر با جناب جلالتمآب میرزا علیخان امین الدوله که آن وقت ملقب

بمنشی حضور بودند در یک اطاق کشتی منزل داشتیم و همه خوابیده بودیم ناگاه

جیب رقعه تراشی از جانب همایونی با حضار من آمد که فوری در وقت
تحقیق کردم بعد از ساعت الزوال روزی که آنوقت فقط سه ثلث ساعت بود
محمد رحیم با حضار من آمد درین بین جناب امین الدوله هم از شهر می‌رسید ایشان
گفتم نمی‌دانم بچه جهت باین اصرار مرا احضار کرده‌اند و معلوم نبود کاری
و کتاب خوانده نیست که رخت در کالسکه پوشیده بطرف اقامتگاه
همایونی رفتم حکیم الممالک و مرحوم آجودان مخصوص (که رضاخان اقبال السلطنه)
و بعضی از عمله خلوت در اطاق اول نشسته بودند چون دیدند من قصد
شرفیابی حضور دارم حکیم الممالک گفت نزد خلوت است و صدر اعظم
در حضور همایون است من برگشته نزد ... رفته آنجا نشستم و منتظر
شدم که هر وقت خلوت بهم خورد بحضور همایونی بروم درین بین خبر
مرا اعلیحضرت همایونی ... را باسم صدا و احضار فرمودند
من وارد اطاق شدم دیدم ... اعلیحضرت شاهنشاهی در روی صندلی
جلوس فرموده بودند و صدر اعظم ... در روی زمین نشسته بود هنوز
من نزدیک نشده صدر اعظم ... از اینکه ... خبر ... کرده
است ... خطاب بمن خطاب کرد و گفت ...
باین سر مبارک ... بجای ... همایونی که ... است و گفت
باین خاکپای همایونی قسم ... الورود ... هزار ... میرزا
و

من از شدت وحشت نزدیک بود قالب تهی کنم ... مهربانان همایونی شاهنشاهی
حضرت صدر اعظم ... و معلوم شد آنچه ... از فضولی ... که ... دروغ محض است
او دشمن زیاد دارد شاه نباید سخن مردم را در باره او بشنوند من دیگر جواب
صدر اعظم را ... گفتم بطور ... از اطاق بیرون آمده فوراً
نزد مرحوم مغفور امین السلطان ... رفتم و تفصیل را با ایشان عرض کردم
ایشان ... و معلوم ... چه عرض کردم بهترین چاره
این است که ... از تفلیس ... بطرف ...
... بروید مرا ... باحمال و اثقال ...
همراه است ... و اسباب ... را در آنجا ... ایشان و معلوم
را ... همین است چون این سخنان گفته شد از آنجا برخاسته منزل
... جناب امین الدوله ... را در ... بحجره ...
... عرض کردم یا ایها المزمل برخیز ...
... ایشان ... و ... تفصیل را ... عرض کردم ...
... دیوار ... و معلوم ...
... دیگر نمی‌دانم درین سخن ... صدر اعظم
... این کلام را ...

بغروب حاجی مجید پیشخدمت صدراعظم بمنزل آمده مرا نزد صدراعظم برد
صدراعظم و شاهزاده ملکم خان و امین السلطان در گوشه کنجی نشسته بودند
با ترس و لرز نزدیک شدم بمن گفتند امین السلطان را دیدی و او را
واسطه کردی در عقب بابی‌ها و بارها را یاد داری بسیار خوب جواب دادم
لکن بحال زده بعد از ورود بمنزل منتظر هزار جور بم باش بازمی
بمنزل مراجعت کردم مژدگان اعلیحضرت همایونی احضارم و [illegible]
بعد از اظهار مرحمت زیاد فرمایش کردند که از ترس و اتهام بابی بودن
ایمن و مطمئن باش از تفضلی مجدد تشکر کردم و در رکاب مبارک ماندم
چون بمنزل رسیدم از تفصیلی که از تفضل سؤال صدراعظم را شنیدم
می از ترس اینکه مبادا مردم مذکوره‌ها را و معتمد الملک برادری رشتی
بیایند و اموال آنها را غارت کنند تا صبح لوکه‌ها ایشان را در باغ [illegible]
در اطاق خود نگاه داشتم و صبح جلوتر از همه کس آنها را روانه کردم هنگام عصر
وارد رشت شدم حاجی میرزا حسین خان را از صدارت معزول کرده در آن حکومت
گذاشته بودند و عبدالرحیم خان [illegible] صدر اصفهانی نایب الحکومه رشت بود
عمداً بجهت صدراعظم معزول حاکم رشت بود نرفتم تا چاپار تصور کنند
در محضر شما [illegible] او آمدم با شماره خط نزد نایب الحکومه او رفتم صدراعظم
چون

چون ورود مرا شنید نصرالله خان پیشخدمت خود را باحضارم فرستاد و در یک
بالاخانه جنب تالار نشسته بود بایشان ورود کردم این شخص با قوت و جرأت را
با منزلت دیدم که بدام گرفت در حالتیکه خود او هم رفیق بود اگر مرا تو[illegible]
و گفت اگر چه معزول از صدارت هستم اما یک جهت می‌خواهم احترام از شما
دیر بروم فی الواقع الان بالاخانه بیاید که ملتفتم بعد از صدارت معزول شدم
شبهای اینجا اهل ایران عجب در عزل می‌کردند و در حیاط لشکر زیادی گرد
و مرا از بالاخانه صدارت که تکیه داشتند و می‌بودن اینکه جای خود را
زمین افتادم اگر تو رس آنها نبود می‌خوردم بعد از چهار پنج روز رشت هستم
در بیرون فهم مقصودش این بود در مراجعت کان همایونی قضیه معزولیش معلوم
اما حالا در صدراعظم خواهش کرده‌اند [illegible] بعزل می‌شود [illegible] در مقام
از این صحبت بعضی پیغامات بتوسط من بحضور شاه داد و من [illegible]
خارج راه بمن عطا کرده فردا از آن روز من از رشت حرکت کردم چهار روز
بقزوین رسیدم و شب به آن قریه وارد شدم و فردا آن شب [illegible]
هزار [illegible] زول [illegible] سفیر مخصوص [illegible] وارد [illegible]
اعلیحضرت همایونی شام میل [illegible] سفیر مخصوص و [illegible] دیدم [illegible]
حضور رسیده بودند جناب [illegible] و جناب امین السلطان و مرحوم اقبال [illegible] بودند

[illegible] ورود و تشریف‌فرمائی این مهمانان اعلیحضرت آمدن شهر از روی خانه
تا حضرتین و منصور و سه روز بعد مفصلی ملاقات طولانی را با صدر اعظم
نمایانگر او چه طور ملاقات منعقد و چه تعارفات میان او با هم داد و گفتگو
رفتار خواهد کرد حسب الامر و حضرات اذن جنوبی شاه تسلیم تفصیل
ملاقات مزار از رفتار و گفتار و حرکات و سکنات و گریه و تعارفات [illegible] صدر اعظم
گفت بیان کردند تمام آن مطلب بدون کم و زیاد بود ~~[illegible]~~
همان صدراعظم ~~[illegible]~~ لطایف با واقع داشت که در قضیه آن صدراعظم
و از این بابت سخن به میان نیامده بود

[illegible]

تفصیل حال میرزا حسینخان ... صدراعظم ... سپهسالار ... ضمیمه ... [illegible] ... وزیر ...

روز سلخ رجب همین حرکت همایونی به مهماندار حکومت از زوال ... و نصفه میرزا یوسف
مستوفی الممالک هم چند سال در رجب حکم ... اشتغالی محکوم بود و از مشاغل
... که نسبه داشت در همین روز وارد طهران شد به همراه همایونی در همین
سفر از عقب از فرنگ [illegible] در قزوین با احضار او مقرر و منعقد به کار خلاصه
... و در همین روز تشریف ملاقات مبارک شد باز منصب مالیه و وزارت داخله
یافت چند روز بعد [illegible] گذشت مهمانان اعلیحضرت همایونی [illegible]
میرزا حسینخان سپهسالار را از حکومت گیلان احضار به طهران و منصب و مورد لطف
واقع شد وزارت خارجه را به او دادند در سنه هزار و دویست و نود و یک
[illegible] وزرای سته همه منفک شده تمام مختص بود در همین سنه باز امور قشون را
هم ضمیمه مشاغل حاجی میرزا حسینخان سپهسالار وزیر خارجه [illegible] کردند و او را ملقب
به سپهسالار اعظم منصب و مقام اختیار و اقتدار مملکت به دست میرزا یوسف
مستوفی الممالک و سپهسالار اعظم بود. او را وزیر کشور و امور را وزیر لشکر ...
سنه هزار و دویست و نود و چهار سپهسالار اعظم یک قانون نظامی تشکیلات
در حکام ولایات و سایر طبقات با این نظام از آن قرار رفتار نمایند در ممالک داخله
اقتدار را مجرا کرد و به موجب شرایط این قانون حکام ولایات با قشون
با او در شده و او را علاوه بر کار لشکری امور کشوری هم اضافه نمود صورت آن قانون
در تاریخ سلطانی ثبت است

۲

۲۱۹

سنه هزار و دویست و نود و نه سپهسالار اعظم چون تزلزلی در کار خود دید
و دشمنان را از همه جهت حاضر دید ناچار اسباب سفر فرنگستان را فراهم آورد که
در کارها تغییر وضع و تدبیری علیحده کند لهذا هفدهم ماه ربیع الاول
از طهران بطرف فرنگ تشریف فرما شد و در نهم شهر شعبان مراجعت و تغییر
و معین رضامندی از خدمات سپهسالار اعظم در این سفر و ورود طهران قطعه الماس
ترشی مفصل الماس با مرحمت شاهوار ... سرداری ... در حال رفتن ...
از کارهای عمده سپهسالار اعظم در این سفر فرنگ گردانیدن موکب همایون
از بندر انزلی بطرف اسلامبول تشریف بیاورند و در کمی موسم نقطه لی
کمی مخصوص سلطان عبدالعزیز خان جلوس ... در چاق قلعه واقعه
در سامی بوغاز (دارداتی) ~~شیروانی زاده~~ رشدی افندی شیروانی زاده صدر اعظم
عثمانی از طرف سلطان عبدالعزیز خان باستقبال آمده بود میرزا حسینخان در باب تشریف
ورود موکب همایون به اسلامبول با او مجلسی گفتگو داد از جمله گفته بود در آن مجلس حاضر بود
... همیشه نواب الله قلی میرزای ایلخانی است صدر اعظم عثمانی اظهار داشت
... سلطان ... از ... سلطنت ... به اسلامبول آمده باستقبال ...
در آنجا تکلیف ... از شاه ایران هم استقبال نخواهد کرد سلطنت اروپ هم بعد از آن
چنین تمنا کرد ... حاجی میرزا حسینخان چون این کلام بشنید فوراً از اطاق کشتی بیرون
آمده با ... فرمان داده در بندر انزلی معاودت کنند و ترک رفتن به اسلامبول
نمایند

۲۲۰

نمایند صدر اعظم عثمانی از این قضیه مضطرب شد والله قلی میرزای ایلخانی را شفیع
کرده حاجی میرزا حسینخان ... مهلت دهد تا در مخصوص باب عالی
تلگراف سؤال و جواب شد و تکلیف معلوم شود بهمین جهت چند ساعتی در چاق قلعه
توقف شد و جواب صدر اعظم عثمانی در قبول استقبال سلطان از اسلامبول رسید
آنگاه لنگر کشتی را کشیده شد و بطرف اسلامبول حرکت کردند
از لطف طبع حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله در زمان صدارتش شرحی نوشته شد
واقعاً ... و تعارف ... میکرد ولی بعد از عزل از صدارت چون
... به وزارت خارجه و سپهسالاری ... طبعش ... بود ...
در همین سفر دوم فرنگ وقتی ... اعلیحضرت همایون در یکی از عمارات سلطنتی
فرنگ منزل میکردند یا در یک مهمانخانه توقف داشتند علی الرسم ...
... قصور سلطنتی یا صاحبان مهمانخانه ها ... سپهسالار تعیین میکرد
مرحمت میشد ... و ... را ... میکرد
... سفر سوم فرنگ حضرت اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم ...
... همایون مرحمت میکردند ... از ... او ...
علاوه سفر سفر
در این سفر دوم زمانی ... همایون در ... بعد ... کردند ...
در ... تشریف ... و ... قبل ...

٣٢١

وتدارک ورود ما [illegible] را به [illegible] و سپهسالار حکم شد بعضی تلگرافخانه‌ها را از تاریخ
چه بعضی مدارکات آنها مینوشتند به جهت اینکه پیاده تلگراف او را از عهده گرفته
باقی را داده از این فقره میتوان سر کارها اوراق پس کرده هم یکی از عمله‌ها
ملوث از عهده جلب منفعت جواهری و اسباب حضور [illegible] وزیر [illegible] بعضی
رسانیده و فایده ببرند از این گونه کارها حقا سپهسالار [illegible] که یکی از عهده خود برمیداشت
کلید فرستاده سفر سیم [illegible] تا این حالت رسیده یک تلگراف [illegible] و عمله حالت
به تلگراف سفیر و صفیه حضرت صدر اعظم [illegible] امین السلطان وزیر اعظم با علم
با اینکه در ده تلگراف [illegible] تعاقب است [illegible] و چرا [illegible] السلیم
سفیر معظم در سفر اول و یک شخص جواهری [illegible] جواهری
[illegible] بود و من یک ده [illegible] در سفر سیم [illegible] حال
در [illegible] والاسلطان همان شخص جواهری [illegible] خود [illegible]
جواهری [illegible] حضرت [illegible] وزیر اعظم بجهة
[illegible] داشته [illegible] سفیر معظم [illegible] و
در حق [illegible] سفیر معظم [illegible] ارقات [illegible]
بی اعتنائی [illegible] کی آگاه نیست
خلاصه [illegible] رشته مطلب را بکلی از دست داد در مراجعت سفر ثانی
از فرنگستان

٣٢٢

از فرنگستان سپهسالار یک تغییر حالت داد در زمان صدارت خود تغییر
[illegible] ویک پلتیکش با پلتیک انگلیس مساعد بود و از آنها هواخواهی میکرد
بعد از مراجعت از سفر [illegible] ویک یحیی خان معتمد الملک برادر سپهسالار با روسها [illegible]
بود برادر خود را بهواخواهی روسها ترغیب کرد با صدارت یحیی خان معتمد الملک (مشیر الدوله)
و بعد و کوشش ([illegible] و [illegible]) وزیر مختار روسیه مقیم طهران تغییر
پلتیک داد و تا مردن هواخواه روس بود
خلاصه سپهسالار اعظم بعد از سفر ثانی [illegible] مستقلاً با مور [illegible]
و وزارت خارجه رسیدگی میکرد و ادارات و سؤال و جواب [illegible]
و [illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible] دو [illegible]
و [illegible] و امور [illegible] و [illegible] ضمیمه [illegible]
و احکام [illegible] میکرد [illegible] الحکم [illegible]
[illegible] صدارت [illegible] وزیر اعظم [illegible] با مور
[illegible] و بعضی [illegible] و [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] و میرزا یوسف
مستوفی الممالک [illegible] داشت [illegible] [illegible] سپهسالار
تا [illegible] و [illegible] ولی در اواخر [illegible]

باز اورا از سپهسالاری و امور قشونی و وزارت خارجه معزول کرد و داخله
معاف داشته و به داخله اورا صلاح ندیدند در همین سال اورا بحکومت
قزوین فرستادند تا درآنجا محترمانه زندگی کند و میرزا یوسف مستوفی الممالک با وجود
بدون شریک و سهیم بوزارت داخله مشغول بود
زمان توقف و حکومت حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله در قزوین چند ماه طول نکشید
در همین سال در اثر ظهور شیخ عبیدالله در تبریز حاجی میرزا حسین خان را با سمت پیشکاری
مستقل آذربایجان فرستادند و وزارت حضرت اعظم ولایت عهد مظفرالدین میرزا
نظم و ترتیب وفق امور پرداخت
سنه هزار و دویست و نود و هشت حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله پیشکار آذربایجان را
برای تعزیت الکساندر دوم و تهنیت جلوس الکساندر سوم امپراطور روسیه
بپطرزبورغ فرستادند و همراهان و تحف لایقه با خود برد چون
از آن سفر مراجعت نمود در همین سنه اورا بفرمان فرمائی مملکت خراسان
و تولیت آستان قدس رضوی فرستادند حکومت ایشان سعادت مدارج
و شاه هم ... همه اهالی او شهر ... و حشمت ...
طول نکشید چند ماهی بیشتر در آن اشتغال داشت و مردم نهایت رضامندی
از بزرگی و استغنای طبع او داشتند ... و در رواق مطهر مقبره او
ساخته

ساخته‌اند و از روی یقین کلماتی میگفت که دلالت بر وفات او میکرد
لهذا او را بست نشست و ... در حجره درب پناه و ... سالک در ارک مشهد
مقیم بود بعلت اثر ورم کلیه داشت وفات کرد و نعش اورا باحترام برداشته
و در دار الحفاظه دفن کردند و اراده صفه مقبره‌ای را زینت دادند
ولی بعد از ... میرزا کاظم صبوری ملک الشعرای آستان رضویه علیه السلام
... مشهدی اهلی ... کتابت صورت این کتابه در مطلع الشمس
مضبوط است میرزا ناصر اصفهانی این سه شعر را در ماده تاریخ وفات او گفته است
سپهسالار ایران از جهان رفت تو گوئی ... از گلستان رفت ... تمثیل ...
ز دولت خسرو صاحبقران رفت پی تاریخ سالش گفت ناصر سپهسالار صد حیف از جهان رفت
۱۲۹۸
این صدر والاقدر از جمیع دول فرنگستان نشان درجه اول داشت ولی آن نشانها
برای او بقدر ... بهترین نشانهای امتیاز او همان نشانی است که خود ...
و آن نشان بنای مدرسه و مسجدی است در طهران در محله ... موسوم به ناصری
از حیث متانت و استحکام و رفعت و وسعت در ایران تا این زمان بنائی ساخته نشده است
کتابخانه برای آن مدرسه با ... نهایت اعتبار را دارد ... کتب ...
و بانی کتابخانه وقف نمود آن کتابخانه هم مدرسه در ایران اول کتابخانه است فهرست
کتب و صورت وقفنامه موجود است ... نوشتن آن باعث طول کلام است
بعض مرمتها ... آن مدرسه با تمام نرسیده و آن مرحوم وفات کرد تولیت این مدرسه

[illegible]

۳۲۵

بسلطان عصر است و نظارت اوقاف مزبوره با برادر خود یحیی خان معتمد الملک
(مشیر الدوله) است و مقرر نموده نظارت مادام الحیوة بمعزی الیه باشد و بعد از او
با ارشد و اصلح برادر خود لطف الله خان نصیر الملک و حاجی میرزا [illegible] خان
علاء الملک باشد و بعد از فوت ایشان با دیگری و بعد از فوت همه تولیت
با ارشد و اصلح اولاد ذکور ایشان است و اولاد ذکور از اولاد ذکور ایشان [illegible]
و هکذا با رعایت تقدم طبقه اولی بر ثانیه و ثانیه بر ثالثه و هکذا الی ما شاء الله
و در صورت فقدان واجد صفتین در طبقات اولاد ایشان و یا انقراض العیاذ بالله
انقراض ایشان و اکثر از ایشان تجاوز از امناء دولت در کفایت و امانت
موصوف باشد و متولی او را متصدی نائب التولیه و امام و مدرسین منقول
و معقول منصوب فرماید
منافع حاصله همه ساله از موقوفات بعد از وضع اجاره املاک موقوفه صرف محصلین و مدرسین
این مدرسه باشد از هر علمی باشد و در این مدرسه تدریس شود و صورت املاک موقوفه
از این قرار است ولی در این زمان وجه اجاره آنها تنزل کرده است

صورت املاک موقوفه

املاک واقعه در دار الخلافه طهران و توابع

قیصریه عالیه باغ نظام باب حمام رئیس [illegible] نزدیک آن [illegible] دکاکین نزدیک قیصریه	دکاکین واقعه در بازار معروف ببازار امیر [illegible] باب	املاک

۳۲۶

املاک واقعه در توابع دار الخلافه

قریه [illegible] واقعه در ورامین ششدانگ	قریه [illegible] آباد واقعه در [illegible] ششدانگ

املاک واقعه در طالقان [illegible] قریه [illegible]

سه دانگ

املاک واقعه در قزوین

قریه کمال آباد ششدانگ	قریه [illegible] آباد چهار دانگ و نیم
قریه آق بابا دو دانگ و نیم الا [illegible]	

املاک واقعه در خمسه

قریه عمید آباد ششدانگ	قریه [illegible] ششدانگ
قریه [illegible] ششدانگ	قریه [illegible] بتوابع ششدانگ

در این زمان یحیی خان معتمد الملک (مشیر الدوله) و نصیر الملک و حاجی علاء الملک
برادران مرحوم سپهسالار همه مرحوم شده اند و نظارت مدرسه فعلاً
با ..... معتمد الملک پسر یحیی خان مشیر الدوله است از خود مرحوم سپهسالار
در زمان حیات و ممات هیچ فرزندی باقی نماند
الحق حاجی میرزا حسین خان سپهسالار و صدر اعظم از صدور معظم ایران و الحق صدر اعظم
نهایت کفایت و قابلیت و بزرگی را داشت بعضی صنایع و اختراعات و
و آلات و ادوات را از قبیل چراغ گاز و [illegible] و کتاب [illegible] و غیره و عادات
سهله از قبیل اسب سواری از او در ایران متداول شد و اکثر مردم ایران

وحشت کم‌هم بسبب کم کردن آواز موجب مردم با او در صدد خصومت
برآمدند احکام عادلانه بی رغبت داشت اگاهیش ناسخ نه امضا میکرد
که بسیار که در زمان سفارت باسلامبول رعایای آنجا بر اولیاء عثمانی نمیرفته
در محاکمات خود راضی نمیشدند و در سفارتخانه ایران عمل خود را میگذرانند
علمای طهران با او مناقضت ورزیدند از جمله علمائی که او را تکفیر میکردند
و در طعن و لعنش غلو داشتند مرحوم آقا سید صالح عرب بود وقتی کاغذی
بمهر صدر اعظم نزد او بردند که برای مرافعه و مطلبی نگاشته بود آقا سید صالح آن
کاغذ را پاره کرد و بگوشه‌ای انداخت و لعن کرد خواهم نحسی بشد آنرا
فال کنید چهار پنجاه ... از این قضیه طول نکشید که من خود شب مرحوم
آقا سید صالح را در مجلس روضه خوانی صدر اعظم دیدم که سر بابای درست دارد
و مجلس خصوصیت با صدر اعظم بمردم کلان ... ولی بعد از فوت ... (حاشیه: ... العلوم ...)
برادر خود مرحوم عبد العلی ... که در طبقه تحتانیه داشت در باب ارث مرافعه
داشتم و مرحوم آقا سید صالح چون با کلیه تحتانیه نهایت مغایرت داشت او را بجهة مرافعه
و محکمه انتخاب کردم که ارث را بمن واگذار کند و بهمین طور هم مقصود حاصل شد
خلاصه باین مناسبت من با مرحوم سید خصوصیتی داشتم در مجلس صدر اعظم چون
بجا ذی مرتبه کلام داد من محض احترام او از جا برخاستم و دستش را بوسیده
آهسته گفتم که این روزنامه را ... در حق او اعتقاد ... خوب خواهم

نحو

نحو دانسته چه طور شده است که الان در خانه او کلاب قالی میفرمایند
مرحوم سید چون این نحو شنید بطور تعجب بمن نگاهی کرده گفت از زندگی
اگر سیر گردیده‌ای این مطلب گفتن آنکار را تکفیر میکنم فردا در کوشم ... گفتم

اما صفات حاجی میرزا حسینخان سپهسالار صدر اعظم

در امورات ... کمال بصیرت و مهارت را داشت از خدمت ... بود
نهایت اهتمام را داشت و اگر از کسی تقصیر خیانتی میدید ... تنبیه میکرد
و در ظلمش بر رحم بود که اگر از کسی هم بزد او سعایتی نمیشد خود او بصدور
و خیال و برای رفع عداوت خود قرار میداد
کرم وافر داشت اما در موقع که لازم بود از خرج صد هزار تومان هم دریغ نمی‌نمود
عالم درویشی داشت و معتقدش در باغ میرزا اصفهانی مرحوم سر سپرده بود و با مرحوم
استاد علامه رضا و از این جهت مردم در طهران خصوصیت میکرد شعرای آنکار او
برای شهرت بود والله در باطن عقیده و مذاق عرفانی داشت ظاهر شرع را
حفظ میکرد نماز را بوقت میخواند و هنگام طلوع فجر برمیخواست و تا طلوع آفتاب
در سر سجاده بود معاذین او میگفتند که غالباً صب بود ولی من در فرنگ هم
دیدم که صبحها رو به سجاده ... بود خط فارسی را بد مینوشت املا را نمیدانست
و از روی ... عجز داشت و چیزهایی که مینوشت و جمع با ... تحریر میکرد
منشیان ما مغلوط با الفاظ و کلمات عثمانی بود و از لغات مجعوله مجهوله آنها

آنها را بصحیح بقاعده صرف و نحو و لغت درست درمی‌آورد در تحریرات خود
ملحوظ میکرد اما مطالب رسمی و بلیغ را در کمال خوبی مینوشت و عالم
تصحیح نوشتجات او را جناب جلالتماب میرزا علیخان امین الدوله مینمودند خاصه
از او است دو جلد از امین الدوله روی هم رفته مثل به چاپ رسید و
بود در میان او و جوهر حیات … دق الزجاج و رقت الخمر
فتشابها وتشاکل الامر … را غلط تکلم میکرد و غلط
مینوشت اما از شدت … … طوری کلمات را
ادا میکرد که هر کس تصور مینمود که او فارسی را خیلی … روزنامه‌های
فرنگ را هم درک میکرد اما لهجه زبان عثمانی بود زبان عثمانی را کاملاً
میدانست از صاحب … … بود روزی … نزد او بعض … او صورت
حساب کارخانه را باو نمود متغیر شد و گفت هزار دفعه گفته‌ام که حساب را برقم
سیاق ننویسید بلکه بخط … … … خواهد آن را اعتراض میگیرد
اتابک مرحوم میرزا عبدالوهاب خان [illegible] نصیرالدوله (آصف الدوله) برادر
… … … … میکرد در ایام … قوام و … و حسن علی خان
و … … … هزاران … … …
می‌بخشید … … … در میان عطاء او
… … … … بود در هم
عالم

چه گفته شراب نخورده بود و قمار میکرد چه نخوردن شراب
هم بواسطه مرض قلبش بود نه تقدس ولی گاه گاه اظهار میداشت
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دروغ گفته که شراب عقل را زایل میکند
… ترک آن کرده‌ام و همیشه … میکشم به حالت …
… باشم از اقسام … و … … استعمال الفاظ
… کرده بود … … … داشت و … معتقد بود
اغراض … او … میکرد … برادران … زن … …
حفظ داشت و در دادن … … … نظام کف نفس میکرد
و بدون تحقیق و … کسی را … … میبرد …
… او … از … … … از او …
… … و … … را … آن … را داد و باو
دیگر … … کرد او … … … … …
… … نمیکرد … … از دیگران در دادن … مضایقه کنه

[illegible]

[illegible]

عزیز اوراد آن سید که صلبه
صحبت او نزد به کعبه رساند جمعی از آن
جماعت از رفقا را که در نماز حضور جمع سپرد
به دوستی از اولیاء انجمن به او رسانند او ملک و
دعوت شد از ملک به حد دوام و بیرون آمد حضور
سید عاقل جمعیت ... که به راه خدا جمع را
شیخ به شهود حضور الست او ... ایشان
... حضور حضور ... در او ... رساند و
نفس به عشق او کرده ... ادب و حقیقت
... خدا حاضر بود و در آن
...

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

خدا اند یکتا و عیاعیا را ستایش کنیم و بر کامش ستایش بر هم صد هزار از هستی
هستی آورد و از دلو ضلالت بعثت ... راهنما شد و نام و حشمت آن فلک را
به زر عقل و در ابر ... دریا فلک ... جان داد و برتر از املاک ساخت بر هم را لجرا
کند نفر و صدا ... لعیدر عن الحق و در هر امر مثالی قدرت ورزد فی له
تزامهٔ عن العقل و در درود تحیت بر رخ رهبر و پیشوار سید محمد مصطفی
که ... مخزن ام ... که صدر که در آن پرده ... مصداق ... لکه ...
آمد ... بیقاوران بر آب ... عرب و عجم را از ...
... راه عصر و انصاف ... رهبر راهنمای ... نفر ... علیه
و ... هم خود را ... حل و بر ... بخشد در ... سفینه گشت
و ... علم و در آن ... را مدینه ... رحمت آن شهر را در و ان
... را که ... آمد ... الامر ... کلام ... درفعه
... علیه از فرقه ... سوره ... از ذکر آمد ...
... در ... اما ... و ...
رو ... را ... و ... اصل ... لکه ...
و ... سوره ... حقیقت را ... عقل ... کهتر ... آرد

[illegible] راه و ولاد [illegible] اتفاق

۳۳۵ وصلوات زاکیات [illegible]

که الملک تجزی المحسنین و فی [illegible] ماه [illegible] معین [illegible] مسعود

و بعد در این اوان [illegible] سلطنت مظفری و در ابتدای جلوس مبارک

شاهنشاه اعلیحضرت ظل الله مظفرالدین شاه قاجار [illegible] که استحکام دادگستری است دولت ایران

از خفض و تنزل به اوج کمال رسید و کار این ملت از تنزلات [illegible] بالا [illegible]

به ترقیات تازه کشید ترتیبات غلط پیشینیان از میان رفت و طرز تازه صحیحه

بمیان آمد [illegible] سخنان نگفته شنیدیم و ترقیات فوق العاده

دیدیم مملکت ایران از وضع قدیم برگشت کرده بطرز دیگر مستبدل شد و عادات جاهلیه

تغییر یافت بروات و دیوان را [illegible] بیشتر [illegible] ملکه [illegible]

امروز اعتبار یافته با نگاهی [illegible] خارجه در [illegible] قبولی [illegible]

و بیک خزانه عامره را بهتر از [illegible] دولت [illegible] دارد و [illegible] گذشت

حیف و میل از میان رفت اشکال [illegible] المعلومات [illegible] در [illegible] بروات و دیوان

شکسته شده [illegible] همت خود را بر تعطیل امور مردم [illegible] گماشته [illegible]

و بیک [illegible] صحیح امور عامه [illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] و [illegible] ایران [illegible] اعتبار یافته دولت [illegible]

[illegible]

۳۳۶ [illegible] و بروات چند ساله را از میان مردم جمع آوری کرده بمردم [illegible]

[illegible] برگشت و ابتدای ترقیات دولت ایران شد و در این مدت مختصر

[illegible] بای مختصر [illegible] روی [illegible] و قوه تحصیل [illegible] آثار [illegible]

چنانکه [illegible] بعضی از مردم وطن پرست [illegible] ایران

در میان دول و ملل خارجه [illegible] اعلان کنند و بصورت [illegible] ملت

ایران از ذلت بیرون آمد و امروز [illegible] و ترقیات [illegible]

[illegible] از اظهار [illegible] خود را [illegible] خود را

[illegible] و [illegible] مردم [illegible] و طالب

ترقیات شده از [illegible] دولت [illegible] در میان دول [illegible] الملک

[illegible] نقشه جغرافی مملکت ایران [illegible] ایران [illegible]

[illegible] داشته و صاحب [illegible] معتبر [illegible] ایران را جزو ایران [illegible]

مملکت [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

در [illegible] داشته [illegible] کار کرده فتحعلی [illegible]

متصرفات آن [illegible] امروز متصرفات [illegible] در نقشه

جغرافی [illegible] تقسیم شده بعضی از آن [illegible] امروز [illegible]

مستقله دارند در انتهای ~~[illegible]~~ دولت و ملت ایران از خواب بیدار
شده در صدد هستند که خود را شناخت و شئونات و آبروی رفته را بجا آورند [illegible]
گفتم: چون [illegible] هزاران سال پرده بردار هیچ میدانی که را که از خواب
بیدار کرد و که پنبه غفلت از گوشها بیرون آورد و که در ایران تغییر پلتیک داد
و که تأسیس اساس و بنیان جدید نهاد و که بار سلطنت را برافراخت
و بطور اکبر عبارت جهر برساخت اینک از ترادف الفاظ گذشته و بحقیقت معنی
پیوسته خدمت هموطنان عرض میکنم ~~[illegible]~~ که تا اثرات الهی شامل [illegible]
ایران گشته در اواخر رجب [illegible] رجب سنه هزار و سیصد و [illegible] [illegible]
عضد القاجار والوزرا حضرت مستطاب اجل اشرف امجد اکرم [illegible]
امین الدوله صدر اعظم را در پیشرفت مقاصد دولت و رفع مفاسد ملت [illegible]
ایران ~~[illegible]~~ سرعت ساعیند و دولت قابلیتش را تجربه [illegible] وزارت
تلغرافی که [illegible] وزارت [illegible] ملت ایران [illegible]
الملک لکم [illegible] الاسلام [illegible] دولت ایران این شعر [illegible]
را از [illegible] الیوم [illegible] الکامل [illegible] [illegible] المجد [illegible]
پلتیک [illegible] ایران [illegible] دیگر [illegible] ایران و [illegible] مملکت
[illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] قدیمه عوض [illegible] [illegible] [illegible] را بر [illegible] شان و شرف [illegible]
مملکت ترجیح [illegible] [illegible] [illegible] رجعت کرد و نزدیک بود [illegible] این تغییرات
آثار [illegible] در مملکت [illegible] [illegible] [illegible] رفت و [illegible] مملکت [illegible]
شان و شرف حقیقی ایران [illegible] و از وضع ترقیات اروپ [illegible] مردم عوام [illegible]
[illegible] [illegible] کرده و از کارها [illegible] [illegible] و فواید این تغییرات را [illegible]
[illegible] آنها را آرام کردند و [illegible] را [illegible] صحیح [illegible] در کارها پیشرفت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] قوام
[illegible] [illegible] گرفت و این [illegible] [illegible] [illegible] صحیح [illegible]
و بیان اوضاع فرنگ مردم را [illegible] و [illegible] و اهل علم را [illegible] [illegible] [illegible]
این تغییرات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مجبور [illegible] [illegible] شان و شرف
[illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اروپ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شان و شرف
داشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نعمت نفیس سلطنت و شکر تحصیل صدارت از این جهات و اقترانات که مطلع نعمه و منی
تا امروز همه جهات عمور الخیر و الشأن نداشتم هر قدر که توانسته ام بطور ابهام اشاره و حسن نیت
با همه دولت و ملت عرض کرده ام مقدمه شرح انگیزه کارها طرح نداده است ۵

چون کارها بر وجه تازه گرفت و آثار ترقی آشکار [illegible] و نمونه های خیر و خوبی عمومی پدیدار گشت
این مقدمه در عالم تاریخ نگاری بیرون عصبیت [illegible] حقیقت نویسی را الحق ~~[illegible]~~
و با دیدن بی ضررها حقیقت نویسی را شعار خود ساخته است [illegible] در صدد برآمدم
و شرح آثار این دوره را که هیچ بعد از محاق و رجوع بعد از طهران بعد از عزیمت بعد از
ولت دولت گذشت بعد از قلت اسباب نگارم و دور الحق را تلقین از کارها این صدر علیه قدر
آمر فنا های منتخبه دولت مملکت فکرت بر زبان آرم و چون آثار رشد بر اغلب از مردم آشکار است بعقیده ام
مختصر و عیان از بزرگان انجمن و خوبی اینها را امانت که مساعد بحث بزرگان وعده ملکیم
و تاریخ خود را برای آن نگارم شکر خدا که امروز که پرتو چراغ از کشف ظاهر گشت و صادر
زبانم از عقد فرو بیرون آمد بعد از ترقی که در کتب تالیف و ترجمه و تاریخ نویسی را که به
و در بستر است غنیمت بودم امروز که به قلم شکسته را اصلاح کرده معتقدم که خود را
با اوزنه

با اوزنه و آنکه در از عزیمت اتفاق نکرده و مختصر مطالب را ابراز نگارم و این حال
بحال اشخاص که ~~[illegible] شرح حال [illegible] مستقل [illegible]~~ شده و شرح حال صدور و وزرا
[illegible] سلاطین قاجاریه را مثل تاریخ سلاطین کلی که به مختصر برخی امور ایام آن
کارها در خور و هر یک را اثبات کنم و عزت و اقبال و دوری و نادری خطا و صواب
امور آنها را باعث عبرت دیگران سازم و در این کتاب شروع شود شرح حال که از زمان ارشد دولت
قاجاریه که اول ایشان ~~فتح علی شاه [illegible] اعتماد الدوله [illegible]~~ شده و اکنون حال ابراهیم خان
اعتماد الدوله شیرازی است و خاتمه آن با اسم مبارک حضرت مستطاب اشرف امجد اعظم اکرم آقای امین الدوله
صدر اعظم روحی فداه زینت می یابد و پس از اتمام این جلد و تکمیل او از حالت کناره از اعتراض صفحات
بر عبارت شروع کرده کتاب بالنسبه شرح حال هر یک از وزرای بزرگ را تا اوایل حالت
انتساب و زندگی نگارد و هر سالی یک جلد و به هر یک از تقدیم سرایم امیدوار است [illegible]
جز ایراد و عوض سطحی نگارم و در این وادی بیهوده هیچ تقص قدم نگذارم [illegible] مجبور شدم دنبال هر عالی امر
رتبتی نگاه نمایم و سعادت فقرا هر قیمتی را بیرون تبلیغ کنم که نحو الله ~~[illegible]~~
در این دوره برای حال مردم بهتر کرد آن تیغ را بیرون ساخت و از نزاع بی جمع ~~[illegible]~~ در این لحظه هزار
دفتر حساب و تفریغ پرداخت بحمدالله دوره گذشته است که صنعت نویسی و تقریظ گویی و مدح و توانی
منسوخ گشته عین مطلب و معانی صحیح را ~~[illegible]~~ باید نگاشت و الفاظ مترادفه

و تفصیل کلام را که باعث سرگردانی است باید بنگارد که نوشت انشاء الله شرح ترجمه حال [illegible] آنهاست
این صدر اعظم بزرگ را در این تألیف به یادگار صدارت ایشان نوشته شده است در اصل کتاب
نگاشته ~~[illegible]~~ بوده است که کارهای ایشان را برای آیندگان سرمشق میگذارد و در این تقویم
و دیباچه کتاب که گنجایش ندارد و مجمل از کارهای صدارت ایشان فقراتی مینگارد ولی مختصراً
اجمالاً در اینجا مینگارم و هر کس از تاریخ فرانسه اطلاع دارد میداند و این صدر اعظم بزرگ
در باب ایران همان کرد که سولی صدر اعظم دولت فرانسه در باب فرانسه بجا آورد
و در عهد سلطنت هانری چهارم پادشاه فرانسه در هزار و پانصد و نود و هشت مسیحی تا هزار و
ششصد و ده باعث شد آن مملکت فقیر مقروض پریشان را اصلاح کرده سعی کرد قرض فرانسه را
پرداخته مبلغ خطیری هم علاوه بر ثروت دولت اضافه آورد بعلاوه کاری کرد که فرانسه پریشان را
از سیصد سال پیش تا کنون دارای اعتبار و رونق کرده ساخته است و امروز از دول بزرگ
محترم جهان و دنیا شمرده میشود انشاء الله اگر وقت اقتضا کرد و در ذیل ~~[illegible]~~ تفصیل
شرح حالات این صدر والاقدر ~~[illegible]~~ ایران مجمل از شرح حالات جناب سولی صدر اعظم
سابق فرانسه هم نوشته خواهد شد کنون از حشو و زوائد این دیباچه معذرت خواسته
شروع باصل مقصود میکنیم و شرح حالات و خصوصیات و کیفیات ۸ نفر از صدور را بطور اجمال

بطور سرگذشت که عبارت در این اوراق مینگاریم و فهرست ۸ نفر را که نوشته
از صدور و القاب جاریه ایشان قرار ذیل است

صاحب اقبال بالکفایه حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله ابن حاجی هاشم شیرازی اول صدر اعظم آقا محمد خان و خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه

میرزا شفیع مازندرانی دوم صدر اعظم خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه

حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدر اعظم خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه
(در حاشیه: [illegible])

سید الوزراء قدس الله سره الامور صاحب الفضل والدرجه میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صدر اعظم شاهنشاه غازی محمد شاه طاب ثراه

صاحب العلم و منبع العرفان حاجی میرزا آقاسی [illegible] اول صدر اعظم دولت شاهنشاه غازی محمد شاه طاب ثراه

بنیان السیاسه عنوان الریاسه صاحب الکفایه والدرایه [illegible] الوزیر الکبیر والصدر القدیر میرزا تقی خان فراهانی اتابک اعظم صدر اعظم دولت سلطان صاحبقران ناصر الدین شاه طاب ثراه
(در حاشیه: [illegible] میرزا [illegible])

مدبر الامور الکافل لمصالح الجمهور [illegible] الاعظم فی العظماء میرزا آقا خان نوری [illegible] صدر اعظم دولت ناصری

صاحب الحشمه والشوکه میرزا محمد خان قاجار سپهسالار اعظم صدر اعظم دولت ناصری

ممهد الاساس ومؤسس الاطوار ذي الهمة الرفيعة
والحكمة المنيعة مقنن القوانين الجديدة
والمطلع بالتدابير السديدة ميرزا حسين خان
مشير الدولة قزويني سپهسالار اعظم صدر اعظم
دولت ناصری

ذي العزم الراسخ والمجد الشامخ صاحب الجود
والسماحة ومالك الفتوة والمروة ابو الفضائل
وابو المعالي ميرزا اقا خان امين نوري
صدر اعظم ذي الرياستين والوزارتين
صدر اعظم دولت شاهنشاه ناصر الدين شاه
و اعتماد الدولة سلطان الدين
روحنا فداه

صاحب الرأي الرزين والسكينة ومالك الحلم
والتي نشأت ذي الفطرة المستقيمة
والهمة القويمة ميرزا يوسف مستوفي الممالك
آشتیانی صدر اعظم دولت ناصری

بهمیت

الفرج بعد الشدة والعزة بعد الذلة مجدد
الاسم ... مقنن القوانين المفيدة
صاحب المنافع الاكيدة ... بعد حكمة
ومن ... اسرار ... في الارض والواقعة
مخرب الدوائم و ممهد الدعائم الجور
بعد الكور والعدل بعد الجور مقطع المضـ
ومجري المقاصد مقلب الامور والرسم ...
ذي الفضل الجميع والشرف الرفيع صاحب
الفضل والبراعة ومالك التدبير والعلم
والبراعة ناسخ الامور الماضية
وزينة الصدور الماضية والآتية
ميرزا علي خان امين الدولة صدر اعظم
دولت مظفريه

جامع الامارة مع الوزارة

جامع الامارة مع الوزارة وحاوي السلطنة
مع الصدارة

جامع الامارة مع الوزارة وحاوي السلطنة
مع الصدارة الصدر الاكبر والاتابك الاشهر
صاحب السيف والاقلام مالك الالواح
والاقلام ذي الرياستين ذي الكفايتين
مصحح الاعمال مصحح الافعال مقرب الامور
بالسداد صاحب الآراء السديدة المتينة
مخرب الدعائم ممهد الدعائم الجود بعد الكور
والعدل بعد الجور معطي ارزاق الجند بالنقد
ومبدل التفاخر بالعقد رافع اعلام ايران
بالعيوق ... بلاد المشرق
ذي رؤية ودراية ذي روية ودراية صاحب النسب
الشامخ والحسب الباذخ امين الدولة ودولة العلية
العالية في الملك والملة ... الملوك ...
... الملك و ملوك شاهنشاه ... سلطان عبد المجيد ميرزا
عين الدولة صدر اعظم واتابك اعظم ايران
دولت مظفريه روحي فداه.

۴۴۷

دربارهٔ او هیچ از دانشمندان اروپایی پرسیده تا برد العجوز را صحیح بدانند

یکی گفت سرمای آن از برد العجوز مخصوص زمستان عرب است که هم در ایام

مخصوصه ... از روزها از آن با زمستان و شواهد در زبان تفسیر را

بقرآن نوشته ام ذکر کرده ام آن وقت دانشمند خواهش

کرد که ایام و تاریخ ها را در دوره اسلامی بکار برده اند در یکی از روزنامجات

فارسی درج کنند که زمستان ... آن چند سال نداریم که در جای

اروپا تحقیق کرده نوشته شود اگر در اول سال آن بتاریخ هم با

تاریخ اسلامی و [illegible] دقایق فلکی و شمسی بکار برند

آن وقت باعث کدورت بعضی و نارواداران دولتی و دوستان خواهیم

آمد زودتر گفت اگر در لغات مشهور را نیز و روزها و ...

چیزی بکار برد باعث از جای کمی آگاهی و این جراید هم

اول کهنه و سالخورده را نخود ... مجبور شده بعضی ...

صفحه و از مقالات [illegible] در باب جراید در هر دوره نگار ...

و بعضی را از دولت بیرون آمده از زمان کشور از اکراه قدر ب

۴۴۸

تمدن و ارشاد

آن وقت که ~~قبلی~~ ایرانیان ~~...~~ در اوایل عصر جدید طلوع که ~~...~~ و دوره شدید

عادت و عرض ... و فرهنگ را تشنه شد شاه خود را ... برادر و ... و باغ

و فرزندان خود را ازو ... ترکها رسمی ... و رعیت غیرت در عصبیت

درباب جمعیت اسلامی آنان ... ایرانیان را ... و اسرار واقع ما اثر

دارد فیه ظلمات و رعد و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم

من الصواعق حذر الموت والله محیط بالکافرین

تا درخت ... اگر ... تقدیر کرد ...

... ادبیات و تواریخ ... که ... دایم ...

سطری خواهم نگاشت ... اگر ... باعث عبرت ...

گردد گویند برد العجوز یا برد عجز را ... آخر ... و توضیح ...

سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام ... تعبیر ... کرد ...

هفت شب و هشت روز و آنها را گشت و ابتدا و انتها آن ایام چهارشنبه

بعضی ... بجهت ... را الحق شمارند و عرب آن ایام را ایام عجوز و برد

... و ~~...~~ ... آن ایام عجز است بجهت آنکه در آخر ...

و آخر شتاء واقع شده است و فارسیان ده روز اول حوت را اهریمن نامند
ده اهریمن مشتق از آن است و ده روز دویم حوت را بهمن نامند و بهمنجه و بهمن
از آن مشتق است و ده روز سیم را آخر بهاره بیرزن نامند و جمیع آن ایام
و اعراب از این هشت روز اسامی معینه است روز اول را صن با صاد
و نون مشدده گویند و روز دویم را صنبر با صاد مکسوره و نون ساکنه
و باء موحده و راء مهمله خوانند و روز سیم را وبر با واو و باء
موحده و راء مهمله بر وزن قبر گفته اند و روز چهارم را مطفئ الجمر نامیده اند
و لفظ اول بطاء مهمله و فاء و همزه بر وزن محسن است و لفظ ثانی
بجیم و میم و راء مهمله بر وزن قمر و روز پنجم را مکفئ الظعن گویند
مکفئ [illegible] با میم و کاف و فاء و همزه بر وزن محسن است و ظعن
با ظاء معجمه و عین مهمله و نون بر وزن فلس است و روز ششم را
آمر بر وزن فاعل از امر است خوانند و روز هفتم را مؤتمر فاعل
از باب افتعال است [illegible] انتقال کرده اند و روز

و روز هشتم را معلل بر وزن محدث نامند چه مردم را تعلل
از [illegible] تخفیف سرما مشغول و سرگرم میسازد و عرب این ایام عجوز را
ایام شهله هم گفته اند از آنکه شهله بمعنی عجوز باشد و یکی از شعراء
[illegible] آخر هفت روز از این ایام را بشعر درآورده و یک روز را
که مکفئ الظعن باشد ذکر نکرده است و آن شعر این است

کسع الشتاء بسبعة غبر ‖ ایام شهلتنا مع الشهر
فبآمر واخیه مؤتمر ‖ و معلل و بمطفئ الجمر
فاذا انقضت ایام شهلتنا ‖ بالصن والصنبر والوبر
ذهب الشتاء مولیا هربا
واتتک واقدة من النجر

کسع بفتح ضرب است و معنی آن کسع بر وزن منع است و آن با دو
قدم بر پشت کسی زدن است که او را بیرون و مطرود کند
یعنی ایام عجوز زمستان را بر پشت زد و بیرون کرد هفت روز
که گرد و غبار بود و زمستان را بر کنار کرد پشت بر او کرد

و ایام گرما و عطش برآید در روز کرند مقصود این است که ایام زمستان
و سرما منقضی شده دقیقه روز ۴ و با بهار گرما و تابستان رسید در
منجر آب و نان نفع و چیست کنه و رای معنی عطش است که شتر
و گوسفند و است سیر بود آب نمی‌خورند و مرتعی نشوند و بمیرند
و تا جبر بروز فاعل اسم ماه رجب و صفر بر آنها است
که درگرمی هوا واقع شود و شتر در آن وقت بعطش می‌میرد
ابوالقاسم حریری در مقامهٔ بیت النجم خود این شعر را ذکر کرده و در آن روز
از ایام عجوز را ذکر نموده است لاادفی ءلی فی الصن و الصنبر
الا المتغفی و اخطلاء الجمر یعنی در روز صن و صنبر گرمی برای من
نیست مگر ~~[illegible]~~ بر اقتاب نشستن و آتش افروختن ~~[illegible]~~ جمره بخاری انتهی
و چنانکه در تعبیر این آمد دانسته می‌شود که مراد این است که این ایام را از آن جهت
ایام عجوز می‌گویند که عجوز زن در روز هشتم سرما که گرما آمده بود
داخل در سرما [illegible] بعقب [illegible] در سرما

در سرما بس گشت لهذا این ایام عجوز
نامیده کردند
صاحب معیار اللغة این هشت اسم را
برای این ایام در لغت عجوز ذکر کرده و ~~[illegible]~~
در لغت آمر مؤتمره نام روز هشتم است
نقل کرده ولی آمره نام روز ششم است ذکر کرده و همچنین
در لغت کفاء روز پنجم را مکفئ الظعن نوشته سهواً از قسم
از اقسام است در بعض کتب ایام عجوز را هفت روز گرفته‌اند
و روز مکفئ الظعن را ذکر نکرده‌اند چهار روز آخر از آخر ماه فوریه
دانسته‌اند و سه روز آخر از اول ماه مارس ~~[illegible]~~ گرفته‌اند
ابوالغوث این چهار شعر را از ابن احمر دانسته و روایت کرده است

کسع الشتاء بسبعة غبر — ایام شهلتنا من الشهر
فاذا انقضت ایامها و مضت — صن و صنبر مع الوبر
و بآمر و اخیه مؤتمر — و معلل و بمطفئ الجمر

ذهب الشتاء مولّیاً عجلاً
وأتتک وافدة من النجر

ابن بری گفته است این ابیات از ابن احمر نیست بلکه از ابی شبل
عاصم بن وهب البرجمی اعرابی است که در کتاب التکملة اسم او ضبط است
و ثعلب ابیات فوق را از ابن اعرابی ذکر کرده است و شیخ ابن
مالک در ذکر ایام عجوز این دو بیت را ذکر کرده است

ساذکر ایام العجوز مرتباً لها عند ان تأتی لدی الکل مستثم
وصنّ وصنبر ووبر معلل
ومطفئ جمر آمر ثم مؤتمر

اغلب شعراء ایام عجز را با واو شعر بسته اند و ایام عجوز دانسته اند و در هر
لفظ عجز و عجوز [illegible] اختلاف دارند و لهذا هر کدام را
[illegible] نمی توان حکم بغلط کرد

صاحب قاموس در معنی عجوز هشتاد و هشت لغت ذکر کرده و عدد آن
مطابق با عدد حروف اول و حروف آخر عجوز است لکن در کتاب العباب
خود گفته است که ~~[illegible]~~ معانی عجوز از هشتاد لغت
زیادتر است

حکومت مازندران

نمره کتاب ثبت	کارتن	ذکر نمره های قبل	ضمیمه
	دوسیه		

تاریخ خروج

زیادتر است بعضی آنها را در قاموس و سایر
کتب خود ذکر کرده ام و بعد از صاحب قاموس
بعضی از علماء ~~لغت~~ معانی دیگر برای عجوز بر لغویین پیدا
کرده اند که بر هشتاد لغت افزوده اند و ما
آن لغات را که بیشتر از هشتاد لغت است
در اینجا بر نگاریم که در معنی عجوز تولید
شده است ~~[illegible]~~ و آن معانی از این قرار است ملته و نمیمه ~~[illegible]~~
و نوعی از خرما و جرو کلب که طول یک باع و غرابه و اسم امیر است
که چشم او نابینا و اورا الحیة العجوز نیز گفته اند و [illegible] و تمبر و انبیاء را
صفتی که لغوی ذکر کرده است و کنایه از جبهه [illegible] و اسم کمان است
و [illegible] حمزه لعقاب و یک لغت در عجز و جامه [illegible] کرده با ثم
و کلف زن است و روباه و ذنب و رنگ و صحفه و آخرت و [illegible]
و عج و حیثیت ~~[illegible]~~ و خصلت ذمیمه
و لیس از ادبا قصائد ساخته اند که اقوال را عجوز قرار داده اند
و جمیع صدور ~~[illegible]~~ ابیات آن معنی عجوز را ذکر کرده اند آن قصائد [illegible]

نزد او، بو مصر موجود است لکن در ایران همان قصیده [illegible]

لو یغنی عمران معتبر نزد اهل فضل است که تا هزار [illegible]

گریه است و شفقت [illegible] است و تمام قوافی عجوز است

و [illegible] عجوز در این اشعار است [illegible] معنی دارد و گریه است

و مطلع آن قصیده این است

لحاظه دونها غول العجوز ... وشکت ضعف [illegible] فی العجوز

لحاظه [illegible] لها اشهر [illegible]

فکم قبضت مثالی من عجوز

عجوز اول بمعنی [illegible] است و عجوز دوم بمعنی [illegible] است

و عجوز سیم بمعنی [illegible] است دیگر تمام ابیات [illegible] را

در این جا [illegible] هر کس بخواهد [illegible] ملاحظه کند [illegible]

[illegible] بر او [illegible] ام

و علامه [illegible] محمد بن عیسی [illegible]

قصیده [illegible] در این جا [illegible]

الا انتبه عن معاطاة العجوز ... و نهنهه عن مواطاة العجوز

ولا ترکب

حکومت مازندران

نمره کتاب ثبت	تاریخ	ذکر نمره های قبل	ضمیمه
-	دوسیه		

تاریخ خروج

ولا ترکب عجوزاً فی عجوز

ولا تودع ولا تنکح فی عجوز

عجوز اول بمعنی خمر و دوم بمعنی زن

پیر سال خورده است سیم بمعنی [illegible]

ذمیمه است و رابع بمعنی [illegible]

و پنجم بمعنی [illegible] است و این قصیده

از قصیده اولی بهتر است و دیگر [illegible] ادا داد

العبد [illegible] فضل الملک

در سنه یک هزار و سیصد و [illegible] در ماه جمادی الاولی [illegible] روز

آن [illegible] بود [illegible] تحریر شد

مستوفی الممالک میرزا یوسف صدر اعظم ابن میرزا حسن مستوفی الممالک ابن میرزا کاظم استیفا و قدرش بلندتر از آن است که
در نیابات او سخن و بیان آید چنان اصالت و نجابت و بزرگی داشت که هیچکس از تمکین و اطاعت و فرود آوردن سر
نمی‌پیچید در عصر خود جمیع اعیان و مردم خود را بزرگ‌تر از او ندیده و بزرگان او را به بزرگی و به لقب هر وقت به بغداد
شرف میبردند اطلاع [illegible] کرده و مرتب [illegible] تا از مردمان متحیر می‌شد و هیچکس را با جمعه [illegible]
نمی‌شد در عزل و نصب خود [illegible] ارکان دولت بر او اعتماد و زینت و مثل دولت بود و دفتر او را از استیفای ممالک و وزارت
داخله معزول کردند کمالات او هیچ [illegible] آمیزه و [illegible] لشکر سابق شهامت و بزرگی داشت شوکت و رفعت در نظر
یک آن بود و دفتر او را از استیفای خود [illegible] در نهایت احترام و احتشام با همان عهده و مقام و وسعت [illegible] میکرد
رفته او را از حضرت دولت [illegible] مردم [illegible] اظهار [illegible] که [illegible] او میکرد با احترام و بزرگی او
جزو ذات او بود شاهزادگان بزرگ در عزل و نصب او در نهایت ترقی و احترام با او سلوک میکردند هر [illegible] خود را
بهتر [illegible] او میدانستند [illegible] که در این کتاب شرح بزرگی و عظمت ذات او را
مشروحا نگاشته‌ایم همین چند سطر در حق او کافی است مردم میدانستند [illegible] بزرگی [illegible] عظمت و اقتدار او در
عزل او بیش از مردم با احترام [illegible] در عزل او [illegible] ذات [illegible] بلکه هر [illegible] او [illegible]
شده در [illegible] عزل او [illegible] اعتراضات و انتقادات در [illegible] تبریزات [illegible]
صدارت و اقتدار [illegible] که [illegible] و بعد از [illegible] صدارت [illegible] در همان [illegible] وزارت [illegible] استیفای ممالک
صدارت داشت و در همان زمان وزارت داخله [illegible] حیران [illegible]
[illegible] نشسته بود [illegible] در روی [illegible] بحضور [illegible] اعلیحضرت سلطانی [illegible]
کرده و داده [illegible] صحیح [illegible] از [illegible] سلامت نفس [illegible] طبع [illegible] مردم [illegible]
مردم [illegible] که [illegible] در حضور سلطانی [illegible]
او را [illegible] و انصاف او [illegible] انصاف [illegible]
[illegible] سلطانی سعادت [illegible]
[illegible] در تمام اوقات [illegible] اعتنای [illegible]

میکرد با امان [illegible] و متانت و تحقیق و [illegible] او کارهای دولت را اصلاح میکرد و در هیچ [illegible] نظیر نداشته
دفتر مستوفی الممالک به وزارت داخله منصوب و میرزا حسینخان سپهسالار اعظم به وزارت عسکریه و وزارت امور
خارجه [illegible] سپهسالار اعظم بعنوان صدر اعظم [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] را [illegible] مردم [illegible] وزارت
خارجه و داخله و استیفای ممالک و صدارت [illegible]
مردمان [illegible] و [illegible] کارها [illegible] دولت تا انتهای صدارت
[illegible] و روایات و حکایات [illegible] استعفا
او [illegible] در سنه ۱۲۹۱ چهار سال قبل [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] مستوفی الممالک بود [illegible] میرزا یوسف [illegible]
[illegible] میرزا آقاخان صدر اعظم و میرزا محمد خان سپهسالار اعظم [illegible]
میرزا حسینخان صدر اعظم [illegible] میرزا آقاسی [illegible] احترام [illegible]
منصب میرزا یوسف مستوفی الممالک [illegible] میرزا آقاخان [illegible]
[illegible] صدارت [illegible] میرزا یوسف مستوفی الممالک [illegible] صدارت عظمی
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] صدارت و غیر صدارت [illegible] عزل و نصب [illegible]
[illegible] صدارت میرزا آقاخان
اتابک اعظم [illegible] میرزا یوسف مستوفی الممالک [illegible] میرزا آقاخان نوری
تعلق گرفت حکومت عراق [illegible] خان را بنیابت عراق روانه نمود میرزا آقاخان
صدر اعظم [illegible] استیفای ممالک [illegible] میرزا کاظم خان نظام الملک [illegible]

سرافراز آمد اما جهت انتقال منصب جلیل استیفای ممالک از مستوفی الممالک به نظام الملک امیرزاده نظام
الملک میخواست در عشر از مراجعت [illegible] و قوام دولت در سفر [illegible] مرضی نمیبود و مستوفی الممالک راضی
بامر او نشد لهذا مستوفی الممالک بقول میرزا آقاخان صدر اعظم معزول و به مصدر [illegible] مصمم طرد و تقرب [illegible]
ممتد ۱۲۶۹ میرزا آقاخان از صدارت معزول شد در دولت شش وزارتخانه ترتیب دادند وزارت
داخله با میرزا محمد صادق قائم مقام بود وزارت مالیه و استیفاء الممالک با میرزا یوسف تعلق یافت و میرزا
محمد خان کشیکچی باشی بوزارت جنگ سرافراز آمد چون میرزا صادق قائم مقام از وزارت داخله فارغ شد سپهسالار
میرزا محمد خان بیشتر ترقی کرد و امور لشکری با او بود و امور کشوری با میرزا یوسف آمد چون میرزا محمد خان سپهسالار
اعظم شد و صدارت کبری یافت باز مستوفی الممالک همچنان از وزارت مالیه داشت ۱۲۹۲ میرزا محمد خان
سپهسالار از صدارت معزول شد و او را بخراسان فرستادند جمیع امور دولتیه را بمیرزا یوسف تعلق یافت نیابت
افتخار را داشت ولی الصدر اعظم خطاب [illegible] با اینکه [illegible] بود در صدد [illegible] بنام سردار
جمیع امور بصلاح دید او بود و وزارت داخله و [illegible] بر اشتغال گذشت و عزیز خان وزیر
لشکر سردار کل بود ۱۲۹۴ اعزم [illegible] بر وسعت طهران تعلق یافت لهذا [illegible] طهران
را وسعت دهند و کفالت این امر را بعهده جناب میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا عیسی وزیر
دار الخلافه [illegible] و [illegible] مقرر شد [illegible] خندق حفر کنند [illegible] از خارج دروازه [illegible] طهران از
آنجا [illegible] روز یکشنبه یازدهم شعبان در سر [illegible] بافتخار [illegible] اعلیحضرت شهریاری [illegible]
[illegible] از نقره بزمین زدند و بهر یک [illegible] خندق [illegible] و میرزا عیسی وزیر متعهد شد [illegible]
خندق تمام شد [illegible] شهر [illegible] و نیم شد و دوازده دروازه [illegible] میرزا عیسی [illegible]
در انجمن [illegible] از اراضی [illegible] میرزا عیسی [illegible]
متعلق بمیرزا عیسی [illegible]
[illegible] سردار القرآن [illegible]
[illegible] جاودان [illegible] تاریخ بنا
[illegible]

هزار و دویست و هشتاد و چهار بوزارت سلطانی میگردد ۱۲۸۷ اعلیحضرت شاهنشاه ایران بزیارت عتبات
عالیات مشرف شد نظم کلیه امور ایران را بمستوفی الممالک سپردند ولیکن از مراجعت از عتبات حاجی میرزا حسین خان
مشیر الدوله سفیر کبیر ایران مقیم اسلامبول در عتبات امر [illegible] آورده چون [illegible] کفایت
در او [illegible] اورا وزارت عدلیه و اوقاف داده و سپهسالاری رتبه سپهسالاری رسید در [illegible]
[illegible] ایران در آن سال رفته شد مستوفی الممالک بواسطه [illegible] از خدمات خود استعفا داده [illegible] رفت
و اداره [illegible] در همان سال [illegible] شد و از جانب [illegible] ایام [illegible] اسم [illegible]
را تغییر داده [illegible] شد [illegible] اول روزنامه [illegible] باهتمام [illegible] مؤلف [illegible] طبع رسید ۱۲۹
[illegible] اعلیحضرت شاهنشاه [illegible] از [illegible] اول مراجعت [illegible] حاجی میرزا حسین خان
از صدارت [illegible] مستوفی الممالک را [illegible] از خدمات [illegible] بار دیگر [illegible] طهران
[illegible] حضرت [illegible] رجب المرجب [illegible] دار الخلافه [illegible]
شد و به منصب مستوفی الممالکی [illegible] در سنه ۱۲۹۱ در [illegible]
در دربار اعظم برقرار شد جناب مستوفی الممالک اول شخص و اول وزرای مختار از [illegible] میرزا یوسف مستوفی
الممالک حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله [illegible] امیر نظام [illegible] اعتضاد السلطنه وزیر علوم نواب علاء الدوله محمد رحیم خان معتمد الدوله
خازن [illegible] جمیع امور [illegible] مستوفی الممالک [illegible]
در همین سنه [illegible] وزارت [illegible] جمیع امور [illegible] مستوفی الممالک و مشیر الدوله
مستوفی الممالک وزارت داخله [illegible] سپهسالاری و وزارت [illegible] مشیر الدوله [illegible] ۱۲۹
حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله سپهسالار اعظم [illegible] مستوفی الممالک [illegible]
[illegible] سپهسالاری و وزارت [illegible] خراسان [illegible] معزول شد و او [illegible] مستوفی
الممالک بدون هیچ [illegible] رتبه [illegible] مملکت [illegible] ضمیمه [illegible] استقلال

وزارت را مفوض یافت و نهایت اقتدار را داشت در واقع از امیر سابق صدارت میکرد معزول و نصب
جمهور رونق و فتق امور و سؤال و جواب حکام و اختیار دادن به مستدعیان کلاً و طراً با او بود ولی لقب
نمیکرد و او را لقب صدر اعظم و هنوز هم از هیچ اندازه از این لفظ تا شروع است و عتیقه به صدا امتثال نمود
و در آخر منزول کردند و الدا این لقب در این زمان از او بود چون میدید رسم صدارت ادب
و احترام و بلند نظیر او نبود [illegible] لفظ مقید نبود معروف است [illegible]
در هر وقت قبل صدارت [illegible] و قدر خواهر [illegible] از قبیل صدارت اتفاق دولت او را پیش خود
امر میکنند و در قباب [illegible] و در خطاب [illegible] میکردند [illegible] او [illegible] و اقبال دولت [illegible] سلطنت
حضور حضرت [illegible] میرزا [illegible] نایب السلطنه [illegible] او [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] اعتبارات [illegible] سنه ۱۳۱ [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] مستوفی الممالک [illegible] صدارت [illegible]
اعظم را طلب [illegible] حضرت مستطاب اشرف اکرم آقای امین السلطان وزیر اعظم [illegible] وزیر حضور
و [illegible] وزیر دربار اعظم [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] امور [illegible] عموم مردم [illegible]
دل [illegible] اسم صدارت [illegible]
[illegible] صدارت عظمی را [illegible] مستوفی الممالک [illegible]
بیست و نهم شهر شعبان المعظم [illegible] صاحبقرانیه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] مستوفی الممالک [illegible]
را [illegible] صدارت [illegible] میرزا [illegible] صدر اعظم
[illegible] حضرت [illegible] وزیر اعظم [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] وزیر اعظم [illegible] صدارت [illegible]

ار [illegible]

از خاطرات و [illegible] حضرت [illegible] وزیر اعظم [illegible] را از خاطر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] صدارت
میرزا [illegible] مستوفی الممالک سنه ۱۳۲۱ صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] صدر اعظم [illegible]
وثایق صدارت عظمی [illegible] صدر اعظم [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] مشیر الدوله [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] صدر اعظم
[illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] صدر اعظم جواب [illegible]

کتابی را اوقات [illegible]

از امروز به بعد میکوئیم تحقیق و فوج فوق العاده مردان اطلاع و صوابدید صدر اعظم معلوم شد صدر اعظم باید [illegible]
باید مستقر داشته باشد و اگر بکرد و زمان گذاشته شوانند در [illegible] خانه حاضر شدن بایر او حاضر بیم بر وفق مطالب
مردم رسید که به صدر اعظم هر کس را به اسم برای اینکار روانه شود فرستیم خواهد که صدر اعظم برود آنجا هم مدام در طهران
و اطراف طهران هستیم هر روز برخورد کرد [illegible] گفتم [illegible] با مردم مطالب را عرض کند و حکم و جواب انجام بکرد
شخص را از جانب خود معین نمایند که او گفتم با مردم مطالب را عرض کند و جواب انجام کند و کارها در عهده او باشد و تعطیل نشود جمیع
کارهای روز باید رجوع به خانه او و دربار اعظم کرده امور نامحرم است کارهای خودشان را در خانه خودشان منتصر [illegible] را نزد صدر اعظم
هم باید هر روز در حضور خانه باشند و نگاه و علم سلطنت را جمع کند همه اخواه در طهران باشند و در اطراف طهران
چون امروز در وزرات کاری در بار امنیت امور امور وزارت خارجه است جناب ناصر الملک وزیر امور خارجه امروز بار
اینکار بهتر از همه کارهاست باید جناب صدر اعظم [illegible] و کارهای متفرقه باید در حقیقت اعظم
کارها روز است [illegible] از مردان اطلاع جناب صدر اعظم کارها کند و امر [illegible] را عرض کند امروز و فردا [illegible] [illegible] اعظم
جناب صدر اعظم هم از خوفی باشند [illegible] [illegible] میرزا سعید خان وزیر امور خارجه مرحوم در پهلوی میرزا آقا خان کار میکرد
ناصر الملک در پهلوی صدر اعظم [illegible] جناب صدر اعظم باید برود و میرزا [illegible] صاحب [illegible] و کارها را
[illegible] رجوع شده است و حکام و لایات و سرحدات باید [illegible] خود [illegible] [illegible]
و کارهای هر روز را با اطراف شخص و اطلاع خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
میگفته باشند و هر از [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] از روی صدق و الحق [illegible] و [illegible]
بسیار خوب نهایت [illegible] از [illegible] و [illegible] مطلوب است [illegible] [illegible] صدر اعظم
آن است که او با شیوه از شغل خود [illegible] [illegible] با منفصل [illegible] دستور العمل صادر شده است
۱۳۰ [illegible] دستور العمل [illegible] [illegible] نوشته شده است صحیح است [illegible] صدر اعظم در زمان [illegible] است
تغییر رفتار و گفتار [illegible] [illegible] نقل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ماه [illegible] صدارت کرده [illegible]
اینکه تقصیر و خیانتی از او سر نزده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روز [illegible] شد و ضعف بنیه برا او

حاشیه معقول کار شد

است که آمد در این هفتاد و شش سالگی روز پنجشنبه نیم رجب امر حسب [illegible] و [illegible] و ضعف بنیه وفات کرد
رحمت وسعت [illegible] او را [illegible] مرحوم [illegible] [illegible] طهران و جزو شمران در سر راه امامزاده [illegible]
قبر مرحوم میرزا معروف به بابا امامزاده [illegible] [illegible] مقبره [illegible] را [illegible] مرحوم [illegible] سر [illegible]
شده است و این ماده تاریخ [illegible] از تاریخ فوت [illegible] [illegible] شد تاریخ فوت صدر اعظم ۱۳۰۳
صحن و رواق [illegible] مرحوم [illegible] طهران [illegible] [illegible] در بیرون دروازه حضرت عبدالعظیم او بنا کرده
و نیز صحن و رواق و بقعه [illegible] [illegible] [illegible] در بیرون دروازه [illegible] مشهد او بنا کرده است [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] طهران [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] تمام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و سایر میدان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عنوان [illegible] [illegible] [illegible] فقط [illegible] خط [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معروف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حضرت عبدالعظیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مقبره [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صدارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مرقوم فرمودند محبت و لطف بار از دوام معدود ایمن بمیرد والده قریب رحمت است و صاحب نظر بود هیچکس
بشرا و عمه و خدمه نرفت و هر کدام دارای مال و افروند معدود برا اینها مخبر را هر ساله از خود نقد او جنس و وظیفه
میداد و خوار دارد کسر که خود برای مردم وظیفه کرده بود و در سیاحت کرایانه که تمام خود را جمع و آن قیمت به اکراه دانا بار رود از او عرض کرد
که کنیم و جو قیمت به اکثر آن است خوب است بار باب وظیفه نگار عوض جنس نقد بقیمه آنها داده شود مستوفی الممالک
با و تغییر کرده فرمودند مرد که مردم همه ساله از من جنس وظیفه داشته اند امسال چرا کنم قیمه دارد موقوف به ما نقد بر هم خایره
و حیات ابد ما چه کنم است خود را و میگفتند هر سال جو در کار کنم عمده و در زمستان وظیفه داشتم در زمستان کرالام باز
بنمایم و دانه بر مه جو داران مستقل حال قیمه داشت و از آنچه که خواهیم بر تمیز بسیار با این کتب جمع بابر هلاک است رسم مرحوم
صدراعظم هر روز حکم مراجعه حضرت و رسمش را حاضر شده و تا هیچ است مرد مان را آنان می داد و عزه او همیشه کرده بود
هر زمان هم جو فروش تجمع از رسم اهل سعره را برد و کم و نقصان میکردند و مردمان در خانه او مرف نهار و شام
میخوردند و سیم نشان در آن روز بیشتر مراجعه منت بوده و مبادا اگر از غیاب الحنی بیراکه تعیقه کمتر بود ولایات
مینوشتند و اگر یک تعیقه بکار و ولایات مینوشتند در باب مراجعه و تخفیف مالیات آن تعیقه مستمر بوده و هیچ جمع
انکار نظر نمیرسید و بجای تعیقه مراجعه و تخفیف مردم داده میشد و واسطه طمع چیزی هم داشت کمتر بر کار بی نیاز
در خانه خود نشسته بوده و عمل مردم را فیصل میداد و اگر در مطلب مهمی چون بعرض میرسید متعارف بود که ما بال پیشکار سیاسی بدی
راه است کم در جواب آن تمام مطالب بطور مساعده به دستخط مبارک مشرف صدور می یافت غیر از مراجعه ورد
و استصوابی در سال چهارده هزار تومان بجهت صرف مخارج مجلس او داده میشد و مصارف اینکار بر نیامده هم دینار
از این مبلغ را احیف و میل میکرد فقط آنچه مبلغ زیاد لازم شد محمد مختار خان صدر از درگاه خانه او طلب میکرد
و از آن نهار بهر ابراعظم میرزد و دو در آن مجلس صرف شد اگرچه مرحوم صدراعظم بشعر اعتنا نمینمود
و مردم کمتر او را شاعر میدانند لکن بزرگان در حق او همواره گفته اند چون شوق شعر ظاهر است شعرا زیادی گفته

جمله هیچ وقت میلی او نفرفته و از آنهم فقره دل شکن داشته چرا که این باعث ریا شان میشده در میرزا سلطه در هجو او اشعار
لب رکیکه از مرحوم میرزا ابی اف رنگا و میرزا احمد ادب نظام افشار نیز آن درد صفه او صفات میر بعیه
بکار برده اند مرحوم حاجی میرزا شیرازی درباره او چند قطعات هجویه رفیعه است رعنا ابی چنان اینکه ....
مانند شیخ و بد است و از دل عرفی بهجهات مبراز رکن او نما مرد و نظر مشغول در مجلس او از علم فضل
و ادب و شعر و هنر و تاریخ و اطلاعات .... از ترقیات فرنگ مجلس گرم است پیشتر اوقات مجلس او بگرمی
میگذشت اگر کاهی صحبت میشد از زراعت و فلاحت و حقوق آن است باید در مورد ... الحال و هنر است
یعنی و خیال ایشان المنجم است و از انشاء است الکامی گرامیات باعث واسطه بیهوده تمام آنچه که نگاشته است
و ذکری از او مراتب مجالس او کنایه از رفاه نمره و سیر فقه جماعت امم قلیم بود ... ما بقیه اسلام سابق از تاریخ
کمالات بهره نداشتند بطور مذکور مرحوم میرزا صدراعظم در خط نسخ میرزا فرو داشت و هر جمع
قرآن و ادعیه خوش خط بود نیز او میرزا با او نیازی که به تعقیبات که از قبیل فرقه نهایت میل را ...
را باید کار داشت جناب خاص صدر دانشمند میرزا هدایت امین الملک مستوفی دیوان فرزند مرحوم ... الملک
صاحب ناسخ التواریخ در جلد سوم حسنین علیه السلام دیباچه نگاشته است و آن دیباچه را با اسم صدراعظم
مرشح نموده است اگرچه بعضه میراث دیباچه از روی اللغه مر ... است ولی بی اندازه در آن دیباچه فصاحت
و بلاغت و براعت استعمال و اصطلاحات مرحوم به اسم صدراعظم نگاشته شده است مرحوم رضاقلی خان
هدایت الله شاعری در بلایت زمان و شرح حال وزراء و اعیان نگاشته است و دست بیع ترتیب
میرزا این او نمیرسد و در آن اوراق رقیم از اندازه مرحوم مستوفی الممالک طعن زیاد و صفات عوض و ....
میخواهد درباره او گفتگو میکرده نهایت مهارت و عداوت از آن دارد در عنوان آن مسئله این اشعار است
من کوچک خواهید بود و تمام آنها را من عاجز ... زنگ و خلق از تغییر هیچ ... عمر بشر ... مها

کرده و بیرون مستحضر نیست از جهان رفت و چیستی امانت و صدق و هوشیاری او بیهات روایت از جبار خان
بشنوید محضور حضور همایونی در دست آمده بر صداقت مرحوم میرزا یوسف دلیل است که فرو جبار خان
از قدیم چاکران این سلسله است در ~~حقیقت~~ از اکثر وقایع کمال آگاهی را دارد و روایت او
این است جبار خان میگوید یک ماه بعد از سفر همایون از اصفهان روزی عبدالحسین خان جوانشیر نزد من آمد
و گفت مستوفی الممالک مرا پیش خود طلبید فرمان امشب سه ساعت از شب گذشته محرمانه خود تنها بی زبان
مرا کار لازمی دارم و از پیش میرزا آقاخان آتابک اعظم در سعادت آباد و خانه‌های جاری داخل [illegible] و [illegible] است امور
جونت میکردم [illegible] برده و با هر که سخن نگوید بهرحال بعد سه ساعت از شب گذشته نزد مستوفی الممالک
رفتم اول گفت ~~اتابک اعظم~~ او همین اظهار کرد که در راه اصفهان اطلاعاتی من شاه اعلیحضرت اقدس همایون
روحنا فداه گفته بر اتابک اعظم نموده است و حالا هم آن مذاکرات را در میان دارد هرچه بشنیده امر براد [illegible]
آگاه نشدی نکتمان کردم مستوفی الممالک قرآنی از بغل در آورده برای من که خورده [illegible] اعتقاد و اطمینان
دارم هرچه با مربوط [illegible] بوجهی خاکپای مبارک برسانم و از آنجایی که من خاطر خواست نیستم و بیرون هم خاطر خود
نارا خواستم حقیقت امر را با دیگران برای من اظهار وضع غورا بیان کردم از قضیه مستوفی الممالک
گفت آتابک اعظم از شاه بدگمان شده است و در امینه آباد از من واقف محرمانه و قتل و [illegible] خان قره پاپاغ
و اسکندر خان قره پاپاغ و محمد رضا خان گرگری سرتیپ و میرزا هاشم آقا بیعت گرفته معلوم است
هر تخیل نیست این مطلب را بعرض خاکپای مبارک برسانید و خود شاه هم چند شبی در منزل خود آقاخان بخوابید تا این راه
برده است نمازا گرفتار نه نشیند بس این عواقب را تا خاکپای مبارک رسانید و چند روزی نگذشت و اتابک اعظم
بواسطه عادات خیانت گرفتار شد اما [illegible] آنکه در دولت ملک بعد بعضی اعتقاد نبود
داشت [illegible] سعید و [illegible] در هم جایگاه او بود که شبی در شب ساعت [illegible] از شب بیکن شده مرحوم
از غفلت خود بر میخوار است و در حیاط [illegible] پروانی و [illegible] خود میرفت و [illegible] در [illegible] است [illegible]
المرحوم [illegible] فرستاده [illegible] امین [illegible] راه انداخت دنبال علی اکبر بعضی و غلامعلی [illegible] شاه
مرقوم

شنیدنی بیشتر از کارهای بکوان کتب ارایان میرزا آقاخت و استعفای [illegible] خط تحریر او هر
تکه [illegible] و از ثبات [illegible] ولکه در است در [illegible] بردم زبان جمع [illegible] عمر حاجب
چنان بنیه الحق در زحمت فرزن میفرست بعد بعضی را کمان این بوده [illegible] از غم حاجب [illegible] وارد
تقریر نزاشت [illegible] حظ [illegible] و در عادت [illegible] بیمیز [illegible] و از خاطر فراموش نمیکرد
ولکن [illegible] ورزیده [illegible] اما [illegible] نفرتی منیشه در [illegible] غیر [illegible] بو سقف [illegible] روزی نگارنده
این اوراق نزد [illegible] خود نشیند میرزا محمد تقی خان صاحب الدوله حظ [illegible] گفت حاجب الدوله
اخبار شاه را بار [illegible] من از خبر خود [illegible] تمام [illegible] را [illegible] است

جناب مستطاب اشرف امجد

میرزا علی اصغر امین السلطان وزیر اعظم

کمال الجمهور وجمال الوزراء عظیم الرجال وکبیر الامراء صاحب رای وتمام عقل
عقل رسا و دولت [illegible] بالت مرد بزرگ و دیده مروت و دولت روشن
باهره و رایت و هیبت مشرکریم و صدر کرامت [illegible] بزرگی و آیه شهامت بحر زاخر ادب
و طود شامخ هنر [illegible] بالغ علا و نجم ثاقب ازهر [illegible] دارای [illegible] فنون
جامع المکارم حاوی المراتب مهبط المعالی و مصدر المناصب کهف الکفاة و بحر الموافاة
عم المفضال و فعال [illegible] الحقایق ابن الفتوة و ابو المروة جناب مستطاب اشرف معظم
میرزا علی اصغر خان وزیر اعظم [illegible] امین السلطان [illegible] من الله [illegible]
وحضرت [illegible] [illegible] در [illegible] او که [illegible]
پیشانی مبارک او [illegible] او و دیگران تفاوتی است عظیم تفاوت است [illegible]
لحته و هو [illegible] و [illegible] المجد [illegible] و [illegible] واستماح [illegible]
اول دو وزیر اعظم که امروز مسند [illegible] بلند [illegible] صحیح و معتبر [illegible] است در سال
هزار و [illegible] و [illegible] هجری [illegible] پدر بزرگوارش مرحوم محمد ابراهیم خان امین السلطان
انار الله تعالی برهانه از ارکان دولت وزرا و خیرخواهان [illegible] دولت جاوید [illegible] بود [illegible]
به صدق و دیانت و خلوص و امانت در درگاه خسروانی [illegible] جاه [illegible] خدمت
معروف [illegible] اوان گشت و [illegible] همگنان [illegible]

کلمه فائق نوشت و راه بیان هنر برین آورد که آن مقام منیع را از منظر لطف الهی [illegible]
افق همت گذاشت و این فرمانفرما و مرد وجه دهانی از عهد مهدی که آغشتن بهمت
عرفت و تمشیت نقص فنون و علوم لب و تکمیل آداب و رسم از مبادی علم و ادبی
کار به بصیرتی درست و فطرتی تام متعلقه مبادی بهام ملک و دولت و اجرای
اوامر و مقاصد حضرت سلطنت آمد و در شمار او همین ایراد چون در سال هزار و
سیصد و بیست و دو در سفر حج از عراق به رهم محوار ابهیان امین السلطان طیب الله تربته
ترک این مراکض و رخصت حجت قرب برد تمام مناصب و مشاغل اکثر هم را
در هم از جهت بنام مبانی به تحصیل مفروض و منقش با فتنه و فساد در ایران بنام
خارج آن تریش فتنه و بات الوزارة کابرا عن کابر کالتیع انبوبا
علی انبوب و در آن کارها با فان بپردخت درست و دشمن زبان اراد
کوتاه کرد و در کاردانی و صفات کامله او سخن دراز مختصر و این صفحه دانسته
در دریعان شباب طبیعت مزاج بهرگونه ای ودانی است و باین همه عزور جوانی
دکامرانی از ریاضت و تحصیل و ادراک لطایف بهره گرفت و از تحریر تحصیل و شاعری
معظم گاره و در روزگار و نیوی رحمت نشان و در خفی دقیق برهانی
و حقیقت از آنکه در حال محبت کمکش و کماره بهتر بستر نشان و از مرتع حالات
رای پرده رخش و هر کس در هر جا این حال ش نهش طمع مشقت آید رفاه حال نام
مگر استعداد ما و امداد و فطرتی پاک و عرقی و گرد و مرشی عالی و اصح شریف و گوهری تابنده
حاتم

با تمهید آن زمان بلطف مزاو من آنکه بکنه و این برید و از هرگونه لغزش مصون ماند
و آنچه اثر دکاء داشت و توانست دارد و توانا چشم بر او نظر تو نه همه کرده
باز چشم سبک نه ده دی خورشید است از همه بالعوان عز نور باشد جهان
بر همه ره توان گفت نیز او نبود است اعز الوزرا اصغر جهة الوزراء
لکن بمشکلات سهل التحمل ولم تکل و یا عین المحرومین عن المتاع چنانکه محضر او همه
محبت نستودن است و اظهار را به بهی مقصد و وفقتا به بستود و بر همه
حال مقرر انشائی مبادی و عمر به آن زبان و قلم بیان است و بر این
و قرار ای ترا آن و علی بهمان ملک بار و توانی تقریب ملک شاه
تا ایام حضرت شاه و دولت اعظم را اشاره مقصد و مقصد در از است
و هر گذشت تحریر شرح طولانی و داستان خلق کردش مفضل و نها به بیان و منش
را هم از آنچه از جعفر و یحیی گویند و روایت عقل و نقش مهر از آنکه بجمله ممالک
کمال ولطف ممالک طوایف کتب و منشم رای آن را فامیه ای در مصر آثار جهت آنچه
چه بر نوشت گفتارش را دهنی بعض الالقاب است بچه تعبیر با بر عنوان از شرح
در هر سزه نامه چه را بر کف وار از عرش فروغ بفرد اداره چه را بهر دو و از آن
عظمت و نوال و النعم ما قال التبر والورود فانا جرده محضا
بالبحر والافلاک از آنچه فطرتش از غور بهمتش از لطف بیانش از دل مهر انوار ازش
صدرش از مهر رقعش از رفعت جوادش از طبع رادش از اخلاص و از کفایتش

ارادت و منشور اخلاصش از شبهه و مشرب عذب بهشتیش از حیص بحارش

از لطف مجاورتش از شعله اطلاع و تحریرش از افاضات دلی و تدبیرش از حضر

مقدرش از زوال مقدرش از خاطره و لطفش از محاسن صفاتش مختصر از آن همه

منتهای و کرمهای و مهابت دینارها و درمها چو نتم دو مالیه ابر و صاحب الحزان را

لستند بهر تاج برادران این سلسلت شد به پرورش فن قارم معاف نزد آن است

غیر از صبر ندید سبحان فی حقیقة العوالم کلها مجموعة فی قطرة الانسان

حق چنین است سخن کوتاه کرده گوئیم مرحله دوران اثبات تقدیم اختصاص

جناب حشمت انتساب معظم میرزا علی اصغر خان امین السلطان در حضرت گردون

رفعت شاهنشاهی به آنجا رسیده که بهرام توان گفت مقدم مبارک شهریار

دانا را عزیز قائم شده و در کلیه امور و مصالح جمهور بلطف نهمت و معرفت غالب

گشت و در سال هزار و سیصد و شش شاه جم‌دانی که در آگاهیش جای ریب

و گمان نیست و یقین است که بعد از چهل سال تجربه سیاسات کشورداری شاهنشاهی

بر کماهی امور و دقایق اسرار مملکت عالم و بینا است و بالاخره مملکت داری

و توانا وی را منصب وزارت عظمی داد و بر تمامه ارکان و دعائم کارگاه

جهانداری برتری نهاد و اتفاق و کار [illegible] چنین افتاده که در جهان کل

بود

مبارک و خجسته کوکب مقتدرین لوازم ممالک و لکه اهتمامش و شموع مهمات

امورشه را بوجهی لایق پردازد و قلم و حکمش را لعبدات فاصله کامله

نماید حضرت وزیر اعظم درین سفر بعیه و گشت همراه متقدم در مقام

کوکبه همایونی بود و بالکل بر رجال دولت بوجهی تفوق جست و ملاقات

نمود که جمله او را با بیان ولی [illegible] ربوده و بمهربانی شیفته و گفته ایران

بر وسایل خود او معظم دولت شاه نیه بمواره در صدر عظمت نظر و عقد

و تقریر و رتق مسائل ارادات و کشف معضلات و درک ملاحظه نفی

دارد دولت و دول مملکت معظم است و قواعد نادر و معمول در ایام کار

را درک و اصلاح فی قاطبة الاحوال معروف و شهره دل

از آن لطف و احسان و اهتمام و همت که پیوسته نموده سرشته شده است که نه

نموده از این علماء مراد و نه راکب ... حیران کرد و کارها جان

کنی که دائم شب و روز این صدر و خجسته چو شاه مموده اند تحفه

خدا ایها جان بماند نشنه کی و فی شهر شعبان معظم سنه هزار و سیصد و نه

هجری تحت نظر شد در بیست و دوم ابتدا کرده و در تاریخ بیست و دوم

سلطانی ... بجناب محمد نعمتی بن ... از چهار روز تعیین به مولد الملک

ولایات ... تاریخ صدور ... حرره عبده محسن ادهم ...

[illegible]

یاقوت حموی گوید در معجم البلدان رام هرمز را مخفف نوشته است رام اسم فارسی بمعنی مقصود است
و مقصود است هرمز اسم کمالی را دیهیم رفته به معنی مقصود هرمز است یکی از شهرهای
معتبر خوزستان است اما اما محل تعغیر را هرمز گویند در این ناحیه میوه های سردسیری
و گرمسیری یافت میشود و در جبال اطراف در فصل زمستان برف است شعرا در تعریف
و تمجید رام هرمز اشعار زیادی دارند اما وضع حالیه رام هرمز از قرار تحقیقات
محمد علی خان زاده در سنه هزار و ... ۱۱ نایب الایاله عربستان بعد
رام هرمز جزء محالات عربستان و به واسطه متعلق بحکومت که تعیین شده و در آنجا ... نوشت
این تحقیقات را بواسطه الحاقی معجم البلدان نموده اینکه ... رام هرمز اسم شده و هم اسم بلوک است
بعد ... همین شهر این بلوک موسوم برام هرمز در بعد است بعد از اینکه طرف توجه هرمز ابن نوشیروان
شد معروف برام هرمز گردید و در سوابق ایام رام هرمز جزء مملکت فارس بعد حالا چند
سالیست که جزء ولایات خوزستان شده و از گرمسیرات است و این شمال غربی ... از رود ...
این ولایات هوا لیکن بیشتر از عرض است جلگه رام هرمز از معدن نفت سفید تا قریب جولکیات
را به اسم ... عرض بلوک رام هرمز از شاه ... تا ... و این بلوک
محدود است از جانب شرق بنواحی کوه کیلویه و از سمت شمال بنواحی ... قسمتی از ...

این کتاب تالیف و ترجمه میرزا غلامحسین خان افضل الملک زند
ابن مهدی خان شیرازی است و اصلش در منزل حاجی حسین آقا
ملک و کتابخانه سلطنتی ضبط است

تالیفات مرحوم افضل الملک

تفسیر قرآن	دیوان کامل نثر و نظم	سفرنامه های متعدد
یک جلد	۱ جلد	چندین جلد

تاریخ های مختلف — ... المعرب — المعجم ... خودشان است
چندین جلد — ۱ جلد

تفسیر چندین کتاب لغات عرب	تاریخ قم	تاریخ اصفهان	تاریخ مازندران	
۲ جلد	۱ جلد	۱ جلد	۱ جلد	

— در آن ... معرفت مدیر کتابخانه معرفت تمام این کتابها
از ورثه به یک قیمتی خریداری گردید و به حاج حسین آقا ملک فروخته
... والقرار در آقا ... ۱۲ ماه آذر ۱۳۲۴ - ۱۷ رمضان ۱۳۶۴

... این کتاب ... و بعض از ... است ... ۱۳۲۹/۹/۱۲ ...

و جنوب بنواحی بلوک فلاحیه هوای آنجا نیز بشدت گرم و از آنجا بسردسیر ... درخت کرچ در اینجا
دیده نمیشود الحق زرفها و نارنج و لیمو و سدر بر سر کنار نیز علاوه بر آن وقت عمل میآید و در گلستان
و بلندی این اشجار ضرب المثل است و در دامنه کوهستان شرقی این محل درخت کنار که عبارت از
درخت سدر است مخصوصا بطرز جنگل زیاد است میوه این درخت شبیه به آلبالو است اما بمراتب
خوش طعم تر و معطرتر و درختش شبیه به درخت بادام ... است در تمام عربستان برگ این درخت را
گرفته خشک نموده سائیده در حمام بجای صابون بکار میبرند ... و دافع ... گرد و ... بهتر
صابونهای فرنگی کف میکند و اهالی عربستان ... زیرا اگر در حمام صابون استعمال نمایند موی
سر و ریش آنها میریزد مقدار اراضی رامهرمز ... هر نوع کشت و زرع است و این محل شرب ... میکند
رودخانه بزرگ کوچک است که از کوههای اطراف ... و در هوای رامهرمز ... و ارتفاع
بقدری زیاد است که بیکدیگر ... از قناته بیرون ... بعد از ... ممکن است ... قطعه
در زرع و حرث ... در زرع ... رامهرمز ... زیاد است که ... دیگر
... اطراف برف ... قبل از حکومت منوچهرخان معتمدالدوله اعراب
رامهرمز بیشتر از ده هزار خانوار بوده و مشهور بطایفه آل خمیس اما در ایام حکومت
نگذاشت ... بواسطه ... بقدری ... زیاد از ... هزار خانوار ... از آل خمیس ... رامهرمز نبوده
و ... سال قبل از این ... از آل خمیس ... هزار ... خانوار ...
و در این اراضی شیخ قبیله ... ابن ... شیخ سلطان ... ابن ... بود و ...
دیده بودم

دیده بودم و بیشتر املاک آنجا را از محمود ... آل خمیس ... بودند و در زمستان ...
... سیاه چادرنشینی دارند ... از معارف رامهرمز ... منسوب به ... شده ...
چنانچه در ... معروف ... مؤلف ... ابو الحسن ... ابن محمد بن عبدالکریم
جزری معروف بابن اثیر نگاشته است و ... و در ... اسلام ...
در شرح حال ... در شرح حال سلمان ... سلمان فارسی ابو عبدالله و معروف
بسلمان الخیر ... سلام ... از او سؤال نمود ... نسب خود را بیان کن جواب داد
که من سلمان ابن اسلام هستم اصل او از فارس از رامهرمز و بروایت ضعیف از جی که از
شهرهای چهارگانه اصفهان است اما بتحقیق اقرب بتحقیق ابن اثیر جزری ... و همشهریان او ...
که اول ... سلمان ... از اهل رامهرمز بود قبل از اسلام موسوم به ماهویه ابن
بود ... ابن مور ... ابن بهبودان ابن فیروز ابن ... که نسبش ...
آل ساسان میرسید مدتی از عمر را بطریقه مجوس ... و ... وقته ...
آتشکده بود ... بعد تغییر ... بطریقه ... را در ... و ... معروف است
در دیر ... نفر ... بعلاوه ... ابوطالب فرموده بود
و در دیر ... که حضرت ... که ... و ... آخر ...
نبوت ... سلمان در ان دیر ... فرمود ... مشرف شد

و چندگاه از هنگام که ایران ... در مدرسه جندیشاپور که از بلاد خوزستان [است] معلوم
معروف است و در اطوار آن مدرسه طبی مشهور بود با عبارت این کلمه طبیب مشهور عرب که
در حدود ... طبابت معالجه می‌نمود و مدرسین و ... این کلمه چنانچه در متون
تواریخ ضبط است تا صدر اسلام ... کرده بود اما سلمان ... در ... داشت
سلمان علاوه بر علم طب و هندسه ... و ادبیات و زبان عرب ... داشت
با اینکه عجمی الاصل بود اما در شعر و تکلم ... بلاغت و فصاحت را ... بود
شعرای عرب بود و در ... در شامات ... کرده بود و ... بزرگ ... کرده بود
در دین نصاری ... و ... را داشت ... ایران و ... داشت
و بعضی از مورخین فرنگ را عقیده این است که سلمان زبان یونانی را هم ... کرده بود
در مراجعت ... با ... باستان ایران ... بودند در خانه ... که
راه ... منزل کرده بودند و بعضی ... با ... سلطنت ...
... و ... از طرف پادشاه ... خوزستان رسید
که سلمان را گرفته ... سلمان ... در خانه ... مخفی
و ... او ... او سؤال کند ...

جواب مجوس ... سلمان ... بود و ... از ... بود و تحقیق
... از در ... و ... و نزدیک ... که سلمان در ... بود و این
... را ... سلمان چنین ... در آن تحقیق که ... و دیوان او
برای ... بود و ... چراغ ... کرد و منتظر بود که ...
محض را دید ... از ... زیر زمین ... که او ... و در ...
... را ... دانی تحقیق ... کرد ... سلمان ... در ...
... روشن کرد ... که ... را ... خود ... و ... بسیار
... و ... از راه ... که به جندیشاپور رفت ... کلمه
چنانچه ... که با ... داشت ... بود و ... و
... در ... عبارت این کلمه از سلمان ... سلمان بعد از چندی
توقف با کاروانی ... و ... و ...
برداشت در ... کاروان با او ... تحقیق ...
... و آن تحقیق ... را به ... برد و ... قبل از هجرت ...
بود چنین که در ... آن ... بود و ... را به ... در ... قبا

نماز شام حضرت آنحضرت تشریف مقداری خرما همراه داشت نزد آنحضرت رسید موضوع مرد
عرض کرد که این صدقه است حضرت فرمودند که صدقه بر ما حرام است و بر [illegible]
بشارت فرمودند که اینها بخورند بعد از تشریف آوردن حضرت از قبا به نفس نفیس
باز سلمان به ملازمت آنحضرت مشرف شد قدری خرما دیگر عرض کرد که این هدیه است
آنحضرت فرمودند قبول هدیه برخی نمایند و بتقریب [illegible] بر حضرت بسیار حضرت
ملتفت شد که مقصود وی [illegible] مهر نبوت است تعیین مبارک را گشودند و مهر
نبوت را بسلمان نمودند سلمان از [illegible] [illegible] شنیده بود که علامت [illegible]
بروز نموده اظهار کرد که صدقه و هدیه قبول نمیکنند و در تعیین علامت دلائل خاصه
انبیا است سلمان در همان مجلس بدولت مانند حضرت فخر کاینات [illegible]
اسلام مشرف شد و این در [illegible] سال [illegible] هجرت است و از آنجا که سلمان غلام آن
شخص یهودی در آن شهر بود حضرت از اموال غنیمت مقدار بیضه مرغ زر سرخ بدان
دادند که خود را از بند آن شخص یهودی خریده آزاد نماید و از
معجزه آنحضرت آن بیضه طلا که بنظر بیشتر از چند مثقال نمینمود در وقت
وزن کردن مثل وزن [illegible] قیمه بود اگر ما شرح حال سلمان را بخواهیم

مفصل بنویسیم کتاب علاحده [illegible] درزمان حیات حضرت فخر کاینات از غزوات بزرگ که سلمان [illegible]
در سال پنجم هجرت در مدینه خندق [illegible] [illegible] تحقیقات [illegible] ایران خندق حفر نمود معروف است
در [illegible] سلمان [illegible] [illegible] که کرده در سال [illegible] چهارم هجرت وفات یافت و قبرش در مدائن
موجود است و بعد از حضرت فخر کاینات [illegible] [illegible] [illegible] سفر [illegible] [illegible] مامور
[illegible] بود و [illegible] از حضرت حضرت علی ابن ابی طالب [illegible] [illegible] اما [illegible]
این کلمه [illegible] [illegible] [illegible] بدون [illegible] [illegible] بود ما را سبب
خارج کرده ایم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بیان نمائیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] که مرجع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این کلمه اول [illegible] است در میان قبایل عرب [illegible] [illegible] که او را [illegible] میخوانند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذکر [illegible] زبان فارسی را [illegible] بود
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و بلاغت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اما
[illegible] [illegible] معلوم [illegible] بعد از آنکه [illegible] [illegible] عرب را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعد از فراغت از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] طبابت و معالجه بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معالجه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در مسجد [illegible] کوفی و کامل موجود است   و از معارف [illegible] منسوبین [illegible]

ابو محمد است که وزیر سلطان الدوله دیلمی بود و در [illegible] و لقب [illegible]

[illegible] حمدالله در نزهت گوید از بناهای اردوان است [illegible]

ملوک [illegible] رامهرمز [illegible] قدیم رامهرمز است که حالا قریه کوچکی است

[illegible] فرسخ از شهر دور است و این بلوک مشتمل بر [illegible] ده و

قلعه [illegible] نیز موجود است

[illegible] بن [illegible] در [illegible] نوشته است

[illegible] ابتدای اسلام [illegible] رامهرمز [illegible] بعد از میلاد [illegible]

کرده است [illegible] خوزستان [illegible] رامهرمز [illegible]

[illegible] امیر تیمور بطرف شیراز [illegible] از آن عبور کرد شهر را خراب [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] سال است [illegible] بنی کعب [illegible] رامهرمز استرداد [illegible] رامهرمز

[illegible] رامهرمز [illegible] قسمتی از شهر رامهرمز [illegible]

[illegible] رامهرمز [illegible]

[illegible] رامهرمز [illegible]

[illegible] قرآن نوشته شده است

[illegible]

دالکی

یکی از نواحی دشتستان است جزو حکومت بوشهر است در نقطه شمال شرقی بوشهر واقع است

امتداد این بلوک سه فرسخ و عرض آن منتهای فرسخ است از جانب شرق و شمال محدود بنواحی بلوک

خشت و از مغرب بناحیه زیراه و شبانکاره و از جنوب ببرازجان و دیگر قسمت آن

ناحیه تنگستان است قصبه این ناحیه موسوم به دالکی است [illegible] فرسخ از [illegible] و چهارده

فرسخ از بوشهر دور است در [illegible] سال قبل [illegible] است

این بلوک مشتمل بر هشت ده است   انتهی

کد

شبانکاره

[illegible] موضع را در فارس شبانکاره گویند یکی شبانکاره بزرگ است

که بلوک عظیمه است و یک قسمت از چهار قسمت فارس است و شبانکاره بزرگ

مشتمل بر [illegible] بلوک است و هر بلوکی عبارت از [illegible] است و تاریخ مفصل عظیمه

دارد   و شبانکاره کوچک یکی از بلوک دشتستان است در شمال بوشهر واقع است

طول این بلوک هشت فرسخ و منتهای عرض چهار فرسخ است غالب زراعت [illegible] است

و نخلستان آن [illegible] نیز دیمی است   رودخانه [illegible] از [illegible]

[illegible] قصبه حاکم نشین [illegible] موسوم به [illegible] است ده فرسخ از بوشهر

دور و شش فرسخ از [illegible] دور است [illegible] این بلوک [illegible] شبانکاره

دارد و تمام بلوک مشتمل بر بیست و [illegible] ده است

کازرون

یاقوت حموی در معجم البلدان [illegible] کازرون از شهرهای فارس مابین دریا

فارس و شیراز است شهر معتبر جامعه دارد است بالطول ده میل طول و در مصر شهر آباد

و مرکز تجارت بعد بهمان قسم هم کازرون در ایران است و در این شهر کارخانه

های [illegible] بسیار معتبر است و هر چه در موسم [illegible] است و از منسوجات ممتاز است

در این شهر باشد و در اطراف شهر باغات معتبر و قصور عالیه است [illegible]

گلستانهای معتبر دارد و شهر [illegible] در کاروانسرای بزرگ [illegible]

مسجد جامع این شهر [illegible] شرف بازار و کاروانسرا است ساخته شده عضدالدوله

دیلمی کاروانسرای [illegible] و هر روز [illegible] از قرآن [illegible]

میگرفت [illegible]

در کازرون [illegible]

و از مغان از آن شهر باطراف [illegible]

اصطخری گوید در کازرون [illegible] شهر بزرگ [illegible]

اما کازرون [illegible]

ساخته شده است و در تمام مملکت فارس شهری بخوبی [illegible] کازرون نیست

و از آنجا [illegible] در [illegible]

اهل کازرون معروف است علمای بزرگ از کازرون بیرون آمده از جمله ابوالعباس

احمد بن منصور است که در [illegible] بغداد آمد و [illegible] شافعی را [illegible]

و در حقیقت [illegible] کازرون آن طریقه را در آنجا رواج داد و در [illegible] الدوله [illegible]

[illegible] در شیراز [illegible] درگذشت انتهی

حمدالله مستوفی

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب گوید کازرون در سوابق ایام شهر [illegible]

و بانی آن [illegible] طهمورث دیوبند بود و [illegible] بنام [illegible] و [illegible]

و [illegible] دریست و [illegible] است شاپور [illegible]

[illegible] و این سه ده [illegible]

[illegible] کازرون را [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]

فیروز [illegible] داد و [illegible] کازرون باسم آن سه ده مشهور است

در اطراف کازرون قلعه [illegible] است [illegible] است

[illegible] منسوب است و [illegible]

و [illegible] و در آن [illegible] است [illegible]

در جهان نیست و همچنین [illegible] در آنجا باشد [illegible] در کازرون نیست

[illegible] در اطراف [illegible] محکم باشد و [illegible] دارد و [illegible]

[illegible] طراوت [illegible] و مردم آنجا [illegible] شیخ ابواسحق کازرونی

[illegible] و [illegible] در آنجا [illegible] است [illegible]

[illegible] کازرون است

ابن بطوطه [illegible] کازرون [illegible] است [illegible] شیخ ابواسحق [illegible]

و [illegible] ابن بطوطه در [illegible]

[illegible] کازرون [illegible] و شب روز [illegible] شیخ ابواسحق [illegible]

مفصله در این زاویه هرکس از درویش‌ها برسد و تا سه روز مهمان و این خود از اشیاء
ایشان است و آن مجموع اثری است از لزوم و گوشت و روغن و مطبخ نیست که آنجا
وارد شود و سه روز و سه شب بام اوراق که دارند و لقمه و امکان لوازم شغل
اورا فراهم می‌آورند خدمه این زاویه از اهل شهر به شغل معینه بعضی از این خدمه
رسانی و نیز [illegible] و بعضی [illegible] دارند و تکلیف ایشان این است که بعضی از اوقات
از خدمت باز آیند و منظفه زاویه مشغول تلاوت قرآن باشند و برای
[illegible] واردین که به زیارت شیخ می‌آورند دعای خیر نمایند
شیخ ابواسحق نه تنها در ایران بلکه در هند و چین معتقد دارد علما [illegible] چین و هند هم با او
اعتقادی [illegible] دارند [illegible] از جمله هندیان از هند و [illegible]
لوازم ایران [illegible] در القلوب [illegible] تفاوت [illegible] از روح
شیخ التماس کنند و نذورات نمایند و کشتی‌ها [illegible] امور
مخصوص از طرف شیخ زاویه بعض [illegible] دریا در [illegible] فقرا در رواق
در [illegible] هر کس [illegible] از [illegible] و [illegible] است و وارد
[illegible] و مامورین زاویه [illegible] از [illegible] و [illegible] فرستند
کازرون می‌آورند علاوه بر واردین [illegible] زاویه آمده و مقیم
باشند فقرا [illegible] از اطراف آمده و [illegible] این زاویه [illegible]
اعانه

اعانه دریاهای [illegible] شیخ زاویه کازرون جمعیت فقرا [illegible] معتقدین را به حوالی
و معروف شیخ ابواسحق را [illegible] به روزی [illegible] است [illegible] و عالم [illegible] سبب
اشتغال [illegible] در این اوقات [illegible] کازرون [illegible] از طرف [illegible] پادشاه [illegible] ده هزار [illegible]
[illegible] شیخ ابواسحق [illegible] وارد کازرون [illegible] انتهی
ودیع از کتب ترکی عثمانی نگاشته شده است. ابواسحق کازرونی از مشایخ صوفیه و [illegible]
ابراهیم ابن شهریار است [illegible] الحضر بارگاه حضرت محمد [illegible] صلی الله علیه و آله را
در خواب دید [illegible] از حقیقت تصوف پرسید و حضرت در جواب فرمود
التصوف ترک الدعاوی وکتمان المعانی و از توحید پرسید و فرمود
کل ما هجس ببالک او خطر فی خیالک فالله سبحانه بخلاف ذلک
التوحید ان تنزهه عن الشک والشرک والتعطیل و شیخ ابواسحق
در جواب یکی از مریدان گفت کمترین عقل آن است که دنیا را ترک کنند و [illegible]
و بالاترین عقل آن است که [illegible] را ترک نمایند تاریخ وفاتش در سال چهار
صد و بیست و شش وقوع یافته است. انتهی
احمد رازی در هفت اقلیم از شعراء کازرون خواجه امین الدین وزیر اتابک مظفر الدین
[illegible] را نگاشته است و باز احمد رازی از بزرگان کازرون شیخ [illegible] را
[illegible] که معاصر ابواسحق بوده است و خواجه حافظ در مدح او در ترجیع بند گوید [illegible]

[illegible] جامع [illegible] حافظ [illegible]

و نیز از معارف کازرون مولانا جلال الدین محمد علامه دوانی است که در فنون
بیان و قدرت بیانی از تحریر اوصاف و کمالات او و دیگر تصنیف و مؤلفات
آن جناب عالمگیر است به طوری که ما را حاجت به تفصیل نیست و در خدمت امرا و سلاطین قرا
قویونلو و آق قویونلو ترکمان احترام تمام داشت و در ایام شوریدگی مملکت
که به واسطه جنگ شاه اسمعیل صفوی و سلاطین آق قویونلو وقوع یافته بود جناب مولانا
مدتی در نواحی لارستان و بندر جرون که نزدیک به هرمز است توقف نمود
بعد عودت از آن نواحی و صلاح جمهور را در توقف ندیده از آنجا گشته متوجه کازرون
گردید و در نزدیکی که آنجا در محلی که شرح حاله کازرون وارد دار امیر
ابوالفتح بیک برادر سلیمان بیک با بعضی از ترکمان گردید و به احترام او را
دید و بعد از چند روز ناخوش گشته وفات یافت و جنازه او را با احترام
تمام از آنجا به دوان که مولد و موطن اصلی آن جناب بود برده در جوار قبر
شیخ عمر دوانی که یکی از مشایخ مشهور است دفن نمودند و این واقعه در سال نهصد و
هشت هجری اتفاق افتاد

حاکم خواجه ... که در زمان سلطنت صفویه از فرمان ... مهاجرت نموده و اطراف
آن سلاطین حکومت کازرون را داشته در سلسله ایشان خواجه ... بعد
که از طرف شاه عباس اول در سال ۱۰۰۰ هزار هجری حاکم کازرون شد و ... طرف
عباسقلیخان

عباسقلیخان که ... هزار و دویست و شصت ... هجری
... و به اجلال حکمران کازرون بعضی ... که از آنها بوده است
و الحکمی ... در کمال ... فرزندانی ... معینه

سلسله دیگر از معارف کازرون سادات شیخ الاسلامی مشهور به ... است
... اسمعیل از ... مولانا جلال الدین محمد دوانی بود از ...
... از طرف شاه طهماسب سلطان صفوی شیخ الاسلام کازرون
و ... را ... منصب شیخ الاسلامی کازرون برقرار است

سلسله دیگر سادات طباطبائی است سلسله آنها ... کازرون آمده
... بوده ... دولت ... بوده ... محمد
... در این ... حیات داشته است

سلسله دیگر شیخ کازرون مشهور ... محمود بحرانی بوده در عهد شاه عباس
ثانی ... آمده و در کازرون سکنی گرفت و حالا از آن سلسله ...
شعرائی که منسوب به کازرون ... ارشد او ... بهادر
... شهرت عارف ... تخلص ... کازرون دارا ...
شده و ... آثار است

رام هرمز

در جوار آن رام هرمز در زیر سایه و سقف [illegible] در جای [illegible] است

حال به طرف بهبهان روانه شویم [illegible] بعد از رامهرمز [illegible] رودخانه

[illegible] یا [illegible] عبور کرد بعد [illegible] و از آن صحرائی است [illegible] و از آن

گذشت و در [illegible] شود [illegible] دیگر [illegible] نزدیک [illegible] امامزاده

[illegible] است [illegible] در حوالی [illegible] واقع است در نزدیک

امامزاده رود جراحی [illegible] خوزستان [illegible] کردستان [illegible] است

جریان دارد و آب [illegible] بیابان [illegible] رودخانه

[illegible] و در اینجا حکم [illegible] از شروع [illegible] فرسخ

محمره [illegible] وارد [illegible]

از آنجا راه [illegible] عبور [illegible] رود جراحی [illegible] کردستان [illegible]

در طرف جنوب این دره [illegible] و از سمت شمال [illegible]

[illegible] و در [illegible] طرف رودخانه [illegible]

[illegible] است [illegible]

رفته [illegible]

بزرگ [illegible] آب [illegible] دارد عرض این دره [illegible] فرسخ و طول [illegible] رودخانه

مسافت دارد [illegible]

در اینجا [illegible]

[illegible marginal notes]

در اینجا سه روز [illegible] از قصبه [illegible] رامهرمز عبور [illegible] راه [illegible]

[illegible] رامهرمز بهبهان [illegible] مرکب از [illegible]

در دو [illegible] منزل [illegible] و در [illegible] چهار فرسخ [illegible] امامزاده

عبور [illegible] امامزاده [illegible] واقع است و امامزاده [illegible] دارد

و این ده در [illegible] رامهرمز و ابتدای ناحیه بهبهان واقع است در حوالی

این ده [illegible] چشمهای نفت [illegible]

قیری که از آن بیرون [illegible]

بالمره [illegible] ساکنند و از آنجا [illegible] منزل کرد

و بعد به خوزستان (کردستان) که رودخانه جراحی [illegible] این ده معروف

شده است [illegible] منزل کرد [illegible] رودخانه کردستان [illegible] است

[illegible] ده خوزستان [illegible]

[illegible] و منازل [illegible] اعراب وحشی [illegible] از ده خوزستان

تا بهبهان [illegible] فرسخ مسافت است

شهر بهبهان [illegible] خوش منظر است [illegible] شهر [illegible]

[illegible] و از آنجا [illegible] مسافر [illegible] در بازار بهبهان

اقسام [illegible] است اهالی [illegible] خوش [illegible]

دهم مقیم است و از نور ... که در سیصد سال قبل از این و با شهر ... [illegible]

بود که دو بهم درهم شکسته شد و خراب شد که الان نصف ... هزار جمعیت دارد

در آن ایام حصاری داشته و دارای برج و باروی محکمی بوده است در سمت جنوب غربی

ارگ این شهر حاکم نشین است واقع شده است دو دروازه ارگ چند نفر

سرباز مستحفظ است و مطالعه کرد راه ادارهٔ مملکتی کوچه‌ها و معابر خیلی تنگ

و تنها است شهر مدرن ویرانی و خرابه دارد و ارگ آن باغی هم دارد . . .

آثار عتیقه این شهر زیاد است و دلالت بر سابقه دیرین آن [illegible] دارد شهر

بهبهان مرکز تجارت بزرگی است و علاوه بر محصولات طبیعی بهبهان را

بندر دیلم حمل کنند و از آنجا توسط کشتی انگلیسی به بصره و بوشهر حمل [illegible] غله

بندر دیلم ممکن است در تمام فصل [illegible] غله و حبوبات را بندر دیلم ببرند و از آنجا

امتعه انگلیسی و هند و غیره را به بهبهان می‌آورند در [illegible] نزدیک شهر بهبهان

خرابه شهر ارجان موجود است و بعضی از اعیان [illegible] این شهر از قباد [illegible] فیروز ساسانی است

[illegible] دوران است از بهبهان تا شیراز از راه دشت لیشتر ده منزل است این همان

راهی است که [illegible] از [illegible] که اسکندر [illegible] و امیر تیمور

گورکانی باشد در سیصد و چند سال قبل از میلاد اسکندر بعد از فتح خوزستان از راه [illegible]

رامهرمز و بهبهان به اصطخر رفت و در [illegible] پانصد و چند سال قبل از این امیر تیمور از همین راه

گذشته به شیراز رفت و وارد گردید در بین راه بهبهان و شیراز تنگه معروف به [illegible]

به [illegible] است و این همان موضع اسکندر با [illegible] از [illegible]

[illegible] آن دروازه فارس است اسکندر و امیر تیمور هر دو در وقت عبور

از این تنگه با فارس چند روز [illegible] توقف [illegible] گذشته‌اند در حوالی همان

تنگه دره معروف [illegible] است [illegible] راه از [illegible] تا بهبهان

[illegible] در [illegible] متفرقه هم بعضی منازل را نگاشته‌ام همان راهی است که اسکندر

دو هزار و سیصد سال قبل از این پیموده است و از دشت لیشتر [illegible] است در لیشتر

سیاه چادر [illegible] ایلات است و در [illegible] کوه‌های اطراف آن [illegible]

چون در آن [illegible] دشت خالی از جمعیت [illegible] و حیوانات [illegible] در دشت [illegible]

[illegible] کاروان [illegible] لهذا اکثر از بهبهان بندر دیلم میروند و از آن

[illegible] بوشهر میروند و از بوشهر به شیراز [illegible]

مختصر از بهبهان بندر دیلم [illegible] شرح بهبهان در اوراق [illegible] است

شرح بهبهان در [illegible] ورق [illegible]

از بهبهان [illegible] بندر دیلم چهار [illegible] عبور [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] است و [illegible]

[illegible] است اما [illegible] از [illegible]

بیرون میشود بصحرای زیتون میرسد صحرای زیتون بسیار باصفا و سبز است و بعد [illegible]

رودخانه بزرگ آن محله است که معروف به [illegible] و دیگری معروف [illegible] است

و این رودخانه وقتی هم ملحق میشود صحرای [illegible] را تقاطع [illegible]

از این محله بیرون میرود تا کنار دریا [illegible] مسکن و [illegible] و مزارع

مخصوص [illegible] زار زیاد است و تا کنار دریا [illegible] ده نشین مشغول زراعت [illegible]

در حال حاضر [illegible] از [illegible] و انهار [illegible] کشتی [illegible]

از رودخانه در این محله [illegible] عبور کرده [illegible]

[illegible] خاک [illegible]

[illegible] هم [illegible] و روی آنها را با چوب [illegible]

[illegible] بندر دیلم [illegible]

نزدیک دریا [illegible] هوا [illegible] تا بندر دیلم [illegible]

راه است و بندر دیلم [illegible] و در آنجا [illegible]

[illegible]

[illegible] بندر دیلم [illegible]

[illegible] خلیج فارس است [illegible] تجارت [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] ایرانی [illegible] بندر دیلم در منتهای

جنوب ایران و سرحد فارس است از بندر دیلم بطرف [illegible] بکلی

بندر دیلم

بکلی از روی آب عبور کرد و هم میتوان از خشکی [illegible] از کنار دریا

گاهی بطرف چهارفرسخی و گاهی [illegible] کوه [illegible] است و این محله ما بین دریا

و کوه [illegible] آبهای [illegible] غالباً [illegible] است

هوا [illegible] گرم است [illegible] خفیف است [illegible]

[illegible] است برای آنکه [illegible] دریا بعضی [illegible] کوچک

کم عمق [illegible] است [illegible] گذشت و [illegible]

[illegible] عبور [illegible] از بندر دیلم بطرف [illegible] از راه خشکی

[illegible] عبور کرد و [illegible]

عبور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خلیج فارس

واقع [illegible] است [illegible] از [illegible] دریا [illegible]

[illegible] دریا [illegible] این خلیج [illegible]

(بندر دیلم) [illegible] بندر دیلم [illegible]

401

در دریا جزیره خارک واقع است از طرف شمال جنابه از طرف بصره میرود تا هرمز و آبادان است
و از طرف جنوب به [illegible] میرود [illegible] است اگرچه این شهر از [illegible] چنان اهمیتی ندارد
و بار سفاین بیاه گاه [illegible] است معهذا اکثر ذخایر از آنجا عبور [illegible] میکنند وجه
تسمیه این اسم الکلمه جنابه [illegible] مشهور [illegible] است و اسم او معروف
گردیده است از جنابه تا [illegible] فرسخ و چهار فرسخ است الی وجنابه شهری
تاریخی است [illegible] و [illegible] ابو طاهر حسن الجنابی است [illegible]
[illegible] قرامطه [illegible] است و [illegible] در این [illegible]
[illegible] و [illegible] قرامطه [illegible] جنابه [illegible]
در بحرین [illegible] و [illegible] قرامطه را در بحرین
تشکیل داد و [illegible] او در [illegible] مضبوط است و [illegible]
[illegible] است [illegible] ابوسلیمان [illegible]
[illegible] حجر الاسود را
[illegible] بحرین آورد [illegible] حجر الاسود [illegible]
[illegible] قرامطه حجر الاسود [illegible] هزار [illegible]
[illegible] ابو سلیمان [illegible]
کرد [illegible]
آنجا

شرح حال [illegible] است

402

آنها از [illegible] است [illegible] ابو سلیمان و [illegible]
در روایت دینی قرامطه [illegible] رحمت [illegible]
بود [illegible]

در وضع قانادا [illegible] جنابه [illegible] تاکنون [illegible] است
که در [illegible] است از [illegible] جزیره [illegible]
دریا [illegible] است چون در [illegible] دریا [illegible]
[illegible] در دریا [illegible] است
از [illegible] قانادا [illegible] (زلق) رفت و از [illegible]
[illegible] دریا [illegible] از [illegible] بر [illegible] ارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هزار و [illegible] و چهار [illegible] هزار و [illegible]
بحرین [illegible]
[illegible] در دریا [illegible] جزیره خارک [illegible]

شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۰۳

دست اندازی میکردند که عمانیان و کمپانی در تابستان کنار رود و ... عمانی زنجبار را بقوت ... الحاق
شیخ بندر عباس و دیگر شهرها از خلیج تا مورد ... قوت انگلیسان از اطراف خلیج و دفاع
هلندیها از اطراف کنار میر مهنا را مجبور به فرار نمودند و در جزیره کوچک محصور شد ایرانیان بجا
شد ... هلندیها شدند و ایرانیها در کشتی ... هلندیها ... الان احکام ... خلیج
بحر درگذشت و ... هلندیها در این جنگ ... گشته اند ... الی
در سنه هزار و صد و ... هجری ... گشته ... عمانیان ... الحاق جزایر ... را
محیطه تصرف در آورد و جزیره خارک را بنادر محمد ... و ... در آن وقت
... سلطنت میکرد و ... و ... در جزیره خارک ...
و ... الان ... و ... در ... ایرانیان ... است
عازم مسقط است

از بندر ریگ بطرف دالکی ... از دالکی راه مستقیم بوشهر شیراز است
از بندر ریگ ... موضع است ... شبانکاره معروف است ... شبانکاره
اسم ده بزرگی است ... واقع است و اطراف ... ده بزرگ ...
و ... است در ... بواسطه ... شبانکاره اسم ... بزرگ ... است در
... شیراز ... شبانکاره ... و ... اطراف ... میکردند
در سنه ... هجری ... شبانکاره بزرگ ...
از ... در ... سنه ... هجری ... از ...

شرح ... شبانکاره ... و ... در ... این ...

۲۰۴

از شبانکاره حرکت میشود به ... ده چشمه نفت دارد آن چشمه نفت ... چشمه نفت
را مهر ... تقریبا روزی ... نفت ... از چشمه ... بیرون
در ... بطرف ... دستان ... میکنند تا ... بزرگ ... از این نفت
... از این ده تا دالکی یک روز راه است ... دالکی ... از خانه
خانه است ... ساخته شده اما ... است و ... دالکی
... از دالکی بطرف بوشهر ... کاروان است ... خط تلگراف
انگلیس از طهران به بوشهر از بوشهر ... دستان ... است و ... معتبر
عبور و مرور ... معتبر ... از ...
و ... ایران ... است از بوشهر شیراز ... واقع شده است ...
... بزرگ است ... از بوشهر بطرف شیراز ... میکند
... یکی از بوشهر شیراز ... تلگرافخانه انگلیس است ...
... از دالکی ... کازرون ... کازرون ...
... است و ... چشمه ... از ... اطراف
بطرف ... از کازرون ... واقع است ...
... در تمام ... معتبر ... کازرون
از میوه ... و از میوه ...
در ... شاپور ... واقع است ... از ...
این ... و ... است ...

با مجسمه‌ی بزرگ رومی که شده و در جای خود پیدا که در آن کشف [illegible] عالم است و حرمتی شده از سنگ تراشیده

بقلعه دختر صعود سخت منظره او بیج و خم رودخانه شاپور است قلعه دختر بالای کوهی از سنگ

و طرز این قلعه تقریباً شکل مثلثی ساخته شده با اسلحه جهنمی هم تا آن عصر ممکن است در

تسخیر شده مهندسین بنای این قلعه هم رومی بوده‌اند از قلعه‌ها یک [illegible] به مسلحه میرسد

در جنوب عرض و طول آن بود و بجز ابنیه قدیم شهر شاپور میرسد در وسط این ویرانه آثار دیوار

و از سنگهای تراشیده ساخته شده است در جلو مجسمه شهر سکه پادشاهی و عمارت سلطنتی اینجا

معمور است شرح الواح شاپور در اعلی حضرت [illegible] جهان [illegible] ثبت است

تمام منقوراتی که در شاپور در الواح منقش است تقریباً کار حجاران رومی است نه یونانی

و ایرانی برای اینکه هیچ شاهی ممالکات و منقورات تخت جمشید ندارد که کار یونانیها است

آن وقت یونانیها در رسم نقاشی و حجاری [illegible] کار را جلوه میدادند رومیها و ایرانیها کلیه

عاری از این صنعت بودند رومیان در یک لوح صورت [illegible] مناسب

و خارج از علم مناظر و مرایا است و این هم یقین است در سلطنت ساسانیها صنعت

یونانیها رو بتنزل گذاشته بود و هر چه صنعت داشتند و علم و صنایع رومی بود

شرح کازرون و بعضی ابنیه [illegible]

کازرون شهری کوچک اما [illegible] بناهات آباد و قشنگ و خوش منظر است در بازار کوچک

این شهر علاوه بر محصولات طبیعی و بومی از هر قسم امتعه هندی و انگلیسی یافت میشود در این

آب صاف در نهرها جاری است و اهالی کمتر [illegible] در تنظیف شهر [illegible] غالب با لقاب

در کوچه حرکت میکنند [illegible] در وسط این شهر بعضی مساجد و ابنیه عمومی دیده میشود تجارت اهالی

بیشتر

بیشتر از کالان است و با بنادر هندوستان است در انتهای جلگه کازرون دریاچه [illegible]

وسیعی دیده میشود راهی که از کازرون بشیراز میرود با مسافت هزار [illegible] فرسنگ

فرسخ است از جلگه به دامنه میرسد و بعد از دامنه بالا صعود مینمود و راه [illegible]

بشیراز میرسد [illegible] این راه عموماً بسیار سخت و صعب است و بیشتر این دامنه کوه پوشیده

از جنگل بلوط است در سنوات قحط و غلا اهالی میوه آن را آرد کرده نانی ترتیب میدهند

و سد جوع مینمایند از کازرون تا شیراز کتلها است همان کتلها که [illegible] است

اگر چه صعود این کتل [illegible] تخت [illegible] اما از [illegible] است که شیراز و

[illegible] کاروانسرائی میان کتل در اصل مقبره واقع است تمام این بنا

از سنگ خارا و [illegible] بنای این کار و [illegible] قدیم است تعلق [illegible]

[illegible] بعد از غلبه عرب [illegible] ایرانیان توانائی

چنین بنائی را نداشته و [illegible] قادر بر اینکار نبوده در حوالی آن بعضی [illegible]

[illegible] از اعمال [illegible] از این چند منزل طی شده شیراز میرود

از شیراز [illegible] راه میرود بزرقان میرسد و از آنجا تخت جمشید

خواهد رسید تخت جمشید و نقش رستم در آنجا است و در نقش رستم قبر

داریوش است چند صورت در آن منقور است که خطوط میخی است

که حاکی ولایت و [illegible] داریوش با شرح بعضی از آنها

محو شده و بعضی رو بزوال است در بالای الخطوط منقوره [illegible]

که رنگ چپ بند مقعر دارد و شکل او با سطح آب کم طرف رنگ کند وان
صحیح که خطوط در نهایت خوبی قرائت شده

زرفشان

رودخانه از زیر شهر زرفشان جریان دارد و به سطح آب از آن رود فانه
عبور نمود و شهر و رود سکر در قانهای مرایع اکثر در کی شکسته شده
به رود از سنگهای رخنه سفید رنگ بنا شده است
از زرفشان سیخواهی بالمره و رامهرمز بالی به ده فرسنگ
میباید و از آنجا تا شهر سر به سر قلعه سدس در آن است
شهر شوشتر در نقطه واقع شده است در انتهای ملک عراق
و وصل به دامنه کوهستان است در سمت جنوب قلعه تل
دامنه و کوهها سقف بالمره و الخراب است ... سال نهایت
از آنجا رقعه این شهر سه و بناهای میباد است و از زمان
تا بیابانهاست رود کارون بعد از آنکه از شهر حشمه تا شوشتر
قریب

قریب به سمت شرق از وسط مملکت بختیاری جریان یافته در حوالی شوشتر به دامنه
کوهی سر به سر در آن تعمیر جهت عالم از اطراف جنوب به طرف این دامنه که گذشته به طرف شوشتر
میآید و رودخانه با تموج در سه ایالت به رود کارون را شطیط مینامند
شهر رسید و قسمت منقسم میگردد قسمتی از آن را اسم طبیعی جریان میدهند و قسمت دیگر
از نهر صناعی عبور کرده در سمت شرق با یکدیگر از رودخانه کارون به شطیط ... از آن تر
طبیعی و صناعی عبور کنند در موضعی به بند قیر معروف است به هم اتصال یافته از آنجا با هم
شطیط موسوم به کارون متفق شهر شوشتر در منتهای نقطه شمالی این ملک دارای سمت رودخانه
کارون جریان دارد واقع شده است علاوه بر این دو مجرا دیگر از زیر قلعه سلاسل
سنگ را تراشیده و نهر به عرض عمیق از سنگ در آورده از میان اطاق قلعه سلاسل
دامنه بنا شده تمام است اول نهر را بعد از کوک سیاه کاب را این نهر عظیم نقاب میدانند
اسم این نهر را الحال داریان سکر نیز ولی آنکه دارا میبینم در زیر قلعه سلاسل عرض
نهر از چهار ذرع و نیم تا شش ذرع است عمق آن غیر معلوم است این نهر تا با قبر دو پیر
کامل رود از آن پوشیده و تا هر دو با هم است ... از آنجا قبر شاه ... عسکر مکرم
سر به سر و تمام این صحرا را نقب مسقف بناهاست و آب نمی رود و گنبد آنها است و مزارع گندم
و جو و برنج میشود ... آنچه معروف است در بعضی از مکانها که آب کارون
بالا میرود واز مجرای نهر داریان ممکن نیست مزارع میان آب از سمت شرق
بسته بعد از ... از بنا تا کارون بسته شده در تمام ... وقت کم آب است

از این نهر داریان آب جاری و جاری باشد اگرچه در بالای رودخانه در آن دو آب
رودخانه کارون منقسم به دو قسمت می‌گردد نهر از قدیم الایام موسوم بنهر قیصر چه
همه بعد بیشتر هم از بابت تعمیرات نکرده‌اند همه در قرار است اما در روزگار نهر قیصر
نهر دیگری بنیاد شده و از آن هم آب جاری گردید که سطح آب را بقدری بلند که هزار ده
از مجرای نهر داریان بلند کرد و از جانب سنگهای بسیار بزرگ تراشیده و بکار انداخته
که در سمت مغرب شهر شکار ... و معلوم نیست که این سنگها را از کجا آورده‌اند
وارد کار ... اند بهر حالت تمام آن سنگها از سیخها و چفتهای آهن محکم است
و در فواصل هر دو سنگ صفحه از سرب آب شده است که لایه ... آن ... را
شکار ... از شادروان ... محکم ساخته‌اند و در روی این شادروان پل مشهور ... را
بنا نهاده‌اند برای استحکام شادروان و ... از ... است
فاصله ... از ... قیصر تا شادروان مسافت ... از
ذرع مربع است در ... رودخانه با سنگهای ... بزرگ فرش ... از بالای شادروان
... از ... مجاری ... نقش ... و ... طول
و در تواریخ ... هم مضبوط است والمراد ... از قیاصره روم ... اسیر
قوی از ایشان ولقصه جنگ ایران از روم زیادت و این واقعه در اواخر ماه
... در آن وقت شاپور اول ساسانی پادشاه ایران بود چنانچه در تواریخ
... و ایران مضبوط است در ... امپراطور روم غلبه کرد اما در آخر کار قوی او
شکست خورده ... اسیر شد و ... امپراطور روم

بایران

بایران رسید و هم امپراطور روم را مجبور ساخت و چون اورا امیر کرد ... پیش
... و ... آنها ... امپراطور روم محبوس ... در ... شاپور ...
و از مملکت ... هزار ... و ... بکار ...
این ... و ... شادروان ... بعد از اتمام کار در روایت مختلف
... این است ... از ... ساخت و بنا بقول بعضی مورخین او را کشت
و پوست بدن او را ... و همیشه در ... از ... هم ... داد
و ... ایران ... شوکت و عظمت شاپور معلوم میگشت

ذیل

... جنگ ساسانیان و رومیان آنچه ثابت شده و محقق است ... از این بعد ... از
الوقوفی سلطنت کیانی بواسطه اسکندر منقرض شده ... سلاطین اشکانیان
... بعد از ... کیانیان بمملکت ایران سلطنت ... با سلاطین سلوکی یونانی
... اسکندر ... سلطنت ... و با قیاصره روم ...
سلوکیان یونانی در ... سلاطین ... بود ... سلاطین
ایران ... حق ضرب سکه طلا نداشته باشند و مسکوک طلا فقط قیاصره روم باشد و ... آخر
سلطنت اشکانیان ... ضرب سکه طلا در ایران ... و ... سکه
سکه طلا ... اشکانیان ... بعد از ... سال ... اشکانیان در ایران سلطنت
کردند ... سلطنت ... ساسانیان پادشاهان
ایران ... اردشیر بابکان ... سکه طلا ...

و اسم هم در ایران رواج داد قیصر روم بر آشفته و اعلان جنگ داد و محمد در زمان
جنگ اولا در حیوان ارمنی ... شد پس بعد از او [illegible] للطنت نشست ...
[illegible] والرین [illegible] قیصر بود [illegible]
ارزنیم با ایران جنگ واین واقعه آنچه محقق است در سنه ... بعد از
میلاد بوده والرین در حوالی شهر ادیس (عرفه) با شاپور مصاف کرد [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] داد [illegible]
شد قیصر روم را [illegible] [illegible]
[illegible] در حبس شاپور بود [illegible] در حوالی شهر [illegible] صورت شاپور
و والرین منقور است و بعد از چند سال حبس از [illegible] در ایران مرد است

الفاء ذال

یاقوت حموی در معجم البلدان می نگارد که تستر معرب شوشتر است [illegible] و اعتقادم این است
که تستر اسم شخص [illegible] بوده است [illegible] [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] شوشتر را [illegible] می نگارد [illegible]
[illegible] در این شهر [illegible] [illegible]
[illegible] است که شوشتر [illegible] از شوش [illegible] است [illegible]
[illegible] بهتر [illegible] اول شهر شوش را [illegible]
چون مردم از صحرا [illegible] [illegible] شوش [illegible]
گفتند

گفتند چون هرمزان [illegible] را [illegible] [illegible]
شوشتر را گفتند چون آنجا را باز کردند شوشتر گفتند یعنی بهتر از شوش
و در تاریخ تحفة العالم این مطلب مفصلاً نگاشته شده است

سرچشمه رود کارون از کوه زرد است که در بختیاری واقع شده و آن قسمت
کوه طرف اصفهان سرچشمه زاینده رود است

۱۲۴۲ شوشتر تا زمان مغول حنفی مذهب بودند بعد از انقراض مغول کم کم در اوایل
صفویه چنانچه قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین نوشته است امیر نجم الدین
عالم که از سادات عالی درجات بود از شوشتر گذشت و در شرع [illegible]
[illegible] شرفای شوشتر [illegible] و مذهب تشیع را رواج داد
و بعد از او سید نورالله مرعشی در زمان شاه طهماسب به شوشتر آمد [illegible] نجم الدین
عالم را گرفت

حمدالله مستوفی که مالیات تمام بلاد ایران را در زمان مغول می نگارد مالیات
شوشتر را [illegible] صد هزار و [illegible] دینار معین کرده است و [illegible]
و این مبلغ مالیات شهر و ولایات اطراف [illegible] شهر [illegible] است [illegible]
تمام مملکت خوزستان [illegible] است

فتح شوشتر در زمان خلافت عمر بدست ابوموسی اشعری شد و جمعی از معارف صحابه
با ابوموسی اشعری همراه است [illegible] ربیع [illegible] و [illegible]
و عمار یاسر و حذیفة الیمانی و نعمان بن مقرن و در همین جنگ [illegible]

شهید شد و قبرش در شوشتر معلوم و موجود است و هم شوشتر در واقع بهشت است

ابن عوف از طایفه بنی شیبان که از سرداران ابوموسی بود واقعه فتح شوشتر و هرمزان بود

که از اعاظم یزدجرد بود و [illegible] والی خوزستان و لرستان و یک قسمت عمده

از فارس بود هرمزان همان شخص است که او را با [illegible] و متعلقانش به مدینه روانه

و بعضی از مورخین نوشته‌اند [illegible] هرمزان [illegible] یزدجرد ابولؤلؤ مشهور

[illegible] هرمزان [illegible] عمر را کشت و عثمان در خلافت

خود هرمزان را [illegible] عمر [illegible] قصاص [illegible]

رود کارون را [illegible] بخصوص [illegible] در [illegible] چشمه [illegible]

و [illegible] کوه [illegible] چشمه [illegible] رودخانه [illegible] است [illegible] کارون

و [illegible] رود [illegible] چشمه معروف است [illegible] اول [illegible] کوه را

[illegible] کوه [illegible] قسمتی از آب کارون را ضمیمه [illegible] رود [illegible] اصفهان

[illegible] معدنی [illegible] بوده [illegible] است [illegible]

[illegible] این [illegible] و تاریخ [illegible] شاه عباس [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] زنده است

چشمه رود کارون [illegible] است و از آثار عظیم [illegible] چشمه [illegible]

این رودخانه [illegible] است و در خاک بختیاری [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] و قلعه معروف [illegible] است [illegible] بختیاری [illegible] فاصله [illegible]

رودخانه [illegible]

[illegible] (marginal note)

[illegible] (marginal note)

از شوشتر تا مال میر چهار منزل است و فاصله این منازل غیر معین است

از آنکه هر که [illegible] کاروان [illegible] منزل [illegible] بعضی منازل [illegible]

و بعضی [illegible] است [illegible] جاده [illegible]

جاده [illegible] است [illegible] عام و وسیع است جاده [illegible]

[illegible] و از [illegible] عبور [illegible] راه [illegible]

[illegible] تا مال میر [illegible] بعد از [illegible] تا [illegible]

[illegible] تا منزل [illegible] آب [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] بعد [illegible] صحرا [illegible]

[illegible] صحرا [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] منزل [illegible]

[illegible]

[illegible] معدن [illegible]

[illegible] معدن [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

از چشمه [illegible] است [illegible]

[illegible] چشمه [illegible] است

و زنان و مردان آن دره فوج فوج بر سر راه آمده رجعت کرده و التماس می‌کنند
و عرض می‌کنند و گندم را بر دوش نهاده ... و در این ده یک منزل کرد
و در این راه روز دو بار ... و لیکن تنگ نیست و شتر و اکراد از دو طرف ...
بوده از دره و ماهور به آسانی توان عبور کرد و سنگلاخ و قشر سرخی دارد چهار فرسخ
و سر هموار اگر دو سه رودخانه ... رودخانه‌ای ... و صحرای ده
شوره ... رودخانه‌ها و ... زهره و دو سه کرد و کوه ... و آن را
رودخانه وادی است ... و طولانی ... از آن رودخانه در آن
رود عبور ... از رودخانه ... میدان گذشت از رودخانه عبور
... آن زراعت ... از علف ... و کاه ...
آن ... طایفه ... از ... است و ... ندارند
در این ... و سرقت و غارت ... و ... کمال
... کاروان آمده ... و ... دفاع کنند و از ...
... و ... در ... و ... از ...
راه ... کوه و صحراهای علف ... و ...
... و ... در سر راه است و ...
از ... دارد ... و ... بالا ...
و ... کم است ... راه می‌رود ...

و در مهتار

و در مهتار دره‌ای است از آن تا یک منزل و از آن به آن ده می‌شود
سه فرسخ راه است از مهتار دره و دیگر ... دره و ... آب
... و چهار ... دره ... که اغلب ... و در بعضی
درختان ... میدان منزل ... زمان ... و ...
و ... از جمله ... آن ... در این ...
جمع ... از زیر این درختان ... و ... فرسخ ... در ...
... این ده قلعه ... است و ... آن ...
... منزل گاه است ... آن ...
... و آنجا ... راه ... آن ...
... و در این راه منزلگاه ... مسافت است ... آب ...
... در ... و ... در آن ده ... و ... در آن میدان
... آن دره و ... است ... و ...
... از ... گذشته ... از ... رفته و ...
... و ... از ... که ...
... در آن دره و ...
... از آن ... از ... و ...
دره ... در ... و ... از ... آن ...
... منزل ... از ... دارد

هزار و پانصد ذرع [illegible] است و از پائین [illegible] ارتفاع
سیاه چادر در موقعی واقع شده است که ییلاق است و مخصوص ایلات
و چوپانان است که گوسفندان خود را به آنجا آورده چرا می‌کنند و اردوها
اطراف آنجا می‌زنند در بعضی جاها قبرها است که در روی آنها سنگ نقش
شده را گذاشته‌اند و در بعضی آن [illegible] اشکال اسلحه از قبیل
تفنگ و طپانچه و شمشیر و خنجر و قمه و غیره [illegible] و این سنگها بر روی قبور
[illegible] بوده و آنها [illegible] معتقدند و [illegible]
سنگ مقبره آنها را باین نقش [illegible] و از آن قبیل سنگها
در [illegible] که [illegible] خود را
[illegible] از طوایف [illegible] و از [illegible]
در [illegible] باشد [illegible]
در [illegible] از راه [illegible] در [illegible] دره [illegible]
و [illegible] میرود [illegible] ده [illegible] است و از اطراف
این دره [illegible] آب [illegible] و در این
[illegible] دره [illegible] سیاه [illegible]
و [illegible] دارد در [illegible] سنگها [illegible]
کوه و [illegible] شده است خلاصه از [illegible]
و ییلاق

و ییلاق سیاه چادر [illegible] بعد از [illegible] اطراف قلعه [illegible]
[illegible] قلعه تول بالای [illegible] واقع است در اینجا [illegible] این قلعه در حقیقت
[illegible] این [illegible] را از اطراف [illegible] واقع است و [illegible] قلعه تول [illegible]
[illegible] تمام صحرا [illegible] و کوههای اطراف [illegible] قلعه
تول [illegible] قلعه [illegible] بالای تپه [illegible] واقع است در [illegible]
[illegible] واقع است این قلعه [illegible] دیوارهای آن [illegible]
[illegible] است صاحب این قلعه [illegible] در قلعه [illegible]
[illegible] دارد از قلعه تول [illegible] است [illegible]
[illegible] اهالی [illegible] همه [illegible]
[illegible] آزاد [illegible]
[illegible] و تمام [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] داد
از قلعه تول [illegible] در [illegible] دره [illegible] ارتفاع [illegible]
کوههای [illegible] طرف این دره [illegible] ارتفاع [illegible]
در [illegible] طرف [illegible] از قلعه تول

اطراف شمال غربی آنها رنجبار شهر خواجه و بلوچستان و در میان اینها یک شهر آب
تخته سنگ است که از جنس این درها است و معروف است به سنگ ...
و هر کس مسافر آن اراضی شد معاینه کند جلگه شمال غربی را جلگه شمال غربی دریاچه ...
مجهول است تحقیق از آن

جلگه شمال غربی به فاصله سی و دو فرسنگ عرض آن است و از قطع ده هزار و چهار و پنج
طول این جلگه از شمال غربی به جنوب شرقی است طول این جلگه چهار فرسخ و عرض
یک فرسخ است و از چهار طرف کوههای بلند این جلگه را احاطه کرده است
علی‌الخصوص در سمت شمال که کوههای بلند پوشیده از برف است در اطراف هر
کوه ... فکر دراز تا اینجا است آبهای ... از آن کوهها از اطراف
جاری است در وسط جلگه دریاچه تشکیل یافته است که در آنجا دریاچه کنده
معروف است طول این دریاچه در بهار یک فرسخ و عرض نیم فرسخ است
در اطراف این دریاچه جنگل انبوه از اقسام طیور آبی در این دریاچه جمع می‌شوند
در اطراف این دریاچه نی‌زار انبوه است و در کنار ... دریاچه ...
زمین ... است این دریاچه عمق ندارد و در واقع گودالی بزرگ است
که در جهت ... از این دریاچه ... از جلگه شمال غربی چهار و رود ...
... اطراف ... از طرف شمال ... از کنار رودخانه عبور ...
از طرف شرق قلعه ... سر راه اصفهان ... از طرف جنوب قلعه ...

میرزا فضل الله مستوفی که در اداره وزارت عظمی ... در دربار اعظم شغل خدمت ...
نور بوده جناب مستطاب امین السلطان به منصب استیفاء و لقب درجه اول سرفراز و به خلعت مجمع
گردید ... السلطنه ... که از ... علم جغرافیا ...
... جایزه و انعام ملوکانه به شرف ... انجمن تعلیم ...
و ممتاز گردید سلطان محمد میرزا پسر مرحوم علاء الدوله ... میرزا ... سرهنگ
ترجمه ایلخانی مخلع شد ... سلطان ابراهیم میرزا پسر مرحوم علاء الدوله
نیز ... ترجمه ایلخانی مخلع شد ... میرزای امیر تومان ...
... خدمات در آذربایجان ... در این اوقات
حسب الاحضار ... ترجمه ... مخلع شد ...
... نواب والا شاهزاده محمد تقی میرزای رکن الدوله رئیس دار الشوری
کبری مفوض گردید ... خان ...
و بعد از ... خان ... نواب معظم له ... خراسان و سیستان
... استعفا کردند ... نشان آفتاب ... الماس
... (...) ... ذی حجه ... سیستان ...
... ملک ... مملکت خراسان و سیستان ...
... استعفا کرده ... شدند

نواب والا محمد تقی میرزا رکن الدوله رئیس مجلس شورای کبری که اسبق والی [illegible]
بزرگ بودند از ایالت خراسان و سیستان برقرار و منصوب گردیدند و [illegible]
ترمه شمسه مرصع که از ~~امتیازات بزرگ است~~ مخلع گردیدند جناب میرزا محمد قوام
موتمن السلطنه [illegible] که چندی توقف از خراسان بدربار احضار شده بود
باز مجدداً بوزارت و پیشکاری مستقله مملکت خراسان برقرار گردیده بجبه خلعت
و طاقه شال سرافراز گردیده و با نواب معظم له والی خراسان روانه آن صفحات
شدند جناب آقا میرزا علیخان امین الدوله مدیر دارالشوری و وزیر وظایف
و اوقاف و رسائل در اواخر ذیقعده بریاست دارالشورای کبری و وزرای
مجلس محترم منصوب و سرافراز شده و بجبه ترمه شمسه مرصع شرف
و مخلع گشته و دستخط ملوکانه هم در تالار تخت مرمر که وزرای عظام حاضر بودند
قرائت شد باعث مفاخرت و مباهات امین الدوله رئیس دارالشوری آقا رضا اقبال السلطنه
کبری گردید صورت دستخط در روزنامه ایران مندرج است
وزیر قورخانه مبارکه بمنصب جبه شمسه مرصع از ملبوس خاصه سرافراز شد
ابوالحسن خان (فخر الملک) بمنصب نشان خاصه نشان و حمایل سرتیپی اول سرافراز
میرزا محمد حسن خان مجد الاشراف بخطاب [illegible] سرافراز گردیده صاحب
نصیر الملک شیرازی پسر قوام الملک مرحوم از حکومت بوشهر مخلوع و نوذر میرزا
بجای او

بحکومت آنجا منصوب گردید محمد حسن خان [illegible] الدوله را از وزارت خارجه معاف داشتند
میرزا عباسخان قوام الدوله که وزارت داخله داشت از وزارت داخله معاف
او را بوزارت خارجه منصوب ساختند و بجبه ترمه شمسه مرصع [illegible] مخلع شد
جناب مستطاب آقا میرزا علی‌اصغر خان امین السلطان وزیر مالیه و دربار اعظم و خزانه
و گمرک (وزیر اعظم) (صدر اعظم) بوزارت داخله ایران منصوب شدند که مسئول و جواب
جمیع حکام و غیره با ایشان باشد و بجبه ترمه شمسه مکلل بالماس بولیان شرابه دار
مخلع شدند و سواد دستخط همایونی از این قرار است چون از خدمات صادقانه جناب
امین السلطان خاطر ما در نهایت خورسندی و رضامندی است لهذا در این اوقات
شغل خطیر وزارت داخله را با و مرحمت فرمودیم که این شغل جدید را علاوه بر سایر
اشغال و مناصبی که داشت داشته باشد اهتمام [illegible] در انتظام آن در نهایت اهتمام
بعمل آورده خاطر ما را [illegible] خورسند دارد [illegible] امین حضور
از وزارت [illegible] معاف شده امین السلطنه بوزارت [illegible] و تحقیق محاسبات
دفتر [illegible] و دارالخلافه [illegible] منصوب شده و [illegible] ترمه تن پوش مخلع گردید
احمد خان [illegible] بمنصب نشان و حمایل سرتیپی اول سرافراز شد
نشان [illegible] تمثال مبارک برای نواب پرنس کلیوم دو پروس [illegible] نواب
والا ولیعهد دولت فخیمه المان نشان مبارک آفتاب بجهت پرنس کلیوم زوجه

پرنس کلیوم
دو پروس

محمد ابراهیم … اول دسته از ایشان که دیده شد … الملک شاطر باشی است قطعه تمثال
همایون تمثال مبارک لباس از درجه سیم سرتیپی سرافراز شد میرزا رفیع خان منشی دیوان
محاسبات قورخانه مبارکه وفات یافت خمسه و استیفای قورخانه مبارکه به میرزا
حبیب الله بدیع السلطنه که مستوفی است ضمیمه شد و مرتب شد [illegible]
که در این سنه در امتحان حضور شاگردان مدرسه مبارکه دار الفنون ملحق شده
از قرار ذیل است چون نواب والا نایب السلطنه در این امتحان لیاقت حضور
داشتند و در فنون عسکریه و علم نقشه کشی و غیره مقام عالی دارند
قطعه نشان طلای علمی سرافراز شدند میرزا کاظم خان نظام الملک وزیر لشکر
بحمد الله … حاشیه دار محمد الدوله وزیر علوم و تجارت و ملکوت اوقاف و معادن
… مرصع و نشان طلای علمی دیگر طولوزان حکیم باشی حضور همایون
در نهایت حفظ الصحه … مخلع و سرافراز شدند … میرزا
به نشان طلای علمی سرافراز شدند جعفر قلیخان نیر الملک رئیس مدرسه مبارکه
دار الفنون تمثال مبارک … لباس سرافراز شد محمد حسینخان ناظم مدرسه
منصب سرتیپی اول و نشان … محمد تقی میرزا …
… سرتیپی … میرزا اسحق … میرزا حسین
رئیس الکتاب … مخلع شدند … مبارکه
معلمین … در این سنه … نجم الملک منجم باشی …
از …

محمد مهدی خان

ملقب به … عضد الدوله که در این ایام از اصفهان به دار الخلافه طهران آمده بود.
سرداری … مخلع شد جناب حجة الاسلام … در دار الخلافه طهران
متوقف … در این اوقات معاودت به تبریز … منصب …
الاسلامیه … عطا شد … آقا … مشهد الحرام وفات کرد
سرور خان خواجه به منصب آقا باشی گری و لقب اعتماد الحرم و عطای قبضه
عصای مرصع منصوب و ملقب و سرافراز گردید … میرزا … سهام الملک
از جانب نواب والا رکن الدوله والی خراسان به حکومت …
… عضد الملک وزیر … وزیر عدلیه به منصب … محمد ضیاء خان
… فرزند …
واگذار شد … همایونی سرافراز … محمود …
نواب والا نایب السلطنه به رحمت ایزدی پیوست محمود خان ناصر الملک
… والی خراسان … محمد حسن خان …
احضار شده بود به رحمت ایزدی پیوست ابو القاسم …
ناصر الملک لقب ناصر الملک و خطاب جنابی و مقام وزارت و حکومت
… منصب حکومت همدان بعد از خلع …
و حکومت … طایفه …
محمد

(میرزا ابوالحکم)

کمربند فرنگی خانی نشان و حمایل درجه اول سرتیپی و اضافه مواجب سلطان
الحکماء بعضی از مقامات رئیس الاطباء حکیمباشی نظام و معلم مدرسه بعضی از مقامات
میرزا احمد کاظم معلم طبیعیات نشان شیر و خورشید درجه دوم میرزا ابوالحسن خان
نقاشباشی معلم زبان فرانسه نشان و حمایل سرتیپی سیم میرزا علی خان مهندس
معلم کتب جغرافیا [illegible] و انعام میرزا [illegible] معلم [illegible] سلطه
و اضافه مواجب ملا محمد صادق معلم فارسی لقب [illegible] و اضافه مواجب
و ملا محمد صادق معلم فارسی لقب [illegible] و اضافه مواجب [illegible] میرزا معلم
[illegible] نشان سیم شیر و خورشید [illegible] خان معلم زبان فرانسه [illegible]
و نشان درجه اول سرتیپی [illegible] خان سرتیپ [illegible] منصب سرتیپی اول
و حمایل نشان [illegible] کالجر [illegible] اضافه مواجب [illegible] معلم
معلم [illegible] درجه دوم نشان شیر و خورشید [illegible] معلم [illegible] درجه
[illegible] شیر و خورشید [illegible] معلم [illegible] مدرسه نشان و حمایل درجه دوم
سرتیپ [illegible] معلم [illegible] نشان و حمایل درجه سیم سرتیپی [illegible]
معلم [illegible] نشان و حمایل درجه سیم سرتیپی [illegible] و [illegible] شدند
و [illegible] و [illegible] معلمین [illegible] علوم [illegible]
حاضرین و غایبین از داخله و خارجه مدرسه و [illegible]
دارالفنون

و نشان طلا و مطلا و درجه منصب و انعام و اضافه مواجب سرافراز و مخلع
شدند و چون نوشتن تمام اینها از حوصله این کتاب بیرون است لهذا
صرف نظر شد صورت اسامی و امتیازات تمام اجزاء مدرسه مبارکه
دارالفنون در [illegible] دیگر در [illegible] و [illegible] مورخه شهر ربیع الثانی
روزنامه ایران [illegible] میرزا [illegible] مؤتمن السلطنه وزیر
[illegible] خراسان [illegible] میرزا [illegible] مستوفی [illegible]
[illegible] خراسان و امر [illegible] امور
نمود و [illegible] امور [illegible] میرزا [illegible] مستوفی [illegible] مبارکه
[illegible] سرافراز شده [illegible] خزانه مبارکه
شده [illegible] منصب [illegible] میرزا [illegible] میرزا
مصطفی [illegible] مستوفی وظایف و اوقاف (امین الملک)
[illegible] سرافراز شده میرزا احمد علی [illegible]
[illegible] تعیین حدود [illegible] خراسان [illegible]
نواب [illegible] السلطان [illegible] تشریف [illegible]
[illegible] شدند میرزا احمد [illegible] الملک [illegible] داراداره نواب [illegible]
[illegible] حکمرانی [illegible]
داراداره نواب [illegible] السلطان [illegible] [illegible] شدند

429

محمد حسن خان ذو اشتیاشری دولت صاحب الدوله پسر مرحوم علاء الدوله امیر نظام
وفات کرد حاجی شجاع خان شهید شفت صاحب برادر که پسر مرحوم صاحب الدوله
لقب صاحب الدوله داشت و شغل ذو اشتیاشری کرد و یک قبضه عصای مرصع مرحمت فرموده
کردید محمد رحیم خان پسر محمد حسن خان صاحب الدوله منصب نصف ذو اشتیاشری
و مکتوب پسر دولتی ترجمه سابق کردید میرزا کاظم ملک الاطباء لقب شرف الدوله
ملقب کردید سالم میرزا شمس الشعراء الحرفه ترجمه ایالتی لطانه سنی ساله آقولیه
ابو الفتح خان امیر تومان صارم الدوله رئیس قشون اداره نواب سلطان
پسر مرحوم محمد حسن خان سردار ایروانی دختر زاده مرحوم مغفور نایب السلطنه عباس
میرزا که شرف مصاهرت این سلطنت عظمی مفتخر بود و فات نمود از جمله مال
قهر مقام اول شده بود که جمیع ممالک ایران غیر از محلات آذربایجان و خراسان
و ... و لبنان دیگر هر جا ذکر شد کرمان و کرمانشاهان و استرآباد و قزوین و کاشان
و سمنان و دامغان و غیره جزو ادارات نواب ظل السلطان و نواب
نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ بود که این دو شاهزاده بزرگ ... سلطنت
خوب و دو ولایت آذربایجان و هر کس لیاقت آن داشت کافی دولت ، نواب
شخصی خود را الحکومت به ولایات بزرگ و کوچک می فرستادند در این اوقات بنا بمصلحت
مملکت این وضع تغییر یافت را سفارتها و مملکت بر آن تعلق گرفت که حکومت
بلاد ایران را اداره محض خود نموده به حکام از در سعه تصرفات ولایات فرستاده

کردد

430

کردد و در ... سئوال و جواب حکام با خود دولت و وزارت عظمی شد لهذا تحقیقات
و شکایات که از ... از ... الحکومت بلاد رعیت از ... سلطان اویس میرزا
احتشام الدوله (معتمد الدوله) فرزند مرحوم حاجی فرهاد میرزا معتمد ، ایالت فارس
غیر از بنادر ابوشهر و بنادر دیگر و قلمرو و منصوب شد جلال الدوله ایالت
اصفهان شد و بدل از خلافت ... شد ... نصر الملک پسر مرحوم میرزا علی اکبر
قوام الملک پیشکار مالیه کشت حاجی محمد حسن امین دیوان خانه شم... شد و قوام
زاده مرحوم میرزا علی اکبر قوام الملک پیشکار مالیه کشت حاجی محمد حسن امین دیوان کمانه
شم ... شد و قوام الملک ... مرحوم میرزا علی اکبر قوام الملک اختیار ... و نظم امور
... و ... سعه کردید کیلان و طوالش حسام السلطنه فرزند مرحوم حاجی ... السلطنه
حاکم حاجی ... پیشکار میرزا علی خان مستوفی رئیس دیوانخانه (نظام ...) ~~...~~

عربستان
(... القطر)
معتمد سعد الملک حاکم میرزا محمد علی نصرت پیشکار رفعت خان رئیس عدلیه
کردستان
سهام الدوله سرتیپ (نظام الدوله) حاکم میرزا یوسف مستوفی دیوان پیشکار میرزا محمد رئیس دیوانخانه
لرستان و بروجرد
الوشیروان میرزا ضیاء الدوله حاکم میرزا حسن مستوفی پیشکار حاجی میرزا علی خان رئیس دیوانخانه
مازندران
محمد رضا خان شهاب الملک فرزند مرحوم شهاب الملک نظام الدوله حاکم میرزا فتح الله
خان کاشی پیشکار محمد نصیر خان قاجار رئیس دیوانخانه

(حاشیه:) جلال الدوله پسر ظل السلطان سپهسالار ... الملک
(حاشیه:) صحیح ... ظل حکام ...

منتصر میرزا

(بروجرد)

بدیع الملک میرزا حشمت السلطنه عماد الدوله ابن مرحوم عماد الدوله حاکم میرزا محمد مستوفی

پیشکار میرزا زین العابدین رئیس دفترخانه

(ملایر و تویسرکان و نهاوند)

سیف الدوله ابن عضد الدوله حاکم حسنعلی خان قاجار نایب الحکومه نهاوند میرزا

طاهر مستوفی پیشکار میرزا شفیع خان رئیس دفترخانه

(تنکابن)

امین حضرت ابن مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان حاکم میرزا نعمت الله مستوفی پیشکار

محمد تقی خان رئیس دفترخانه

(عراق)

اعتضاد الملک ابن مرحوم محمد خان قاجار سپهسالار اعظم حاکم میرزا اسدالله محسن مستوفی

پیشکار میرزا اسدالله حسین رئیس دفترخانه

(شاهرود و بسطام)

نواب جهانسوز میرزا امیر تومان ابن محمد شاه طاب ثراه حاکم میرزا عبد[illegible]

پیشکار و رئیس دفترخانه

(قم و ساوه و زرند و شاهسون بغدادی)

محمد جهانگیر خان اعتضاد الدوله ابن مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار اعظم حاکم میرزا

رضا پیشکار حسینی قاجار رئیس دفترخانه

(سمنان و دامغان)

محمد علی خان سپهدار حاکم میرزا رفعت مستوفی پیشکار کامرانی میرزا رئیس دفترخانه

(کمره)

محمد حسن میرزا حاکم

(گلپایگان و خونسار)

بهاء السلطنه حاکم

(محلات)

محمد جعفر خان حاکم

محمد جعفر خان حاکم امیر سلطان وجیه الله میرزا سیف الملک امیر تومان (امیر خان سردار)
ابن نواب عضد الدوله بحکومت استراباد و گرگان منصوب و بیک قبضه شمشیر مرصع سرافراز
و سهام الدوله بسرتیپی [illegible] و حکمران بجنورد و از حکومت استراباد معاف شد حسام الملک امیر تومان
کلخوالی [illegible] از طرف دربار مستقلاً و مستقلاً بحکومت کرمانشاهان و سرحدداری عراقین
منصوب و بیک قبضه شمشیر مرصع و مکتوب سرحدداری [illegible] مفتخر گردید محمد حسنخان اعتماد السلطنه
بیک توپ خرقه ترمه بطانه سنجاب مخلع شد عبدالقادر خان شجاع الملک سرتیپ اول
بیک قطعه نشان و حمایل امیر تومانی [illegible] شد محمد میرزا اجلال السلطنه نشان [illegible] تمثال اول
مفتخر گردید حکومت قزوین لذا داده یحیی خان مشیر الدوله [illegible] میرزا [illegible] بحکومت
آنجا منصوب شد امروز [illegible] جهت مخلع [illegible] سلام تحویل وارد طهران شد

سهام الملک

از لطف [illegible] اعتضاد الدوله

فخر الملک

ابتداء سال ترکی [illegible]

روز سه شنبه ششم شهر رجب المرجب تاریخ [illegible] ساعت و سه دقیقه
و پنجاه و [illegible] از روز گذشته تحویل شمس ببرج حمل شد و ابتدای سال ترکی سلام تحویل در تالار
رفیع البنیان موزه مبارکه منعقد [illegible] حرکت موکب همایون بعزم [illegible]

وزیارت حضرت معصومه سلام الله علیها و سیاحت بحیرهٔ کویر که در دو سه سال قبل احداث شده
داشتند آن در کتاب نخواهم رود حرکت از طهران و شب نوزدهم شهر شعبان
در روز یکشنبه چهارم شهر شعبان بعد از زیارت مراجعت بدار الخلافه فرمودند در این سفر
بجهت [illegible] احتشام الدوله ابن میرزا محمد خان سپهسالار اعظم حکمران قم که مشرف بسعادت
این سلطنت عظمی مفتخر است یک زوج مروارید الماس مرحمت شد در زمان توقف بقم [illegible]
سعد الملک حکمران خمسه که بحکمرانی عربستان و لرستان منصوب شده بود ملقب بنظام السلطنه ملقب
و محمد [illegible] خان برادر [illegible] الله که بحکومت تمام بنادرات فارس مأمور و منصوب است لقب [illegible] الملک
[illegible] میرزا ابو تراب [illegible] سرتیپ [illegible] اسالیت [illegible] اولیه [illegible] نظمیه [illegible] قطعه
نشان مرصع از درجه چهارم [illegible] یک قطعه نشان درجه اول (تمثال مرصع)
از طرف دولت بهیه روسیه و یک قطعه نشان (کوردشی) (عقاب سرخ) از طرف دولت
فخیمه المان از برای جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم آمده اجازه همایونی باستعمال آن حاصل شده امین السلطان
شاهزاده [illegible] میرزای نیر الدوله ابن خاقان خلد آشیان که در این اواخر بحکومت سبزوار
[illegible] بود و جوین و اسفراین و کوه سرخ و بام و صفی آباد [illegible] وفات کرد
امیرزاده سلطان حسین میرزای [illegible] خاصه همایونی فرزند مرحوم نیر الدوله ملقب بنیر الدوله
ملقب شده [illegible] قرار شد که نواب والا رکن الدوله والی خراسان
حکومت [illegible] با مخصوص نیر الدوله [illegible] میرزای [illegible] حاکم
[illegible] میرزا [illegible] خان سرتیپ اول [illegible] نظام [illegible] درجه
اول [illegible] آن سفر [illegible] نواب والا ظل السلطان

از طهران

از طهران و مراجعت بمقر ایالت اصفهان ورود نواب جلال الدوله والی فارس ابن
نواب والا ظل السلطان و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان پیشکار جلال الدوله بطهران
یک قطعه انفیه دان الماس [illegible] [illegible] مقیم طهران که این
اوقات [illegible] مرحمت شد شرح [illegible]
روزنامه [illegible] شعبان [illegible] حاجی ابو الحسن اصفهانی معمار باشی دیوان ملقب
بصنیع الملک وفات یافت حاجی حسینعلی معمار باشی داماد المرحوم لقب صنیع الملک
یافت میرزا فضل الله خان دبیر السلطنه منشی باشی حضرت مستطاب والا و [illegible]
[illegible] نایل شد میرزا محمد حسین کاتب السلطان که مستعفی [illegible]
منشی نواب والا نایب السلطنه امیر کبیر است بمنصب استیفاء از درجه سیم نایل شد
[illegible] بواسطه [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible]
دیدن [illegible] سرداری ترمه [illegible] عضد الدوله حکمران همدان ارسال
[illegible] سرداری ترمه [illegible] احتشام الدوله حکمران قم و ساوه و زرند معراج العروض
در [illegible] شعر [illegible] یک قطعه [illegible] میرزا احمد اقبال الملک که از
وزرای دار الشورای [illegible] مرحمت شد میرزا [illegible] خان سرتیپ اول [illegible]
باعطاء یک قطعه نشان مرصع از درجه سیم [illegible] گردید [illegible]
[illegible]
[illegible]
حاجی [illegible] خان [illegible] که برادر مرحوم [illegible] خان [illegible] میرزا [illegible] خان حاکم [illegible]

ابوجعفر محمد بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب از وزرای قاهر
بالله است که بعد از ابن مقله به وزارت رسیده است و محمد برادر حسین بن
قاسم وزیر است که شرح وزارت او در خلافت مقتدر گذشته است و شرح آن
گذشت و شرح حال امرا و انواع که او را قبل از او نوشته شده است
محمد بن قاسم در سنه سیصد و یک در شهر شعبان قاهر بالله خلعت وزارت
به او پوشانیده است و سه ماه و دوازده روز وزارت کرده آنگاه در روز سه شنبه
بیست و هفتم ذی القعده همین سال قاهر او را از وزارت معزول کرد او را و اولاد
و برادر او عبیدالله را گرفته و به حرم او مشغول گماشته و ابوجعفر به کور قولنج مبتلا
به آن حالت هیجده روز در حبس بود و وفات کرد و او را بعد از آن عهد کرده داد و بعد
او را که معتمد وزارت را به ابی العباس احمد بن عبیدالله بن سلیمان الخصیبی
داد و

ابوجعفر محمد بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب

و شکین از وزیر مختار روس تو به طرز ... (ناظم الدوله سفیر ایران در اسلامبول) بنا به نوشته عالی حضرت
مستطاب ملله ولیعهد مقام عفو ... مجلس شورای کبری و مکتوب سه دانگ ترجمه
مرقع سه اولاد شاه میرزا شفیع مستوفی رجب به نوشته عالی حضرت مستطاب عالی
عهد به خطاب جنابعالی ارسال شده دایر به آن که الحمد لله از شهر ذی الحجه فرار داده
که یک فرسخ مسافت ... و این راه آهن به کار حرکت سکنه و از یک ماه قبل
شده و در شهر شوال این سال به اتمام رسیده و سیصد فرسخ مسافت این قطار در راه
فرسخ شده ذکر کرده ... از شهر زاده ... حرکت ... و سهولت
السلطان زیارت حضرت ... علیه السلام در اطاق درجه اول ... نفری
و در اطاقهای درجه ثانیه ... نفر ... ۸۲۸ و در شهر ذی الحجه در راه آهن
گرد آن ... حرکت سکنه و مردم سهولت ... محمولات ...
و ... نفر ... حضرت ... و اول راه آهن که در ایران ...
و ... در همین زمان است ... مرحوم میرزا احمد ... مخصوص
حضرت مستطاب ... ولیعهد ... سه ... آن سه اولاد شاه
... آن ... حاجی ... خان ...
(صدراعظم) ... مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم ... نسبت ...
... در این اوقات منصب وزیر مختاری ... مخصوص ...
... جمهوری ... آذر ... شده ... سه آذر ... کرده
به ...

ابو العباس احمد بن عبید الله بن سلیمان الخصیبی در سنه سیصد و بیست و یک
در چهاردهم ذیقعده بعد از عزل محمد بن قاسم وزارت قاهر بالله را یافت
همچنین کمال وزارت با تدبیر بود تا آنکه تمام لشکریان راجع کرد و در جمادی الاولی
سنه سیصد و بیست و دو بر خلع قاهر اقدام کرد و در روز ششم آنماه جمع
کردند خصیبی وزیر دانست نزد ایشان فرستاده از آنکار منع نکنند
نیز رفتند وزیر سلامه حاجب و عیسی طبیب را از دقاق هر فرستاده و آنها را
آگاه کنند آنها دیدند قاهر در خواب است و از لب و ریش آگاه
و در شراب کرده بود آنها قادر به بیدار کردن او نشد پس ساجیه
و حجریه هر دو رسیدا جمع شده بعضی برای خلافت رسیده او را از خواب کشیدند
و برای خلافت نشاندند و ابو العباس احمد بن مقتدر را خلیفه ساختند او را راضی بالله
لقب دادند و او خصیبی را وزارت ابقا نداد و خصیبی پنهان شد
بود راضی بالله پاشا سه علی بن عیسی را از وزارت [illegible] عاجز بود ابن مقله را
وزارت داد و ابن مقله نزد خصیبی فرستاد با اطمینان داده و در امان باشد
او بیرون آمد [illegible] علی شد ابن مقله او را [illegible] و تولیت بعض امور کرد تا آنکه
در شرح حال خصیبی در سال گذشته در اینجا هم اشاره شد و خصیبی [illegible] وزارت
قاهر را منتهی است

الربع

ابو علی ابن مقله   از وزرای راضی بالله و این بار سوم است که وزارت
منصوب است و در این بار در عاقبت کار [illegible] بر [illegible] دست و کشتن رسید
و تفصیل حال او را در وزارت اولی او در زمان مقتدر بالله نوشته است
نگاشته ام و در این محض آنکه ترتیب وزرا او در تقدیم و تأخیر
بهم نخورد باز اسم او را نگاشتم

عبد الرحمن بن عیسی بن الجراح   از وزرای راضی بالله است و او برادر
علی بن عیسی وزیر است راضی در اول خلافت اینها برادر را خواست که بوزارت
انتخاب کند و خواست وزارت به علی بن عیسی دهد [illegible] او بیرا استعفا نمود
[illegible] گفته وزارت را به ابن مقله بر [illegible] بهتر است لهذا ابن مقله بوزارت
منصوب شد تا در سنه سیصد و بیست و چهار در [illegible] جمادی الاولی ابن مقله را بحبس
[illegible] کرده شد است [illegible] راضی خواست وزارت را به علی بن
عیسی دهد باز قبول نکرد و این وزارت برادر خود عبد الرحمن اشاره نمود

و او در نیمهٔ جمادی الاولی سنهٔ سیصد و چهارده خلعت وزارت پوشید تا
و ابن مقله را بدست او سپردند و کیل مبلغی مصادره بر دارد و پس از
از پنجاه روز معزول کرد و او از تمشیت امور وزارت عاجز شده استعفا
از کار نمود و کارها در روزگار او چنان پریشان گردید که اجرای
امور عامه مختل بود راضی بالله او را بزودی از وزارت معزول کرد
و هفتاد هزار دینار از وی مصادره گرفت و نیز از برادرش علی بن عیسی
صد هزار دینار مصادره دریافت نمود و وزارت را بابی جعفر
محمد بن قاسم الکرخی داد

ابو جعفر محمد بن قاسم الکرخی از وزرای راضی بالله است در سنهٔ سیصد و
بیست و چهار بعد از عبد الرحمن بن عیسی وزارت یافته است و او مردی
کوتاه قد بود چون پیش تخت سر پا ایستادی نمی‌توانست با خلیفه صحبت و گفتگوی
نماید لهذا از پایه‌های تخت چهار انگشت ببریدند تا او توانست
با راضی صحبت کند اما مردم بریدن پایه‌های تخت را بفال بد گرفتند
و گفتند این فعل دلیل بر نقصان دولت است و همینطور هم بود زیرا که
در زمان کرخی ملک دولت و جاه کم شد و بر کار تمکنی نیست موادّ استعداد
و مداخل دولت کم شد مالیات اطراف نیز بسبب اینکه طرف ابن رائق
محولات مالیات واسط و بصره را قطع نمود و از طرفی بریدی
ارسال مالیات اهواز و اعمال آنرا قطع کرد و ابن بویه نیز بفارس
غلبه پیدا کرده بود و از آنجا دیناری نمی‌رسید بجهات حقوق اجناد
و غیره نمی‌رسید ابو جعفر متحیر شد و مردم در مطالبهٔ حقوق خود با او تحکّم
کردند و هیبت او در دلها کم شد سه ماه و نیم وزارت کرد خود را پنها(ن)

ساخت که تیر خود را در خم آب پنهان نمود و آن خم را از سرای او بیرون آوردند
و کسی ملتفت نشد او را در روضه بردند و در آنجا پنهان شد تا آنگاه
مالی بر رسم مصادره بر او مقرر شد آن مال را ادا کرده و خلاص یافت
و بعد از او وزارت را بسلیمان بن حسن بن مخلد دادند

سلیمان بن حسن بن مخلد

سلیمان بن حسن بن مخلد

سلیمان بن حسن بن مخلد از وزرای راضی بالله بعد از ابوجعفر کرخی
او هم در سنه سیصد و بیست و چهار هجری وزارت کرده تا او نیز مثل
ابوجعفر دچار بحران اختلالات سلطنت شد و نتوانست کاری از پیش
ببرد و او در وزارت نهایت عجز را پیدا کرد از آنکه خلیفه در کار عاجز بود
و بسبب اصحاب سیف بر ارباب قلم بلکه بر خود خلافت مستولی
بعضی امور کار را بطور دلخواه ایشان از پیش میرفت نه بوفق
مصلحت مملکت چون خلیفه راضی عجز وزرای خود را دید با ابوبکر محمد بن
رائق که والی واسط بود مراسله کرده به بغداد احضار نمود و ریاست
مقررات و نفقات لشکر تا نزد ابن رائق نیز رجوع شد و بطرف
بغداد آمد از جانب خلیفه امارت جیش به او واگذار شد و او را امیرالامراء
لقب داد مالیات را بدست او سپرد و قرار داده که معاون
در دفاتر و جمیع بلاد باشد و قرار داده بر منابر اسم او را در خطبه
ذکر کنند این دفتر و کتاب و دیوانها همه در تحت اداره
او شد نه امرای لشکر با او متفق شدند و او بر سلیمان وزیر

تقدم یافت نظار و عمال را او ترتیب میکرد و معزول
میگردانید وزیر را جز اسم و جز که امضا دولت آخر چیزی دیگر
مفوض از امرای آن وقت کار از دست خلیفه بیرون رفت
و خلیفه قدرت آنکه حکمی بنا بر مفوض و سلیمان وزیر و جهوش
عاطل ماند اگر بسنم مفوض از زمان عزلت برای او بحثی شد
او خود بحکم طبیعت معزول شده بود چنانچه و در همین سال ابن
رائق ابو الفتح فضل بن جعفر بن فرات را برای وزارت
راضی بالله منتخب نمود و سلیمان معزول شد و در یک سال
چند وزیر برای راضی ظاهر است و همگی مقتدر بود در کار نشده
چنانکه شرح آنها گذشت

ابو الفتح فضل بن جعفر

ابو الفتح فضل بن جعفر بن محمد بن فرات از وزرای راضی بالله است
و در اوائل سنه سیصد و بیست و چهار بوزارت رسیده است و ما شرح آل
فرات در ضمن وزارت محمد بن فرات ذکر کرده ایم و سبب وزارت
فضل بن جعفر ابن رائق امیر الامرا بوده است فضل بن جعفر در بر ابن
حال شام و مصر بود و مالیات و دیوانی آنجا بعهده او بوده است چون ابن
رائق در دستگاه خلافت تقرب و اقتدار حاصل کرد و اختیار مملکت را
بدست گرفت بجهت آنکه ابن سیف بود [illegible] خود را وزیر نخواند
ولی تحقیق [illegible] این وزرای با او بود سلیمان وزیر را عاطل و باطل کرد
و از طرف راضی کاتبی بفضل بن جعفر نوشته او را از مصر و شام احضار
کرده در بغداد بوزارت حاضر شد و قصد ابن رائق آن بود که چون
او فضل بن جعفر را وزیر کند اموال شام و مصر را با خواهد داد و در صدد
چیزی خواهد فضل بن جعفر بطرف بغداد آمد پس از رسیدن بشهر ابن رائق
خلعت وزارت از خلافت گرفته برای او فرستاد و او خلعت را پوشیده
ببغداد آمد اسما وزیر خلیفه بود لکن هم وزارت خلیفه و هم وزارت
ابن رائق [illegible] را میکرد و فضل بن جعفر تا آخر در سال سیصد و بیست و پنج

وزارت کرد ودر اوایل سنه سیصد و بیست و شش با اختلافات
بی در ضعف خلافت و آشوب امور را دید از وزارت
عاجز شده بهانه‌ای بطرف شام رفت از آنکه شام و مصر
هم از وزارت با او بود در حضرت خلافت عبدالله بن علی
نقری را نایب الدوله خود قرار داد و رفت ودر سنه سیصد
بیست و هفت او در رمله که نزدیک شام است وفات کرد
ومدت وزارت او یک سال و هشت ماه و بیست و پنج روز بوده است
و بعد از رفتن او هر اگر چه ابن مقله را باز وزارت دهند
ولی آنچه از ابن رائق ناشی از انکار او را بکشتن رسانید چون
گویند چون ابو الفتح فضل بن جعفر وزیر شد با ابن مقله گفتند تا کی بی
کار باشی برو وزیر را ببین و تهنیت وزارت باو بده تا شاید در
خدمت تو کار کند ابن مقله گفت من از او این نیستم و باو حاجتی ندارم
گفتند باو رقعه‌ای بنویس و عذر گذشته بخواه ابن مقله گفت میترسم
جوابی بنویسد مستلزم حضور من باشد و من حضور او را کراهت دارم
و این سه بیت از اشعار خود برخواند

وقائلة

وقائلةٍ لم ترکتَ الصوابا بترکک هذا الوزیر الحبیبا
فقلت لها لا عداک المشوق ولا کان قولک قولاً مسیبا
أمثلی تطاوعه نفسُه
علی أن یری خاضعاً مستریبا

در ملک نفی فضل بن جعفر همین بس که اگر سمتی است ابن رائق را
بار سیر است نزد خلیفه چنان سعایت کند که ابن مقله را
دشمن قدر نبود وحائلش را از فضل خطر قوی داشت بکشته ولی
فضل تا در عهد او وزارت داشت ابن مقله را متعرض بر لی
و حایل نشد از چون فضل بطرف شام روانه شد با بزرگ بر ابن رائق
کوشش کرد تا آن وزیر کاف را ببدترین عقوبتها کشته

ابو عبد الله احمد بن محمد بن یعقوب بریدی

ابو عبد الله احمد بن محمد بن یعقوب بریدی از وزرای راضی بالله است
او مردی مشهور و بلند همت و شریف النفس بود و از هر صنفی کثیر صحبت
منعقد میشد و احوال او بعبر و عزل و تولیت منقلب میگشت
تا از قوت نفس و علو همت او دیگر برادرانش را لشکر جمع کرد
بصره و بلاد خوزستان را بگرفت و بعد از آن خواست که وزارت
خلیفه نماید و ابن شیرزاد وزارت بریدی را میکرد چون ابو الفتح
فضل بن جعفر وزیر از بغداد بشام رفت و در رمله وفات کرد
در ماه رجب سنه تسعه و عشرین و بعد راضی بالله به بریدی نوشت
و او را از برای وزارت خود طلب کرد او خود را کشیده در سامره
و کار خلافت را ابو عبد الله بن علی کوفی نایب وزارت میکرد و بریدی
جمع میان وزارت و امارت کرد
در سنه تسعه و عشرین بریدی بوزارت باقی بود و در رمضان
نیز گذشت و در این سنه بجکم منصب سرداری و امیر الامرائی داشت
بابا ...

باید برای صرف این اوقات کم و حال این کار را ندارم
فقط بر مزار او تا چه خیر را میگویم این تاریخ در التخون علم مرا
لعمری حوانم کرد مکتب دیگر امام اعظم که طلبت
خود نیز در نظر دارم که در معجم البلدان از صحت نسب امامزاده
حسن شروع است و مرا حال آنها آوردن نیست
بیرون این و شانی هم اینکه در طهران و حوالی آن تا ده فرسخ
ده فرسخ حضرت حمزه بن الکاظم و دو حضرت عبد العظیم و دو امامزاده حسن
و حسن مثلث و حسن ... است دیگر ایمن از امامزادگان
که صاحب گنبد و بارگاه هستند مثل اعلان مترقی شعثه
باید برای آنها با تعلق طرف فاتحه خواند جناب سیدات قاسم جعفر
عرب معروف نشانه که در علم انساب اول شخص هستند و صاحب این مقبره‌ها
وزارت را میشناسند در مجلس گفته از امامزاده حسن معروف بحسن کیا

معمر است ولی او را حسن سلوک نمیداند هنوز هم در متن جناب آقا سید جعفر

شده است بسیار درست تحقیق حال او را مطالعه کنم همه‌شان را کردم

و آقا سید جعفر است به در علم انساب و شناختن امراء ایران از زمان و از جمیع

مورخین ایران ماهرتر و کاملتر است همه اهل را حق اعتراض بر ایشان

نیست هر چه بگویند سند است کتابی در انساب سادات ایران نوشته

و نهایت امتیاز را دارد لکن بعض از سادات عالیه را از دیگران گرفته است

و مرا به دیدار آن نیست و اقوال صحیحهٔ ایشان را در این کتاب جمع کنم [illegible]

هر روز از این ایام را بیرون حصار به حاضر شده و همراه سلطان

فوق العاده اتفاق بیفتد و محتاج به انعقاد مجلس شود رئیس مجلس

حکم خواهد داد و در رقعهٔ دعوت همه را حاضر نمایند

تا ممکن است غیر از این تکالیف مقرره هر امری و حکمی در نظر بعضی لازم و فوری

صادر شود در مجلس رسیدگی کنند هر روز مجلس [illegible] تا [illegible] را

حاضر کرده و رسیدگی نموده تفصیل را بعرض رسانیده راپورت کنند

و بعد از آنکه از [illegible] گذشت به مجلس [illegible]

تمام اعضای مجلس حاضر شوند

ماده [illegible] حفظ ترتیب و ضبط [illegible] دولتی را [illegible]

این مجلس بعهدهٔ قوام الدوله است [illegible]

سواد دستخط همایون

امین الدوله از روز تشکیل [illegible] مجلس دربار مجمع قوای
و فی الحقیقه مظهر سلطنت و مرکز [illegible] بوده است و در حال حضور
و غیاب ما وقف رجوع مسائل و مهمات دولتی بوده مجلس خواهد بود
وزرا و اولیای دولت باید بتصویب و تصمیم حفظ صرفه و صلاح دیوان
و [illegible] نظم و پیشرفت کار تمشیت امور دولتی باید اداره و انتظام امور ملک
و اصلاح احوال و تحصیل موجبات آسایش رعیت بکوشند و در کمال
جهد و مراقبت حفظ مقام و صورت این مجلس و آئین کار را از حیث
این مسئولیت اهتمام کنند [illegible] مستقلا [illegible]
اگرچه منظم است باید بیشتر مراقبت کرد
که باید فائده [illegible] موافق دستور العمل
رود و [illegible] خواهد کرد [illegible] صحیح
محرم [illegible] فی شهر محرم ۳۰۳

سواد دستخط تلگرافی

سواد دستخط تلگرافیه که [illegible] نوشته شده
و بعد از آنکه [illegible] رسید و در طهران انتشار حاصل
شد و خط مبارک همایونی موشح شده است

چون بعد از فوت مرحوم صدر اعظم از راه کمال توجه مخصوص در حق
آقا [illegible] دارای منصب مستوفی الممالک و وزارت [illegible]
ممالک محروسه را میرزا حسن مستوفی الممالک پسر آن مرحوم مرحمت فرموده
و دادیم [illegible] و تحصیل و تکمیل [illegible] دارد [illegible] معتمدین
[illegible] همایون [illegible] روایح [illegible] الله [illegible]
[illegible] ولد [illegible] میرزا [illegible] المور [illegible]
[illegible] معتمد [illegible] دارای [illegible] از تاریخ این دستخط
او را بمنصب جلیل وزارت [illegible] مستوفی الممالک
[illegible] و [illegible] موافق [illegible] علیحده [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] حق [illegible] ازل

وصدور کار حقوق را پیش از پیش منقضی بدارند و ظهور برساند از این جهت

وزارتخانه‌ها مخصص مالیات و وصول نقدینه‌ها را تحویل دارند و [illegible]

موافق دستور العمل و زیر دفتر مشخص کند حقوقیات را [illegible] ۳۰۳

که کلیه وزارت استیفا و محاسبات کل ممالک محروسه در عهده مرحوم

صدر اعظم بالارث والاستحقاق [illegible] مستوفی الممالک [illegible]

آقا [illegible] مرحوم [illegible] مستوفی الممالک در مراقبت [illegible]

کلیه [illegible] آن [illegible] الوزیر [illegible] دفتر [illegible]

[illegible]

مراقبت در نظم مالیات و تشکیل دیوانی مستقیم و غیر مستقیم در کل

ممالک محروسه تقسیم و اخذ و استیفا شود با این وزارت است

تحقیق حال دیوانی ملک و ولایات و بلدها و املاک خالصه و ارباب و مستغلات

و انتقالات [illegible] ازالی تخفیف و تجاوز [illegible] با این وزارت است

تحصیل خرج دولت از دستور و موجب [illegible] و تخفیف و انعام

و رقم خرج و اطلاع از صحت و سقم آنها با این وزارت است

نوشتن جمع و خرج کل و نوشتن دستور العملها و مفاصا حسابها با

حکام

حکام و مباشرین و صاحب منصبان کل ممالک محروسه در هر سال

با این وزارت است

هر قسم وارد خارج دولت را بیرون برات و تنخواه [illegible]

تنخواه خرج [illegible] از حکام و مباشرین بیاورند با این وزارت است

هر فرمان و برات [illegible] که صادر شود باید اول به مهر مستوفی الممالک

برسد بعد به صحه همایونی برسد و [illegible]

تحقیق عایدات و [illegible] مواجب و مستمریات و تیول و غیره و وظایف و انعام

صورت آنها هر وقت که اتفاق افتد با این وزارت است

تکلیف این وزارت است [illegible] مواجب و مستمریات و غیره بدون [illegible]

[illegible] مبارک و صدور فرمان و تحقیق [illegible] ابلاغ [illegible]

نام [illegible] و برات [illegible] احکام صادره [illegible] باید اول به مهر

مستوفی الممالک رسیده بعد به صحه همایونی برسد

محل مهر مستوفی الممالک [illegible] محل مهر [illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible]

سواد تکالیف متفرقه وزارت داخله که موقع [illegible] امور ولایات

تکالیف وزارت داخله بعد از مرحوم صدر اعظم [illegible] نعم الخلف

۳، ۳۳

و مرحوم قوام الدوله با و مفوض شد [illegible] سنه

رجوع حکام و حکومت ممالک محروسه عموما چه [illegible] نوشتجات و مطالب

عموما به این وزارت اظهار نمایند و از این وزارت به خاکپای مبارک

عرض نموده و جواب حکم صادر و ابلاغ نمایند [illegible] و مطالب ممالک محروسه

مطالب و نوشتجات حکام [illegible] در تحت و کالت اینها است

با این وزارتخانه [illegible] جواب بخواهند و حکام [illegible]

[illegible] ولایات و قرار و منتظم [illegible] و املاک عموما با این

وزارت است [illegible] قرار اخذ تعداد نفوس ممالک

محروسه با این وزارت است حفظ انتظام [illegible] ولایات

با این وزارت است منضبط [illegible] و چاپارخانه ممالک محروسه

بارهنمی

با رهنمی که ملتزم است و مد نظر این وزارت است

اجرای قواعد و قوانین [illegible] و امنیت عمومی و مراقبت [illegible]

و دستور العمل آنها با این وزارت است

اجرای قوانین و قواعد حفظ الصحه و رسوم که در راهها و رودخانهها

علاقه دارد با این وزارت است

[illegible] ارباب صنایع و ترقی فنون و [illegible] محکم و منسوب

مطلق با این وزارت است

[illegible] با این وزارت است

[illegible] ممالک محروسه و [illegible] با مامور

[illegible] و دستور العمل دادن با آنها و مراقبت [illegible] در

مامورین [illegible] و دستور العمل [illegible] و افادی و جمع

[illegible] و بعد از [illegible]

تکلیف این وزارت است صورت صحیح را بعد از عرض به خاکپای

مبارک و تحصیل اجازه [illegible] صادر [illegible]

تو صد بعد [illegible] مباشرین مالیات را از اصفهان تقریباً [illegible]

[illegible] کرده [illegible] آنها [illegible] مخالف [illegible] این وزارت [illegible]

[illegible] و [illegible] جمع و خرج [illegible] دفتر زیادی گشته است

و [illegible] در این دو [illegible] ولایات [illegible] وزارت

نام و [illegible] صادره [illegible] منصب و [illegible]

و [illegible] وظیفه [illegible] اطلاع این وزارت [illegible]

همچنین [illegible] و [illegible] احکام صادر [illegible]

از اینکه [illegible] میرزا قوام الدوله [illegible] قوام الدوله [illegible]

[illegible] مرحوم صدراعظم [illegible] مستوفی

الممالک [illegible] از اینکه میرزا قوام الدوله [illegible]

و [illegible] را [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] وزارت [illegible] قوام الدوله [illegible] ۱۲۳۰

میرزا آقاخان [illegible]

شخص اول و اقدم میرزا آقاخان صدراعظم اسم اصلی ایشان میرزا نصرالله خان است پدر و [illegible]

و جد او در دولت ناصرالدین شاه [illegible] پسر حاجی اسدالله خان از [illegible] حاجی میرزا احمد اکبر المعروف

میرزا آقابابا ابن خواجه ابدال بیک حاکم رستمدار ابن حاجی میرزا محمد اکبر ابن خواجه [illegible] خواجه

لطف الله [illegible] است و نسب ایشان [illegible] الصلت عبدالسلام بن صالح الهروی [illegible]

مرید و محرم اسرار حضرت [illegible] موسی الرضا علیه السلام است [illegible] طایفه خواجه

[illegible] و [illegible] خواجه [illegible] طایفه [illegible] تاریخ استشهاد

[illegible] شهر اول [illegible] و [illegible] مطلب [illegible]

و اتصال نسب [illegible] و جد جمع شده [illegible] اولا صدراعظم

چنانچه در ایام مغفرت آیات [illegible] و [illegible] محرم [illegible]

در اوایل [illegible] شغل و [illegible] امین صدر والده

[illegible] صدارت شغل وزارت [illegible] مهمات امور [illegible]

وثوق کار جمهور [illegible] صدارت [illegible]

میرزا آقاخان [illegible] اعظم [illegible] امین صدر والده [illegible]

[illegible] سؤال و جواب [illegible] میرزا آقاخان

صدراعظم و میرزا [illegible] میرزا اسدالله خان [illegible] اشاره

شد [illegible] میرزا آقاخان در اواخر عهد [illegible] شاه طاب ثراه وزارت لشکر

داشته است [illegible] خاقان مغفور در اصفهان [illegible]

برداشته [illegible] خاقان مغفور لطف [illegible] داده [illegible] نهایت اعزاز و اکرام [illegible]

پیرو نمیرزا آقاخان وزیر لشکر چون بطهران آمد داعیهٔ سلطنت مع شاه ظل السلطان را اشتباه کرد
او برخی نیکخواهی و وصیت خاقان مغفور سنوات حضرت ولایتعهد (محمد شاه) از تبریز در
رسید و سلطنت نامی کرد لهذا او خدمت ظل السلطان بلطایف الحیل و تدبیرات تخته عاکر را مستغرق
ساخت و انهار را مرخص نمود و در بازار طهران آن انهار و نمبرکش ارجاع کنند و باز آقا بخار مراجعت نماید
و در این تدبیرات خزانت محمد شاه غازی بدون زحمت از تبریز بطهران در آمد و ظل السلطان را استعداد
مدافعه نماند و آخر الامر منزوی شده و حق بمرکز قرار گرفت و این خدمت مهم که میرزا آقاخان بظهور
رسانید و نهایت تمکین را داشت و محمد شاه بمراحم میرزا آقاخان در زمین داستان در ایران انضباطات
و شئونات فراوانی یافته است در ابتدای سلطنت شاهنشاه غازی سید الوزرا اقالیم مقتدر عبدالله بعد از استقلال
صدارت که چون بساط او برچیده شد یک حاجی میرزا آقاسی رتبهٔ او و صدارت یافت و استقلال بکار حاجب
عقب شد در واقع روح صدارت با میرزا آقاخان بوده است و مردم با او توجه داشتند چنانچه در وقت
محاصرهٔ هرات و فتح غوریان حاجی میرزا آقاسی چندین بضبط و خطا کرد و کار لشکر را بتعویق ساخت و مردم
چون عقیدت وقت مخالف صاحب شاهنشاه غازی را با او میدانستند جرأت اظهار نداشتند لکن میرزا آقاخان مکرر
خبط و خطای حاجی میرزا آقاسی را اظهار کرد و درایت و تدبیر او را از نمود همکی بقول او تصدیق کردند و در طرز
محاصرهٔ هرات و فتح غوریان رای میرزا آقاخان عنوان نمودند و وزیر لشکر در این فقره زیاده از حد طرف اعتماد
و اعتقاد حضرت سلطان واقع شد و با میرزا نصرالله حاجی میرزا آقاسی از او اندیشه کرد و در صدد دفع او بر آمد
و روز بروز کار میرزا آقاخان بالا میرفت و از حاجی میرزا آقاسی که بحضور شاهانه بعادت میرسید بعضی خبط و خطا
و خیالات فاسد اتفاقی میرزای ایلخانی را بعرض میرسانید حاجی میرزا آقاسی بحضور شاهانه پیام کرد
برامور میرزا آقاخان وزیر لشکر در ملک و زیر دکان است و مردم او را از حد افزون تر دانسته با او راز
مدافعه امر رو تر از دانش با مرا مبتلا از آن وا گذارید شاهنشاه غازی در آن روز کار سبب بوده وزیر کامل
عقیده عالم ارشادی داشته مشغول او را بموجب اخذ ملک تنزل داده امتقرر داشته وزیر لشکر را

شده که نزد او آوردند و در حضور متوقف کاشان باشد و هر وقت مقتضی شود باز بمراجعت آید میرزا آقاخان
وزیر لشکر با برادر بزرگتر از خود میرزا فضل الله میرزا و لواحقه بطرف کاشان
شتافته و کار وزارت لشکر را بعهده برادر دیگر خود میرزا فتح الله گذاشته و منتظر بود بار دیگر روزگار
چون شرابی چرخ ترکیب سلطنت بنام مظهر نصر و اقبال اعلیحضرت ناصرالدین شاه زینت افزا
زود میرزا آقاخان از تبریز در رکاب ولایتعهد بطهران آمده بود و درین ایام الملک منصب صدارت
داشته و میرزا آقاخان وزیر لشکر چون مردی دانشمند و جامع بود حاجی میرزا آقاسی را معزول و منفور و به ظلمات
آنچه بعضی از وزرا جان او را بهم داشته سعایت کردند کاری از پیش نبردند و میرزا تقی خان اتابک اعظم فقط
آذربایجان را بصیرت بود و از جمیع ولایات ایران و تماشای جوانب و مراتب و آن اطلاعات کافی داشته و فرمان
و با این حال چون صدارت یافت بعضی جواب و خبط و خطا کردند و در جمیع امور بصیرت داشته لهذا اعتبار
همراهی و مسامحت را با میرزا آقاخان وزیر لشکر گذاشت و در عهد او تخریب نکرد و بهمه تشریف و همراهی و وزیر
لشکر کارش بروز گذراندن را ساخت و ترتیب خواستن را در آتیه عمل پرداخت و در سنهٔ ۱۲۶۶ او قرآن و احکام
میرزا تقی خان اتابک اعظم زدن کردند و قصهٔ قتل و عزل او را منصرف میرزا آقاخان وزیر لشکر حسب الامر
رفع این فتنه و فساد کرده بتدبیرات صائبه بانتها آن را آنچه نمود و آنها را با اتابک اعظم انتقام
داد و اعلیحضرت شهریاری رحمهٔ نظر از حسب وعده و دستخط در عهد ولایتعهد میرزا آقاخان را بمراتب
در مدارج ایشان افزوده ایشان بود در سنهٔ ۱۲۶۵ (اعتماد الدوله) ملقب فرمودند و همگی دانستند از آن
مقبوله تا زمان میرزا آقاخان وزیر لشکر لقب اعتماد الدوله مخصوص منصب صدر اعظم بوده است
و دیگری این لقب را نداده اند و در دولت قاجاریه اول کسی که این لقب یافت حاجی میرزا ابراهیم خان
صدر شیرازی بوده و ثانی میرزا آقاخان وزیر لشکر بوده است و قبل از آنکه او را ظاهر آمد صدر اعظم
کنند با اعتماد الدوله ملقب ساخته اند و این لقب تلمیح داشته به صدارت بوده است و او
پیش از صدارت هم رتبه افزون داشته است و میرزا تقی خان اتابک اعظم معارضه و مساعدت بود

۴۴۱

بودند و طریق صواب و سیاق کار همه است که قبل از میرزا تقی خان اتابک اعظم هم در عهد حاجی میرزا آقاسی
آقاسی شخص اول رتبه صدارت داشته است و اظهار داعیه نموده است و همان ستیزه و مکابره با حاجی میرزا
باعث شد و او را از شأن و رتبه حاجی میرزا آقاسی وقتی داد خود رأی که به لقب میرزا آقاخان را در آورده بود
و گفته بود آنچه شما در خصوص میرزا آقاخان و رتبه صدر او بخواهید میرزا آقاخان هیچ در حقش گفته بود بنویسید که آنچه
شما در نظر دارید همه را مدح خط بنویسید در شب پنجم محرم الحرام ۱۲۶۲ که میرزا تقی خان اتابک اعظم از صدارت
معزول شد از روی استحقاق و کفایت کار صدارت به میرزا آقاخان اعتماد الدوله از آن تعلق گرفت و او را
صدر اعظم لقب دادند در شهر [illegible] ماه صفر و اعتماد الدوله سلطانی بود و او را [illegible] رسانیده و حسب [illegible] شد
مرجع مملکت بالای و یا قرب با مرحمت شد و او هم واقعیت صدارت میکرد و [illegible] ترک کرد
یکی اینکه میرزا تقی خان اتابک اعظم را [illegible] از روی اطمینان مراتب در [illegible] و دیگر اینکه از
روز از میرزا آقاخان خطای و [illegible] در دولت دیده شود [illegible] صدر اعظم [illegible] او در امان باشد و [illegible] زنده
و با [illegible] عقوبات اخراج و عزل [illegible] و در [illegible] و [illegible] گرفت [illegible] در امر [illegible]
مراتب نموده و [illegible] از عهده و پیمان [illegible] شد و کشتن [illegible] و میرزا آقاخان صدر اعظم در
صدور دولت قاجاریه [illegible] وزیر [illegible] لقب اعتماد الدوله یافته و [illegible] وزیر [illegible] بعد صدر اعظم
ملقب شده است لفظ و معنی [illegible] صدارت داشته خواجه حاجی ابراهیم خان شیرازی و میرزا آقاخان
و در میان صدور [illegible] لقب اعتماد الدوله را [illegible] است و [illegible] میرزا شفیع و میرزا آقاخان هم [illegible] از زمان
[illegible] صدر اعظم مخاطب شده است [illegible] صدور بالقاب و خطاب [illegible] مخاطب شده [illegible]
[illegible] مملکت بالای و [illegible] مرجع و [illegible] مرحمت شده [illegible]
مرور مراحم و عواطف شاهانه واقع شده [illegible] در همین سال ۱۲۶۱ میرزا فضل الله برادر میرزا آقاخان
صدر اعظم منصب و [illegible] نظام یافت و مرحوم میرزا کاظم [illegible] و جناب صدر اعظم ملقب
[illegible]

۴۴۲

[illegible] نظام الملک را [illegible] و استیفای ممالک محروسه هم باو تفویض شد و هر روز بر ترقیات او افزوده
شد و [illegible] سعی [illegible] آقاسی [illegible] و در همین سال جناب میرزا آقاخان [illegible]
[illegible] مرحوم (محمد شاه) [illegible] و [illegible]
[illegible] ۱۲۷ [illegible] میرزا آقاخان نظام الملک [illegible] صدر اعظم [illegible] نایب [illegible] صدارت عظمی و لقب [illegible]
[illegible] شخص [illegible] وزارت [illegible] شاهزاده مرحوم [illegible]
میرزا [illegible] منصوب کرده [illegible] در خاطر دارم [illegible] میرزا آقاخان [illegible] میرزا [illegible] خان
[illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] صاحب [illegible] سفارت [illegible] حقیقی میرزا آقاخان
بود [illegible] سیف الملک [illegible] و [illegible] و [illegible] دولت [illegible]
را [illegible] میرزا [illegible] در [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] شده [illegible] مجلس [illegible] و آن [illegible]
صدور [illegible] آن وقت [illegible] در ایران [illegible] در همین سنه ۱۲۷ [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] اعظم و [illegible] دولت [illegible] اول [illegible]
و [illegible] و [illegible] اشرف [illegible]
اشرف [illegible] شاهزاده [illegible] است و [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اول
شد [illegible] و [illegible] میرزا آقاخان صدر اعظم [illegible]
[illegible] است [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] صدور [illegible] میرزا آقاخان هم [illegible]
[illegible] و در همین سنه ۱۲۷ [illegible] صدر اعظم [illegible]

از دست خسته و پرداخته شد عاری بیرون و خیال و مرادش بسهولت حرکت کند و بمثل سابق در افتادن برده‌ها
تقاضی شده غده مهر روز و هر ساعت بر زیارت آن برات میرزا آقاخان صدر اعظم افزوده میشد و او در
تهران فارغ و در اقصا لطف کامل داشت و چنین نوشته‌اند که در عهد او بسته شد در این معاهدات صرفه
ایران منظور نیست و کمتر حفظ در معاهدات او دیده شده است لیکن مردم در عهد خود ترقی داد و خوشحالت
امور و پاره کارهای او را در نکات نگاشتن باعث نقطه مرادات شد در روضة الصفای ناصری هم در جمله
او نگاشته شده است تمام نوشته‌ات مرتکز او منسترح است و صورت معاهدات در انجا منضبط است
مع هرات را رابطه او شده و با کرش انگلیس او شهر را هم بوشهر داد و نیز در عهد او انگلیس بوشهر را تصرف
در از زمان حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک پسر ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی لشکر بیگی و سنگار رفتاری که
و میرزا صنیع خان قصیر الملک عالیه حکومت بوشهر داده است و میرزا آقاخان صدر اعظم شجاع الملک را
از جانب خود با مر بار بوشهر که بود در آنجا توقف داشت و میرزا صنیع خان صاحب دیوان [illegible]
میانه میرزا حاجی قوام الملک در طهران منزلت و در دستگاه صدارت میرزا آقاخان رابطه مخصوص
داشت و صدر اعظم با و کارهای شخصی و حتی رجوع میکرد و میرزا صنیع خان مذکور در واقع بجهت تقدیم و تقویت
کارهای بوشهر حاجی قوام الملک در طهران توقف داشت چون خبر رسید که انگلیس بوشهر را تصرف کرد
میرزا آقاخان بحضور رفته عرض کرد که حاجی قوام الملک را رابطه گشته شیراز [illegible] حاجی ابراهیمان در [illegible]
تدارک کنم که بوشهر را بتصرف انگلیس داد و میرزا صنیع خان صاحب دیوان که از عهده برنیامد [illegible] داشت
رجب میرزا صنیع با وامر [illegible] را اخبار داد و نیز در حضور رفت عرض کرد که بوشهر را صدر اعظم
بیاد داد و ابنعوان انگلیس قرار داده و نوشته با نها نگاشته است که اگر کوتاهی هرات را از ایران بگیرد
او بوشهر را تصرف کند تا ما از در مصالحه بیرون آئیم هرات را رها و واگذار کنیم و تمام بوشهر تخلیه کنند
و نگار بروفق مراد شد باز میرزا صنیع خان عرضه داشت و شجاع الملک با مر صدر اعظم در بوشهر
توقف دارد این کارها صدارت داده است برادر من میرزا صنیع خان را حاکم بوشهر داده است اصرار

بسوزانها

اینگونه کارها را نزد او اگرچه در این عرایض اعلیحضرت سلطانی میرزا صنیع خان تغیر [illegible] توانست با صدر
اعظم بهرات است و این عرض در مزاج مبارک اثر کرد و از آن روز اسباب عزل صدر اعظم فراهم
آمد از آن طرف میرزا صادق قائم مقام نیز که مستقل او در ایلان بود دعوی صدارت داشت و ببهانه‌ها که
در صدد هم بمقصود خود رسید با میرزا آقاخان صدر اعظم نسبت نگاه داشت و هر روز اسباب چینی داشت و در
باره صدر اعظم مخالف عرضه بحضور مبارک میکرد تا میرزا آقاخان چون این مطلب را دانست تحریک کرد که
اهل ایلان میرزا صادق قائم مقام نوری را که [illegible] مطلب را هم ضمیمه
مطالب سابق کرد و بعرض حضور همایونی رسانید و دوازده ایراد از کارهای [illegible] میرزا آقاخان
صدر اعظم ثابت کرد و مترجم شد و اظهار [illegible] که چون [illegible] بنهایت [illegible] تقرر است
و از خارج و داخل مواضع میرزا آقاخان صدر اعظم با دولت انگلیس در باب بوشهر و هرات [illegible] مبارک
همایونی [illegible] بخط مبارک جناب صدر اعظم از صدارت عظمی و نظام الملک وزیر
لشکر را از صاحب جمعی ایشان معزول شدند و عزل جناب [illegible] در بیستم شهر محرم الحرام ۱۲۷۵ هجری واقع
و از آن پس شش وزارتخانه مستقل در دولت برقرار شد و میرزا صادق قائم مقام وزیر اول ملقب بجلیل الدوله
شد و وزارت داخله و تصرف در جمیع امورات بعهده او مفوض آمد [illegible] و او هم معزول شد [illegible]
کفایت حضور و تحقیق احوال [illegible] تغییر کرد [illegible] و داستان و حکایات
و کیفیات دیگر [illegible] طول میداشت [illegible] اینکه میرزا آقاخان معزول شد [illegible] دستخط
مبارک همایونی [illegible] صدور [illegible] جناب صدر اعظم چون تا جمیع امورات
دولتی را بعهده خود [illegible] معلوم شد [illegible] شخص [illegible] از عهده جمیع
خدمات [illegible] در این [illegible] خبطها و خطاهای اتفاق [illegible] امورات [illegible] معوق [illegible] البته در
[illegible] مجبور باشیم [illegible] امورات را [illegible] منظم [illegible] حفظ فرمائیم لهذا امروز [illegible]
محرم الحرام [illegible] از منصب صدارت و نظام الملک وزیر لشکر را از صاحب جمعی معزول فرمودیم

در نهایت خوبی است که شعر و نهایت اطمینان قلب از جانب ملتفت شده است و حق تعالی او را در کار او اعتبار شیخ
رباعی و اطمینان تام آنچه لازم بود تمکین قلب یا کاتب الدوله فرمودم ... همین دستخط و امانت و ملاحظه
قدر مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم و بعضی که فوت است خطهای بزرگ نوشته است و بنای احترام او در دستخط محمد
دارد خطهای بزرگ که از اعمال و اشغال سیاست ... آنچه انظار ... و تنبیه ... نظرها را ...
مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم ... و طبق ... در نظر ... مطایبات
کا و ... موقع ... مرحوم ... لطف ... اطاعات
او ... است و ... معروف است ... روزش
میرزا و ... نهایت ... است و ... حق او
و ... تعریف و تصنیفات میرزا
طاهر ... کتاب ... گنج شایگان ... اشعار ...
... صدراعظم ... در آن کتاب جمع ساخته ... شعرا ... آن کتاب
طبع رسیده است ... صدراعظم ... در کتاب تحفه ناصریه ...
شاهزاده ... میرزا ... جامع آن ... است ... اگر خواهم آن اشعار را ...
خواهر ... مرحوم شاهزاده ... میرزا ... و ... از اشعار ... میرزا ... الاقبال
ان ... و ... آن را در اینجا ... فلما صرت ... الاقبال صدرا تراجعت
القوب الی الصدور ... وزیر ... نظر ...
... مرحوم میرزا سعید ... الملک ...
... و آنچه ... میرزا ... کتاب ...
... مرحوم میرزا ... نظام الملک ... میرزا ... خان نظام
الملک ... میرزا آقاخان از صدارت ... معزول شد ... میرزا صادق قائم مقام ...

آذربایجان بعض خطوط و خطهای میرزا آقاخان را ... میرزا ... است ...
و ... مرحوم ... خان امین الملک ...
... میرزا صادق را ... و طرف تبیغ ... امین الملک ...
در جواب ... میرزا صادق ... میرزا آقاخان صدراعظم ... صدر ...
... حفظ ... خود ...
... میرزا آقاخان ... میرزا ...
واو ... مقصر ... آن ... تقصیر ...
یافت تقصیرات میرزا آقاخان را ... مرحوم میرزا ... خان ... میرزا سعید خان وزیر امور
خارجه و ... میرزا ... خان و میرزا صادق امین الدوله و ... خان ... السلطنه و میرزا محمد حسین
دبیر الملک و ... الدوله ...
... قبرستان ... در وقت معین ...
... امین الدوله ...
جواب ... میرزا آقاخان ... میرزا صادق ... قائم مقام
قائم مقام و ... میرزا آقاخان ...
بکار ... میرزا آقاخان
... نظام الملک مرحوم میرزا ... الدله ...
... غزل ...
صبح ... میرزا آقاخان ...
... میرزا آقاخان ...
... صدراعظم ... صدراعظم ...

مقرر شد و وزارت اصفهان بکسی بود و از صدر اعظم بنهایت دلگیر و متغیر شده و آنحضرت [illegible] روشن و شروع [illegible]

شد منتظر آنچه ساخت فاسد حاجی میرزا [illegible] و شخط [illegible] میرزا آقاخان را از [illegible] آورده میرزا آقا

و شخط در خصوص [illegible] قتل نوشته شد تا آنکه میرزا آقاخان صدر اعظم از صدارت معزول شد او را توقیف [illegible]

و [illegible] از شهر بیرون [illegible] اعتماد الدوله [illegible] اعتماد الدوله محمد

از آنکه طهران [illegible] اورا امیر و صدر اعظم که بعد از ورود طهران آن [illegible] مقصود [illegible] میرزا آقا

خان را توقیف اصفهان [illegible] در زمان توقف [illegible] اصفهان مرحوم حاجی [illegible] السلطنه [illegible] موقوف

در طهران [illegible] کارهای او [illegible] بود و [illegible] منصب وزارت [illegible]

داد تفصیل این احوال [illegible] و شخط [illegible] وعده وزیری [illegible] حاجی [illegible] السلطنه میرزا آقاخان

داده شد [illegible] و شخط محمد رحیم بیک [illegible] السلطنه مرحوم [illegible] اصفهان

رفت و شخط را [illegible] میرزا آقاخان [illegible] مشهور [illegible] مرحوم میرزا [illegible] نظام الملک [illegible]

این شخط را [illegible] مرحوم [illegible] تفصیل [illegible] امیر [illegible] الدوله

بیان کند [illegible] الدوله [illegible] الملک [illegible] بود و صحبت [illegible]

[illegible] میرزا آقاخان صدر اعظم شد و آنکه

در صدارت [illegible] استقلال [illegible] نظام الملک [illegible]

معلوم [illegible] الملک [illegible]

و [illegible] خلیفه [illegible]

مرحوم فرخ خان امین الدوله [illegible] مرحوم [illegible]

او [illegible] الملک برادر [illegible]

منصب وزارت [illegible]

والده [illegible] میرزا آقاخان [illegible] السلطنه [illegible] میرزا آقاخان [illegible]

[illegible] عداوت سایر وزرا از آن [illegible] میرزا آقاخان [illegible]

امر [illegible] میرزا آقاخان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] رسالت [illegible] زمان [illegible] ادوار

در [illegible] اعوام و شهور [illegible] و [illegible] دوره [illegible]

[illegible] همت [illegible]

[illegible] حقوق [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible] معروف [illegible]

[illegible]

برای دفع [illegible] (margin)

[illegible]

[illegible] آرام [illegible] خلق [illegible]

[illegible] مصالح [illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible] (margin)

[illegible] السلطان [illegible] میرزا آقاخان اعتماد الدوله [illegible]

[illegible] وزرا [illegible]

[illegible] مصالح [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

(حاشیه: اضافه)

و عقیدت و اکثر فضل و هنر و علم و اخلاص و فضیلت و معرفت بحوال عموم رعیت و آگاهی از هر سنگ و سیقه

و احترامات عمده و مقامات عالیه را که در ازاد اکثر رعایت شده است معروف و رأفت حق ... الخ بتقرب الفوق الاعتماد

و انظار صحیح دین و دولت بود از ملک و ملت در ادا و تحوال در مرضه فعال مشهود و بعد از منصب جلیل و خطیر صدارت اعظم

ایران و مقام رفیع و منیع نخبوده از شعار ... و ایران مقرر شان را بعهده کفایت و کفالت او مفوض و مرکز کل داشتیم و نتایج

فراوان افتد آرد و سابقه حسن انتظار را اعم از مصالح داخله و خارجه جزئیه و کلیه مخصوص بر ذات او داده باشیم و بهتر بر سهامات

و از قبیل لشکر سرداران و وزرا و تحقیق جمیع مهام و امور و محقق ساختن امر کافه انام و نظم ممالک و رسم ایالت و مملکت

و تنفیذ ... و تشهید عنصر امر به تحقیق ... واقف عقیدت و مکنت عقل ... اجازه و امضا و اشاره او را

به انصاف حاسبات و معامدت و اصدار فرامین و بروات و احکام ... تا ... بی اجازه و رخصت او ... و در

سلک نظام و معروف بسمت انتظام شوند مقرر آنکه شاهزاده کان و الا مقام و امرا و وزرا و اعیان را و ... الخ

و ارکان دولت و اعیان سلطنت و سرداران عساکر و میران پنجه و سرتیپان و سرهنگان جلیل‌القدر

و باشیان و رؤسای حضرت سپهر سلطنت و قاطبه خدام دربار دولت جناب ... الیه را صدر اعظم بالاستقلال

و اران اسم ... شخص اول ... بزرگ دانسته و امور از امر ... و ... از قدیم و قرار و ... و مراتب

او کشته و ... از ... محقق ... و اوراد ... و واجب ... و ... از فرمان

و حکم همایون دانسته در عهده شناسند فی شهر ربیع‌الاول ۱۲۶۸ | را در خط جناب ... اعتماد الدوله

از ... در زمان اعلای ایران بود قریب ... سال است ... به امرات ... رسیده که داشته

... وقت ... شاهان قاجاریه از این سبب و ... غیرت و صداقت ... از ... بعد از این ... تغییر

... بمکان ... الفاق ... را ... اقتضا که ... قرار ... بعد از این ... و ... قاطبه اهل ایران

در امن و امان باشند و مملکت روز بروز آباد شود ... جناب اعتماد الدوله را ... و اسباب ... این

... ات از جمیع اهل ایران برگزیده بمنصب جلیل شخص اول و صدارت عظمی او را ... و

... ان‌شاءالله ... روز بروز مملکت ایران منتظم و آباد شود و در زیر سایه ... الدوام در ... این

شغل مستقل باشد ربیع‌الاول ۱۲۶۹

بعد بطرف اروان روانه شده در خدمت ایشان محمدخان زنگنه امیرنظام و حاجی میرزا محمد نظام العلماء و میرزا
تقی‌خان وزیر نظام التزام رکاب داشتند بعد از ملاقات امپراطور کرنش و ناز کامل مراجعت به تبریز
و تفصیل در زمان ملاقات امپراطور با پادشاه بزرگ کمال شفقت و ملاطفت به همراهان حضرت ولیعهد
بعد از محمدخان زنگنه شرح حال میرزا تقی‌خان را پرسید محمدخان عرض کرد که از ارشد صنوف نظام بوده و حال
وزیر نظام است و این همان کسی است که در پطرزبورغ هنگام سفارت خسرو میرزا القصه حضرت
امپراطور کلمات امپراطور فرمود که مکرر ما را به رفیق خود را دیگر باره دیدم و او را و تفصیل احوال
پرسش کرده و بعد از آن مستقل امپراطور از ایران خبر یکسره و تبریک و کلمه میرزا تقی‌خان وزیر نظام القصه
داخل مرحله رواج داشت این سفر در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی شخص اول واقع شده سنه هزار و دویست
و شصت هجری میرزا تقی‌خان وزیر نظام را به جهت [illegible] صدف [illegible] سرحدی و اصلاح و رتق
و فتق امور سفارت دولت عثمانی مقرر شد و قرار داده شد با سفرا و کمیسرهای دولت روس و انگلیس
و عثمانی در ارزنةالروم جمع شده و تصدیق یکدیگر قرار در سرحدات [illegible] مجلس منعقد یافت وزیر
نظام با دولت تعرفه همراهان با ارزنةالروم رفت و واسطه شد [illegible] این سفر ادب
کم سفارت [illegible] و هنگامه بر پا شده داخل بحر گذشت و میرزا تقی‌خان در آن اثنا عثمانیان حیله بودت
کرد و ضمناً کتابت بحج داد شرح این گزارش و صورت عهدنامه این سفارت در تاریخ ضبط است
و سه سال سفر وزیر نظام بطول انجامید و در همین هنگام میرزا تقی‌خان از دولت ایران ثانی سرور شد
در تبریز ۱۳۶۲ سنه هجری اعلیحضرت ناصرالدین شاه در حرفه [illegible] دارد [illegible] ولایت عهد داشته
صاحب اختیاری میکرد میرزا فضل نصیرالملک [illegible] از جانب دولت در تبریز پیشکار ایشان
بعد و میرزا تقی‌خان هم وزیر نظام بود ۱۳۶۴ سنه اخیر منصب در حق شاهنشاه غازی به تبریز

حکایت حال خود

وقتی میرزا مهدی خان بنا در پرورش بود و بعضی از اسبان در یکی بود اینجا جو میرفت
یکی از اضداد او بان عبارت گفت در گفتگوها در گفتش وزیر [illegible] در حضور سلطان عصر
گفت فانه بود شوند و اسب آنجا از اسب سلطان جو آوردند میرزا مهدی خان هیچ شعر معذرت خواست
و عذر او بیشتر مقرب درگاه حق گفت مرغ اشاره صبح در بلندی قدر همیشه
پیشتر از آفتاب میباشم در عنفوان جوانی داد و ستد زندگانی مرا محبوبی دلربا و مطلوبی
مه لقا بود که در کلی سنتش فتنه جهان و غمزه دلکش آشوب زمان بودی مرا با وی
تعلق بسیار و تعشق بیشمار بود بنوعی که هیچگاه از وی جدا نبودم و از صفحه رویش
زنگ غم از آئینه دل زدودم تا زمانی که اطراف باغش رو خزان گرفت و آه دردمندان
در آئینه جمالش اثر کرد هلال نو در شعر کرد مگر دعا رخش آن ماه رهی و دید زنخ
سیاه زنگ در آن لب نو در دلم زیباه عشق برآمد دلم لعقی چراد عمش بوده
به شیر چاه ساده زنخ نکولش دیگر ندیدم در رشته الفتش را از میان ببریدم مهرش
بگسستم عهدش بشکستم در نهایت رقیبان را در باقی دست تمنا شان از دامن وصال
او کوتاه بود و عقوق نو در تیه عشق آن پیاده لب گمراه بود فرصت غنیمت شمرده
در کمین وی راه بیشتند و هر باره بکار گاه خیال تا رعشق وپود دفق بافتند مرکرم
آن بازار و صراف آن ناروائی دینار گشتند تا یکی از آنان مرا ملاقات کرد و لبریشم
مکافات نمود لیالی وصال و ایام با فرجام خود را با آن معشوق دیرینه و محبوب پیشین
برشته تقریر کشید ناگه بر آتش ام دیرینه شعله پیدا و غبطه هویدا کرده تا بجائی رسید

هر زبان تو تیغ بر فرقی کشود و بر فرقی افتاد و خود را رنگی بار رقیبان نکوتر دلدار در میدان
وصال او در کردیم و تا بعضی که با آن پریوش سر بردیم چون این بشنیدیم بر رعونت
وی خندیدیم و این شعر را در جواب گفتم و راز خود را بروی نهفتم تا باغ
لاله داشت همش باغبان بهرم خالدار پیشه که لطف او آن کند اشتیم

فی اسامی الکتب و مؤلفیها صور الاقالیم تالیف ابی زید احمد بن سهل البلخی
کتاب التبیان فی تالیف احمد بن عبد الله و مسالک الممالک تالیف ابی القاسم
عبد الله خراسانی و تحقیق این چند کتاب بعربی است و درین کتابها از تکوین
کاینات و اشکال علوی و سفلی و تاریخ و عمارات بلاد ربع مسکون و عجایب
آنها و معدنیات و طبایع و اشکال مختلفه و مساحت شهرها و کیفیت آبار
و اشجار و انهار گفتگو کرده بتقسیم و تفصیل اکثر ازین بیان شده و حمد الله ابن
ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی را هم در منقولات کتابی است مسمی به نزهة
القلوب اسلوبی غریب و طرزی عجیب دارد و بفارسی بیان کرده است و این
نسخه نایاب است و من بنده تا کنون آن نسخه دیده ام در دو ماه رمضان را بجهة
دفع کسالت از آن کتاب میخواندم قدری از کلمات آن درین کتاب باشارة
ذکر شد و از منقوله کتابها طبقات همدانی تالیف ابی عبد الله الکاتب
الواقدی است و عجایب المخلوقات تالیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی
و فارس نامه تالیف ابن البلخی فی زمان سلطان محمد سلجوقی و عجایب

فی الفلکیات

و عجایب البحر فی تالیف علی ابن عیسی الحرانی و اخلاق الناصری تالیف
خواجه نصیر الدین الطوسی و تنسوخ نامه الملوکی هم تالیف او و تاریخ اصفهان
تالیف حافظ عبد الرحمن ابن محمد ابن اسحق الاصفهانی و صور الکواکب
تالیف شیخ ابو الحسن الصوفی و الآثار الباقیة و کتاب تفهیم فی التنجیم تالیف
شیخ ابو ریحان محمد ابن احمد خوارزمی منجم و کتاب ارشاد تالیف حافظ خلیل
قزوینی فی اللغة قمر در فلک اول است و او را بفارسی ماه و بترکی آی
و بزبان یاس و برومی قنقس و بعبری ... و بهندی چند و بخطائی
یوییه خوانند قطر جرمش بقول ابو ریحان ششصد و شصت و نه فرسنگ و نیم است
فلک دوم مقام عطارد است بفارسی تیر و بترکی و بهندی و بخطائی و برومی
هارمس و بعبری کان خوانند قطر جرمش بقول ابو ریحان صد و چهل
و نه فرسنگ و ربع فلک سیم جای زهره است آن را بفارسی ناهید
و بترکی و مغولی چلبان و برومی افرودیز بر وزن لذوذ و بعبری نطه بر وزن
خط و بهندی نجنان خوانند قطر جرمش بقول ابو ریحان ششصد و چهل
و فرسنگ و نیم فلک چهارم تختگاه شمس است آن را بفارسی
آفتاب و مهر و خورشید و بترکی کون و برومی ایلیوس و بعبری حما
و بهندی سورج و ... و بخطائی ... خوانند قطر جرمش بقول ابو ریحان
پانصد هزار و نود و سه و ثلث فرسنگ است فلک پنجم جایگاه مریخ است

و آنرا بفارسی بهرام و بترکی ... و بعبری ... خوانند قطر
جرمش بقول ابوریحان یکهزار و ... فرسنگ عشری بشود فلک ششم
ملک مشتری است و آنرا بفارسی برجیس ... و بترکی
... و بعبری ... خوانند و قطر جرمش بقول ابوریحان نه هزار و
هشتصد و هشتاد و یک فرسنگ و عشری بشود فلک هفتم ایوان زحل است
و بفارسی کیوان گویند و قطر جرمش بقول ابوریحان نه هزار و هشتصد و هشتاد و
دو فرسنگ و دو خمس بشود فلک هشتم جای ستارهای ثوابت است و بعضی
از آنها با نامهای مخصوص اند و از نجوم آنچه برصد و زیج در آمده یکهزار و بیست و
دو ستاره است چنانکه مبارکشاه در ... آورده با نود و بیست ...
هفت از ایشان ستاره سیار و لیکن ابوالحسین صوفی ستاره
ثوابت را یکهزار و بیست و سه ستاره شمرده و لیکن ... صوفی برآن است
... می‌گفتی ... جمهور را اجماع داشته اند و اینک نامهای بعضی از بعضی
ستارگان ثوابت است دب الاصغر خرس کوچک ... التاده
آنرا بنات النعش الصغری خوانند بقطب شمالی نزدیک است و که اکثرش در جوزا
و سرطان واقع اند دب الاکبر ... اول است ولی بزرگتر که اکثرش
در سرطان و سنبله اند بالاتفاق تنین ... گرد قطب شمالی
الکلیل شمالی آنرا عوام کاسه یتیمان خوانند الدجاجة مرغ است
گردن دراز و آنرا نیز طایر خوانند که اکثرش در جدی ... بالاتفاق از جمله

از جمله سهم است آنرا ... خوانند تیری است با پیکان که اکثرش در
جدی اند و اگر خواهیم بشرح و بسط بیان کنیم البته ... مخصوص کتابی است
... ... تألیف و تصنیف شود لهذا ببعضی از آنها و آن مختصر
اشارة میشود ... بعضی از آنها و ... الفرس الاعظم
و قطعة الفرس مانند سر گردن اسب است ... المسلسلة مانند زنی
... التاده ... بر زنجیر بسته است ... ... مانند ...
چون ... مانند خرگوش است کلب الاکبر کلب الاصغر سفینة
مانند کشتی است الکلیل جنوبی مانند ... فلک نهم
از نجوم خالی است و ساده است آنرا ... فلک اطلس خوانند و بجهة آنکه
تمامت افلاک در او است و او آنها را ... آنرا فلک الافلاک خوانند
و چون از همه بزرگتر است از افلاک اعظم خوانند و ... شرع
فلک هشتم و نهم را کرسی و عرش خوانند
... در میان ... شب ...
احیا میکنند و آن معلوم است در میان اهل سنت شب بیست و هفتم را هم احیا میکنند
و استدلال برآن میکنند که سوره مبارکه انا انزلناه سی کلمه است و کلمه ... ضمیر است
در اجع بلیلة القدر است در کلمه بیست و هفتم واقع شده ... احیا
نگاه میدارند و علمای ... هم ... برآن ... شب احیا را بر نگاه ... در
... در کتاب ... القرب ... ذکر ... فلکیات ...
... حضرت ... ۲۳ در ذکر سنوات ... شب قدر ...
... شب ۲۳ بیست و هفتم شب قدر ... بهتر از

[illegible] در شب ... قدر

استدلال این سنه است و آن این است که در سوره مبارکه انا انزلناه لیلة القدر
سه مرتبه مکرر شده و هر لیلة القدری نه حرف است چنانچه سه را در نه ضرب کنند ۲۷
میشود و هیجده میشود پس از آنکه در شب قدر [illegible] دانست و [illegible] نگاه داشت و این
از مکنونات و معجزات و اسرار قرآن است و هر کس را به این نکات اطلاعی نباشد
و این دلیل ظهورش از دلیل عایشه اظهر و اوضح است والعلم عند الله **العجایب**

فی عجایب الاحجار

حجر نامیت نوعی از احجار است حمدالله المستوفی در کتاب نزهة القلوب که در شش
مقصد جواهر تالیف کرده آورده است که چون آب بر او ریزند از او آتش مشتعل شود
و چون روغن زیت بر او ریزند آتش را فرو نشاند خواص آن است هر جا دیده دم
و سایر هوام از او بگریزند **حجر بحر** سنگ سیاه خشن است که آب فرو زود بر کنار
بحر میباشد از اجزای لطیف ارضی و مائی متولد است ماهی از عرق است این بود
شنیدن آنکه در دیگ جوشان افکنند از جوش باز ماند **حجر نقیض الخل**
خواجه نصیر الطوسی در کتاب تنسوخ نامه آورده است که آن سنگ با سرکه دشمن باشد
اگر او را در سرکه افکنند بیرون جهد **حجر عقاب** مانند دانه خرمای هندی است
در آشیان عقاب میباشد چون عقاب ماده را زائیدن دشوار باشد جهة سهولت
آن سنگ را آورده در آشیان نهد زنان عسیر الولادت چون آن را با خود نگاه دارند
فی الحال بزایند چون او را در زیر زبان نگاه دارند در مباحثه بر خصم غلبه پیدا شود
حجر فتیله سنگی است کف دریا مانند و بر سر آب ببینند بر کاغذ نوشته مانند کتاب را
از او ببرد و نقره را بخود جذب کند همچنان که سنگ مقناطیس آهن درباب

فی عجایب الاحجار

و در زیر چراغات مغیدات او را سحق کرده روی بدان نهند رنج درد کم گرداند
و شأن آنکه درد برد **حجر قیر** سنگ سیاه رنگ قیر در زمین مغرب بعد
در عجایب المخلوقات که در جزوی از آن بر هر ده جزو قیر نهند چون آتش مشتعل شود
اگر در چشمه آب روان [illegible] مانند آب بایستد **سهل الولادة** و در زیر [illegible] نهند
زود فارغ شود بزمین هند میباشد در آشیانه کرکس است و این همان سنگ است که او را
حجر عقاب گویند **مقناطیس** معلوم است چون بوی سیر و پیاز شنود
قوت جاذبه اش باطل گردد مسحوق کرده آن را با شیر بخورند اثر زهر را باطل کند
مسحوق او را چون بر جراحت مالند همان اثر دارد **حجر المثانة** معروف است
و آن در خوابیده پیدا شود ولی از جمله سنگهای که درین عصر پیدا شده و از اوائل
تا کنون نشد **حجر المکی** است و آن در کعبه پیدا شود و هیچ یک از اطبای دیرین
و صاحب خواص الحجر و دیگران این سنگ را ننوشته اند و اتفاق بروز این سنگ
در کعبه معظمه مکی روی داده به بیماری مرض سرد میرزا عبدالمطلب ادیب که از اطبای
حاذق کاشان و فضلای کاملی ایران است مراد دیده و لکن این فقره تعجب داشت
سنگی که هیچ یک از اطبای چنین چیزی ننوشته اند و این بسبب اختلاف
امزجه این زمان با ازمنه سابقه پیدا شده است و اقسام احجار زیاد است هر کرا
تفصیل آنها میل باشد بکتاب خواص الحجر و عجایب المخلوقات و عجایب العالم و نزهة
القلوب و دیگر کتابها که چند صفحه قبل از این صفحه مسطور شد رجوع نماید تا ملاحظه
قدرت ایزدی نماید والله اعلم

در ادهان و متعلقات زمینی

بخارات و رطوبات که در جوف زمین پیدا شود گرمی هوا معدنی را
لطیف و تربیت کند و بالتمام صعود نیابد چون سردی هوا باران سبب منجمد شود و باج
شود و در زمین قرار گیرد و حرارت زمین معدن به وصف آن پرساند و او را
نضج و اعتدال او را تا پخته گردد تا یکی از ادهان شود و اختلاف روغنهای که در
زمین تولید شود جهت اختلاف طبیعت آن زمین که معدن او است یا اگر آن زمین
خشک و گرم باشد بجهت افراط حرارت گوگرد شود و اگر اندک مساوی باشد موسیائی
گردد و اگر در حالت ملایمت خشکی از گرمی کمتر شود لادن شود و اگر معتدل بود
برودت و تری را بیش شود زیبق شود زیبق و اجزای آن که در حوض [illegible] هم ملوط شود
از آن رشی تا پیدا گردد حرارت معدن او را انضاج دهد و غلیظش سازد طول
زمان خاصیت [illegible] ثبت رنگ سفید بدان پخته آفات رالحیه [illegible] بدان که
تا زیبق شود طبعش سرد و تر است و زیبق زهر موش است فالج و ذات سمع
و البصر و زردی چهره و رعشه اعضا و خشکی دماغ و قروح را مفید است و از دودش
هوام گریزند و زیبق با روغن رسانیدن جایز نیست از بیرون استعمال کنند و زنگی
کشتن با بیرون [illegible] و دسلذام [illegible] شپش و گزنده را بکشد عنبر
درو اختلاف است بقولی چون ادهان دیگر کانی است و بقولی سرگین گاو
بحری است و این قول بهتر است و همین مطلب را بعضی از شعرا در شعر آورده که
از آن جمله حکیم منوچهری است که میگوید نه نافه یا رد همه آهوئی نه عنبر قرص
همه جوزی [illegible] و بعضی گویند در جزیره
ما عنبر بسیار است و [illegible] گاو [illegible] در آن عنبر را [illegible] چریده

چریده [illegible] اگر در آفتاب زمانی اندک بماند عنبر
اشهب بود و اگر بیشتر ماند فستقی باشد و بقول دیگر [illegible] در زمان
معتین بر حجر مخصوص [illegible] عنبر شود مانند کرم انگبین و امثال آن
اما همه قولی در بحرات [illegible] و به بحر هند بیشتر است طبع عنبر گرم است در درجه
اول و خشک است در درجه دوم تقویت [illegible] دماغ و دل [illegible] قوت حواس دهد
باید [illegible] از [illegible] سرد [illegible] در [illegible] رفع [illegible]
دفع شود و دیگر [illegible] قیصوم نفط و موسیائی و لادن و قیر است که هر یک شرح
مخصوص [illegible] فی النباتات در کتب [illegible] مسطور است [illegible] گردن
باعث قوت است [illegible] ملوط درخت گوی است
و دانه آن [illegible] مانند [illegible] است [illegible] راست کند و [illegible] بشمیه
بر جراحت مارگزیده نهند زهر او بیرون آید و ادرار حیض [illegible] دیگر است تفاح
سرد و تر است در درجه اول و رایحه خوشی است اگر در حوالیش پیاز رش [illegible] کنند
کرم در ثمره اش کم او فتد و اگر [illegible] سرخ در مغز شش ریزند [illegible] سرخ بود
ورق [illegible] زهرها را مفید است ثوم یعنی سیر گرم و خشک است
در درجه سیم دفع بلغم و کرمی معده است و چون با عسل کوفته بر گزدم
گزیده نهند درد را ساکن کند و در رفع [illegible] جلد [illegible] و بهق و کلف را ببرد
و [illegible] خوردن دفع زهر کند پخته آن دفع اسهال نماید و دانه آن را [illegible] پاره
کرده بر زخم مارگزیده مالند به شود و سیر کوفته با عسل آمیخته بر [illegible] نهند [illegible]

فی النباتات

۴۸۳

بعد از آن صحت اگر بدبوی سیر از دهان او آید بکار آید و اگر نه ثعلبه های دلالت
ناخوش ... پدید آید همه او صحت اگر سیر را بخاید و پوستش را سوخته
با روغن زیت خلط کرده بر سر نهند موی بسیار رویاند و مجمعه عقف
ماهیان ... ریواج و ریواس و ریباس کویند سرد و خشک است در درجه
دوم از تأثیر رعد و برق بر سر سنگ بیرون آید تلخ و طعم ... و ... را
بود قوت باه و روشنی چشم دهد و اشتها آرد و آنچه در چین میباید روید
کویند و آن گرم و خشک است در درجه اول امراض جگر و سپرز و خون و کلف
و لکه های سیاه و اثر زخم و تنگی نفس و تب کهنه را مفید است شیت
شوت و شبد باید در درجه دوم گرم و خشک است تاریکی چشم را ببرد و بواسیر
و ترس دل و امراض رحم را ببرد شعیر جو سرد و خشک است در درجه اول
با گرم مزاجان و جوانان موافق تر باید از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست ان الله
تعالی خلق الشعیر من الحنطة سبب آن است که چون ... تخم گندم از
بهشت به پیش آدم ~~...~~ آورد تا زرع کند پاره از آن آدم در دست گرفت
و پاره از آن حوا آنچه بر دست حوا بود ثمره اش جو شد و آنچه بر دست آدم گندم شد
کلف و جرب و نقرس را زایل کند طعام جو دفع اسهال صفراوی کند و انتفاخ
بود و در هر گیاه و میوه تأثیرات بسیار است هر که خواهد آگاه در کتب الطب و ...
رجوع نماید تا آگاه شود فی ذکر الحیوان حمار فارسیان خر و ترکان
اشک کویند در غایت حرص با مادر ... کند و هیچ جانور ... عادت نیست

فی خواص بعض الحیوان و منافعها

خواصش

۴۸۴

خواصش کره دم گرمیه چون ... کند ... و ... گرده الم آن
تسکین یابد مغز سرش با روغن زیت آمیخته موی ... کنند خواصش ...
بیشمار است چنانکه در هیچ ... اغلب ... صاحب ...
خود میدانند ... درآن ... عنکبوت فارسیان کره تن و ترکان
ارمجوک کویند و ... آسیبی خانه و آن ... است ... جهت
دام مگس ... خوردن او ... تار تنیده ... اگر او را در خرقه
سیاه بسته ... صاحب تب بندند تب زایل شود و آن را سوده در شربت ریزند
... صاحب تب بلغمی دهند در حال تب زایل شود و آن را سوده بر موضع خون ...
نهند خون باز ایستد ... تنیده آن را بر ... خون
... باز ایستد رتیلا نوعی است از عنکبوت کهنه ... چون ...
کزد درد ... دهد جهت آنکه ... مانند ... است و زهر دارد و رنگ
... کند و دردسر و بیخوابی آورد و زهره ... است علاجش ...
انسان است ...
شعر ... فی اقتناء العلوم ... المنی ...
... اذا ... فی ...
...
...
...
و ... الآداب ...

وایضاً مانند این شعر است رأیت الناس قد ذهبوا الی من عنده ذهب
ومن لا عنده ذهب فعنه الناس قد ذهبوا وایضاً این شعر متضمن این شعر است
رأیت الناس منفضة الی من عنده فضة ومن لا عنده فضة فعنه الناس
منفضة واین بیت هم داخل جناس مذیل است و معنی دامن دار باشد
از آنکه یک لفظ آن از دیگری دامن دارد

مشوا الی الراح مشی الرخ وانصرفوا والراح یمشی بهم مشی الفرازین
یعنی جماعتی که با ادب بودند در وقت رفتن بسوی شراب و تناول کردن آن
مثل رخ بودند در رفتار شطرنج است باعتدال و راستی سیر میکنند و با ادب بودند و اما
شراب آنها را تغیر حالت داده ایشان را در راه رفتن فرزین آموخت و کاهی
بچپ سیر کنند و کاهی براست و در حالت ادب بیرون هستند و مشهور همین قسم
معنی این شعر را توان گفت یعنی این جماعت در ابتدای خوردن شراب مانند رخ
معتدل و میانه رفتار بودند و چون شراب خوردند مانند فرزینها شجاعت بنفسه بر دشمن
غالب شدند و فتحها کردند و چپ و راست رفتند و اظهار جلادت
و بزرگی نمودند و معنی ثانی که ذکر شد خاطر حقیر است و باشعر معنی اول را
فهم کرد شعر خط حسن جمال مربع ان کان یعاملها فاحسن اللثة
مع النبات احلی واللثة مع النبات اشهی در این بیت دال
معنی شیرینی است و ثانی بمعنی اول است و بمعنی نوعی از جواهرات
واین دو لفظ تجنیس ناقص باشد چه آنکه حرکت هر یک مختلف است و نبات اول
بتقدیم نون بر با است و بمعنی قند شیرین شکر است و نبات ثانی بتقدیم با بر نون است
و بمعنی دختران باشد و این دو لفظ را داخل جناس خط است و مصحف هم توان
گفت از آنکه بنقطه یکدیگر شبیه باشند شعر رأیت الناس قد مالوا الی
من عنده مال ومن لا عنده مال فعنه الناس قد مالوا یعنی مردمان بسوی
دارندگان مال میل میکنند و از بی مالان بر میگردند و نفرت میکنند مالوا و مال
تجنیس مرکب است از آنکه یکی از آنها مرکب از دو است و دیگری مرکب از دو
و میتوان در این قسم را لفظ گفت از آنکه در لفظ یکدیگر شبیه شوند وایضاً

سیوکامل حکیم باشی مخصوص امپراطور نکلای اول است در هزار و هشتصد

و پنجاه و پنج [illegible] از غم نکلای دوم ... الانفصال اخبار شکستهای فاحش

با و میرسید و [illegible] و انگلیس و عثمانی متحد شده در اوایل او

ملکه شد و بر همه اش او فرانبار سامه [illegible] داد با بیمار اعلم [illegible]

شد و در زمستان این سال [illegible] تمام شد و بیرون شد و بالاپوش

از اضطراب این اخبار را از عمارت سلطنت بیرون آمد سیوکامل

جلو آمد مانع از بیرون آمدن او شد امپراطور با وی بسوی آن رکو

حق نمک شناسی بجا آوردی و اداء تکلیف شغلی و وظیفه طبیعی نمودی است

هر بعضی خود را این سعک مانع از بیرون آمدن نشوا منهم در امپراطوری جمع

تکلیف دارم که باید بیرون آیم خلاصه بهمین بمبالغه ها و تواتر اخبار

شکست و اضطراب حال امپراطور باعث هلاکت او شد

امپراطور الکساندر دوم پسر امپراطور نکلای اول است پادشاه روسیه است

چهار کرور و [illegible] هزار رعیت روس را از زر خرید و بنده اعیان و اعاظم

آزاد ساخت چه [illegible] خالصه خود را آزاد کرد و دولت [illegible] پرداخت

و ازخزانه عامه داد آزاد ساخت و آنها را [illegible]

صاردینی اسم قدیم دولت ایتالیا است که تا سنه هزار و هشتصد و [illegible]

مسمی باین اسم معروف بوده است

و ویکتوریا ملکه [illegible] انگلستان است و با مقتدر اول [illegible]

و مقتدر [illegible] امپراطوران روسیه معاصر بوده است و در عصر او انگلیس

[illegible] اتفاق افتاد

در بیاب [illegible] متعلق بروس است که در [illegible] و انگلیس وارد آن شده

در عهد الکساندر دوم [illegible] رفع [illegible] عثمانی [illegible] کرده

آنا [illegible] روسیه است که عثمانیان در عهد الکساندر دوم آن را متصرف شدند

و در جنگ [illegible] سواستوپول بود گلوله و نار [illegible]

و سیصد هزار نفر قشون روس در [illegible] و هشت روز محاصره سواستوپول

کشته شده [illegible] تا [illegible] سرداران

و امیر [illegible] روس در سواستوپول کشته شده و در یک روز هشتاد هزار

گلوله [illegible] عثمانی در [illegible]

مارشال پلیسیه سردار فرانسه است که [illegible] عثمانی آمده قلعه

مالاکف را از روسیه تصرف کرد و در آن [illegible] مصالحه [illegible]

در عهد

در عهد امپراطور الکساندر دوم از حقوق سابقه خود دست کشید

و قرار داد که حمایت از عیسویانی که در ایالات عثمانی هستند

و در داخله عثمانی مداخله ننماید و ورود [illegible] بحر اسود [illegible]

[illegible] باز باشد و اراضی متعلق [illegible] و الحاق [illegible] سابق

روس تصرف کرده بود به عثمانی واگذار نماید و قره دکز [illegible]

[illegible] روس [illegible] مشغول باشد و در روس و عثمانی حق [illegible]

[illegible] و قورخانه و جبه خانه در ساحل قره دکز [illegible]

[illegible]

در قره دکز [illegible] واقع [illegible] معروف [illegible]

کنت [illegible] حاکم ورشو پایتخت لهستان است [illegible]

در هزار و هشتصد و شصت و یک [illegible]

کنت [illegible] حاکم لهستان است که بعد از [illegible] رفته است

در هزار و هشتصد و شصت و [illegible] و شورش [illegible]

فنلاند از ایالات است که در تصرف روس [illegible]

[illegible]

سمیپالاتکوف هر بیر روزنامه ایست در مسکوه در عصر امپراطور

الکساندر دوم مجاز شده و روزنامجات آزاد در تکار رد

چوکین

قلعه ویرنی نام شهری معروف مرکز ایالت داغستان است که در سنه

هزار و هشتصد و پنجاه و هشت در عهد الکساندر دوم متصرف روسها در آمد

و قلعه مرکز توبه است بار ایالت تفلیس که مفتوح شد

ولاد   متعلق تفقاز است   داغستان

دریاچه آرال در ترکستان است و مصب رود جیحون و سیحون است

و دریاچه خوارزم نیز موسوم است

قزاقها طوایف صحرانشین در سمت شمال جیحون و از عهد الکساندر دوم

تابع روسند

خوقند ایالتی است که در سمت علیای اراضی که رود خانه سیحون از آن عبور میکند

واقع شده و از عهد الکساندر دوم تاکنون متصرف روسیه است

تاشکند (تاشکند) و چمکنت و خجند در سمت علیای اراضی است که رود خانه سیحون

از آن میگذرد و خجند از شهر ۴ موسوم بامسکنه ریه که در اسکنه ربسقه و شهر

آنها نوکر شده

بلخ

بلخ که شهر معروف سابق است و سمرقند و بخارا در اراضی علیای جیحون

واقع است

خیوه ایالتی است که در سمت سفلای جیحون واقع شده در وسط صحرای

شن زار است و این ایالت کنون متصرف روسیه است

ازون آتا ... و ایالت خوقند است که در هزار و هشتصد و هفت

در آنجا هشتصد نفر صالدات روس ده هزار نفر جمعیت خوقند را

مغلوب ساخت

چمکنت در هزار و هشتصد و شصت و چهار متصرف روس در آمد

و شهر تاشکند که صد هزار جمعیت داشت بعد از سه روز محاصره

متصرفات روس در آمد

جنرال کوفمان نایب السلطنه ترکستان در هزار و هشتصد و

شصت و هشت در زرافشان بلاغ با امیر بخارا اتفاق کرد

او را شکست داد و امیر بخارا سمرقند را بموجب مصالحه بروس داد و در کوه

تا آن هم نقد از تسلیم نمود

مارکدزوف و اسکوبلف اسم دو صاحبمنصب روسی است که بخیوه سردار آمده

و در هزار و هشتصد و هفتاد و سه خیوه را متصرف شده و امیر خیوه را مطیع نمودند

اورنبورغ یکی از شهرهای روسیه است

ایالت قولجا یکی از متصرفات چین است که نزدیک کاشغر است و در هزار و

هشتصد و هفتاد و هشت روسها هم کاشغر را هم متصرف شدند و ایالت قولجا

بتوسط مراسله سفارتی فرنگ بین روس و چین تقسیم شد

جنرال ابراموف یکی از سرداران روسی که در عهد الکساندر دویم برحد افغانستان

مامور شده و داخل در ترکستان هم گشته است

کاوانیری یکی از مامورین انگلیس است که بکابل آمده اهالی کابل اورا با تبعه سوای نفر

از همراهانش کشته اما یعقوب خان امیر کابل در اینکار تقصیری نداشت

جنرال روبرت سردار انگلیس است که وارد کابل شده و با ایوب خان برادر کهتر

یعقوب خان جنگ سختی کرد و او فرار کرده بایران آمد و انگلیسها عبدالرحمن خان

پسر عم ایوب خان را بامارت کابل و افغانستان منصوب داشتند و در هزار و هشتصد

و هشتاد و یک وقوع یافت

در سنه ۱۸۷۶

لرد بیکنسفیلد صدر اعظم انگلیس است که تاج امپراطوری هندوستان را او بر ملکه

ویکتوریا گذاشته است و او فقط از سالزبوری و مستر گلادستن بعمل آمد

گوگ تپه

گوگ تپه نزدیک مرو و حد افغانستان است

جنرال لوماکین سردار روسی است که مامور دفع ترکمن گوک تپه شده و

شکست خورد و در هزار و هشتصد و هشتاد و یک بار از اسکوبلف مامور شده

فتح گوگ تپه کرد و هشت هزار ترکمان در این فتح مقتول شدند

و بعد از چند روز عشق آباد را نیز متصرف شده و آنجا را آباد کردند

تاشکند شهر از خانوار ترکستان است و مطیع روسیه شده

لورد دوفرین سفیر انگلیس در پطرزبورغ

دریای خزر

مرو از شهرهای ترکستان است و از بناهای اسکندر مقدونی است

رود آمو و اترک

سانفرانسیسکو از متصرفات جمهوریهای ینگی دنیا در طرف مغرب ... از آنجا

جزیره ساندویچ ایالت ... که در هزار و هشتصد و هشتاد و یک روس

جمهوری اتازونی اراضی صغیر و کبیر و شمالی و اراضی مرکزی

بلاد داری ... در آسیای صغیر است نزدیک قفقاز و داغستان

شهر ارض روم از عثمانی بود روس در عهد الکساندر دویم تصرف کرد

لبتر رود اتور در آرتیاز شالی آمده مجوری قسمتی است در شمال هالک ستبر

و ابتدای فالک هین است متصرف الکساندر دوم در آمد

سمرقند جزو آنجا است متصرف روس آمده

ترکستان از دولت گان و آنان آمده ترکستان آنانست که

و از آن سرزمین در سفرنامه خود شرحها نگاشته در هزار و هشتصد و شصت و هفت

سفرنامه خود را اشتهار داده است

برادر ...

پرنس الکساندر گرچاکف بعد از نسلرود وزیر امور خارجه روسیه آمده

پاپ رم ایتالیا پروتست

ویکتور امانوئل بحکم پادشاه تمام ایتالیا در جهت و اقوام ...

امپراطور فرانسه ولایت و حکام ایالات یعنی ایتالیا را نابود کرده

و ویکتور امانوئل را السلطنت مستقله ایتالیا ...

کوه لبنان از شام و در شام است

دانمارک پرتوغال هلاند بلژیک مجارستان

اسلسویک و هولستن در ایالت بودند دانمارک در هزار و هشتصد و شصت و پنج دولت پروس

دولت پروس و اطریش متصرف شدند و روس در این باب به پروس

تقویت میکرد تا اینکه پروس بالاخره کشت و بعد از آن طوری شد که المان گشت

و روس پروس را ... ساخت ... دولت اطریش را هم

از این ایالت بیرون کرد و خود تنها تصاحب کرد

فرانکفورت که از ... المان باشد

دانمارک ... و باد ... سه دولت کوچک بود که پروس

آنها را هم در تحت حمایت خود در آورد و روس در این باب هم او را

تقویت میکرد و با آنکه قرابت این سه مملکت با روس بیشتر بود

ولی الکساندر دوم ... بود که دولت پروس ترقی کند و بزرگ شود

و آخر هم طوری بزرگ گردید که ... شدند

بسمارک ... صدر اعظم امپراطور ... امپراطور روس

در ... کشت و در ... امپراطور پروس ایالت ... را

ضمیمه خود ساخت ... و از ... روس قدرت و در ...

و ... حسب ... و همچنین الکساندر اول

... ایالت ... ضمیمه دولت پروس شد ولی ... الکساندر دوم

مطلوبی شد و این امپراطور همت بر ضبط مملکت پروس گماشت و عاقل الافضل
ساعی بود و اول ایالت را ضمیمه خود کرد ولی چون فوت شد فقط جرگه
روزنامجات پروس ایالت بلغ مکرر در ایام او جزو روس از ایران ضمیمه کرده
به پروس حق طلب [illegible] گردید اول پادشاه پروس دائی امپراطور روس
الکساندر اول بود و بعض جهه روس از او تعویض فوق العاده داشت
ولی در آخر ایام دیپلوماسی برخلاف [illegible] انگار را روس
جز رد داشته است و بعض اشارت در تاریخ است هر کس خواهد
درست خبر شود رجوع به تألیفات صدر الفضلا و المورخین
حضرت شمس العلما اعتماد السلطنه که در ایران [illegible] برکرده
و آئینه [illegible] داشته مردم را بر طرز و اوضاع و علوم [illegible]
[illegible] بینا و دانا کرده همه الطاف [illegible]
مطالعه نماید تا هر وقت [illegible] ار [illegible] اشراف و ابرار
او ایشان را [illegible]
سیلزی ایالتی است [illegible] پادشاه پروس آنرا ضمیمه ممالک خود نمود
اولا [illegible] ایالت کوچک است [illegible] پروس [illegible] از اول [illegible]

سیو بنزرک

سیو [illegible] شهر [illegible] در برلن پایتخت پروس مردی [illegible]
[illegible] جزو [illegible] است [illegible] پروس در جنگ معروف [illegible]
[illegible]

جنگ سیواستاپول که ۱۸۵۵ جنگ است در [illegible] امپراطور [illegible] اول
شاه روسیه با عثمانی کرد و فتح نکرد شد و در ابتدا سلطنت الکساندر دوم
با [illegible] صلح [illegible] شد و در [illegible] [illegible]
مصالحه [illegible] و [illegible] از عثمانی [illegible] عثمانی [illegible] شد
ایالت رومانی همان ایالت والاشی و مولداوی است در تحت عثمانی
[illegible] روس از آنها [illegible] و [illegible] و بعد [illegible] روس
در [illegible] الکساندر دوم از [illegible] عثمانی [illegible] شد
این دو ایالت [illegible] و [illegible] از طرف
[illegible] با [illegible] و ایالت [illegible] برقرار شد و [illegible] این طرز [illegible]
[illegible] کردند و [illegible] این دو ایالت [illegible] رومانی شد [illegible]
طرازان [illegible] روسیه [illegible] در [illegible] اول [illegible]
بزرگ بود و [illegible] ایران همیشه در جنگ و جدال بود
در [illegible] [illegible] قلعه [illegible] دارد [illegible] همیشه در آنجا

ساقلودایست که در مقابل طوایف وحشیه اسپطله و سقلاب و در زمان

سکنی باشند که طوایف مزبوره میتوانند از رود دانوب و رود پروت

عبور کرده داخل اروپ شوند و مملکت روم تاخت آورند

و غالباً هر کدام از ریاستهای ولایات جمیع این قسم میشد و در ادعای که

این اراضی محسوب نشود با این قراره میشدند تا تدریج این اراضی نظامی

در سامره داوند بنای عادات گذاشته قصر ساخته شد و قرار

آنها محفوظ و ایلتی هرکدام از آنها آباد شود با آنکه چنان اسم بعد از این

هم اکنون ولی بار حالا کتونی باسم اصلی خود رومانی است

موسوم شد از آنکه اهالی روم آنجا را مسکون و دارای کردند

ایالت عثمانی در هزار و هشتصد و شصت و یک با ایالت متعلقه تکشت و الحاق

کرد و کلیل قوزا رسما والی شناخت مشروط بر آنکه بعد از قوزا

معین کند والی با وکالت و اصنعای عثمانی باشد

پرنس شارل از خانواده هو هنزولرن از طایفه جلیله پروس

در هزار و هشتصد و شصت و شش اهالی رومانی چون قوزا والی خود را

کشته این پرنس را با ایالت اختیار کردند و دولت عثمانی ناچار تصدیق کرد

و دولت شرط کرد

و دولت شرط کرد که دولت عثمانی جزء اسم با لیات هیچ حق

مداخله در امور داخله نداشته باشد و عزل و نصب والی با اختیار او نگردد

پرنس میشل از طایفه اوبرنویچ از والیهای قدیم صربستان

در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هشت با ایالت متعلقه صربستان برقرار شد

بلغراد پایتخت صربستان است چون ایالت کرده اهالی او را کشته میلان

پسر عمش را والی خود ساختند

منتنگرو همان قره داغ است که جزو عثمانی بود

دانیلو والی بود در منتنگرو هم مذهب روسها بود با دولت

نیکلا برادر منتنگرو بعد از کشته شدن برادر والی آنجا شد و او

با دولت روس ...

هرزه گوین ایالتی است نزدیک منتنگرو که جزو عثمانی شد

ایالت اپیر و تسالی و جزیره کرت جزو یونان است و عبور

تابع عثمانی بعد از آن شد

سیتوا قلعه بود در تصرف عثمانی که در هزار و هشتصد و شصت و هشت

بلغاریان با اتفاق ولغه ای متصرف شدند آن قلعه را از تصرف
کوک آل عثمانی بیرون آوردند تصرف کردند و مدت یک ماه از طرف
عثمانی به تصلیه بلغاریان آمده آنجا باشد اوز بلغارستان ...
جزیره کرت حوزه نزدیک یونان جزو عثمانی بود ۱۸۹۶ آن در هزار و
هشتصد و نود و شش با معیت پاشا حاکم آن جا از طرف عثمانی بود شورش
داده و استقلال یافته و در این شورش ۱۸۹۷ انگلیس و اهل یونانیان برای
اهل کرت کمک کردند آخر ۱۸۹۸ جزیره کرت تعاهد ... از
منفک از عثمانی منفک

آتن پایتخت یونان

هم بر پاشا امیر آل عثمانی است در بلغه جزیره نزدیک یونان رفته کارها
کرده یونانیان از معاونت ۱۸۹۸ جزیره کرت دولت کشیده از عثمانی
منفک شد منفک

سالونیک از ۱۹۱۲ است در تصرف عثمانی بوده است کشف
کنت آزاد است صدر اعظم اول شد ... است در قانون در استقبال که
و رفاهیت عمومی بین تبعه عثمانی گذشته دولت روس و اوتریش و المان
متفق شده

متفق شده عثمانی گذشته باید مطابق این نظام نامه رفتار نماید اول بکس کرد
و آخر تصرف به اسلحه قشون نمود وکلا به عصر سلطان عبدالعزیز خان دفع شد
مطابق تعمیم است

مستعمره جزیره بالقان بلغارستان و هرزگوین و بوسنی است جزو عثمانی بوده
با تاک ۱۸۷۶ در ... در بلغارستان در قلعه ... ساکن بوده
در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و شش در ... ۱۳ کشتار سلطان در بلغارستان
در تصرف عثمانی بود ... دو نفر ایرانی را ... زدند آنها را
کشته نفر انها در چهارده ... آوردند عثمانی ...
تا هین این زمین ... روس با ... نفر
و ... بابا ... از الجمله ... هزار
نفر جمعیت داشت ... هزار نفر ... آخر ... شد
در جنگ عثمانی کشته داورا طوری ذلیل کردند ... در داخله
بلغارستان و ظرف ها مداخله نکنند

پرنس ... والی ... در عهد عبدالعزیز خان سلطان عثمانی پرنس ...
و ... عام ... عبدالعزیز خان سلطان عثمانی ...

۵۰۷

سلطان عبدالعزیز خان شاه عثمانی در هزار و دویست و نود و سه
بتوسط [illegible] وزرا و شیخ الاسلام [illegible] افندی معزول شد
و بعد از چند روز در [illegible] اطاق خود را [illegible] کرده مرد
ولی او را [illegible] پاشا صدر اعظم عثمانی و سایر ارکان کشته بعد
و بعد از او سلطان مراد پنجم پسر سلطان عبدالمجید را پادشاه نمودار دادند
و سه ماه سلطنت کرد و چون مرض عصبانی داشت او را از سلطنت خلع
خلع کردند و سلطان عبدالحمید خان دوم برادر کهتر سلطان مراد
پنجم را در اواخر تابستان هزار و دویست و نود و سه بسلطنت
مملکت عثمانی نشستند [illegible]

صورت مکتوب ایلچی [illegible]

الکساندر [illegible] سفیر کبیر روس مقیم اسلامبول در عهد الکساندر دوم امپراطور روس
بسلطان عبدالحمید خان شاه عثمانی

امین السلطان

۵۰۸

[illegible]

یک قطعه نشان همایون اقدس [illegible] بالماس و یک رشته حمایل آبی روشن در ازای امتیازات
اول [illegible] جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم مرحمت شد [illegible] ظل السلطان
را [illegible] که [illegible] ظل السلطان [illegible] شب جمعه [illegible] در روز
[illegible] ربیع الاول [illegible] دارالخلافه [illegible] ناخوشی وبا [illegible] و چند
روزی در [illegible] لهذا [illegible] ناخوشی وبا در [illegible] ناحیه [illegible]
میرزا [illegible] مرحوم [illegible] میرزا [illegible] خان
[illegible] ترکات [illegible] میرزا [illegible]

امین السلطان

[illegible] جناب مستطاب امین السلطان
وزیر اعظم مرحمت شد [illegible] میرزا [illegible] علی [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] مخصوص [illegible]
در [illegible] انگلیس [illegible] علاء السلطنه [illegible] لندن
روانه شد [illegible] خان [illegible] [illegible] اجازت سفر [illegible]
[illegible] از او [illegible] ابو الحسن خان [illegible]

پسر مرحوم صادق خان والی کردستان بلقب فخرالملک ملقب و بدل از ... منصوب شد
بعد از فوت حسین خان معتمد نظام بنیابت تحویلدارکل قشون میرزا محمد علیخان سرتیپ ادیب نظام
میرزا رضا خان دانش ... سفارت دولت ایران ولیعهد الدوله لقب مفوض گشت
نیابت جنرال قونسولگری تفلیس منصوب و برقرار کرده بلقب معین الوزاره ملقب شد غلام علیخان
عزیز السلطان پسر میرزا محمد خان امین خلوت ... ستاره لارلق دارد و به شرف مصاهرت
سلطنت عظمی نائل شده جشن عقد منعقد شد ... الدوله را ... لقب گرفت میرزا محمد خان
سهام الدوله ... دار و حاکم موقت طهران گشت نظام السلطنه گشت نیز ...
و نظمیه شهر یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل بالماس از درجه سیم مفتخر شد میرزا ... سپهسالار
مستوفی دیوان کتابت جناب ... گشت ملا محسن روضه خوان بلقب رئیس الذاکرین ملقب شد ... ساعت ... الله
حاجی میرزا رضا منشی مرحوم میرزا یوسف صدر اعظم وفات کرد میرزا محمد علیخان علاء السلطنه
وزیر مختار دولت علیه در لندن بیک قطعه نشان از درجه اول شیر و خورشید و یک رشته حمایل سبز مخصوص آن
سرافراز شد میرزا کاظم خان نظام الملک وزیر لشکر پسر مرحوم میرزا آقا خان صدر اعظم شب
پنجشنبه غره جمادی الاخر در طهران وداع زندگانی کرد میرزا شفیع و اشب... نظام الملک ... مالیه آذربایجان

از این جهت معاف شد بطهران احضار گشت و میرزا علی خان ضیاء الملک بلقب ... مستوفی دیوان
در محاسبه و نیابت دفتر آذربایجان منصوب و ما مورگشت ... سیاه جلالیه ... ادوال از تجاوز آنها
مطلب ... حضرت ... نائب السلطنه ... میرزا ... لقب
در شب چهارم جمادی الاخره وفات یافت شیخ محمد تقی ... در کرمانشاهان ... بود
مرتضی قلیخان قاجار شهاب الدوله ... مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار اعظم وفات کرد
لا رضا خان اقبال السلطنه وزیر قورخانه و امیر توپخانه در جمعه نهم جمادی الاخره وفات کرد
حاجی میرزا نصر الله کاشی مستوفی دیوان ... اصفهان و ... دفتر رشته
کامران میرزا ... دولت بعد در روز چهارشنبه هفتم جمادی الاخره وفات کرد ... امیر توپخانه
محمد صادق خان امیر قاسم ... قاجار ... مفوض شد نیابت وزارت قورخانه
مبارکه بعد از فوت اقبال السلطنه بجهانگیر خان ارمنی وزیر صنایع واگذار شد ... قلعه محکمه
... السلطنه ... میرزا عبد الله خان ... الملک ...
... حکم دولت ... اعتماد السلطنه وزیر ...
جناب مستطاب حاجی سید مهدی ... مرحوم ... میرزا احمد ...
... علمای آذربایجان و از ... یک حلقه انگشتر الماس ...

۵۱۱

اعتبار یافت   نیر الملک ناظر [illegible] یک قطعه نشان درجه اول شیر و خورشید با یک رشته

حمایل سبز مخصوص آن اختصاص یافت   میرزا ابوتراب خان سرتیپ اول نایب [illegible]

پلیس به یک قبضه شمشیر مرصع از درجه سیم سرافراز گشت   میرزا یوسف سرتیپ منشی ادارهٔ

پلیس به یک قبضه شمشیر از درجه چهارم   میرزا محمد حسین خان سرتیپ رئیس کلانتری محله عودلاجان

و علی نقی خان سرتیپ رئیس محله دولت به یک قبضه شمشیر از درجه پنجم   میرزا اسدالله رئیس بازار و چاله میدان

سرهنگ و میرزا حسینقلی خان اداره [illegible] به نشانهای خارجه از درجه سیم سرافراز شدند   و بعضی دیگر از اجزاء اداره

پلیس به نشان و حمایل سرتیپی و نشانهای خارجه از درجه پنجم و مدالهای طلا و نقره مفتخر گشتند   تاریخ [illegible]

بطبع رسید   حکومت [illegible] ضمیمه حکومت اصفهان [illegible] و اداره مملکت [illegible] ظل السلطان شد

و نواب جلال الدوله فرزند ظل السلطان [illegible] از طهران به حکومت [illegible]   و حکومت عراق و گلپایگان هم

ضمیمه حکومت اصفهان شد   و حاجی [illegible] الدوله از حکومت عراق [illegible]   میرزا حسین [illegible] رئیس

مجلس تحقیق و دفترخانه مبارکه که محل معاملات بود پسر مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر منصب

نایب مستوفی الممالک در عوض والد او به عهده او مأمور شد   ناصر قلیخان عمیدالملک به عضویت مجلس

ازار

۵۱۲

شورای کبری مأمور شد   و [illegible] السلطنه به نشان تمثال همایون مفتخر شد   حاجی [illegible] خان معتمد الوزاره

وزیر مختار [illegible] جمهوری [illegible]   پسر مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم ملقب به صدرالسلطنه ملقب

و [illegible] و بار دولت برقرار گشت   حبیب الله خان [illegible] الدوله امیر تومان [illegible]

و سرداری فوج [illegible] و فوج [illegible] و فوج [illegible] و فوج خلج [illegible] و فوج [illegible] و سواره [illegible]

منصوب و مفتخر گشت   [illegible] نشان شمشیر [illegible] یک قبضه و [illegible] جقه [illegible]

[illegible] رجب [illegible] مجلس سلام خاص [illegible]

محمد حسن میرزا [illegible] پسر مرحوم [illegible] میرزا [illegible] السلطنه [illegible]

[illegible] و حمایل [illegible]   میرزا نصرالله خان دبیر الملک [illegible]

[illegible] وزارت [illegible] نشان [illegible] سرافراز شد

حاجی میرزا محمد [illegible]   نایب [illegible] ظل السلطان [illegible] اصفهان

[illegible] طهران [illegible] روز [illegible] شنبه [illegible] شهر شعبان [illegible]

[illegible]   میرزا احمد [illegible] پسر حاجی میرزا محمد حسین حکیم باشی [illegible]

[illegible]   شیخ [illegible] الله صدر العلماء

[illegible] صدر العلماء [illegible] رجب [illegible]

میرزا محمدخان [illegible] امیر قاجار (احتشام السلطنه) پسر علیخان عضدالملک حامل مهر جواهر آثار مبارک شاهان
سرافراز شده درجه امتیاز دیگر شده جایزه مخصوص آن سرافراز شد منصب حاملی مهر جواهر آثار مبارک که با عضدالملک
بود برحسب استدعای ایشان [illegible] منصب [illegible] فرزند امیرشان [illegible] واگذار شد میرزا حسینخان رئیس قورخانه
بکارپردازی دیوان منصوب و مامور گردید [illegible] مجرمانی و زرگرهای [illegible]
در طهران [illegible] وارد [illegible] ایشان سرافراز شده [illegible] خارجه سرافراز شد جناب میرزا حسینخان
نصرالملک شیرازی [illegible] پسر مرحوم میرزا علی اکبر قوام الملک [illegible] در فارس [illegible] سلطان [illegible] اول میرزای
معتمدالدوله والی فارس [illegible] برحسب استدعای معتمدالدوله از طرف دولتی
یک قلمدان مرصع [illegible] فرستاده شد چند زلزله در جهرم واقع شد [illegible] و قریه ده [illegible]
و بعضی [illegible] منهدم گشت و چندین نفر تلف شده از [illegible] معتمدالدوله والی فارس [illegible]
بند [illegible] عضدالدوله [illegible] رسید [illegible]
حکم [illegible] عازم [illegible] میرزا علینقی حکیم الممالک از حکومت [illegible]
و [illegible] معروف [illegible] میرزا [illegible] حکومت [illegible] منصب [illegible]
و [illegible] حکومت [illegible] نظام الدوله [illegible] منصوب [illegible]

ابراهیمخان [illegible]

خلف [illegible] طهران [illegible] سیف الدین خان حاکم [illegible] پسر مجید خان بود سلطان محمد شاه [illegible] مرحوم
مغفور [illegible] خان [illegible] و خطوط [illegible] طلا و نقره
قبه و [illegible] مناره [illegible] کارخانه [illegible] صندوق [illegible] به کاشان [illegible] همراه
[illegible] فرستاده [illegible] رمضان [illegible] وارد طهران گردید [illegible]
[illegible] سفارت [illegible] دارالخلافه طهران روانه [illegible] سفارتخانه
انگلیس [illegible] و چهارم رمضان [illegible] دارالخلافه [illegible] عبدالعلی میرزای
(احتشام الملک) احتشام الدوله فرزند مرحوم [illegible] معتمدالدوله [illegible]
جناب علیرضا خان شهاب الملک از حکومت [illegible] استعفا [illegible] میرزا عبدالله خان [illegible]
[illegible] منصوب [illegible] محمدحسینخان [illegible]
بحکومت ولایت کاشان منصوب و مامور گردید محمدتقی خان [illegible] مرحوم [illegible]
از جانب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمه [illegible]
هزاران [illegible] دارالخلافه [illegible]
جناب [illegible]
روانه داشت [illegible]

۵۱۴

به جهت ترمهٔ شمسه مرصع مخلع شد و میرزا مصطفی ولد [illegible] منصب [illegible] سرافراز گشته میرزا [illegible] خان

سرتیپ [illegible] پسر نصرالملک پسر میرزا [illegible] خان امیر [illegible] یک قطعه نشان مرصع [illegible] ارسال شد

مصطفی خان سرتیپ فوج دوم قزوین ملقب به [illegible] مفتخر گشته محمدعلی خان سپهدار

پسر مرحوم [illegible] سپهدار که از طرف مادر دختر [illegible] خاقان مغفور بود و در [illegible]

قشون معرفی شده بود و در طهران در سن [illegible] سالگی وفات کرد [illegible] میرزا نایب السلطنه

در زمان جنگ [illegible] حلقه انگشتر الماس و [illegible] سرافراز و مباهی گشته

میرزا [illegible] مستوفی [illegible] خراسان در زمان [illegible]

منصب استیفاء از درجه دوم سرافراز گشته [illegible] خان امیر [illegible]

منصب [illegible] الماس سرافراز گشته ملقب [illegible] سرداری

ترمه [illegible] کاشان [illegible] شد میرزا [illegible] مستوفی

جناب [illegible] وزارت [illegible] سرافراز گشته [illegible] خان سرتیپ فوج [illegible]

از درجه دوم سرتیپی [illegible] مخصوص [illegible] سرافراز گشته [illegible] خان [illegible]

[illegible] منصب [illegible] درجه سوم نائل شدند [illegible] نواب [illegible] سلطان [illegible] پسر مرحوم [illegible] خان

۵۱۵

قرار [illegible] سفیر مزبور در روز پنجشنبه دوم شوال المکرم وارد طهران شد و [illegible] سفیری

در زمان [illegible] از طرف [illegible] سفیر [illegible] در سلطنت شارل

[illegible] در زمان شاه عباس ثانی [illegible] دربار ایران آمد سفیر ثانی از طرف شارل [illegible]

در عهد شاه سلیمان صفوی بدربار ایران آمد [illegible] ایران

فرستاده است [illegible] سال گذشته [illegible] اقدس شاهنشاهی ایران [illegible]

نشان [illegible] همایون [illegible] داشته است [illegible] ایران [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] ولد مرحوم [illegible] مرحوم عباس میرزا نایب السلطنه [illegible]

مجلس شورای کبری [illegible] سرافراز گشته [illegible] حضرت رضا علیه التحیه [illegible]

و کتاب ینابیع المودة در اثبات امامت در آنجا بطبع رسید ملقب [illegible] نشان [illegible]

امتیاز خطاب جناب [illegible] زین العابدین خان حسام [illegible] ارسال شد

ملقب [illegible] مرصع [illegible] از درجه اول [illegible] فوق العاده [illegible]

مرحمت شد [illegible] از درجه دوم [illegible]

[illegible] بوده [illegible]

مخصوص [illegible] از درجه سوم [illegible] شد میرزا [illegible]

بحمدالله

[illegible] [illegible] از [illegible] بطبقه [illegible] مرصع ممتاز [illegible] الماس

[illegible] و [illegible] شمس [illegible] نشان [illegible] جقه الماس [illegible] اعطا شد [illegible] محمد [illegible] خان که از طرف

سلطان [illegible] [illegible] خلعت [illegible] از [illegible] طهران

حکمران [illegible] [illegible] [illegible] عباس میرزا [illegible] مرحوم

محمد [illegible] عضد الدوله حاکم [illegible] قسم [illegible] در حکومت کاشان [illegible] شد [illegible] میرزا محمد علی [illegible] سپهدار حاکم قسم

[illegible] [illegible] شد [illegible] [illegible] [illegible] مرصع کردم

[illegible] حکمران [illegible] [illegible] حاکم [illegible] [illegible]

نظام [illegible] [illegible] نظام الملک [illegible] [illegible] میرزا [illegible] نظام

الملک وزارت [illegible] میرزا [illegible] وزارت لشکر [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ذیقعده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حاجی [illegible] میرزا [illegible]

میرزا [illegible] الدوله [illegible] السلطنه [illegible] میرزا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

حضور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میرزا [illegible] خان

[illegible] السلطنه [illegible] [illegible] حاجی میرزا [illegible] السلطنه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میرزا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میرزا [illegible] از مشهد مقدس [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الملک

حکمران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صدر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ذیقعده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] میرزا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] تاریخ وفات [illegible] للعام [illegible] حسبنا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علیه السلام دفن کردند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۱۳۰۸

اسهال و تب [illegible] شنبه [illegible] در [illegible] الحرام [illegible] را [illegible] گفته [illegible] مدرسه [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
گذاشته سنه هزار و سیصد و هشت هجری [illegible] سنه [illegible] شهر محرم الحرام [illegible]
[illegible] میرزا نصرالله خان [illegible] معروف [illegible] ملقب شد [illegible]
نایب [illegible] نشان [illegible] از درجه [illegible] سلطان ابراهیم میرزا
پسر مرحوم [illegible] میرزای علاء الدوله [illegible]
سرداری ترمه [illegible] ملقب شد حاجی [illegible] حسن [illegible] الدوله [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] از [illegible] تجار [illegible] ارباب ثروت [illegible] دیانت و [illegible]
در جشن [illegible] قطعه نشان از درجه دوم [illegible] ملقب شد [illegible]
[illegible] نشان [illegible] میرزا [illegible]
سراج الدوله ملقب شد میرزا [illegible] میرزا محمد خان [illegible]
یک قطعه نشان از درجه [illegible] میرزا کمال الدین
[illegible] میرزا [illegible] خان مستوفی [illegible]
[illegible] سرافراز شد [illegible]
اعلیحضرت [illegible] محرم الحرام [illegible]
[illegible] در جشن [illegible] سلطان [illegible]

معتمد الدوله

معتمد الدوله والی شیراز [illegible] الماس ارسال شد [illegible]
پسران حسینعلی خان [illegible] شاهزاده [illegible] فخر الملک [illegible]
تاریخ [illegible] کاشف [illegible] تاریخ العرب [illegible] اعتماد السلطنه
وزیر انطباعات و دارالترجمه [illegible] از ابتدای تاریخ تسلط [illegible] بر مملکت [illegible]
[illegible] محمد حسن میرزای [illegible] مرحوم اعتضاد السلطنه وزیر علوم [illegible]
سرداری ترمه شمسه مرصع [illegible] حاجی عبدالرحیم پسر حاجی [illegible] الدوله [illegible]
نشان از درجه سیم [illegible] سرافراز گشته محمد حسین میرزای میراخور [illegible] سرداری ترمه
الماس [illegible] گشته [illegible] عبدالعلی خان [illegible] سرداری [illegible]
[illegible] احمد خان [illegible] سرداری ترمه شمسه مرصع سرافراز شد میرزا احمد علی خان [illegible]
نظام [illegible] الدوله [illegible] قطعه نشان [illegible] میرزا حسین [illegible] رئیس [illegible]
[illegible] حاجی میرزا [illegible]
[illegible] درجه [illegible] سرافراز [illegible] میرزا [illegible] رئیس [illegible] میرزا حسین [illegible]
برادر میرزا محمد [illegible] سرافراز شد یک حلقه انگشتر الماس [illegible]
[illegible] وزیر اعظم [illegible] حکومت بروجرد و لرستان [illegible] زین العابدین خان [illegible]
[illegible] مرحوم محمد خان [illegible]

۱۳۰۸ [illegible]

لالکه ... ان بروجرد و لرستان منصوب شدند سیف الدوله و ... عضدالدوله از حکومت
مازندران ... معاف شد ... حال حکومت آنجا منصوب گشت غیاث الملک
سرتیپ ... از اجزای ... نشان و حمایل ... امتیاز یافتند محمد حسن خان شجاع ... مقطعه
نشان ... مرحمت شد احداث چاه آرتزین (چاه سیاله) در طهران و ...
دولت ... در ... سال ... نایب سفارت ... مرحمت شد ...
... که کار ...
چاه ... سرور ...
مخصوص ... دارالخلافه طهران ... از طهران ... حضور ...
یک قطعه نشان تمثال همایون ... سرافراز شد ... ربیع الاول ... دارالخلافه
حرکت کرد ... والا ... السلطنه ... عظمت ... نشان
همه ... یک قطعه نشان ... حمایل امیر تومانی سرافراز شد ... السلطنه ...
... سلطان عبدالمجید میرزا ... والا
... هر یک قطعه نشان ... درجه ... و ... حمایل سر ... مخصوص آن
سرافراز شد ... نظام الدوله از حکومت ... معاف شده میرزا ... الملک
... امیرتومان ...

[illegible]

و ... حکومت ... به ... ضبط صحیح ... شد
حاجی ... خان کارگزار ... خانه ... السلطنه ... حضرت ولیعهد
... نشان ... حاجی میرزا ... سفارت ...
... دارالخلافه طهران ... قطعه نشان ... درجه ... شد
مرصع ... مخصوص آن مرحمت شد ... محرم ... سفارت ...
... سرافراز شد میرزا ... خان ... [struck through] ... دارالشورای
کبری ... مجلس دربار اعظم ... حسنعلی خان ... نشان ... امیرتومانی ...
... میرزا ... سرتیپ ... نشان ... مبارکه ... سرافراز
... نشان و حمایل ... آمد
... حسن ... نایب الدوله ... مشهد مقدس ...
رضویه علیه السلام ... مرصع ... شد ... میرزا ... نشان تمثال همایون ...
حاجی میرزا ... السلطنه ... در ... دربار
و دارالشورای کبری ... در امر ... مستقل ...

[illegible]

۵۲۳

بیستان و شکار رفته بالیه آن سامان شهر خجسته لودران احضار شده بود در سن شصت و شش سالگی

در طهران وفات کرد و او را با تجلیل تمام به شهر مقدس حمل دادند و در رواق مطهره در مقبره [illegible]

ساخته بود دفن شد مرد خوش احوال کرد و تمامات عالیه و وزارت [illegible] دو علو

میرزا سید کاظم مستوفی نظام و محاسبه وزارت اعظم و ولایات ... در دوازدهم ربیع الثانی وفات کرد

سیف الدین خان پسر مرحوم عزیزخان سردار کل در کرمانشاه به چیلاغ مرض معروف ... کرد

حیدر قلیخان سرتیپ ولد مرحوم حاجی محمد قلیخان آصف الدوله در طهران وفات یافت

حاجی میرزا یوسف خان مستوفی پسر مرحوم حاجی میرزا محمد علی ... منصب ... و خطابت ... سرافراز شد

میرزا سید جمال ... فرزند مرحوم میرزا سید کاظم مستوفی منصب ... از درجه سیم نائل شد

و محاسبه انبار خانه و صندوقخانه و ... خانه و ... خانه ... و کلاه ... خانه و بیوتات ... و ...

خاصه وزارت عظمی و محاسبه ... بدو راجع گشت   میرزا اسد الله مستوفی ولد ...

مرحوم میرزا اسد الله کاظم ... محاسبه اصطبل خاصه و ... خانه و ... طهران ... خانه

مبارکه منصوب و مباهی گشت   میرزا محمد حسن خان ولد اکبر مرحوم ... منصب ... و ... محاسبه

قورخانه و کالسکه خانه منصوب گشت   میرزا عبد الله ولد اکبر مرحوم میرزا اسد الله کاظم مستوفی به منصب ...

بدایع سیوم

۵۲۴

نائل آمد   بتاریخ شب جمعه پانزدهم ربیع الثانی که شب ... در استرآباد زلزله عظیمی وقوع

یافت   میرزا ذوالفقار خان نوری پسر میرزا آقاخان صدر اعظم در طهران وفات کرد

ملا کاظم معروف ... میرزا محسن خان معین الملک سفیر کبیر ایران مقیم اسلامبول

مشیرالدوله وزیر ... به طهران نزد ... آمد و در طهران ... وفات کرد

ملا میرزا فرج الله نظام العلماء تبریزی در ماه ... یافته است و ملا کاظم ...

ترک و پسر صدر الافاضل میرزا لطفعلی دانشمند است و از فضلای زمان است

یک حلقه انگشتری الماس ... میرزا ... نظام العلماء ... میرزا اسد الله خان ...

الملک ... شد   ... شمشیر مرصع از درجه سیم ... الدوله

و سرتیپ ... شد   ... الدوله ...

پسر مرحوم ... الدوله ... و ... جعفر ...

خاقان مغفور منصب ... سرافراز گشت   میرزا صادق

... و ... از طرف ... شد ...

یافت   محمد حسین خان پسر سیف الدین خان حاکم کرمانشاه ... وقت ...

ضمیمه ...

ربیع الثانی

جمعه پنجم ... حسام الملک امیر خان والی کرمانشاهان در بروجرد و لرستان از دنیا رفت
و از قبل میرزا اسمعیل خان ... پیشکار کرمانشاهان و میرزا حسن ... نایب الحکومه بروجرد اسم
جمعه ... ارسال گردید در تعزیت حسام الملک بهاء الملک ... ابراهیمخان سرتیپ ... عادات سلطنتی
ذوالفقار خان سرتیپ مهندس قلعه بیگی دار الخلافه ... عبدالله خان سرهنگ پسر ساعد الدوله امیر خان
نکاح ... در ... جانب الدوله وفات کرد ... علیمرزا ... سواره ... قراداغی پسر مرحوم ... میرزا
به منصب ... ساکن ... سرافراز گردید حسین پاشا خان ... چاپار ... حضرت ... الاشتهار
منصب سرتیپی ... منصب ... ماشین ... از ... منصوب گردید حسینعلی خان ... محمد
از ... سرکرده ... بعد از فوت پدر به منصب سرکرده ... منصوب گردید ... فتحعلیخان
فرزند نواب والاحضرت ... امیرزاده ... مرحوم ... السلطنه ... صارم الملک
... ظهیر ... تاجر ... از ... خواب ... عزیز ... در ... ابراهیم
... وفات ... امیر ... ولادت ... سلطان ...
... السلطنه ... عظمی ... جمعه ... شهر جمادی الاخره ... وقوع
... نیز الدوله ... ولایت ... شمشیر مرصع ارسال شد ... امیر حسینخان
... الدوله ... قوچان ... حاجی حسینخان قاجار سرتیپ ...

... میرزا ... الله ...

... به منصب سرتیپی ... حکمرانی ... علی ... سلطان ... سرتیپ ...
منصور پسر حاجی ... الملک منصب سرتیپی ... عیسی خان ... سرتیپ ...
... حاجی میرزا حسینخان ... مرحوم میرزا تقی ... منصب ...
... شیخ ... سلطان العلماء از علما دار الخلافه طهران ... سرافراز شد ... میرزا محمد
رئیس دفتر خراسان ... بعد از فوت پدر مرحوم حاجی محمدرضا ... السلطنه ...
... و ... اللطف ... سیف ... درجه ...
... السلطنه ... خطاب ... تمام مواجب و ...
... او ...
... میرزا ... رئیس دفتر ... خراسان و سیستان
... مصدر ... ماه ...
از ... میرزا حسن ... میرزا حسنخان ...
... دفتر خراسان ... میرزا محمدحسن خان ... الملک ...
میرزا ابوالقاسم ... حاجی میرزا ... خان ... الملک
... میرزا ... خان ... امیر ...

دختر [illegible] خاقان خلد آشیان بود شب سه‌شنبه بیست و سوم شهر جمادی الثانیه بلاعقب وفات کرد

نواب محمدعلی میرزای اعتضادالسلطنه فرزند بزرگوار حضرت ولایتعهد بمنصب امیرتومانی و حمایل

و نشان مخصوص آن سرافراز شد   سلطان احمد میرزای عضدالدوله از حکومت همدان معاف شد

و نواب عبدالصمد میرزا عزالدوله بحکومت آنجا سرافراز شد و فرزند خود امیرزاده [illegible] میرزای

عمادالسلطنه را نیابةً بحکومت اسدآباد گماشت   محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و

دارالترجمه یک عدد قلمدان مرصع و در استحسانات دولتی سرافراز شدند   شاهزاده حسام‌السلطنه

از حکومت کردستان معاف شد و برادر بزرگترش شاهزاده مؤیدالدوله ابوالقاسم میرزا فرزند مرحوم حاجی سلطان مرادمیرزای

حسام‌السلطنه بحکومت آنجا منصوب گشتند   اعتبار زائدالوصفی که بتحکیم و تشیید ممالک محروسهٔ ایران

و در سالهای قبل به امور [illegible] تألیف دادگذاری بود و در این زمان [illegible] این کار را با کمپانی [illegible]

ایران منعقد و برقرار نمود خوش [illegible] بمیس [illegible] انگلیس [illegible] دارالخلافه طهران [illegible] اداره [illegible] مفتوح و دائر

شد ارباب [illegible] حقوق [illegible] تجار را [illegible] چندی [illegible] و اجازه [illegible] مخصوص این

اداره کسب و تجارت [illegible] رسانند   میرزا نظام مهندس الممالک سرتیپ اول

یک قبضه شمشیر مرصع از درجه سوم سرافراز گردید   میرزا محمدحسین فروغی رئیس دارالترجمه مبارکه

و دارالطباعه

دارالطباعهٔ خاصهٔ دولتی بمنصب استیفاء از درجه دوم سرافراز شد   میرزا علی‌محمدخان نایب وزارت

انطباعات و مدیر اداره روزنامجات دولتی بمنصب استیفاء از درجه دوم و اعطای [illegible] نشان

و یک ثوب جبه ترمه سرتیپی درجه دوم و یک ثوب جبه ترمه خلعت و یک نشان [illegible] مفتخر گردید   حاجی میرزا ابوالحسن

لشکرنویس افواج قشون را از درجه دوم سرتیپی بحکم [illegible] و حمایل مخصوص آن مفتخر شد

محمدحسن‌خان پسر مرحوم محمدحسن‌خان قاجار قوانلو [illegible] احوالات [illegible] ناصری [illegible] از بناهای

سرحدی خراسان مأمور بود بمنصب سرتیپی سوم و نشان و حمایل مخصوص آن سرافراز گردید   میرزا علی‌اکبرخان

از اجزاء [illegible] حضرت ولیعهد بمنصب استیفاء از درجه سیم نایل شد   حاجی میرزا رضاخان ولد مرحوم

ملا محمدعلی تحویلدار خزانه مبارکه بمنصب استیفاء سیم مفتخر شد   میرزا ملکم‌خان از رجال [illegible] اصفهان جلفای

اصفهان [illegible] ناظم‌الدوله [illegible] وزیرمختار [illegible] لندن [illegible] چندی [illegible]

[illegible] القاب و امتیازات [illegible] [illegible]

[illegible] علاءالسلطنه [illegible] از ایران [illegible]

علاءالسلطنه [illegible] وزیرمختاری ایران [illegible] مأمور گردید   ابوالقاسم [illegible] کاشی [illegible]

ابتدای سال شمسی

پسر مرحوم محمد کاظم خان مستوفی [illegible] مرحوم محمد حسین خان که از اشراف و اجله نجبای آن عصر و از زمره [illegible]

و [illegible] بود و در فضل و [illegible] بود [illegible] در شب [illegible] شنبه بیستم رجب در طهران بعارضه سکته وفات کرد در مقبره [illegible] در [illegible]

[illegible] خوب ساخته بود دفن گشت   ابتدای سال شمسی مطابق   از گذشتن [illegible] ساعت [illegible] دقیقه از شب

شنبه دهم شعبان [illegible] گذشته مطابق پنج [illegible] برج حمل تحویل شد [illegible] خاص [illegible] در تالار

موزه مبارکه شرف انعقاد یافت   [illegible] جهت [illegible] اعظم   سالار السلطنه با جواهرات [illegible]

[illegible] و شهامت [illegible] یک قطعه شال [illegible] یک بالاپوش سرافراز شدند   [illegible]

محمد تقی میرزا رکن الدوله از ایالت خراسان و [illegible] استعفا که با مرحمت [illegible] تشریفات

و [illegible] قزاق و کالسکه و [illegible] باستقبال او فرستاده و [illegible] در ماه شوال وارد دار الخلافه گردید

میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان وزیر [illegible] فارس در عهد [illegible] الدوله [illegible] چندی است در طهران

توقف دارد و از وزرای بزرگ است بایالت خراسان و [illegible] منصوب و مامور گردید

میرزا علی محمد خان [illegible] السلطنه [illegible] مستوفی [illegible] با وزارت مستقله [illegible] همراه [illegible] صاحب دیوان

بطرف خراسان روانه گشت   [illegible] وجیه الله میرزا سیف الملک امیر خان سردار حاکم

سابق استرآباد بحکومت [illegible] و بروجرد منصوب و مامور گردید   حاجی علی خان [illegible] شهاب الملک امیر تومان

[illegible]

حکمران سابق طبرستان فرزند مرحوم حاجی [illegible] خان شهاب الملک نظام الدوله بحکمرانی مملکت [illegible]

و [illegible] منصوب و مامور گشت   [illegible] حسین خان شجاع الدوله حکمران [illegible] چندی [illegible] بطهران

آمده بود [illegible] بعنایت [illegible] مخصوص [illegible] سربلند شد و [illegible] با صاحب دیوان [illegible]

خراسان روانه [illegible] خواهد شد   میرزا محسن خان امیر [illegible] وزیر [illegible] زوار [illegible] مقیم [illegible]

[illegible] میرزا اسد الله خان [illegible] ناظم الدوله [illegible] بطهران آمده   [illegible]

[illegible] عتبات عالیات [illegible] ارسال شد   میرزا ابراهیم معتمد السلطنه مستوفی دیوان [illegible] مملکت [illegible]

پسر مرحوم قوام الدوله [illegible] یک طاقه شال [illegible] از درجه دوم [illegible] و بعضویت دار الشورای کبری

[illegible] شد   [illegible] الملک ابو الحسن خان [illegible] میرزا [illegible] از [illegible]

پسر مرحوم رضا قلی خان والی [illegible] یک طاقه شال [illegible] سرافراز شد   خسرو خان [illegible]

سرتیپ [illegible] چند سال است [illegible] یک طاقه شال [illegible] سرافراز شد

محمد کریم خان [illegible] پسر مرحوم عبد العلی خان ادیب الملک یک قطعه نشان از درجه

سرتیپی [illegible] و حمایل مخصوص آن سرافراز شد

یعنی لقمان الممالک طبیب حضور [illegible] جناب [illegible] یک قطعه [illegible] و یک رشته [illegible] از درجه [illegible]
[illegible] یک قطعه [illegible] مرحمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۳۰۹ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

میرزا لقمان لقمان الممالک

و نقاشباشی مرحوم ... آقا ... منصب سرتیپی سوم نائل شد ... بمنصب سرتیپی دوم ... نائل شد

امیر تومان ... منصب ... [illegible] ... نائل شد

ایضاً ... [illegible] ... و ... [illegible] ... وفات کرد ... میرزا ... خان ... مقیم ... [illegible]

و ... [illegible] ... ایضاً ... [illegible] ... وزیر ... [illegible] ... مقیم ... [illegible]

ایضاً ... [illegible] ... ملقب ... [illegible] ... خان ... [illegible]

ایضاً ... [illegible] ... سرتیپ ... [illegible] ... نائل شد

... [illegible] ... ایضاً ... [illegible]

ایضاً ... [illegible] ... نائل شد

... [illegible] ... علاء‌الملک ملقب ... [illegible] ... مرصع ... [illegible]

... [illegible] ... مرصع ... [illegible] ... حسین ... [illegible]

... [illegible] ... سردار ... [illegible] ... ایضاً ... [illegible]

... [illegible] ... ملقب ... [illegible] ... در حضور ... [illegible]

... [illegible] ... ملقب ... [illegible]

... [illegible] ... امیر تومان ... [illegible] ... وزارت ... [illegible]

... [illegible] ... ایضاً ... [illegible] ... منصب ... [illegible] ... سرافراز شد

میرزا ... خان ... [illegible] ... امیر تومان ... [illegible] ... منصب ... [illegible]

سرافراز گشت ... [illegible] ... منصب ... [illegible] ... ایضاً ... [illegible]

... [illegible] ... منصب ... [illegible] ... سرافراز شد ... [illegible] ... منصب ... [illegible]

... [illegible] ... منصب سرتیپی ... [illegible]

... [illegible] ... سرافراز گشت ... ایضاً ... [illegible] ... نظام ... [illegible] ... مرصع ... [illegible]

وله

وله مرحوم ... منصب سرتیپی ... [illegible] ... سرافراز ... ایضاً ... [illegible] ... بمنصب ... [illegible]

نائل شد ... ایضاً ... [illegible] ... خان ... [illegible] ... بمنصب ... [illegible]

مرصع ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... تقدیم ... [illegible]

ایضاً ... [illegible] ... مرصع

... [illegible] ... مرصع

... [illegible] ... افتخار ... [illegible]

... [illegible] ... ایضاً ... [illegible]

... [illegible] ... افتخار ... [illegible]

... [illegible] ... افتخار ... [illegible] ... مرحمت ... [illegible]

... [illegible] ... افتخار ... [illegible]

... [illegible] ... سرافراز گشتند ... ایضاً ... [illegible]

... [illegible] ... افتخار ... [illegible]

... [illegible] ... سرتیپ ... [illegible]

... [illegible] ... افتخار ... [illegible]

... [illegible] ... مرحمت شد ... [illegible]

... [illegible] ... مرحمت شد

حاجی میرزا ... قاجار ... حاکم اردبیل و مشکین ... مجلس شورا ... و عطای نشان سرتیپی [illegible]

سرافراز شد حاجی رحیم خان ... مأمور ... کلیه ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... رجال ... [illegible]

... [illegible] ... حاجی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الامیر الکبیر والوزیر الخطیر صدر الصدور نقاب الا[illegible] مفرق الکتاب

ونافذ بالمشارق والمغارب منتخب الاجلال رجال مستقبر الامر فی الجلال

جوهر الکفایة عنصر الدرایة اکفی الکفاة قاضی القضاة مصدر الصدارة

مظهر الوزارة شخص السیاسة دائرة الریاسة المشار الیه حضرت امام مرزا

تقی خان امیر نظام که ضرب المثل بین الامم و ملقب باتابک اعظم است

وزیر ... که تا آخر عمر ... کفایت را ... خانه

و ... خانه ... سلطانی را ... [illegible]

که ... [illegible] ... که در هر ... باد کار

... [illegible] ... آوردند ... [illegible]

... [illegible] ... ازور رحمانی آیه فاخرج منها

... [illegible] ... ملک الملوک ... [illegible]

فانک رجیم ... سلطان ... [illegible]

ناصر الدین شاه ... [illegible]

... [illegible] ... وزیر ... [illegible]

... [illegible] ... اختیار ملک را ... [illegible]

... [illegible]

اگر درکند شکاف نظیرش جز تیغ نه حسن صباح صبح کاذب از این جود
بود در عصیان و طغیان چون ابن علقمی با دولت بنی عباس و مرتبه استقلال
با شاه عباس بخیالات خام پرداخته سلیقه کج یافته طریقه معوج پیموده
بجای کفایت و حدت نظر و دقت خیال نفوذ تدبیرش چون حسن صباح بود
در بیهوده دعوی وزارت داشت و آخر بخیال آنکه بلند تر فوق رتبه
او بود افتاد تا در وزارت میکرد نهایت مدح تغیرا داشت چون خواست
بتدبیرات قدمی بالاتر گذارد دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
دید آنچه را در سزا بود چشید آنچه را که فراخور بود بهای تخت خود را
تخته کشید و بر دار پاره و دفتر خود را پاره و بی سر تاخت و تار
صمصام نشتر دید و در عوض گلشن گلخن یافت مانند فضل بن سهل
بجز آب و آتش در آمد و در حمام کاشان کفاشانه و کمند آستانه وانهد
خیالات خام صفرا در سر داد و ظهور یافت حکیم کامل حلم نفصدش کرد
تا فساد بدن او از بار ابدان بنی نوع انسان سرایت نکند و ملک جهان را
تا بذب نیندازد فصدش کردند و فصدش منفجر از رحمت ناخن و دماغ و جگر
با نخیلیا رحتش کردند خیر شده فرار آنکه با دولت زنند سپهر خیر باشد
فرار آنکه با نعمت کنند کفران

لکدزن شرح نسب

لکدزن شرح نسب و ابتدای حال میرزا آقاخان بی نظام آن صدر اعظم را
شروع کرد بطور اختصار نگارنده از او اشارتی خواهیم کرد
میرزا آقاخان اصالت نسب نداشته است پیوسته طایفه و آبا و اجداد
او را ابتر دیدیم در میان صدور این وزیر بزرگ شیء ناچیز در میان طلا و طنین
بوده است مورخین فرنگ خواهند نسب او را با باهای بزرگ انتساب دهند
و از اختراع و استفسار نسب گفتند در سررشته بدست آرند تا دنباله حسب و نسب
او را با اجداد پی رسانند آن پادشاه بزرگ جواب داد که فی خود سلسله نسب
مایه ننگ و عنوان دیباچه تواریخ دنیا آن متهم دیگران باید از پی افتخار نسب
خود را بجمع رسانند فی خود را باحصر انتساب نکام آرد و نظیر ناچیزان فراهم
نادرشاه ایران است که در زمان او در کنار ابیورد از زبان او مولود خانه
نا گفته خواستند بدر دران لقاء ساکنان بر اسم نادر و پدر او را نشنیدند از او درده
پرسیدند که اسم پدر را چطور باید بیان شود نقره با شهید بگماشته گرده گفت من
پسر شمشیرم و بجای اسم پدرم شمشیر او را نگرند اینجا نیز در کنار مولود خاداد
شمشیر نصب کنند که کنایه از پدر او داشت و تا آخر عمر او آن شمشیر نصب بود
و نیز دفتری که بشمشیر بند رفته بود خواست دختر از خانواده سلطنت و ای بگیر بر خود
خطبه کند صاحبان دختر گفتند داماد باید در قبال تا هفت پشت خود را بشمارد

۱۴

۵۳۹

دشت سانه نادر فرستاده را کشت بکرد و مادر شاه پسر نادرشاه است بادشاه پسر شمشیر

و پسر زاده شمشیر انجمن ، منتها دست و شمار شمشیر حادثه از خلاصه بمناسبت مقام

ذکر این دو قضیه نه و صد در که قبل از میرزا تقی خان در کتاب نگاشته شده

بعضی از اینها مناسبت وجوبی بزرگ نداشته‌اند ولی چون امجیک کفایت و جرأت

و اقتدار میرزا تقی خان بعهده لهذا این شرح تاریخی در حق اینها ذکر شد

و این وزیر است که باید در حق او کتابها نگاشت و شرح ها داد تا شرح

شبیه نادرشاه بعهده و نتیجه نهضت تجدید را دارد این صدر اعظم اول دفعه آمد [illegible]

و خود را مشغول [illegible] قوی [illegible] از این فراهان است پدرش حاجی

قربان بیک بود و پیشخدمت کارخانه میرزا بزرگ فراهانی قائم مقام اول در تبریز

بشمار رفت و طبعی خود تقی خان را [illegible] تمیز خطی و تحصیل [illegible] نمود

و همگنان فائق آمد بنابر جلوه که دارا گذاشت چون استعداد در او دیده بیشتر

تربیت او شتافتند در دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام و پس از صدارت نایب داد

بکار نویسندگی پرداخت و خود را با هر بعضی مشاغل [illegible] بعضی سرداری حالات

خود و بعضی صفات خوب و مدد به ریاست است متصف نمود و [illegible] امیر

و جهت پیشرفت مقاصد است [illegible] آمد و رفته رفته ترقیات کرد زمانی که در حضرت

خاقان مغفور محمد شاه طاب ثراه تبریز رسید قائم مقام در خدمت شاهنشاه عازم دارالخلافه شاه

بطهران آمد

۵۴۰

بطهران آمد و صدارت یافت میرزا تقی خان در دستگاه امیرنظام در تبریز [illegible]

گروه‌های زنگنه امیرنظام پیشکار مستقبل اذربایجان بود مشغول خدمات گردید

و منصب [illegible] اذربایجان و بعد از این حقوق نایل میرزا تقی خان معروف گشت

و وزارت نظام یافت [illegible] سنه هزار و دویست و پنجاه و سه الهجری شاهنشاه غازی

محمد شاه [illegible] و در سنه دویست حضرت ولیعهد ناصرالدین میرزا را

(اعلیحضرت ناصرالدین شاه خلد الله ملکه) مقرر فرمودند که از تبریز به تفلیس با ایران

تشریف فرما شوند و از [illegible] امپراطور روسیه که به گرجستان آمده بود [illegible]

فرمایند در این مقام حضرت ولیعهد [illegible] بطرف ایروان

روان شدند در خدمت ایشان محمدخان امیرنظام و حاجی [illegible] امیرنظام بعضی

میرزا تقی خان وزیر نظام و بعضی از رجال دولت [illegible]

امپراطور [illegible] از جانب تبریز [illegible] در [illegible] ملاقات امپراطور [illegible]

بزرگ محترم [illegible] و مهربانی [illegible] حضرت ولیعهد از [illegible] امیرنظام

شرح [illegible] و معرفت میرزا تقی خان را پسندید [illegible] متوجه

نظام و [illegible] در نظام است و این [illegible] و در بطرز [illegible]

سینه با سعادت [illegible] میرزا تقی خان [illegible] امپراطور [illegible] فرمود

که خداها

541

شکر خدا را که رخ خود را دیگر باره دیدار کنم و از او مقصد حاصل کنم

گفت و بوزارتخانه آمدن بمنزل امیر نظام از برای هر یک هدیه فرستاد و میرزا تقی خان

وزیرنظام بقیه دوران مرخص روانه داشت این سفر در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی

محض اول واقع شد

سنه هزار و دویست و شصت هجری میرزا تقی خان وزیرنظام را که اختلاف

موانع سرحدی و اصلاح پیش متین سفارت دولتین علیه عثمانی فرستادند

و قرار شد که با سفرا و وکلای دولت روس و انگلیس و عثمانی در ارزنة الروم

جمع شوند و بتصدیق یکدیگر قرار و رسم بعهد جدیده مجلس منعقد باشد

وزیرنظام با دویست نفر همراهان با ارزنة الروم رفت و بواسطه امیرکبیر

یکی از کارهای ایشان آشوب که بسفارت خانه رسیدند و شکایت بر پا شد

و آخر بخیر گذشت میرزا تقی خان در آن شورش عثمانیان ...

وضمناً کفایت بخرج داد شرح این شورش و صورت عهدنامه این سفارت در تاریخ

ضبط است ... تا سفر وزیرنظام بطول انجامید و در این هنگام میرزا تقی خان

از دولت ایران ... سر خورشید در تبریز

سنه هزار و دویست و شصت و چهار هجری اعلیحضرت محمد شاه ...

در آذربایجان

542

در آذربایجان بدولت علیه ولیعهد صاحب اختیار بودند میرزا فضل الله نصیرالملک

علی آبادی از جانب دولت در تبریز پیشکار ایشان بود و میرزا تقی خان هم

وزیرنظام بود چون سنه هزار و دویست و شصت و چهار رسید خبر مصیبت

شاهنشاه غازی بتبریز رسید قونسول روس و انگلیس اطلاع یافته فوراً

بدیوانخانه آمده گفتند باید حضرت ولیعهد را ... کم کفشند اسراحت

که الآن ... ناچار حضرت ولیعهد را از خواب بیدار کردند و قونسول

روس و انگلیس اول تعزیت گفته و تهنیت سلطنت گفتند اعلیحضرت ...

فرداش نصیرالملک را احضار فرمودند و قضیه را مکشوف داشتند

فرمودند که حالا باید در تدبیرات ... که چه باید کرد و چه طور

باید بطهران رفت و ... را بچه سان باید ... نصیرالملک

که مردی سلیم و ساده ... بود جرئت و تدبیر ... نداشت

نداشت از این خبر وحشت اثر متحیر ماند ... اضطراب ...

که خاطر ... را انقلاب داشت اعلیحضرت سلطانی

میرزا تقی خان وزیرنظام را ... حاضر آمدند ...

یافت در ... وقت ... که اینجا نقش ... فردا

اطلاع ...

افواج آذربایجان را قبل در انتشار این خبر کرده قورخانه و توپخانه را مهیا
خواهم ساخت و قدری از قشون را روانه خواهم نمود و در بین راه پیاده و سواره
و سایر عساکر را ملحق خواهم فرمود اعلیحضرت شهریار اسم امیر کبیر
از میر غیبان ایرانی و طرز غیبان خرابیها را مذکور ساختند و در نظام حضور
که جمیع آنها را سر جای خود خواهم نشانید و قباب سلطنت را تایید کرد
خود کارها را صورت خواهم داد اعلیحضرت شهریاری که به تدارک سفر و حرکت
آذربایجان رختان قاپچی راندند عرض کرد و بنقطه مرقوم خرشید پسند
تقرر سند نیست الغاه با این دستخط هر قدر همراه لازم است مقصد خواهم کرد
بعد از اظهار این عرایض دیگر هیچ امر و دستخط بیرون آمده با عدادی تهیه
کار پرداخت و الحق نیکو از عهده بگویند با حشمت و جشن سامان پادشاهی در رکاب
مبارک اعلیحضرت شهریاری از تبریز روانه طهران شدند با وجهان رسیدند
چون در این وقت محمد خان زنگنه امیر نظام بود که سردار مقام دارد میرزا
تقی خان در نظام در ازای خدمت در این سفر در تحضیر لشکر که بود است تعلیل
که با منصب و لقب محمد خان زنگنه باد به مرحمت شود لهذا آن را تنزل منصب
امیر نظامی یافتند و با شکوه تمام در بیست و دوم شهر ذیقعده الحرام بطهران
ورود به مقر سلطنت در شب شنبه بیست و پنجم بحکم ستاره شناسان
هفت ساعت و بیست دقیقه از شب گذشته اعلیحضرت شهریار
با حضور

با حضور اعیان سلطنت جلوس فرمودند و هم در آن شب میرزا تقی خان امیر نظام را
خلعت بخشیدند و او را امیر کبیر نمودند و صدارت عظمی بار دادند و رتق و فتق تمامت
امور بخط و مهر او رسم آمد میرزا آقاسی از اینکه اعظم شغل تقدیم امور مملکت شد
حالی چه کرده جمیع ایرانیان را زیادتر از خود آنها دید و حاجی میرزا آقاسی [illegible] آن
داده و هر کس دو دهی را بیورغال بخشیده است خدمت نگارد را رفع کند
و چند عدد نامه اول کار رو کرد از مواجب جمیع مردم کاست و از برای امیرکبیر
شد با همه مواجب منظور نمود پنجاه نکه را باز گرفت و در انحصار فرمانهای مردم
داده و بسیاری آن فرمانها را رد [illegible] حقوق علما را کم کرد و بصفوف نظم نمودند
اگر چه میرزا تقی خان امیر نظام مواجب مردم را کم کرد ولی کمتر از عهد امیر بزرگ
را فزون دیگران بود که هم در عهد شاه مرحوم و صدارت مرحوم حاجی میرزا آقاسی
اسم مواجب زیاد و رسم آن کم بلکه هیچ بود شخصی ده هزار تومان مواجب بر دفتر
ولی وصول نمی شد صاحب مواجب مجبور می شد آن نقد را به هزار تومان بفروشد
و با وجود آن هزار تومان هم اسباب خواری و [illegible] بود لکن میرزا تقی خان
اگر چه کم کرد ولی هر قدر مواجب داده بود می رسید بی [illegible] بخط وصول
مرتب و کنند هم هر کس هر قدر مواجب داشت و در خزانه حواله کرده نقد [illegible] میکند
[illegible] کار اعظم دور از اختیار [illegible] کار را روش [illegible] که همه وقت همان بود
الیله اذا

العلیة اذا عمت طابت ولی با این حالت این کار عجبت اول کسیکه
و امیر ایمان از او در دل گرفتند دار زده ظاهر شدند پیاده نظام نفر
داده و هیچ قادر مطلق بر بیچاره فقیر نیست تعدی کند دزدی و هرزگی
و شرارت سابق از میان رفت در شراب اثر مستی ماند جماعت اوباش
و در باب یک جرعه شراب چندین نفر را زخم میزدند و اطفال امردرا
بجبار گرفته میبردند در این اوان اکثری باده میخوردند بدون ساده گناه میکنند
دست نمی شدند در معقولیت خود میافزودند در این عهد یکی از ارکان دولت
و قدرش مطابق یقین و اعتبار و بخشش محض اعتبار تنها نقص کرده در این
امیر نظام که طفل بودم و پدرم از ارکان دولت بود و میرزا فریبعلی عضو دولت
ولی زمان صدارت امیرنظام در خانه نزد عیال خود قدرت استقلال نفس تغییرات
منتهی بعد از اعدام آن وزیر بزرگ یعنی امیرنظام شیر و پدرم وضع و تغییر کرد
و آب قرمزی صرف نکنید چه چون و مجذوب بود و پدرم چه میرزشید جواب داد
انچه را که در صدارت امیر قدرت دیده بود داشتم و بتجربه عرض میکند میرزاتقیخان
امیرنظام که آن بود که چنان ساکت را به آتش جنده دربر قی دیده بود
رفع داد چندین سال در عهد شاهنشاه غازی و عدلی سرور که داد و رفع
میدادند ولی در عهد دولت قدرت اعلیحضرت اقدس شهریار رفع فواید
آن قره شیء عت آن مایه شهامت را با سایه طغیان حرفه ... اعظم
تا دولت دشمنه میکند و در قدرت دولت رفعت افزودند چون میرزاتقیخان اتابک
ساعی جمیله بظهور رسانید اعلیحضرت اقدس شهریار رفع محو نقدت

حال او دیگر دیگران از صدارت میرزاتقیخان را بشرف مصاهرت قرین
مفاخرت ساخت حضرت علیه عالیه عزت الدوله را همشیره
بطن خویش را با او عقد بسته و شب چهارشنبه ربیع الاول ادرا برای امیر نظام
فرستادند در همین سنه هزار و دویست و شصت و چهار افواج بتحریک
بعضی امرا بخصوص میرزا آقاخان خودسری میرزا تقیخان اتابک اعظم
شورش کردند و در خانه او را احاطه نمودند و در آن شب آن بیچاره و تمام افواج
و در خانه نفر نگهبان را پس کرده باز آورد و گلوله تا همراه را شکسته
میداشتند و در این ایام منتظر بود خانه ملک تنها قصور داده اول
میرزا تقیخان را کشتند بعد خودشان کشته شدند چنانکه میرزا تقیخان را از کشتن
نجات داده افواج با حضرت علیه عالیه عزت الدوله دست بتوپخانه برد
و بجانب جوار انبار در خانه و خیل شدند بقسط نفر و ادار خشمناک بیدل
آمده و هلاک ساختند افراد امیر میرزا آقاخان اعتمادالدوله هم بعد الصدارت
رسیده و در وزارت لشکر داشت و نایب الصداره بود از جانب اعلیحضرت شهریار
بنیاهت افواج آمده بهر طور بود اینکه ساکت که در این شورش
دست کشیدند و او را بنزد میرزا تقیخان بردند و در ارتش گفتند و باز میرزا تقیخان
رجب هفتصد و سیصد و پنجاه و یک در صدارت مستقل باقی بود در جمعه هفدهم ذی القعده
هزار و دویست و شصت و چهار صبا الدام تعمید و در شب سعادت کرد

سلطان محمد میرزا

شاهزاده سلطان محمود که در لندن بود همی فرزند اعلیحضرت همایون بود و شهید [illegible]
حسودانی خرند او را بسعید محمد دادند خود میرزا تقی خان بمنصب و لقب
اتابک اعظم بسعید منصوب ولی چند ماه عمر آن شاهزاده همایون از [illegible]
در بیست و پنجم جمادی الاخره هزار و [illegible] شصت [illegible] دفع ذات [illegible]
همراه میرزا تقی خان در حق [illegible] مشغول بود [illegible] دفع دار کار
میرزا محمد [illegible] داخل حاجی [illegible] بود
در این عهد بهایت [illegible] میرزا تقی خان [illegible] دادند در تبریز [illegible]
محمد میرزا تقی خان اتابک اعظم حضرت بزرگ [illegible]
انگلیس را در خارجه [illegible] در ممالک خارجه و برق ایران [illegible]
[illegible] قونسول [illegible] بندرات خارجه [illegible] فرنگ
[illegible] برق را نصب کنند [illegible]
بود [illegible] برق انگلیس در بندرات خارجه [illegible] تأثیر برق
[illegible] در ایران [illegible] ایران
بی اجرا نشد [illegible] اجرای درباره وزرای مختار [illegible]
[illegible] سلطنت عظمی اعلیحضرت [illegible] بندرات [illegible]
اتابک اعظم را دیده [illegible] عقد [illegible]
[illegible] حفظ [illegible] بین الدول [illegible]
در سرحدات و بندرات [illegible] منصب [illegible] در دریا [illegible]
برق [illegible]

با برق شیر و خورشید ممتاز شود میرزا تقی خان اتابک اعظم این چیزها را [illegible]
دولت دانست بود از آن رو [illegible] چند نفر [illegible] انگلستان [illegible]
و [illegible] را موظف ساخت که هر یک تحصیل علمی نمایند و [illegible] مرحمت کرد
و آن شاگردان بسی از چیزها تحصیل و تکمیل [illegible] هر یک معلم [illegible]
شده و هندسه و زبانهای جغرافیا و طب و ریاضی و نجوم و نقاشی و مشاقی و سایر فنون نظام را
تکمیل [illegible] از معلمان [illegible] در دولت [illegible]
و شاگردان در آنجا درس خوانده و موظف شدند از [illegible]
میرزا تقی خان بود [illegible] کار را او شروع کرده ولی عمرش کفایت نکرد
و بعد از او [illegible] در کمال خوبی [illegible] سیصد نفر شاگردان
در آنجا مشغول درس زبانهای خارجه و هندسه و جغرافیا و حساب و طب و نجوم و مشاقی
و علم [illegible] نظام [illegible] تا زمان میرزا تقی خان در ایران [illegible] روزنامه
[illegible] بود او چون دید [illegible] روزنامه عمومی است و باعث انتشار اخبار
دولتی خواهد شد لهذا مقرر داشت [illegible] در ایران روزنامه [illegible]
و [illegible] مناصب [illegible] ولایات [illegible] چون [illegible]
خارجی لازم بود لهذا قرار داد [illegible] در ایران [illegible]
دولتی است [illegible] روزنامه [illegible] در سال [illegible] قیمت [illegible]
روزنامه [illegible]

در دوره‌های اول وقت خیلی اعتباری داشته است ولی روز بروز در خرج خط
و حساب دولت و ضبط و ربط روز بروز مداخلات سعی کامل بعمل آمده است
دیگر از کارهای او دولت بود در سنه هزار و دویست شصت و هفت سال تعقیب
عهد خلافت نقره مسکوک عمومی و کرور و مرور قرار داد که در کلیه دور ولایات ایران
معمول است که در ولایات هر عددی سکه کمتر رواج مختلف با مسکوک درست داشته
باشد و دولت مسکوک مخصوص آنها تحمیل [illegible] نموده لکن در عهد صدارت
میرزا آقاخان صدراعظم ندیده این اعمال موقوف کرده و نیز آنچه کرده بود
ادخال در همین سنه در ایران حکم رواج یافت و نیز در همین سنه هزار و دو
درست شصت و هفت میرزا تقی خان امیر در طهران بنایی کرده و در ایران
کرده مسعود و بیست و شش حجره تحتانی و فوقانی داشت و معروف بمدرسه دارالفنون
شد و هر کدام از آنها چه حاجت در آن مدت منزل اهل معلمین حاضر باشد
در عصر میرزا تقی خان بیش از دو دور شهر او در سر منزلی از منازل ایران
چاپارخانه ساخته شد و خارج بنای او بعهده دولت بود و نیز فیلان کارخانه
قند ریزی و بلور سازی و چینی سازی کرد و نیز آنکه در امیر کبیر نفوذ و
در دولت معتبر نقد حریر و بعضی کاره‌های بزرگ در هر کدامی درست
فرمودند

قورخانه بنا کرد و بعدها ساختمان متوقف در طهران بعد در آن قورخانه کار
مشغول محافظت اسبهای دولت و در دفع ایشان از کتب آنها چه که در سرحدات دولت بود
نیز قورخانه شده است و نیز بنای میدان و دشمن نیز بطور کامل و چگونگی آنرا و خودش از طرف
دفتر است از طرف السلطان ... نظام است زنانی بمرکب همایون از اصفهان
در کاشان نزول جلال فرمود میرزا تقی خان دیده که علیه علیهم الرحمه شاهنشاه
نزدیک داخل درباری منتظر وارد لهذا او را بعد از تبدیل از مقام عالم گرفته
همراهی شاه و چون مرکب فیروز از آنجا بدارالامان قم رسید ... تکیه
عباس که (ملک آرا) برادر کهتر شاهنشاه بعدها رکاب بود اعلیحضرت ... معروف سفر
خفت
و در کشتی قم مانده بود و در خود در آنجا متوقف شد میرزا تقی خان بر
شاهنشاه او را با مادر زنده و اعز در پیش از در [illegible] داد
لکن در دل نظر داشت او را بمقام دلخواه عبور نماید که معتمد حال خود دولت
دیگر بود و الحاصل ... شاهنشاه در ... که از آنجا ... ولایات
با بنده اعمال داخل در از آنجا بعد و هیچ موقع در قم نگاه داشت ... بالطبع حال
میکرد تا با تنگ بود او کاشان در مقام میرزا تقی خان را از اعلیحضرت حکم شد مجرم شد
دیده شد و در غره ماه در دو هزار ... ازمان حفظ خویش بنفس تدبیر است که بعد
ولی مغضوب شد

۱۶

۵۴۹

میرزا الغ خان بود این که ارکان ملک را محکم و قواعد آن را استوار سا[زد]
در غایت نخوت و غرور بی‌نهایت دیگر در وجه اکابر زمان هم نزد او اعتبار
نشدند و در ضمیر و شر و نفع و ضرر و بی‌قدرت دم زده باشند و همچه در خصوص [illegible] که
از هیچ کلام درشتی و سخن سختی او را استماع نیست اعتراض و انحراف و جسارت و جرئت
در سیاه آمدند بیچارگان حضرت را [illegible] عصبی در حقوق شاهی مصدر شدند تا [illegible] خود را
در مقام دشمنی با او بمعرض [illegible] شاه [illegible] گردند در آن زمان [illegible] بر دیگران [illegible] وسایط
چنین خود در خانه مهد علیا دختر ترکی بود و کاه‌گاهی دفع شر و سبب ضرر [illegible]
میفرمود و انها را بسیاه خریداری [illegible] هر کس [illegible] از خلافت [illegible] هر [illegible]
ناچار تا آن باب نجات بسته او ان شاه میرزا دیگر میرزا الغ خان بهمین [illegible] نسبت
تعدی و زیادتی کند و انگار برادرش صعب و دشوار آمد [illegible] بار [illegible]
شاهانه عرض جسارت [illegible] شفاعتهای مهد علیا دختر ترکی [illegible] سلطنت [illegible]
و منافع صدارت می‌آید [illegible] شهید میکردند [illegible] و ملک لطف [illegible]
و در رقابت [illegible] در شاه بهانه تحقیک [illegible] زده [illegible] بگیرید و آن آیت [illegible]
از وقت می در بیرده شهرت میدهم [illegible] شده است و بیله مهد علیا در آن [illegible]
آن شاه رئوف و عطوف و [illegible] رحمتا [illegible] رسید در [illegible] بخشش [illegible]
[illegible] بخشش و تعزیت نهادند و کوشش مرادند و آن شخص خودخواه در [illegible]
[illegible] قصد قادری داشت میخواست [illegible] مردم را از شاه جدا [illegible]
نا امید کند و دوری انها را بر گرداند و بیغ [illegible] در میان آرد [illegible]

در [illegible]

۱۷

۵۵۰

در حقیقت نفاقی پیدا بود [illegible] از [illegible] سلطان جمجاه را در [illegible] سلطنت
و دارد و [illegible] زمام اختیار را در دست گیرد معلوم است سلطان [illegible] دیگر [illegible]
تخت بنشاند بهواست عجز [illegible] را خواهم داشت و آن وزیر با آن اقتدار [illegible]
چنین بهانه [illegible] گرفته او را خلع میکنند و شاه [illegible] مردم را [illegible]
میرزا الغ خان هم میخواست [illegible] پس از چنین [illegible] را [illegible] فارس
قرار دهد [illegible] مستقل [illegible] گیرد [illegible] کار [illegible]
[illegible] نیست بلکه فقط تاثیر یزدانی و تقدیر آسمانی لازم است فرضاً اگر
چنین محذوری در امر سلطنت اخلال کند باید او را [illegible] مسموم کرد
و [illegible] منتفی آن نبود ولی میرزا الغ خان [illegible] تحویل [illegible]
[illegible] قصد فساد [illegible] را [illegible] از [illegible]
[illegible] کند و خود بمقاصد نایل بود خلاصه [illegible]
در مزاج مبارک شاهانه [illegible] اثر کرد [illegible] جمعی از [illegible]
[illegible] بدرگاه بی‌نیاز [illegible] از [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] مزاج مبارک سلطانی تغییر یافت او را [illegible]
[illegible] سلطانی او را [illegible]
هر چند میرزا الغ خان عرض کردند [illegible] حدود را شرح دهم

[illegible]

مشهور شهریاری اورا در عرض مطالب باز داده خواهند داد با درصحت و سقم این قضیه
اعتماد ندارم و از مجعولات معاندین میشمارم لکن از قراری که معروف است بر این عقیده
بخاطر همایونی عرض کرد که امین حضرتش در دست آنان است و از روی گزارش دوار
شاه در بدخانه ۴ را اسم دیگری انتخاب نموده و رمق و بهم شیخ المشهور سلطانی منتفذ
امین اول خیانت ثبت و بردهای عزیز را ثبت کرده و خود را مقتدر تر جلوه
میدهد و مبادرت بجلب و ربط و نظم کنند و مکتوبه را در عرض مطالب خود نخ داد و
بیاید که در تحقیقات ترا کمک کنند چون اتابک اعظم این تخم شنید خجلت زده دیگر بار
اندوخته و نکات خیانت کاران اورا لگد مال گرداند و مغلوبش خواهند داد و اربعه
هزار و دویست و شصت و هجری در روز بیست و پنجم محرم که میرزا علی اصغر خان اتابک
اعظم از منصب امارت (نظام) و وزارت عظمی بلقب اتابک اعظم و امیر کبیری و دیگر
ملقب شد و برادران میرزا آقا خان اعتماد الدوله بصدارت عظمی رسید حضور بیس حقوق
حضرت اعلیحضرت شاهنشاه ایران پناه بگرداد و مجلی و شخصی متضمن منصب امارت
لشکر بدون وزارت کشور بود فرستادند امیر از نجابت غرور از آن منصب خطیر باز
زد و چنانچه معروف است بتقریب شفاعت حضرت علیه عمه حضرت والده و اتابک
در چاه نکاح او بود باز بصدارت برگزید و کار به کاه ساز خانه برپا بود
او در طهران ۹ عبث اضطراب خاطر مردم شهر لیکن اورا بطرف کاشان روانه گشت

دوره نخست

دوره نخست صدارت معروف است که اول دولت چون حوزه صدارت را امین السلطان
و به او اعلام مرتب تفرقه را خود شرایط صدارت خود قبول کرد تا کار از قرار
پیدا کند جمعی از وزرا و امرا هم در این باب هم داستان شدند و تمام آن کفه دار که
در اول تفرقه وضعیت نه شاید روزی به پایه صدارت رسد و در تحت ریاست
و وضع شریف اتابک آنرا از بانی ملاحظات یک یک خیانت او جهالت خطیرا
در حضور همایون بیان کنند و بعنوان فتنه اورا مجسم نمودند لیکن اما مورد تحسین
لکه شاه فرستادند و اورا معدوم نمودند و میرزا تقی خان امیر نظام در شب شنبه
شهر ذیقعده هزار و دویست و شصت و چهار بصدارت رسید و در بیست و پنجم محرم الحرام
هزار و دویست و شصت و هشت از صدارت معزول گردید و در شنبه هجدهم ربیع الاول
همان سال از انجا به دو جای که و پنجاه و دو و نیم روز در نهایت استقلال
صدارت کبری داشت روز نصب و روز عزل او چهل و شش روز در روز شنبه واقع
مقرر است این وزیر بزرگ هم وزارت کشور و هم امارت لشکر داشته است از این
بود جمع بین سیف و قلم در صفحه عالم که سایر صدور این در وزارت داخله خود
با مدد کشوری هم داشته ولی در امور سپاه دیگر اقتدار کامل بشخص الدوله تعیین
سرداران سپاه سالار هم باز بتقریب ... میرزا علی اصغر خان امیر نظام
در میان وزرا وزیری با اقتدار ... مرحوم ... حمد ... است
و اگر سرباز تکفیر آن سرباز صنف نکرده و از حالت طبیعی بیرون شده است

مورخین فرنگ در باره انجمنیات که اولو در قبال و اقبال نموده بازده
ذهنیت لذا این وزرا هم در وزارت خود مثل سابق نگاه داشته است و در تکفیر خارجی هیچ
تدابیر اولو تحسین کرده اند ولی بطیک واضح نوشته اند و می‌دانسته اند که اهالی
چگونه سلوک کنند تا آخر عمر ملاحظه مانند میرزا تقی خان هم مانند بازرگان عرب
واصلات رای نوشته است از دربار حکم و ظلم خود ناسخ قرار نمی‌دانند هرچه متکفل
بنا می‌آمده بهره حکم او ناسخ نوشته هیچ وقتی کسی به دیگری چیزی نوشته
میرزا آقا خان از ترس طلب دارم بنده ابراز که هر روز نزد امیر می‌رفتند بطوری
چاپخانه که مطلب را به کلانتری خان ثابت شد حکم کرد تا میرزا آقا خان از بین عملی
کرده اند و عارض داوند بعد از خبر آن مطلع بعد نشانه شرع چه دیباره که
خودرا مدتی داشت حاکم شرع در محل عمل بود و میرزا تقی خان نوشت
و این تحول از این شخص بعد از حقانیت ذکر شده است حکم میرزا آقا خان کنید
میرزا تقی خان گفته حکم اجرا است هر کدام کلمه حول دو نقطه مرقوم شده لذا
میرزا آقا لو از خود ندیدم هم فدائی میرزا آقا خان بعد علیه طلب و حکم جاری شده خود را
منسوخ ساخت علیحضرت شهریاری رضی الله طوری از آن تقویت نموده نمودند بعد از
رسانیدند بهره خودرا بمثابه دیگران نمیدانست و وقتی در سرکار سلطنت بود الی
است خودرا با پادشاه نهضت ساخت و سایر امرا و وزرا از عقب او می‌آمدند

از عقب او می‌آمدند علیحضرت شهریاری رضی الله محض امتحان دستور داد جزو
بچگان در آمده و سرعت دادند و امیر در عقب ماند یک مرتبه شاهنشاه در عقب
نگاه کرده دیدند که امیر همراه نیست و تمام وزرا و امرا و همه خلوت در دنبال
امیر مانده جرئت جلو رفتن و اسب تازی ندارند مقصود آن است که این وزیر بزرگ
مطلبی جا گرفته در نگاه شاهنشاه را از خود ترسانیده بود و هیچکدام در طلب جرئت
مخالفت نداشتند و این محو چه کار را بدل نکرده بودند تا آخر آن عمر زیاد وقت
فرار آمده انجا بمقاصد اراده خود نایل شدند وقتی در بین راه صحبت باغبانی
نزد امیر آمده تظلم کرده بود که سرباز در باغ فرو آمده و در زردآلو چیده و خلافت
سرباز از این سخن شکایت کرد امیر باغبان را گفت فی کنده حکم بکنیم که سرباز را
پاره کنند اگر زردآلو در آن دیده شد تا دل آن را ببرید هم و سرباز فرار خود
رسیده است والله در عوض کشته شدن سرباز ناحق مکیم شکم شما پاره کنند
و دیگران دروغ نگویند باغبان چون اطمینان داشت قبول کرد شکم سرباز را پاره
کردند و دانه زردآلو نیز که هیچ باغبان را امیر اولو ریکا تاج
دفتره در کار همایونی بطرف اصفهان میرفته است محض آسایش رعایا حکم که
دخل و مرکب هرکس دخل در مرتبه شد و تجمع مردم اذیت و ضرر نرسانند

سیاست حاکم که از قضا سبب جمیع مزروعات سردار و اکرام رکاب داشت
از بندر کشته بمزرعه در آمد صاحب مزرعه عارض شد حکم کرد تا سبب را که
وکیل و صاحب آن پیدا شود مورد حرفی چون داشت دیگر باب آب او باز عرض
کرد ناچار رکاب طلب کرده عنوان تملک نمود تا سه روز آن سبب خاصه خود بود
و فرا ادعای امیرانکو بجای صاحب مزرعه بخشید و شاهزاده مواز دفتر امیرالتماس فقرا
بیان که بود و تا از زمان اظهار نمید است دفتر تیغ از ستمکار در بازار صد اشرفی
که گو رجا رجی ببازار روانه داشته و هر کس صره زر را یافته تیغ بازار مبلغ باد
محقوکانی به هر بیان و صد اشرفی را بیدا که برد باخود اندیشید یک دینار
حلال بهتر از هزار دینار حرام است بامید حفظه دنبال جارچی جاله نزد صاحب مال آمد
آنمرد تاجر حوال مال خود را بخود خواست و مرد کانی را از میان ببرد
بتان بیان چیزی نه هر کیسه نی در این کیسه و پیش اشرفی داشتم هر دو
خواهم و بیدا نمود جارچی را که هم بصد اشرفی جار زنند کسان تا جمع نامه را از دیدار
مرد کانی حاکم را بانی تدبیر خواست طرف مقابل را تربیت مراد از مرد کانی
دسته برداری آن بیان قسم یاد کرد و بیش از صد اشرفی در آن کیسه نبوده است و امیر
بعد چو قبول کرد مرد کانی مرا عهد با افزا ادعا کار آن و نفر بطلب آن امیر مدد کرد و امیر
من که بکردند امیر صدق قول مرد ناشر را داشت با و گفت که در این کیسه صد اشرفی

یافتی

یافتی گفت صد عدد بیش نبوده است فرارا برد نا قد گفت تاجر در کیسه
مفقود که لایق گفت دویست اشرفی داشتم و در کیسه نو این مرد پیدا کرده است
مفقود نخواهم امیر گفت رفیق خود را بر دو باشد که گفته همان اینجا تاجر مرد است
و کیسه است مفقود را و دویست اشرفی بوده است و این صد اشرفی را بیکه
تصرف تو و جای کیسه دویست اشرفی خود را بیدا خواهد کرد آن تاجر از حیرت
و طمع خود پشیمان شده ولی نتوانست دروغ خود را انکار کند رجال خود را
باز گرفت ناچار از این کار خود رفت و آنمرد رفت که در دیگر کار در به نظر امیر
بانی منبع خطیر نابینا شده بسیار آمده دفتر حکم که بوده و دیدگاه
حتی در هر حال چه در پیش گرفته دم فرو بسته و حلاوت در کارها بیند به از چیزی
امیر در طلاق رفته در بیابان تیغ از مردان ایل دید چه از پیش می آمد راه
برزا بی خبر از این بود و امیر در بیابان خیمه خواهد که بیابان ایل نمود امیر بند نمود
چو جبه درویش سرگردانی گفت انتها بیابان است بر کسی الله و فراغ آمده ام علاقه
بر این فصل مقصر درویش زیاد نیست در بغداد و مقام اولیاء است که تیغ بغداد جانی
در آنجا از جبه بیدار شوم و سیاست دفتر باشم امیر فرمود مگر تو خود از اولیای امیر اجل
حضرت را منتظر غیر از این جمله تو خود را قابل احترام بشمار در طریق احمق تر احمق
نمودم شمرد که حکم که در بیرون از کله نمد گذشته ربیع اثر باشند رجوع که نا خبرش

عرض کرده که چنین دیدیم محترمانه نپرسید و در میان خاص راه نداده تا قدر احترام
دیانت مقام خویش بشناسند از عجایب روزگار آنکه در کوچه و بازار هر کس به دست آید [illegible]
بر دامنش [illegible] هر آستین جبه او را می‌بوسیدند و تمام مردم با ادب [illegible] می‌کردند
که هیچ نشسته است با آستین باز بیرون آید که [illegible] حتماً جبه در پیش [illegible]
و این قسم [illegible] نیست و [illegible] میرزایان و محترمین را بار خود حساب کنند
وقتی در حرص سلطان یک منزلی دارالدولهٔ قم که تا [illegible] عبور و مرور [illegible] بود
مالی را قطاع الطریق در بین راه بردند و [illegible] قطع مقصد در نفوذ امیر آمده
و شرح حال را گفت امیر گفت حکم کرد [illegible] نامی [illegible] پای این شخص تا پیدا بود
و [illegible] مقرر شود که تا هیچ منزل و بار حمل [illegible] را بگیرند و حکام و علمای قم را داده
و کالتاً و بار صحبت [illegible] را معزول سازند و هر یک از [illegible] قرار اطراف
[illegible] همه را سازند [illegible] قم حکمی آن ورقه را به دست صاحب مال امیر گفت این حکم را
ببر در آنجا [illegible] را [illegible] در میان [illegible] عین مال [illegible]
[illegible] خطاب این حکم [illegible] صاحب مال [illegible] را خود [illegible]
[illegible] را [illegible] ولی [illegible] مخالفت [illegible]
قسم [illegible] این صحبت بین مردم [illegible] و هر یک [illegible] که این [illegible]
عمال و مباشرین و حکام قم داده و زرند گشت آن [illegible] خود

از وضع بر تو

از وضع پریشانی از حاکم و حکمی و دیوانی کار و صدور مختصر [illegible] برآیند و بهره
ظاهر و [illegible] جستجو نکند تا عاقبت آن مال را به دست آورند و [illegible]
بطوری [illegible] و امیر اموال مسروقه را به صاحب مال امیر گفت و [illegible] از حاکم داده
پیشه [illegible] هم حکم را بخوانند و مال را پیدا کنید
زمانی یک تن از ارباب [illegible] امانتی قیمتی نزد تاجر محترمی گذاشت [illegible]
روز [illegible] مطالبه که آن تاجر ابا نمود صاحب امانت نزد امیر رفت و قصه
را گفت امیر با وی گفت [illegible] روز [illegible] امانت ترا گرفته [illegible]
نشانه [illegible] تاجر [illegible] را [illegible] خود طلب کرد [illegible]
نمود و بتقریبی انگشتری تاجر را گرفت تا تماشا کند و آن انگشتر را [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] آن خاتم را به دست یکی از [illegible] داد [illegible] نشانه آن تاجر
برد [illegible] خاتم را [illegible] نشانی این خاتم آن امانت
[illegible] نشانه [illegible] امانت [illegible] تاجر [illegible]
و امانت [illegible] امانت را با امیر [illegible]
قطع صحبت با تاجر که [illegible] بیرون [illegible] نشانه خود [illegible]
امیر [illegible] بود [illegible] خود طلب [illegible]

از چی [illegible]

از جهت اینکه بایستی خانه خود دم نزند و تا صبح بیدار بوده باضافه نذر و نیاز که
در روز گذار داشت هیچکدام اینها بی نتیجه بود صاحب امانت فرمود که آتش را برسانند
و باد و چیزهای دیگر رو آورد تا جوش نکند خود اینها هم دیگر از تاجر نمیافزود بکرد
و با همه صعوبت کار صنعت را صورت داد

مردم ایران اینها این صنعتگران بر حسب معاهده تجارتی که با دول بسته شده بود از کلیه
اجناس آنها با ایران منع نمیکرد ولی بحالات و عادات خود طوری سلوک میداشت
جنس خارجه را هر دو میساخت ولی خریدار همیشه غالباً البته خود را بازار چینی
قرار میگرفت در ایران هر چند باید سلیقه مردم باد باشی وقتی که سبک ایرانیست
و در این جنس مملکت خود را از دست نمیدادند و ترقی ملک و ثروت و صنعت
این حرفه را برپا نبودند و نسخ خارجه و اجناس صرف تجارت میکردند
متاع مملکت خود را بخرند و پیشه دوم دنیا تازه بدست خود داده دارد بکار باشند
و بنا بر این خود خریدار چینی سرگردان و معطل شدند و هم در این قضیه صرف جد
مبلغ داشت این کارخانه‌ها و صنعتگران در شهرهای خود بعهده این صنعت ترقی
کنند وقتی فریاد داد و بسیار سال کشمیری و جنس ملک تنها کاران عام بشود در کرمان
شالی بافند و منزوی با هر خانه این کرمان شالهای ارزان با همه قیمت نقض
از آن طرف نقد و شعرای هر یک داشتند کشمیری برتری جست و الحق تکرار خود
بر آمدند جلوی شال ایرانی افتاده و کشمیری که همه خود ارزانی و قیمت رسید و کم بود

ارزان شال لهجار شمرده

ارزان مثلها چینی در آنکوین ساخت بسته و با چینی‌های خیلی بهتر از ایرانی باز هم
نخواهد داشت زیرا که ... از جهت ایرانی دیگر کارخانه ترتیب کار نمیکنند و در آن دکانها
مال ایرانی نمی چند و قیمت ایرانی با کمال همتی از صنعت بطرف چینیهای
فرنگی آمد و در هم ترقی نکند در آن ... غذای جدید از انگلیس تا در قند دیگ
... منظور شده و ... آب ... و ... خارجی ... با غذای
جنس خود را با آنکه ... شد و ... میکنند ... تولید تقدم کرده
غذای سفالی ساخته میکردند آنچه ... که کاشی ... ایرانی جنس شده
غذاها را چاق کنند و در جنس آرند و استعمال نمایند چنانکه در آن دوره کشف
و این غذاهای که خیلی بهتر از چینی است استعمال آن در این ... بهتر ... از چینی
روز دیگر در این مملکت غذاهای ... ایرانی انگلیس دیده شد که با ... ...
خود را بر ... غذاهای سفالی قرار دادند و ... شد ... شروع شد و ...
کار سفالی رسیده است و غذاهای ... ... بهره داده ... امر
با وجود غذاهای کرده و سفالی کرده دارند ... حقیقت اینها را بهتر از غذاهای جدید
چینی میدانند و قیمت غذاهای جدید چینی خارجه در ایران تنزل کرده کم شد و هم
غذای سفالی استعمال شود و غذاهای سفالی ... بی‌جهت در ایران ...
دارد در ... سفالهای ... ... خود را دارد و چینی ... ... و اشعار ... کرده

... میکنند.

و نیز امیر کارخانه قندریزی و چینی سازی بنا کرد و در عهد او [illegible]
کار میکردند [illegible] مجسمه [illegible] زرگران را تصفیه کرد [illegible]

ولی این اقدامات با مرگ او [illegible]

امیر در ترویج و تشویق اهل صنعت و حرفت زیاده از اندازه جهد و رغبت داشت
و مخصوصاً میگفت هر کس هنر بدیع و صنعت تازه بیاورد باید جایزه [illegible]
و به وعده خود وفا میکرد وقتی در اصفهان کسی از دانه خشخاش [illegible]
بیرون کشیده بود نزد امیر آورد انعام و اکرام وافر به او کرد

میرزا حبیب قاآنی شاعر معروف شیرازی قصیده در صدارت امیر [illegible]
[illegible] در مدح او خوانده [illegible] شعری بود [illegible] [illegible]
شعر خنده بود چون امیر شنید از قاآنی [illegible] و تحسین [illegible]
از ذوق بزرگی و جوانمردی صدارت که است [illegible]
قاآنی چون این سخن شنید [illegible] و معذرت خواست و آن شعر [illegible]
[illegible] میرزا آقاسی بود [illegible] [illegible] قصیده در دیوان قاآنی [illegible]
[illegible] نوشته میرزا تقی [illegible] [illegible]

یکی از [illegible] ایام [illegible] طریق مصادقت و مصافات
داشت چون شنید [illegible] بصدارت رسیده است با امید [illegible]

لطف‌علی [illegible] آمد [illegible] [illegible] امیر [illegible]
بخدمت [illegible] بزرگ [illegible] امیر [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خبر [illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] امیر [illegible] [illegible] حکومت [illegible]
دارا [illegible] سابقه [illegible] امیر بخندید و گفت حکومت [illegible]
[illegible] است [illegible] در تبریز [illegible] [illegible]
در [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] در آنجا [illegible]
[illegible] با کمال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حکومت [illegible]
ولی [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] حکومت [illegible] امیر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] لطف‌علی [illegible] امیر را [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر [illegible] [illegible]

شاه شما را خواسته است امیر در حالتی که بود و از روی اندیشه بزمین نگاه میکرد
سقف [illegible] نشده بود باز آن نامه را از لفظ تا آخر عرض کرد شاه شما را
خواسته است امیر نگاه دوخت بفکر و اندیشه مستغرق شده اعتنائی ننمود مستخدمین
مارکمی ایستاده دیده و در تعقیب امر ملوکانه تاخیر بیجائی جرئت کرده بیشتر آمد
و بصدای بلند گفت شاه شما را خواسته است علاقه شریف باید برید امیر از آنکه
اندیشه با هم آمده گفت خفه است خفه شد [illegible] تیغ [illegible] امیر [illegible]
بکنار رود حقیقت (سرمد حقیقت ایمان) بنام این کلمه و بحضور رقیب شتافت [illegible]
بود [illegible] امیر زمانی غرغر کرده بود [illegible] نفرت [illegible] غلام سیاه [illegible]
از نی در آمد شراب خواسته [illegible] کرد غلام سیاه [illegible]
[illegible] از رس امیر [illegible] شراب [illegible] ناچار ظرفی [illegible]
آمده [illegible] بازار سرکه شیره خرید [illegible] غلام آورد غلام [illegible]
شیره را برکشید [illegible]
با لغطرت [illegible] تیغ رکشید [illegible]
برگشته [illegible] امیر [illegible]
[illegible]
چنین [illegible] غلام [illegible]

چو نعمت

چون نعمتی سرکه شیره بجای [illegible] دارایست جمعی [illegible] امیر بخندید
غلام را گوشمالی بداد [illegible] خاص [illegible] حکایت قمه بر شسته
در بازار شرارت میکردند [illegible] مردم را زخمی مینمودند [illegible]
غرغر شده [illegible] آلات حرب با خود برندارد تا شرارت [illegible] امیر گفت [illegible]
قمه بنبرد اما [illegible] تیغ از غلاف بیرون آرد که خواهد [illegible]
در شهر نزاع [illegible] تیغ کشیده [illegible]
و بند قمه بستن را ترک گفتند [illegible]
[illegible] طبع [illegible]
گفتند [illegible] امیر خیال [illegible]
[illegible] بودن امیر [illegible]
بعزل [illegible]
[illegible] نظام ملک [illegible]

از گفتار و رفتار میرزا تقی خان اتابک اعظم جناب [illegible] خان [illegible] خاصه حضور همایونی ۵۴۵
[illegible] وارد [illegible] از او [illegible] آمده [illegible] از وزرا نگاشته بود و در اینجا
مختصراً فقرات آن در این کتاب مندرج میشود
در آن وقت که میرزا تقی خان در تبریز وزیر نظام بود اغلب اوقات [illegible] اعلیحضرت اقدس
شهریاری [illegible] در زمان ولیعهدی [illegible] میرزا تقی خان را [illegible]
[illegible] قرار میدادند و آخر [illegible] شده [illegible] میکردند
میرزا تقی خان چون در رکاب مبارک همایونی از تبریز بطهران میآمد [illegible] حشمتیان [illegible]
[illegible] حضور [illegible] خان [illegible] درین راه [illegible] او بود و او [illegible]
بحضور همایونی [illegible] بود وعده صدارت [illegible] و میرزا تقی خان درین راه
[illegible] را از حشمتیان [illegible] در ازای [illegible] چون دستخط [illegible] بود
[illegible] بدون اذن و اجازه شهریاری و بدون تقصیر چند نفر [illegible]
حشمتیان را [illegible] روانه [illegible] در آن [illegible]
و [illegible] در زمان ولیعهدی [illegible] اعلیحضرت
همایونی [illegible] کرده [illegible] شده است [illegible] در زمان سلطنت [illegible] جناب
[illegible] هر روز [illegible] صدارت [illegible] و نظم امور [illegible] چون
[illegible] همایونی از [illegible] حشمتیان آگاه شدند [illegible] از میرزا تقی خان

رنجیده

رنجیده ولی [illegible] بود [illegible] از صدر اعظم [illegible]
۵۴۶ [illegible] میرزا تقی خان [illegible] در سفر اصفهان درین راه [illegible] چون
[illegible] خبر میکرد [illegible] از [illegible] اصفهان و [illegible]
[illegible] در رکاب مبارک همایونی [illegible] توقف میکردند تا امیر نظام
[illegible] را میکشید آنگاه [illegible] روان میشدند و با اعلیحضرت همایونی [illegible]
[illegible] در اصفهان در مجلس [illegible] کرد و گفت این سفر را [illegible]
آوردم تا قدرت [illegible] را بمردم معلوم کنم [illegible] چون او را از
صدارت معزول کردند بعضی کاشان فرستادند تا در آنجا متوقف بود مرحوم میرزا آقاخان
اعتماد الدوله که بصدارت رسید [illegible] همایونی معروض داشت که [illegible] میرزا تقی خان
زنده است [illegible] صدارت [illegible] روی مردم با او است و [illegible] دارد باید
او را دفع کرد لهذا [illegible] (تا [illegible] خان [illegible])
از جمله [illegible] از میرزا تقی خان [illegible] اعلیحضرت همایونی
دستخط [illegible] و [illegible] منزل او رفتم [illegible] دستخط را [illegible]
دستخط مبارک را [illegible] دستخط را [illegible] بیرون آمدم و جواب دادم
از اتفاقات [illegible] در اطاق [illegible] اتابک اعظم بود
بعد از آنکه او از اندرون بیرون آمد [illegible] صحبت کرد بعد از [illegible]
خواست وارد اطاق شدم دستخط را زیارت کرد و [illegible] است و [illegible]

و مختصر آنکه اینست و گفته‌اند دفتر آدمی نیستی و شاه تا اسم و کمتر باشد
بهیچ فرقی نیست رفتم و از حضور مبارک مرخص بیرون شدم با وزیر امور خارجه در معنی کار اتمام
مطالب خود را اظهار کرده مربوط او به عرض حقایق به عرض برسانید بعد از رفتن
وزیر مختار جواب دستخط را عریضه عرض و بیرون داده تبلیغ کنم خلاصه میرزا ابوالقاسم
وقتی در نعمت الطاف شما و تقویت مبرکات اقدس همایون را از آنست و لی حواس
و طغیان افتاد و به پیرار سید و عیرکار اقدس همایون تقصیر با او التفات داشتم
در هر وقت در حضور مبارک صحبت جواهر دریای نور میشد میفرمودند میرزا ابوالقاسم
اتابک دریای نور فی است ولی او تا بود و استعداد غرض از کم و غرض در حقوق دولت
همراه او برای لیاقت ملت افتاد (انتهی)

در ذکر طایفه بختیاری   این مبحث مختصر مکتوب در مجمل التواریخ

پنج سال از این پیش در مظفر التواریخ شاهی نوشته ام در شرح خوزستان که از ازمنه اهواز گویند در عهد قدیم
آنجا را مملکت (ایلیدم) و (علیدم) میگفتند این طور نگاشته ام که درین جا هم نگارم
مسیو ... و ... که نفوس فرانسوی بخوزستان در سفرنامه خود سکنه اسکندر
با طایفه (اوکسین) در این صفحات خوزستان جنگیده و در حالت از خوزستان بفارس
رفته است و من گمانم این است که این طایفه (اوکسین) همین طایفه موسوم به بختیاری
هستند که در خوزستان قشلاق نشینی دارند و ییلاق عراق عجم یا بلاد اصفهان هستند و کیخسرو از قدیم
که طرف مملکت (میدی) یعنی عراق عجم از این رو تسخیر آنها را از فارس برای کمک خود
اینجا آورده و مملکت (میدی) را متصرف شد و اینها را از برای حفظ مملکت (میدی) در این صفحات
سکنی و ترتیب داد کیخسرو که کسبره که یونانیان و فرانسویان و اهالی اروپ او را (کورش) و خورش
و (سیروس) (۳) خوانند فقط در فارس و خوزستان سلطنت داشت عراق عجم مملکت
(میدی) موسوم بود که عراق عجم و آذربایجان را میدی صغیر و میدی کبیر میگفتند و مملکت میدی
متصرف آستیاژ پادشاه پیشدادی که جد مادری او بود کیخسرو خواست مملکت جد را
متصرف شد این طایفه را از فارس بخود همراه آورده و با فوایدی جنگید و مملکت را متصرف شد
و اینها را در همین مملکت سکنی داد و چونکه اسم این طایفه (مادی) بوده ... کارد
یا (ماد) ... ... و من گمانم این است که این طایفه بختیاری حالیه همان
مادی هستند ... چون آنها را همگی طایفه اوکسین ... ان را در ...

۵۷۱ بختیاری هم پس از [illegible] به بختیاری شده‌اند که ما نمی‌دانیم در عهد کدام سلطان
به بختیاری نسبت شده‌اند کنون این مطلب چند سطر از مورخین قدیم فرنگ را در اینجا
مرقوم داریم هر کس بخواهد از روی آن عبارات اجتهاد کند (هی‌وید دیف) در تاریخ
معروف [illegible] سکونت یک قسمت از طایفه ماد در جبال فارس ساکن
بوده و [illegible] خوانده است با [illegible] پادشاه [illegible] بوده چند طایفه
از طوایف [illegible] که در جبال فارس را به خود مسخر ساخت و از آن جمله یک طایفه ماد
بود و ما مورخین ایرانی هم می‌دانیم این طایفه همان شعبه است که اجداد بختیاری
بوده‌اند یا اجداد الوار بروجرد بوده که آنها را لر بزرگ می‌گویند و الوار کهگیلویه
و ممسنی فارس را لر کوچک می‌نامند
یکی از مورخین اروپا گوید طایفه ماد از طایفه [illegible] (سیت)
یا (ساک) یا (سکزی) یا (تورانی) است و این طایفه در [illegible]
[illegible] داشته‌اند [illegible] در بعضی از [illegible] دیگر ایران هم این طایفه
داشته‌اند که [illegible] این مورخ [illegible] نوشته است [illegible] طایفه
ماد سکز و تورانی و [illegible] که [illegible] اصلاً از فارس [illegible]
(آرین) و (کیت کوپه‌ایس) [illegible] از [illegible] مورخین قدیم [illegible] ساکن
شعبه از طایفه (ماد) در کوهستان [illegible]
و (هرودت) [illegible] بختیاری [illegible]
و [illegible] معروف [illegible]
[illegible]

۵۷۲ [illegible] داشته‌اند که بختیاری از اولاد [illegible] از [illegible] او لاد [illegible] است بختیاری
و [illegible] معروف شده‌اند [illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] از آنها است که [illegible] از [illegible]
[illegible] است که [illegible] در [illegible] خود نوشته است او از فرنگ
[illegible] در دو ورق کاغذ [illegible] نوشته است و [illegible]
در باره او [illegible] که در [illegible] نوشته‌اند در دو ورق کاغذ [illegible] خود نوشته [illegible]
[illegible] از [illegible] شده [illegible] او را [illegible] او [illegible]
[illegible] این عبارات [illegible] نوشته [illegible] از [illegible]
[illegible] او [illegible] و [illegible]
و [illegible] او را [illegible] اگر [illegible] او را [illegible]
و [illegible] طایفه بختیاری [illegible] از او [illegible] جواب [illegible]
پادشاه [illegible] هندوستان [illegible] هشت هزار [illegible] بختیاری [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible] دست [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible] بختیاری [illegible] شاه [illegible]
[illegible] در عهد سلطان حسین صفوی هشت هزار [illegible] از طرف کرمان باصفهان آمد
و آنجا را [illegible] و سلطنت صفویه را [illegible] ساخت [illegible] با حکم
شمشیر [illegible] سلطان حسین صفوی را [illegible]

۵۷۳ را در دست نگاه دارد و قرص نادرشاه را بدست بگیرد هندوستان فتح شد از جمله [illegible]
میرزا [illegible] طایفه در آن صفات نادری و [illegible] دارند هم سپاه [illegible] دارند هم کفایت [illegible]
را شهر [illegible] در قدیم شهر [illegible] سلمان فارسی [illegible] است در عهد ناصری طایفه [illegible] بود
مرحوم [illegible] نظام السلطنه در عربستان ایالت [illegible] آنها را از [illegible] تقسیم ارزان
[illegible] از [illegible] آنها را [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
افتخار مملکت ما [illegible] است آنچه را در فضل التواریخ نگاشته ام [illegible] قرار [illegible]
اگر توفیق یابم در تاریخ دولت مشروطه ایران را نگاشتم شرح حال مرحوم [illegible]
سردار اسعد را [illegible] مشروطه [illegible] طهران را گرفت و محمدعلی شاه را
از سلطنت خلع کرد [illegible] سردار اسعد [illegible]
سلطنت ایران ~~[illegible]~~ [illegible] اراده [illegible]
[illegible] اراده [illegible] خود [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible]
[illegible]
و [illegible] داد [illegible] تمام [illegible]
[illegible] مرحوم سردار اسعد [illegible] نیابت سلطنت [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] ایران [illegible]

[illegible] و از طرف مغرب [illegible] این مملکه [illegible] گرم سیر
[illegible] حرارت [illegible] در درجه است [illegible] مملکه [illegible]
[illegible] تمام [illegible] این [illegible] مملکه [illegible]
[illegible] سلسله [illegible] ایران [illegible] ۵۷۴
[illegible] معروف است [illegible] سلطنت [illegible]
ایام فترت و ملوک الطوایف در ایران [illegible]
در زمان [illegible] ایران [illegible] استقلال
[illegible] سلطنت [illegible] لرستان [illegible]
[illegible]
[illegible] معروف است [illegible] معروف
[illegible]
[illegible] اتابکان معروف است
در وسط مملکه [illegible] قدیم [illegible] است [illegible] است
اتابکان لرستان [illegible] سلطنت [illegible]
هزار و سیصد و [illegible] هزار و سیصد و [illegible] هزار و سیصد [illegible] سلطان [illegible]
الهجری [illegible] لرستان [illegible] است [illegible]
و مساجد [illegible] مملکت [illegible] لرستان [illegible]

این ملفوظه سفرنامه ... به ایران و ... سفر کرده است در آن اوقات از ایدج

گذشته و ... در آن شهر ... و چهار ... دیدیم و در ... قلعه ... تا ... دز

از سمت ... بوده ... در آن ... از ... نکو ... وارد ... دزفول

شده در آن منزل اختیار کردم تا او توقف ... در ایدج ... تمام ... را ... مسجد دو

... آن ... انتهی

راهی که از ایدج به اصفهان میرفته است هنوز در بعض نقاط آثار آن پیدا است در اراضی

جا با سنگ فرش است و ... نقاط را که ... در آن راه ... جاده اتابک

معروف است ... و ... نکوید ... قسمت از آن ... آثار ... از آثار ...

کیانی و ساسانی ... در آن ... از آثار ... است بعض ... است

در وسط جلگه واقع شده است ... از ... در ... واقع است ... ذرع

از سطح زمین بلندتر است و در ... بزرگ ... شد

و در اطراف کوهها از آثار ساسانی بعض منقورات موجود است در طرف شمال جلگه

در وسط دره ... معروف است در روی سنگ صورت و خطوط نقش شده است

و ... در تاریخ منقورات آن در کتاب ... تفصیل نگاشته است باز در نقطه

... در کوهستان اطراف معروف ... بعض سنگها موجود است در آن

نقاط ... شده است ... آن خطوط و صور را محو کرده است و کشف آنها

غیر ممکن است در ... کوهها ... است ... معروف به قلعه ... است

منقورات

منقورات آن چنان عجیب ... کرده است ... قلعه ... در ... را

... ذکر شده ... عبور از ... در دره ... عمیق ... در اطراف

آن دره کوهها ... است و از سنگ ... است ... آن دره از سنگهای

اطراف ... ریخته شده است ... از ... عبور ... و در آنجا ... از ...

سنگ موجود است در هر یک از آنها خطوط و اشکال منقور ... و ...

... حال ... و اطراف ... در تاریخ قدیم ایران ضبط است ...

هم نوشته ... حال ... است قدیم ... این سنگها در ... دره ... جاده

در وسط دره و ... در ... کوهها ... طرف ... سنگهای ... از ...

و ... در ... از خطوط ... ... هر صورتها ...

از ... ذرع است ... در دست ... از سنگ

در آورده ... ذرع از سطح دره بلندتر است و صورت ... آن ... است

... تمام ... این صفحه را ... است ... این نقش ... بلند است ...

... وقت ... صورت را نقش کرده است ... و ...

... را ... شده ... است این نقش ... عجیب دارد

... است ... و ... استعمال ...

... هزار و ... سال ... از ... را

... از ... ایرانی ... آنها را ... وضع ...

و آنچه معلوم است در تعریف الیسه نیست آنچه را مرد است نوشته است
آن همین شکلها باشد و ما هم می بینیم این شخص صاحب لحیه طویلی است و دو تا ی
موها روی سینه گذاشته است مثل آنکه عبادت میکند و در گردن و دستها گردن بند
و دست بند دارد اگرچه در زرع طول قامت او است اما تمثال [illegible]
معلوم میشود این شخص قوی جثه و کوتاه قد بوده است و تکلیف [illegible] از [illegible] اعضا [illegible]
بزرگتر است خطوطی در اطراف این صورت دیده میشود خط میخی است
و در عقب و پی نوشته است و بر روی جبه این شخص هم از این رقم خطوط منقور است
و لیکن برای شخص در صورت [illegible] و بر روی [illegible] نقش شده دیده میشود در دست
هر یک از آنها کمان و تیر و اسلحه است معلوم میشود این شخص از خدام و ملتزمین
آن شخص بزرگ میشد در ضلع راست این لوح صورت سه شخص مرتب است و در
خط ممتد میان آنکه متعاقب یکدیگر حرکت میکنند و اسلحات [illegible]
حامل هر یک از آنها شمشیر در دست دارد و دیگری حربه و دیگری [illegible] در بالای
این لوح شخص دیده میشود که بزرگی را [illegible] از عقب [illegible] گرفته
و دست [illegible] است و در جلوی آن شخص بزرگ سه نفر [illegible] از آنها [illegible]
و [illegible] این است در [illegible] این لوح صورت [illegible] شخص [illegible]
یک حیوان غیر معلوم [illegible] و [illegible]
دان صورت

و این صورت بزرگ تراشیده و [illegible] در آن [illegible] مثل آن است [illegible]
عصر [illegible] در آن شخص بزرگ [illegible] پادشاهی و در آن [illegible] عام است
بالای [illegible] از این صور چند کلمه بخط میخی [illegible] حک است [illegible]
آن شخص را بیان میکند [illegible] در هزار و ششصد و چهل
و یک مسیحی سلطان [illegible] این اشکال را دیده و سواد آنها را برداشته
بود و اما [illegible] معلوم نیست و این صور چند در این [illegible] منقور است و [illegible]
[illegible] خطوط میخی را میتواند بخواند

ذیل

مقرر آنکه در ایران و جزیرة العرب [illegible] بعض بلاد [illegible] بخط میخی دیده میشود
آثار [illegible] از زمان کیانیان [illegible] است خط میخی بعد از غلبه اسکندر
و [illegible] اشکانیان و ساسانیان در ایران محو و [illegible]
[illegible] آنچه خط میخی دیده میشود در هر نقطه از نقاط ایران [illegible]
از آثار پیشدادیان و کیانیان باشد و خط میخی از [illegible] بالاتر [illegible]
خلاصه در آنجا دره [illegible] در وسط [illegible] کوه [illegible] است [illegible]
و تمام [illegible] آن [illegible] منقور است [illegible] صور آن [illegible] و
سه [illegible] قامت دارد [illegible] آنها را در [illegible] گذاشته

و بالای قنات که ابرا آشته شده است و دو عالم از بالا آمده بسیار زلال
و در بیرون کلاهی شبیه کلاه نمره عالیه است از الیشت سر کمری جسم ... رنجه
و در صحرای کمی که از زیر کلاه نمره سه است جنبه ... استخوان کوتاهی
در بردارد از کمر به پائین این جنبه ... رنگ ... واقع میشود و در پائین
کفش شبیه به ... کوک آن است دیده میشود و منحنی ... کشاده
معمول نیست و چنین این قسم پوشش عادی بوده و در عهد
این تحفه ... تا ... گشت ... دیده میشود و صورت
تحفه ... شده و کار در درست گرفته شده [illegible] حیوانات ... از ...
... و در جای اطراف این تخته سنگ اشکال ... المبه ... صورتهای
... دیده میشود و در ... رفته آنچه در این تخته سنگ است معلوم ...
... [illegible] ... رفته و ... و در ... آورد ... اینها ...
و در جانب ... دشت ... در طرف ... از راهی ... قلعه ... میرود
غاری است ... از ... کوه و این غار در آنجا ... در ...
... واقع شده است ... غار حیوان ... است ... در ...
در سمت ... یعنی ... خلف ... از ... سنگ ... است

و داخل

و داخل یک حوض مربع الشکل شده و در ... غار از سنگ تراشیده شده
واقع است و آب از آن حوض ریخته بواسطه نهر کوچکی بیرون میرود و به اطراف
اطراف کوهستان میرود این غار و آب ... و خود ... در ... مطهر
و ... که در ... سنگها ... اغلب ... را ... میکنند این آب و این غار نزد آنها
مقدس و محترم است در بالای این غار ... منقور است و در ... است
و در دیوار ... اطراف غار صور مختلف دیده میشود ... این صور ... رخه
منقور شده است حیوانات ... صورت ... نمیتوان ... داده
در ... قلعه ... معروف است صور ... مختلف
مکرر است اما آن ... که ... نمیتوان آنها را معلوم کرد از آثار
عتیقه در ... خط ... است ... از ... راهی است که از
... به صفهان میرود ... عبور میشود تخته سنگهائی که در این راه مفروش است
همه سنگهای تراشیده شده است که ... و ... ذرع ... و یک ذرع عرض
و یک ذرع ... و ... از این راه این قسم سنگهای تراشیده مفروش است
و تفصیل این ... را ... است ... این ... را ...
... الله ... و ... و ... و لاتین
... تاریخ ... ایران ... از چنین ...

ما بین فارس و خوزستان بعضی دیگر گرفته اند از الجمله (دلو درج) مربوط است
که بلغت اهل قرابه نوشته و آخر این کلمه هم مرکب دارد اگر اسکندر رومی چنین راه پیموده بود
تقیة الحمد ... بعضی که دارد که هر آثار ... راه ... وقت ... میان
مار از راه ... بدو ... از ... معلم مشهور ... راه قبل از اسکندر بعضی ... دو ... قلم
با نگاه ... و ... بیان ندارد

در جلد دوم مرآت البلدان ... در ... لغت جائی نوشته ... که ... ناصر الدین شاه است
که آنرا ... بعضی مطالب در اینجا می نگاریم چنین گوید جائی از توابع
و متعلقات ... بم ... است و ... بم ... ایرج قدیم است که ... قلعه ... آب
... از طرف ... بم ... و ... طرف ... و ... است ... دارد ... آبادی
و عمارات ... که در ... بم در ... است و ... فی الجمله ... دارد
... بم ... جنگل است و دارای درخت ... است ... ازداد
... قلعه ... است بعضی از ... را ... در زمان ... خان ... به ... در
... کرده ... بم ... جائی ... است و ... در ... کوه عظیم
... کوه ... میانه ... از کوه در طرف قبله ... است
جائی ... در دامنه آن کوه واقع شده در وسط کوه ... است ... کوه
... کوه ... و ... در طرف جنوب ... واقع است

جهت جائی از طرف جنوب ... است و از سمت مغرب ... مشهد
و از جانب شمال ... و میانه شمال و مغرب ... جائی ... که
... از توابع ... است از طرف شمال ... جائی چشمه ... است
که ... آب دارد ... گرد ... قلعه بم ... جائی است
... است قلعه بم از بناهای محمد تقی خان ... که ... عهد
خاقان مغفور فتحعلی شاه ... بم ... است و آن قدیم
از قدیم الایام ... دارد و ... ارتفاع دارد و معروف
... قلعه ... و ... قلعه بم ... این قلعه دارای
... است ... بم ... که ... قلعه ... آب ...
... و قلعه وسط ... میان ... و قلعه بم ... معروف
... سوار ... قلعه بم ... چشمه ... چشمه ... دارد
از قلعه بم ... باغ ملک ... از ... بهار ... است ... باغ ملک
... است ... از ... کرمان ... در
... آثار ... معتبر ... باغ ملک ... آن
... منجنیق ... منجنیق ... قلعه دارد ... قلعه
... قلعه ... معروف ...
و ... مشهور ... قائم ... است ... از کوه ...

از طرف قلعه جاری است که از قرای معتبره بلوک ابوالعباس است این دهکده خیلی
معتبر بوده آثار ابنیه و عمارات و کاروانسرا و حمام و مسجد جامع و سنگ ساخته شده الآن در آن
بسیار است نقطه دارد که از این بخش میگیرند قریه ابوالعباس از آب رودخانه مزبور
مشروب میشود بعد از آنکه رودخانه این قریه را مشروب کرد به بلوک ملک شاه بطرف
قلعه میرود تا رامهرمز و از مزارع بلوک [illegible] از آب این رودخانه مشروب میشود از بلوک
ملک شاه تخمیناً چهار فرسنگ دهکده (میداود) است طایفه [illegible] در این بلوک
ییلاق در میداود اقامت [illegible] از قدیم مسکن این طایفه بوده است
رودخانه ای که از کوه میگذرد جاری شده بطرف [illegible] است [illegible] طایفه [illegible] میرود و [illegible]
آنها را مشروب میکند و نیز میداود و [illegible] میداود هم از آن آب مشروب میشود
در میداود آثار ابنیه و علامات آبادانی قدیم مشهود است از میداود تا [illegible] هم
فرسخ است طایفه [illegible] در [illegible] آب [illegible] از چشمه است که از [illegible]
میگیرند و تخمیناً ده سنگ آب دارد آثار ابنیه خرابه از سنگ و گچ [illegible] است [illegible] آب هم
از [illegible] رامهرمز [illegible] فاک بلوک [illegible] است [illegible]
فاک بلوک و اول فاک [illegible] از ولایت کوه گیلویه است از [illegible] بلوک [illegible] است
این [illegible] فاک بلوک است بطرف [illegible] و معروف [illegible] است [illegible]
وسیع و چهار رشته قنات جاری و در آن دهکده [illegible] میروند [illegible]
میروند از احوال [illegible] مصنوعی در وسط [illegible] است و باغی [illegible]
چشمه

چشمه است که آب آن خیلی [illegible] آب است وضع دارد که بر آن
توان زراعت نمود [illegible] رود [illegible] صحرا است از زیر کوه جاری است
در این [illegible] زراعت [illegible] میشود بیشتر [illegible] اهالی بیشتر [illegible] میکنند در [illegible]
و [illegible] است و [illegible] زراعت در آنجا [illegible] طایفه [illegible] از [illegible]
[illegible] است [illegible] در [illegible] سه هزار خانوار [illegible] ولی [illegible] خانوار از آنها [illegible]
[illegible] متفرق شده اند [illegible] هزار خانوار هست [illegible] معروف است
[illegible] دارند قریه ابوالعباس بالنسبه ییلاق است
در سر چشمه معروف به نقش سلیمان صورت در سنگ منقور است این صورت را [illegible]
[illegible] (با رود [illegible]) [illegible]
[illegible] است [illegible] وضع صورت [illegible] است
[illegible] صورت [illegible] و آن [illegible] صورت [illegible]
[illegible] است [illegible] است
در میان [illegible] مرد [illegible] و [illegible] این است [illegible]
[illegible] ولی [illegible] و [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] دارد [illegible]
[illegible] است
آب [illegible] از [illegible] سلیمان است [illegible] میشود [illegible]
[illegible] و [illegible]

جراحی — این اسم رودخانه است هم اسم بلوک و جراحی از بلوک توابع فلاحیه است
شهری بر چند قریه کوچک است زبان رعایای آن به واسطه مجاورت با رامهرمز و بهبهان
میانه عربی و لری است قراء جراحی که در شط فلاحیه واقع شده و آب [illegible] از این
شط است و زراعت سکنه دیم است و تقریباً [illegible] است عده سکنه جراحی
تخمیناً ده هزار و مشغول [illegible] است استعداد ملک جراحی بیش از این هم است ده سال
[illegible] در عهد [illegible] شاه طاب ثراه اهالی جراحی جمع زیادی از قافله بهبهان را بعضی
ده جراحی [illegible] داشت ده‌ها در اسباب زرع و کشت و [illegible]
و جمعیت در آن [illegible] در حکومت مرحوم منوچهرخان معتمدالدوله [illegible] و طغیان
[illegible] خراب شد و اتفاقاً در همان اوان [illegible] برگرداند اهالی بهبهان [illegible]
[illegible] عالیه [illegible] از آب [illegible] درصدد [illegible]
و اصلاح آن [illegible] عالیه [illegible] از رودخانه‌های [illegible] موسوم به جراحی
[illegible] شهر [illegible] از اقلیم چهارم است شهر کوچک گرمسیر است و [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] نسبت [illegible] است [illegible] راه [illegible] کوه برف
[illegible] است

طایفه [illegible] در سه هزار سال قبل از این در [illegible] سکنی داشته‌اند و این [illegible]
از آنها است [illegible] معروف [illegible] از آنجا [illegible] از آنکه
این طایفه از سه هزار سال [illegible] قبایل [illegible] از اطراف آمده سکنی گرفته‌اند و طایفه
[illegible] معروف [illegible] و کنون بختیاری‌ها در آن سکنی دارند طایفه

بگوییم که طایفه بختیاری را جمله (مارد) بعضی از کتب تعبیر [illegible]
طایفه [illegible] بختیاری [illegible] زبان
[illegible] بختیاری [illegible] در عهد کدام سلطان [illegible] بختیاری [illegible]
شده‌ایم [illegible] قدیم [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] (هرودوت) [illegible]
[illegible] قسمت [illegible] طایفه (مارد) در حوالی فارس
ساکن [illegible] (اوزعیب) پادشاه
[illegible] چند طایفه از طوایف [illegible] در حوالی فارس را [illegible]
[illegible] از آن جمله یک طایفه مارد بود [illegible] ایرانی [illegible]
این طایفه همان شعبه [illegible] اجداد بختیاری‌ها [illegible] اجداد [illegible]
[illegible] بهبهان [illegible] فارس [illegible]
[illegible]
[illegible] از طایفه (مارد) از طایفه [illegible] (سیث)
یا (ساکی) یا (سکنی) یا (تورانی) است و این طایفه در [illegible] دریای
خزر سکنی داشته‌اند [illegible] بعضی [illegible] دیگر [illegible] این طایفه
[illegible] از قدیم [illegible] است [illegible]
طایفه مارد [illegible] تورانی [illegible] فارس [illegible]
(آردن) و (کنت کورس) [illegible] قدیم [illegible] سکنی
شعبه از طایفه (مارد) [illegible]
[illegible] اجداد بختیاری‌ها [illegible]

[illegible]

حدود هفتصد و هفت لنگ و چهار لنگ معروف این شد و هفت لنگ
قوی‌تر و شجاع‌تر و با کثرت حشم و خدم است جد اعلای اینها در عیال داشته از تاریخ
هفت اولاد شده و از یکی چهار اولاد و از دیگری سه اولاد مانده است که هفت لنگ
و چهار لنگ معروف شده‌اند چنانچه فعلا نوادر از چهار لنگ با اطراف بروجرد رفته
مانده‌اند امیر بهادر السلطنه مرحوم یکی از آنها است که کوشش کرده است لکن هر کس از او
سخن نگفته بحرکت لب ملتفت می‌شده است که چه گفته است هر کس سطری
می‌نوشته است او از حرکت و دوران قلم در روی کاغذ سفید نشسته است که چه نوشته است
وقتی حاکم لرستان خواست درباره او بدی اندیشه در مجلس نشسته بود
بر روی کاغذ نفر اسباب خود نوشت که امیر بهادر السلطنه وقتی از مجلس بیرون شد دست
برده او را دستگیر و حبس کنید او بحرکت قلم ملتفت این عبارت شد هنوز نوشته را
تمام نکرده بودند او از مجلس بهانه برخاست و بیرون شد فرار کرده است
و امیر بهادر السلطنه لقب بله دخیل علی قدر و با فراست و دانشمند فطری و با شرف است
او را نه دیده‌ام اگر او را وقتی دیدم [illegible] از عادات و عادات طایفه بختیاریها از او
سئوال کنم و مقوله جواب و بعد در تواریخ بنگارم

نادرشاه که بجهة هندوستان لشکر کشیده است با دوازده هزار نفر جمعیت از ایران
حرکت کرد سه هزار نفر از مردان بختیاریها در خدمت او بودند شجاعتها کردند
و رشادتها نمودند که نادرشاه را حیرت دست داد و [illegible] برادر مراجعت
کرد نادرشاه با ایلخانی بختیاری گفت شما با این رشادت که هند را فتح کردید
چه طور شده در عهد سلطان حسین صفوی هشت هزار افغان [illegible] کرده
باصفهان آمد

باصفهان آمده و آنجا را متصرف شده و سلطنت صفویه را منقرض ساخت ایلخانی گفت
ما حکم شمشیر برهنه داریم و قبضه سلطان حسین صفوی را در دست کرد دیگر نتوانست کاری از دست
بکار برد و قبضه نادرشاه ما را بدست گیرد و هندوستان فتح شود از اصفهان
بخوزستان نمودن این طایفه در آن صفحات بادیه‌نشین و مسکن ندارند هم سیاه چادر
دارند هم تخت قاپو شده را مهر نزده در قدیم شهر [illegible] و مولد سلمان فارسی
[illegible] است در عهد ناصرالدین شاه که در دیوان بود مرحوم حسینقلی خان نظام السلطنه
که در لرستان و نیز خوزستان و ایالت آنها را از دیوان [illegible]
[illegible] بعد از عزل لرستان [illegible] دولت و مملکت و قدرت طایفه بختیاری
[illegible] آنها را نگاه دارد لهذا آنها را از طایفه بختیاری [illegible]
علیقلیخان ایلخانی هفت لنگ (که بعد سردار اسعد لقب یافت) و [illegible]
که در تصرف [illegible] است بیش از این در [illegible] طایفه بختیاری چیزی است
این نگارنده [illegible] آنچه را که در [illegible] التواریخ نگاشته‌ام
[illegible] فوت بود انتهی

اگر توفیق یابم و [illegible] طایفه بختیاری را خواهم در تاریخ دولت مشروطه
ایران نگاشتم شرح حال مرحوم علیقلیخان سردار اسعد ابن مرحوم حسینقلیخان ایلخانی را
که باعث تشکیل دولت مشروطه شده و طهران را گرفته و محمدعلی شاه قاجار را از سلطنت
خلع کرد با شرح حال فرزندانش [illegible] مرحوم سردار اسعد حاضر با تمام ادوات طایفه
و عادات و حالات و [illegible] قبایل [illegible]
[illegible] خواهم نگاشت سلطنت ایران نظر [illegible] بختیاریها
دو دسته اینها قدر این نعمت را ندانسته اراده کردند [illegible] طایفه

کمک تقصیر عضد از یکی از شاهزادگان بزرگ قاجاریه بوده در یک شب هفتاد
هزار تومان مایه که داشت و شب خودش با یک نفر همراه به دربخانه و کلای مجلس
پارلمنت رفت و به هر یک اسکناس ها داد از آن جمله تقی‌زاده شصت هزار
تومان داد تمام وکلای ملت راضی شده درباره برادر عضدالملک به همه
در غیاب سلطنت پادشاه همه در مجلس رای دادند مرحوم عضدالملک
نایب السلطنه شود و قرارنامه را کمیته بزرگ خدا به همه و عالم تمام کرد
که عالم را گرفتن و خلق از تنگدستی می‌خواهند می‌توانند کاری بکنند و در عالم
عیش و آسایش و تزئین شود و مشغول شدند و این ترتیبات با تشکیل
سلطنت موقتی است که داده قرار نایب السلطنت الملک و ترقی
و درستی با مردم و سادگی و نقد از دولت بر لازم داده

سهو و خطائی اگر نوشته شده زیر این ورقه مرقوم فرمائید

هرچه علم و حافظه بر حادثات قدیم و جدید این احقر داده بود مرقوم و همراه ضبط گردید
و تاریخ را به خوبی نگفته
تاریخ و عدد در اشاره به کاری و شرح حادثات بعد از آنکه خودم ناظر بوده‌ام -

برای تکالیف مجلس شورای است [illegible] نوشته شد و [illegible] رسیده و [illegible]

چون بعد از رحمت صدر اعظم برای امنیت دولت و صورت در [illegible] مجلس شورای کبرای آن

مقرر فرمودیم [illegible] مدتی در عهده امور و رجوع [illegible] [illegible] باشد از آن

مجلس [illegible] تکالیف مقرره خود را که [illegible] مبارک است [illegible] باشد و اختیار

این مجلس [illegible] در آن که [illegible] است برای [illegible] این مجلس در واقع

متعلق [illegible] است الله [illegible] سلطنت [illegible] و تعیین شود

شاهزاده [illegible] رکن الدوله محمد تقی میرزا را در [illegible] و کفایت [illegible]

از [illegible] و [illegible] اطمینان و [illegible] از [illegible] این

[illegible] مجلس شورای کبرای [illegible] روشن [illegible]

حاضر شده [illegible] تکالیف مقرره [illegible] ۳۰۳ [illegible] مبارک

صورت تکالیف مجلس در باب [illegible] مرتب [illegible] است

تکالیف وزارتخانه ها [illegible] رقم و [illegible] مبارک [illegible] وزرای [illegible]

[illegible] امروز [illegible] سلطنت [illegible] الله دارم [illegible] مجلس شورای کبری [illegible]

این مجلس [illegible] امورات [illegible]

اهالی ایران [illegible] این مجلس [illegible] سلطنت [illegible]

رکن الدوله

شروع به نوشته شد و به مناسبت انتقام از عهد حضرت عیسی ع تاکنون آنچه تاریخ نجوم واقع شده در اروپا [illegible]

ثبت گردید   شب چهارشنبه ۲۷ شهر ذی الحجه الحرام هزار و سیصد و دو زفاف [illegible]

با [illegible] خانواده سیادت بنت جناب [illegible] آقا میر [illegible] الملقب [illegible] مسماة به [illegible] خانم

واقع [illegible]   در پانزدهم محرم الحرام هزار و سیصد و سه [illegible] انگلیسی [illegible] زبان فرانسه روزنامه [illegible]

[illegible] دار الفنون رفتم و [illegible] شدم   در چهاردهم ماه رجب المرجب هزار و سیصد و سه

[illegible] مسافرت [illegible] با [illegible] ارفع [illegible] رکن الدوله [illegible] دام [illegible]

برادر اعلیحضرت [illegible] ناصرالدین شاه قاجار [illegible] دست داد   در سنه هزار و سیصد و سه

مابین دولت [illegible] واقع شد   [illegible] همین سنه روزنامه

[illegible] چند سال [illegible] بود [illegible] طبع و نشر شد

در سنه هزار و سیصد و سه [illegible] بسیار [illegible] از [illegible] فرنگستان با ایران آورده

[illegible] سابق [illegible] هر که [illegible] باشد [illegible] از آن [illegible]

دولت (برما) در [illegible] در مشرق جنوب واقع است [illegible] جواهر خیز

باشد [illegible] یاقوت [illegible] جواهر [illegible] نیز [illegible] آنجا است

[illegible] انگشتر یاقوت دارد [illegible] آن [illegible] چون آن را در طشت آب اندازند

در لمعان [illegible] آن یاقوت تمام آب قرمز [illegible] رنگ شراب [illegible]

ایرانیان آن انگشتر [illegible] دولت انگلیس آن انگشتر را [illegible]

پادشاه آنجا از منقرض شد اهالی آن دولت خیلی وحشی هستند هنوز قسمتی [illegible] که هم از خود اکتشاف
غریبه وحشیه دارند فواکه و گوشت انسان که در آنجا یافت شود پادشاه آنجا و بعضی امیرالامرای
کرده و خودشان تسمیه به لقب سختی که دولت انگلیس با در آغاز جنگ نموده او را از آن درجه اقتدار عاجز
انداخته بود مسلط آمد وزرای آن دولت چون نزد پادشاه رفتند از آداب آنجا این است
سر خود را با همین [illegible] کمر را خم کنند و هر چه نزدیکتر آیند قامت خود را منحنی سازند
بدرجه‌ای میرسند که در حضور پادشاه خود پشت رو نمایند بعد از آن برخیزند و این را علامت زیادتی
خضوع و خشوع خود دانند چون سفیر و اجزاء وی [illegible] بدولت ایران آمده بر حسب اشاره ام
اعلیحضرت پادشاهی وزیر خارجه با جناب ناصر الملک با نها دستورالعمل داد در [illegible] آداب خود
بحضور انور اقدس شاهنشاهی مشرف شوند ایشان اول امتناع نمودند آخر الامر بهمین طرز مذکور بحضور مبارک
آمده رسم آداب ایشان باعث خنده شاهنشاه ایران و دربار طهران شد

در سنه هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و هشت هجری شخصی (ایرلندی)
نام در ساکنین قریه از قراء دولت انگلیس بود در یکی از دهات افغانستان [illegible] پایتخت ([illegible])
شاگرد شد و او در آنجا اختراع کبریت کرد در حال چراغها و توپها در کمال سهولت برای روشن
شود کوکرد را در سر چوبهای باریک گذاشته بر آن اهک قرار دادیم تا بهوای گرم برای ضرورت
کوکرد را گیرانند این بیچاره چون بضاعتی نداشت نتوانست نتیجه اختراع این صنعت امتیاز
از دولت بگیرد و فایده ببرد دیگران این صنعت را از او آموخته بکار بردند

این

این بیچاره در کمال پریشانی در کنج دهات بر حسب بضاعت بسر میبرد روزی دولت پیش از آنکه
مرگ او را دریابد چپق کشید نتوانست در چپق خود ریخته دست در جیب خود کرده تا کبریت برای
آورده چپق را با آن کوکرد روشن کند جیب سوراخ یافت هر چه در خانه خود جستجو کرد
کبریتی نیافت پسر خود را بخانه همسایگان فرستاد تا کسی کبریت [illegible] چپق کشد در حالت انتظار
نشسته پسر وی از جائی کبریتی پیدا کرد چون نزد پدر آمد دید مرده بود با همان حسرت چپق
کشیدن برحمت او رفته است و دنیا را وداع کرده است مردم کمالات در افسوس خوردند [illegible] او
بی اثر است وزن دیگر بود از عدم بضاعت با آنکه اختراع صنعت کرده اسمش هم در روزگار تا آنکه
تا آنکه حتی روزنامه [illegible] و او نوشت بروزنامه آن وقت او را اختراع نمودند اختراع وی شهرت داد
تولد کامران میرزا نایب السلطنه پسر اعلیحضرت ناصر الدین شاه قاجار در نوزدهم شهر ذی القعده هزار و دویست و
هفتاد و دو واقع شد

[illegible] ابو اسحق ابراهیم بن یحیی بن عثمان بن محمد الکلبی الغزی الشاعر المشهور من [illegible] لم یحط الوزن [illegible]
[illegible] فی حال [illegible] فهو الوزن [illegible] ولا [illegible] مثل العروض له بحر [illegible]
بیت و [illegible] حرف [illegible] جمع [illegible] [illegible]

ابو غالب عبد الحمید بن یحیی بن سعید مولی بنی عامر بن لوی غالب الکاتب [illegible]
[illegible] در حق او گفته شده است فتحت الرسائل بعبد الحمید و ختمت بابن العمید
و او کاتب مروان بن محمد بن مروان بن الحکم آخر ملوک بنی امیه بود روزی بعضی از عمال بنی مروان
[illegible] هدیتی فرستاده بود عبد الحمید این رساله بر او نوشته [illegible] لو وجدت لونا [illegible]

من السّواد و عودٌ ابقى من الواحد لا محالة   یعنی اگر رنگ بهتر از سیاهی و عددی کمتر از یک بود البته گردی
هر آینه آن را بهدیت میفرستادی   و نیز این کلام از اوست   العلم شجرة ثمرها الالفاظ والفکر بحر لؤلؤه
الحکمة   واین شعر را ابیاری انشا میکرد   اذا اخرج الکتّاب کانت دویّهم   قسیّاً واقلام الدویّ لها نبلا
واز کلمات او این عبارت است   خیر الکلام ما کان لفظه فحلاً ومعناه بکراً   ودرباب اخلاص شاعر
شان خط گفته است   اطیب حقة قلبک واحسنها دو حرف فی قلبک وایمنها   لسنة کالل

ابو محمد عبد المحسن الصوری شاعر   الفاظ بدیعه و معانی حسنه و کلامی رائق و نظمی ملیح داشت
این شعر از اوست   متکسّباً بالشعر یا بئس الصناعة فی الدین کانت کذلک قبل ان تا متی بن الحسین
این شاعر تا بن حلین پدر ابو القاسم وزیر مغربی است تفصیل در تاریخ ابن خلکان ضبط است
سید عبد الغفار اخرس بغدادی قریب بمعاصرین است   این شعر از او است   فالخفق بجنبه فینعث
بشکیه و بعض ظلوس حمیه   تنکیر بعض از ... هاست و در زبان در عراق عرب رایج است
و مع ... و قیمتی دارد   واین شعر نیز از اوست در هجو نقیب بغداد که سیادت اورا منکر بود
ولو کان التسیّاد بالخضاب لکان السلق ازکی منک قدرا
لبعضهم   وقالوا الغزال للویران اخیض   لحاه الله من انمی بغیض   ولکن الویران
اباعلیّ من اللآلی بخشن من المحیض   ابو الحسن محمد بن عمران یعقوب الدنباری
فی البا فقتله الخضر   فخرص زمرّد فی غلف درّ   بقاع لکت تقیم ظفر وقد خلع الربیع
لو ثیابا   لها لونان من بیض وخضر   دیار در ثنا   ابو طاهر محمد ابن بقیة بن علی الملقب
بنصیر الدوله وزیر عز الدوله قصیده ای است که سمعانی را ... در فصاحت و بلاغت
نیست   مطلع آن قصیده این شعر است که اشعار در رثای بر دار بودن وزیر مذکور وارد
علوّ فی الحیاة وفی الممات   لحقٌّ انت احدی المعجزات   لتمثیل و لقتا بان تعظ ... لم تحدیکا
لحیاتکا

لئلا کمن اعطیت من شدة الوهم   حسن بن سهل بن عبد الله السرخسی وزیر مامون بود پس
... بود و برادر خود فضل ذو الریاستین   از کلمات او این است و بعضی از نصیحت که با بنی
تعلموا النطق فان فضل الانسان علی سائر البهائم و کلما کنتم بالنطق احذق کنتم
بالانسانیة احق

قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز الجرجانی شرح حال در کتاب طبقات الفقهاء از تألیفات شیخ ابو اسحق شیرازی
ضبط و در تاریخ ابن خلکان نیز ذکر شده است این اشعار از اوست هر دو جا نوشته شده   ما تطعمت لذة العیش
حتی صرت للبیت والکتاب انیسا   لیس شیء اعزّ عندی من العلم   فما ابتغی سواه جلیسا
انما الذل فی مخالطة الناس فدعهم وعش عزیزا رئیسا   وله ایضا   وقالوا اضطرب
فی الارض فالرزق واسع   فقلت ولکن موضع الرزق ضیّق   اذا لم یکن فی الارض
حرّ یعیننی   ولم یک لی کسب فمن این ارزق   مقدسی بفتح میم و سکون قاف و کسر
دال منسوب به بیت المقدس است   اسکندرانی منسوب باسکندریه و بحرانی
منسوب ببحرین است   مروزی و مرزبانی منسوب به مرو و مرزبان شهر خراسان
بغداد و مازندرانی و طبری   منسوب بجرجان و مازندران و طبرستان است
شعر للثعالبی   قلبی وجدا مشتعل   و بالهموم مشتغل   وقد کتبنی فی الهوی مذ بان عنی الغزل
ان ... بدر الدجی منها خجل   اذا رنت عینها فالدمع تنتشر
شعر از محمود خالدی صاحب کتاب ... است   حیث کان الدرض من تحته صحف نوت الوهن
الزجاج   ... وجهها   ... النقع فتح الفلج حیث روی جابر بن ... النبی صلی الله علیه و آله وسلم
انه قال اذا کتب احدکم کتابا فلیترّبه فانه انجح للحاجة رواه ابو داود وقد تکلم الناس فیه وقیل
انه موضوع   و فی النهایة معناه فلیجعل علیه ترابا   وقال الطیبی لیسقط علی التراب حتی یصیر اقرب
الی المقصد اعتمادا علی ... فی الصاله الیه وقیل معناه التواضع فی خطابه والمراد بالتتریب المبالغة فی التواضع

٥٩٧ في ذم الرقيب لمحمد بن قاسم الطائي وكم من المرض بدقة كمن بدو الى العدى او الوشاة بالالحاظ

في التهنية حتى سنا وجهه الا دنوا من رقيب تراه لابي ابي بكر الحسن المعروف بابن محمد [illegible]

عددنا من بداه نقدم بعض الغم لديه كذاك الجرخ منه [illegible] وبعض [illegible]

وهذا معنى مشهور وفي معناه قول البديع اهدى لمجلسك الشريف وانما اهدى به [illegible]

كالبحر يمطره السحاب وماله من عليه لانه من مائه قال محمود الخفاجي في هدية [illegible] الخرت

وما نحوني فانت عز الامة الساكنة فاقبل بلطفك عذرمن اهدى الى البحر السماك

في الختان لمحمد بن قاسم الطبري في الختان فبشرى لكم بالختان الذي به لبس المجد ثوب الجمال هو الشمع ان قط

لا عز وان انزرت به مالكات [illegible] وظفر بتقليمه لا زال اكف المكارم منه حوالي وتشمر ذيل

لدى الاستباق لنيل الاماني وكسب المعالي وما يراع اذا لم تقط تقصير [illegible]

بدر الغصون ازدهت عليها اسنة سمر العوالي فلا برحت من مزاياكم سجية الزمان [illegible]

وفي معناه للقاضي الفاضل الحمد لله الذي طلعه بثنيات الكمال وبلغه غايات الجمال [illegible]

السلسل ونفعه [illegible] الهلال وشمه بتهذيب الاغصان وهذبه تهذيب الشجعان واجرى فيه سنة

سن لها الحديد فنقصه للزيادة واستنقصه للاستزادة وعرضه للاصطبار وادنى به للانتقاد والقي

عنه فضلة في اطراحها الفضيلة وقطع عنه علقة حتى منها ان لا تكون منه موصولة فمن يزل التعليم

منوها بالاغصان ومنها عمر الوسنان ومبشرا بالنماء وميسرا للنشوء والارتقاء

ولابي نصر الله في ختان لحمد الناصر لم يروع له الختان جنانا مذ اصاب الحديد منه حديدا

مثل ما تفقد المصابيح بالقطف فتزداد في الضياء وقودا واحسنه قول الغزي [illegible]

من قلمت رأسه تراه على الاقلام والشمع والظفر ولابي المطروح لقد سرت البشائر والتهاني

الى الثقلين من انس وجان ويصغر كل مبتهج اذا ما نسبناه الى هذا الختان تودد الزهرة الزهر

فيه لو اتحدت به احدى القرانين وان البدر طار في يديها وان مرحبا الفرقدان وتستبح

وتستبح من الاملاك لحظا في قدر المثالث والمثاني وتسقى بالثريا فيه كأسا ولا ارضى لها بنت الدنان

٥٩٨ وكم من دعوة سبقت بادي مقتربات حسان ولصغرها ذا بهرام فيه ما فيه من باس الجنان

فوالله فرض علينا لما امدت لنا يداك وقطع الشمع لكم نسبه ضياء وقطع الظفر زين للبنان

وللصنوبري ادى ظهرا سيثمر بعد عزب كما قد تثمر الطرب المدهبة وما قم بعض عنك الا اذا

ما الغيث منه المقدمة الطهر بالفتح والطهور بالفتح والتطهير كنايات عن الختان استعملها

المحدثون كقولهم للعذر ممتنع كما ذكره الثعالبي في كتاب الكناية وفي كتابه الملقب بمرآة المروات

نقلت تلك الكلمات كلها من كتاب ريحانة الالبا في ذم علم الادب ولو كان يدري المرء

ان ابنه يحرم بالاداب ما ادبه في الرمد لا تحزموا رمدي وقد لعبت من اجلي وفي اجد

في الرمد شمس حسن اهر ما لمثلي فيها ان طلعت لحظا نظرا اورث ضعف طرف الناظر ولقد اطلت الى احمرار

خدوده نظري فنكس جنانها في ناظري الخفاجي لمحمود الخفاجي في هذا المعنى رمدت جفون عنه ما في رقة

فكم قد كان كمدا في نواظر حبه وسرقت حمرة ناظري وشقاء منه الذي من مقلتيه وخده

وله ايضا حين خبرت اني في الطرف منه رمد ازاد في ذبول المحاجر جنت كيما ازور من وجه

بدري كعبة الحسن تحت بردالسنة ثم احمر طرف العين ضعفا وله زجه بيك منه المقوق

لكنه من حمرة الخد قد اصبح سكرانا فلا يستفيق وله ايضا انظر الى اجفانه الرمد تبدل النرجس

بالورد تحمر لا من خلقه انما قرت من حمرة الخد ولابن المعتز قالوا اشتكت زجه

طرفه فلت عداه السقم ما كانا حمرة ورد الخد اعداها والقبح قد ينفض احيانا

وكتب ابن الخيمي الى اليعموري وهما رمدان ايك فليت اني عنك غرت رمداها تجري منه عني

حمى ثانيه انت لتعرفه تعيينا لاننا قد رمدت وانت عيني فاجابه كفاك الله ما تشكو وحياك محاسن

مقلتيك بلطف حين واني من شفاك في تعيين لانك قد شفيت وانت عيني وقال محمود الخفاجي

ايضا في هذا المعنى اشكو اليك جفونا قد رمدت وقد فارقت مراك ما في نظره عيني والقلب منقلب

في المحق والنحيف

عن راحته وهنا والعين منه اسمها معتلة العين — لمحيي ابن احمد الجزري البكري في المحق والنحيف ٥٩٩

ولو ان ادراك المنى بيد النهى وطلعت بنا منه اخمص الانجم ومن يصح سقيم جنه اخفى الحجا

بوده اذ الكان الزمان المستقم فالمحق الحق والمخادع موافق والمكارف مرافق آنتها

ايضاً له ولا ذنب لي الا الفضيلة انها من الجهد في الديام الشقي والشنع وله ايضاً غير بديع

اذا طلعت به بهر رزق الغر فيه حطا غليا فالهواء الصحيح يدعى عليلاً والنديع المصاب يدعى عليلا

في القهوة — وله ايضاً في القهوة اسقني قهوة بن وامزج القهوة عوداً فهي للصفراء والبلغم محو

في الصيف — وهي سودا وله في الصيف قد هجم الصيف وولى الشتاء منهزماً تابع آثاره مستدعا

ليب الثواب ويخرج المالك من داره — قال الشيخ الامام عماد الدين الحنفي [illegible]

في العلم — الاقدمية استتر في بعض الطروس اذا سمعت اركبك فيال البيض والسمر

في القهوة — لمحيي الدين المعروف بابن [illegible] في القهوة سمعت لسان حال بن قهوة الهند يقول الهوا

واسمعوا نقش اخبار فاسمي تسمت قهوة [crossed out] البن في الهند ولكنها لم تحك اصداغ قاري

فمن كذبها قد سود الله وجهها وعذبها بعد الديانة بالنار ومنه قوله مضمناً قد قالت القهوة

الحمراء وافتخرت كم قد ملكت ملوك العصر الدول و قهوة العود ان قد راعت لي الحوة

في الطرف الاحمر — بانحطاط الشمس عن زحل وله في الطرف الاحمر يقول حبيبي بالطرف احمرا كاسك

يا ميران في ثناة الشقة فقلت له اشراق خد كد بدا وقابله طرفي فصيره فيه

واحسن منه قول الامير مجير الدين بن تميم اقول للعقب لما انكروا اثراً من احمرار بدا في باطن

المقل عاقبت الحاظ عيني منه ما نظرت الى سوى الحب فاحمرت من الخجل

في هلال شوال — ايضاً لمحيي الدين الرومي في هلال الفطر ولما انقضى شهر الصيام بفضله تجلى هلال العيد من جانب

الغرب كحاجب شيخ شاب من طول عمره يشير لنا بالرمز للاكل والشرب حاجب [illegible]

في الطرش والعمى — بمعنى ابروات وله ايضاً كيف السبيل الى كتم الغرام وقد كانت [illegible] وادرت التر

يكتم وقد عذر الطرش بالوجهين مشتهر وبان بين انسي يعرف العلم — لابابكر

لابي بكر الجوهري الشاعر في مليح اسمه داود ورقيبه اسمه عمرو افدي غزالاً [illegible] بوجنته

٦٠٠ مع عارض شبه واو العطف ممدود كانما الاول ذوق المنية [illegible] سرقة عمرو واو داود

للملك الناصر في داود [illegible] بطبيعة بعده منع الكرى عن ناظري الدمع والتسهيد ومن

العجائب ان الملك لم يلن لي والحديد الانه داود قال محمود [illegible] [crossed out]

وقد [illegible] يرسم في صحيفة فضح ويخفى الذكر اذ نطراً فاسمي [illegible] واو عمرو ولذا يكتب

في الخط ولا يقرا

[illegible] كه عبارت از سيصد و شصت و شش روز است هشت هزار و هفتصد و هشتاد و چهار ساعت و يك

[illegible] و هشت هزار و چهار دقيقه و شصت و سه كرور و [illegible] و پنجاه [illegible]

از قرار سالی ده کرور مالیات ایران در هر ثانیه سی و چهار شاهی یعنی یکهزار و هفتصد دینار رعایا فرانه

[illegible] تقریباً یک فرانک [illegible] در انگلستان [illegible] را در هر ثانیه یک لیرا

[illegible] و سه هزار است [illegible] از منافع املاک و بانک و غیره بدست میآورد

۲ ۴۰۲

عالمی هر لحظه و تابش هر انجمن حمد و ثنای کبریائی است و مهالک

هستی را هلاک تجلی در نظام آمده ~~وخیره است فهما~~ و اوهام عقلا را

~~در تعقل خود تعالی است~~ از قوام بر دارد هر معقولی که مثبت او تصور کرده

و هر ایرادی بقصد او بر زند آید بقوم لشکر و معتدل اختیار که دیر قرین است و تشبیه ...

~~[illegible]~~ فرد است

بی شبه و قرینه ~~تعطیل~~ جهول دارد و بحر است و سفینه خیال در آن راه ندارد

شیئی است بلا شیء و معنی است بلا عدد همواره قائم و همیشه دائم است

ابتدای در وجودش نیست و انتهای در بقاء وجودش نه ازلا ابدا است

واحد را وحده چیزی نیست فوق هر چیز ~~است~~ آمده و هر چیز او

منزه از تشبیه و تمیز کرده است منزه عن تحدید الزمان و تقدس

عن احاطة المکان در ادراک او العقول عاجز است و الفکر عاجز

محسوسات در عالم ... و در کمیت کیفیت معقولات ... هر حسی در تصور ادراک

معقول و هر عقلی در تصور کنهش مجهول است کما قال ما رایت الیه بوهم

من جلاله و قدرته و سنائه فالذی احق البر ... منه ... گفت الله ...

فهو اول است و کلی تعالی ظاهر و عالم ورای است کمثل هر بعدا

صورت نموده است بلاتی

۴۰۱

۱۲

چون در طبع دیوان شعرای ... از شعرا و عالم خیال را استعدادی در ار
صحیح را استعدادی ... کنم ... دیوان شاعر ... اثر کرد
ه در سحر اعجاز کند و در ... اعجاز الخ ... طبعش را
علوی و ... را ... در توصیف او ...
... و در ... کلام ... نخواهد ...
همچنین از ... این ... دیگر را ...
... اصفهانی ... در مقام
... را ... و در ... شعر ولد — و در مدح و تشبیب
... و در ... بدهند در این ... اثر نظم دلاور
این ... از ... عشق روایت ... و ... طبع ...
در شور و شغف ... از ... حکایت ...
عنوان ... در ... اشعار ... ساخته
و دیوان شعرش در ... اشعار ... هزار ... اوایل
شرق و غرب ... و ... که ... قصد داشت کمتر ...

۱۳

هر عمل را ... و ... لعین ... و در هر حال
قدرت ورزد ... و ... از ... المعلق
در یک جوهر ... طبایع قرار داد و در یک ... از ... خود
... از بدایع نهاده است ... در مظاهر ... کلی
در ... صنعتی دارد ... از طبایع ... است
و لطف قدرت ... در هر شیء طبعی ... را
... نتوان انکار کرد ولی ... در ... است
حکمای فلسفه اقرارش ... و ... انکارش ... از
... نهان است و ... عیان و عیان است و ... نهان
و فی کل شیء له آیة تدل علی انه الواحد و لله فی کل
تحریکة و تسکینة فی الوری شاهد ... لطیفه را
در قوالب ... پنهان ساخت ... را ... کاینات
... نمود و ... را در ... محسوس قرار داد
خود را ... در نظر ... و ... متقی
حکیم را ... را مخزن معانی قرار داد ... را
... ساخت و ... حکیم را ...

۳
تأمّل فی ریاض الارض وانظر
الی آثار ما صنع الملیک
عیون من لجین ناظرات
علی احداقها ذهب سبیک
علی قضب الزبرجد شاهدات
بأن الله لیس له شریک

اگرچه تعلق ~~ملکه~~ ، در تعریف این کتاب دارد
برق خاطف و بیان ما در تذکره این تمر ببلید
چون صبح کاذب است لکن بالفاظ عجب ~~[illegible]~~ [illegible]
وطلاقت کلمه در شرح حال انجاب شرذمه آوریم
و در تعریف کمالش زمزمه سازیم الیه است ~~[illegible]~~ [illegible]
~~[illegible]~~ گل نیر ما را عقل بعین تعبیر کنند
و مجمل اوصاف ما را مقصد تغییر [illegible] ~~[illegible]~~
حال ~~انشاء [illegible]~~ در پی شرح حال
انشاء او را آغاز و این ساحر شاد ارتقا ورزیده است
میر لکان [illegible] ~~[illegible]~~ و این وجیزه را با دلائل مکتوب آریم
رأس الملک [illegible] الشهاب المنقض [illegible] الجراد
هو الشهاب الثاقب والنار [illegible] البرای
السحر والملک [illegible] المرسح الشرف والبدر
بلا کلف المصبح الصادق في السنا و اللدر [illegible] في العقد
والبهاء في البلاغة

في العلو الشهاب الثاقب والدم المنسح فلا ملك بحر وله في العبر
قطوع ودمه برق بلا غمود ورعد الوقود شرر بلا وقود
و جمرة بلا سکینة الماء سهابی است که در فصاحت اثر ، انجم ریحانی
نظیرش را نه بیند و جهان ~~[illegible]~~ را در صغیر و کبیر نشنوده است
~~سجع~~ را در شعر آن ما نند سحر حلال و [illegible] و لطف را در مقال
نظیرش نه بینند و دیبه را در دیوان شش عماد و ذیل را
در تصور شهش هزار کره خطا است وحید یگانه الملک
در اوش [illegible] و دیوان او [illegible] مکبر در تقریر
~~[illegible]~~ [illegible] رقاع [illegible] و در [illegible] وقع
ان در فاد است برنامی وضع را رفیع نمود و برمایه رفیع را وضیع [illegible] بود
کنه بحر في الصدق و [illegible] احسن في الرفق ان ارم [illegible] في [illegible]
و ان رم [illegible] اذا ادم [illegible] واذا [illegible] ادا اشرا اعاد
واذا [illegible] اعاد رفع الوضیع [illegible] ووضع الرفیع لغته جم

اذا رمی بغیة بسهمه واذا رام منقبة بهمته بر قائم الحرکة الکلام

الحکمة بالعمود وبدیع النظم کنظام الدرر فی العقود میزان

شعر را وبند شعر ودیع عروض وبدیع تقطیع را فلک واهم اثر

در اسباب ... خفیف را ثقیل کرده و در اداء حسنا عهد

او دستور مجموعه ... را مجموع شعر در قواعد فواصل

صغرای فصاحت را بقواعد کبرای بلاغت ... و مسالک

تسجیع و مراعی ترصیع و اعتبار را بمقام بر اعتبار آورد

وکان صاحب البراعة ومالک البراعة الخاتم القصوی فی ذلاقته

والعروة الوثقی فی طلاقته والحبر الکافی فی جزالته والملاذ [illegible]

فی سلاسته ... و جاحظ العجم فی خطابته

وسحبان العجم فی فصاحته وایاس بن معاویه فی ذکائه والمتنبی الاعجم

فی الکفایة کلام بلیغ وفصیح او از عرش بلوغ بر رسیده بیدانی

العجوبه دهره ای از ... بحر بد تحفه بارع

وکلام شاع

فارسی شعر را از بیخ و بن بر کنده و رسم امن و راحت را

از روی بنیان کلمات سخن ... زیب و زیور دهر

گردانیده سوی ... آمده اعلام رعیت را بوجود سلطنت

از حیف گرگان ... و آکنده ... رستگار ... بامداد وحمایت

از عادات گمراهان و دزدان محفوظ دارد

صلوات زاکیات بر صدر کاینات و خلاصه موجودات محمد مصطفی

و حاکم روز جزا که در ظهور جود آتشکده جهل را خموش و ایوان کسرا

اهرمن طبیعتان را ... شکسته ساخت و لات وهبل معبودشان

لات و عزی را از اوج عزت ... ساخت

همگان را ... و درود و تحیات ... وصی و وزیر

وخلیفه او ... علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین که صورت ید الله کفو

ویرا ... خلافت حقه گشت و حکم ولایت کلیه و تاج مروت

وفتوت را ... و از ... رفعت افزود

زهی بزرگوار وزیر و جانشینی همت و دولت [illegible] و ملک

همراهان بزرگ مروت را در ولایت به اعتبار مروت و فتوت را

بوجودش اشارت زمینه وجود است که در کثرت ملاحی

جمع اورا مالک دانند و در همت مرزوق برق اورا

رازق خوانند اگرچه در نافذات اشعه فی عهد که

لکن در نعمت مرتبه و صفات ملک اولویت و اولیت پدید

در برتری داشت و صفات او چه کوه که حلم سنگ رگنند

و سبکبار هم خوانند بجرم عشق تمام ملکشه و غوغای است

تو نیز برلب بام آمده تماشای آسمو تماشات را اتفاق و نجات

تا نعم بر بازیچه جا بنشین اطلا وال اوکار که در بحر ولایت

ارزانی کنند و در آنانی هم است که از کنار اهل عرش باشند

اتابعهم حسن کند

اتابم چنین کند اینچه کرده است همه مرت میرزا علاءالدین ادیب

مشرف دیوان اعلی ابن مرحوم میرزا کاظم بن علیان اشراف آذربایجان

و [illegible] در حسب مشیت الهی نوبت سلطنت [illegible]

و شهریاری اعلی علیه کان اعلیحضرت همه قدرت اقدس [illegible] نصرالله

مظفرالدین شاه روحنا فداه رسید و چون مملکت بعاقبت

این مژده رحوانجت درآمد و تاج و تخت بوجود [illegible]

رونق میگرفت مرغزار اعلی بوجود مبارکشان تازه بهار دید

و شمس در کمال ایشان جوهر و صنیع [illegible] [illegible]

که دشمنان ملک و ملت کناره جستند و بعضی دین و دولت نواحی گردیدند

در این اوان سعادت اقتران هر ذره در پرتو ذات حضور باهرالنور

جلوه گر گردید و هر جانب از خلعت جلال و خلعت جابر [illegible] جلوه برین

پوشید این چاکر جان نثار هم چون هر ذره علم دانش در حضور باشان

بیشتر رواج دارد و این سلطان با دل عادل با اهل فضل و کمال

رفتار ترحم آرد لهذا از اغلب هر طبقه که بوده گشته و در راه علم و دانش

پیوسته بیادگار ظهور و جلوس اعلیحضرت این سلطنت عظمی

در کمال عجله برخی از کتاب اعلام الناس را که در شرح حال

و اتفاقات زمان خلفای دوران و سلاطین جهان است و بزبان

عربی تصنیف شده ترجمه کرده حکایات خوب و روایات مرغوب

آن را با زبان لطیف آن کتاب درپردازی و تحقیقات فارسی زبان

فارسی درآوردم و بپاکی مبارک تقدیم داشتم و چون ترجمه آن

در جلوس این شهریار رعیت پرور بزرگ حضور در واقع شد لهذا

این کتاب را بتذکار الجلوس موسوم ساختم

کند [illegible] در آخر سنه هزار و سیصد و سیزده و ابتدای هزار و سیصد و چهارده

[illegible]

هجری است و مطابق زمان جلوس این شهریار عادل است

در مقدمه ترجمه این کتاب بعضی از عطوفتها و عدالتهای این

پادشاه جمجاه را مختصر رعایا نگاشته و آثار

و مآثر سلطنت را ابدا ثبت نمودم در سنه هزار و سیصد و چهارده

هجری این خاتمه را بر آن کتاب تقدیم میکنم و در عنوان ترجمه

اعلام الناس را اشاره ذاله [illegible] سبب نام [illegible]

کرده باشم اگرچه شرح جلوس این پادشاه کامکار منوط

و مربوط بذکر شهادت اعلیحضرت قرین الشهید شهید سعید ناصرالدین شاه

قاجار است که در روح ایرانیان بسیار [illegible] است و [illegible]

[illegible] مجزات [illegible] در این مقدمه

مختصره از شرح شهادت آن پادشاه دلخواه [illegible] اگرچه

و [illegible] در [illegible] مفصلا [illegible] خواهیم نگاشت در این کتاب

فقط تغییر یک دولت پیدا شده است که با تاریخ جلوس سلطنت

این سلطان عادل کرده و یکی دو فقره از آثار رشیده است

آن خبر و چند اخبار را می‌نگاریم و این است

روز جمعه هیجدهم ذیقعدة الحرام که روز زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه التحیه و التکریم

دارالخلافه طهران ~~[illegible]~~ امر شهادت شهنشاه شهید وقوع یافت ~~در ادارات~~

~~حکام به طلب و دروغین~~ مردم را چنان بی‌سر و پا دست داده ماه و جان خود را

از دست اشرار و عیاری میکشانیده طلب و در معرض فنا می‌دیدند و الحمدلله به اقبال

بی‌زوال همایون اعلیحضرت مظفرالدین شاه روحنا فداه چنان به تأییدات

الهی سلطنت آمده که در طهران و آذربایجان و سایر شهرهای ایران جز

امن و آسایش و آرام و ادای نعمت چیزی دیده نشد ~~[illegible]~~

این امن و آسایش باعث حیرت آفاق است و اجانب شد جناب مستطاب

اشرف والا اتابک اعظم آقا میرزا علی اصغرخان صدراعظم فوراً به تمام ولایات تلگراف

کرده خاطر خطیر اقدس همایونی روحنا فداه را که در آن یمن است

ولایت عهد

ولایت عهد پرشده ~~[illegible]~~ از شهادت شاهنشاه سعید شهید

مطلع ساختند ~~[illegible]~~ و منتظر اوامر

و لوازم این جزو کل شدند چون قلب پادشاهان مهبط

الهام و امداد ایزدی است و اوامر و نواهی ایشان با مقتضای حکمت الهی

جاری میشود لهذا اعلیحضرت همایون اعلیحضرت [illegible] حضرت رازدار

~~جناب مستطاب صدراعظم~~ محض ادای حق شناسی بجناب

مستطاب صدراعظم تلگراف مبنی بر اظهار مراحم کامله کرده بودند

و مسعود که [illegible] مرحمت و وثوق امور [illegible]

اجمعین و سؤال و جواب با خارجه مشغول باشند و دقیقه از دقایق [illegible]

متروک نمانده این فقره باعث امید و دلگرمی گذاری طبقات ناس شد

(الخیر ابداً مقدم) جناب مستطاب صدراعظم اول تلگراف بجمیع

سلاطین اروپ کرده از امپراطوران عظیم الشان و سلاطین روی

زمین در همان روز و همان شب جوابهای تلگراف رسید آمده

۶۱۶

به دولت و ملت ایران کرده‌اند، کنون کی مجال استیفا

هست و بود هر کس تاریخ خوانده باشد در تحریر سلطنت

چه آشوبها در ایران وقوع یافته است و همه کس در خاطر دارد

که در وفات شاه شهید مظفرالدین محمدشاه طاب ثراه چه

سیر را آقای ... صدارت داشت چه آشوبها و چه اختلافات

و چه کرانها و شرارتها روی داد ~~همه کس در خاطر دارد~~

که این تنگ بیگانگان و چاقچاقی و دروغ و قطع تلگرافات خود را

و چه بی‌نظمی‌ها کردند و از حیثیت توجهات و احکام و تلگرافات

~~شاه ... ~~ این چیز و کلمات و اقدامات ایشان صدارت

عظمی ظهور یافت نه تنها ... فراهم آمد که عقل حیرت داشت

اقرار و اداره تا سلطنت شد شهید شهادت

۶۱۷

در تهنیت و تبریک این سلطنت عظمی تلگرافات مخابره کردند

و صورت ترجمه آن تلگرافات را در [illegible] ~~...~~

~~... [illegible] ...~~

نگاشت ... از آن تلگرافات جناب صدر اعظم

تلگرافات سخت و تند به حکام ولایات کردند و دستورالعمل‌ها

فرستادند و هر یک منظم ولایات معین شد از اول نزول

شاه به تخت سلطنت ارباب لشکر و اولیای نعمت و امنیت که ده روز

مردم از شهادت شاه شهید مطلع نشوند جناب مستطاب

صدر اعظم پسر کوچک خود ... سواره قزاق را خواسته

امنیت شهر را با ... سواره قزاق با تفنگها در بازار

محلات طهران پراکنده شدند و صبح کردند در بازار

جمعی ... سردار اکرم ... آقا خان ...

لقاوا ... اسم سواره قزاق ظهور ...

[illegible]

بقیه دکان قالب‌تراش را از روز [illegible] بکلی صاحب است

میرزا جوادخان نظمیه در طهران نگاه داشته است که اگر فرانسه‌ها حمله

کنند سوار سوقزاق و سرباز در تمام معابر بگردش درآمده

هرطرف [illegible] آنها خواهند شد لهذا امروز جرئت تردد

نکرد [illegible] و هرچه [illegible] تلگرافخانه خبر از آن

وقت‌ها [illegible] ان و گوشت را فراوان کرده بقیمه [illegible]

فروختند [illegible] امروز ازان را مجبور کرده‌اند تا ساعت پنج از شب

در دکان نشسته روغن و برنج فروخته ارزان [illegible] سمت [illegible]

بالا کردند مردم [illegible] در صورت جمع آوری [illegible]

جز فراوانی نعمت و ارزانی چیزی ندیدند لهذا [illegible] آزار

نمی‌رسد [illegible] جناب مستطاب صدراعظم بمنزل شخص خود رفته

~~[illegible]~~ در عمارات [illegible] ورود کرده تا نصف از شب

رفته

بمهر و موم کردن درها و نوشتن تلگرافات و انتظام امور

شخص مظفر و تا ورود موکب همایونی در عمارت سلطنتی

منزل داشته آنی از شرایط خدمت غفلت نورزیدند

روز پنجم هم که از شهادت وقوع یافت ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ [illegible] صدارت عظمی مردم پنهان میکردند

که شاه شهید هنوز حیات دارد ~~[illegible]~~ و امشب

موکب [illegible] جناب مستطاب صدراعظم

در وقت غروب محض رفع اشتباه مردم [illegible] ولی بزرگان [illegible]

طبقات دیگر را خبر کردند که فردا [illegible] بمجلس سلام [illegible]

حاضر شدند و بحضور مبارک مشرف گردند مردم چنان گمان کردند

که در وقت شاه شهید دارای حیات [illegible] و محض اظهار [illegible]

فردا [illegible] که [illegible] جواب [illegible] خواهند [illegible]

همین اخبار باعث شده اسرار نقشه رجعت شاه را
شهنشاه کردند و جرئت چپاول کردند و [illegible] اجتماعات [illegible]
بود [illegible] وقتی آن را از شهادت [illegible]
[illegible] منقطع شد که اطراف کار درست نشد و دیگران از
آذربایجان رسیده و سواره قزاق در شهر را گشوده [illegible]
و جهان نظمی در کار نبود [illegible] هر کس بر سر خود [illegible]
به عرض [illegible] در [illegible] جناب مستطاب صدر اعظم اول کار که کردند قزاق
[illegible] صحرا [illegible] تا [illegible] استعداد دارد با [illegible]
[illegible] داشت تا جناب صدر [illegible]
[illegible] از سه منزلی و چهار منزلی طهران [illegible]
[illegible] دیوانی و [illegible] که [illegible] عادله [illegible]
[illegible]
[illegible] عراق [illegible] حالا [illegible] مقرر [illegible] طهران [illegible]
و کرام

و [illegible] عبد [illegible] را [illegible] مشار کرد [illegible]
و [illegible] از عراق [illegible] و [illegible]
که این [illegible] که [illegible] را [illegible] لقمه [illegible]
[illegible] عرض [illegible] در زبان شاه شهید
در سر [illegible] قرار [illegible] ذی‌القعده واقع [illegible]
[illegible] طهران [illegible] مقرر شده [illegible]
و [illegible] طهران از [illegible] هر کس [illegible]
و لقمه عادله [illegible] نوشته شده و [illegible]
در [illegible] شده [illegible] ۲۱
ذی‌القعده در [illegible] شاه شهید [illegible] ذی‌القعده
وقوع [illegible] مظفرالدین [illegible]
[illegible] دارالسلطنه [illegible] مستطاب
[illegible] صدر اعظم [illegible] مقرر [illegible] شهید [illegible]

۴۲۱

در معنی بالا رفتن گوشت و نان [illegible] امروز [illegible] بعضی [illegible] نیز [illegible]

آن امر را که به رعایا و اهل طهران [illegible] (صحبت تلگراف [illegible]

[illegible] و [illegible] ۳ و همراهان اعلیحضرت [illegible] [illegible]

بمجرد [illegible] در دارالخلافه [illegible] معقول [illegible] و [illegible]

و گوشت [illegible] را [illegible] و نان [illegible] صادر [illegible]

[illegible] ریال [illegible] [illegible] انصاف [illegible]

[illegible] و [illegible] رعایای [illegible] و [illegible] معنی [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] ایران را [illegible] و [illegible]

[illegible] نگاشت [illegible] و [illegible] [illegible] طهران

[illegible] سال [illegible] و [illegible] آن بود ولی حاکم و وزیر و مباشرین [illegible]

از [illegible] قصاب [illegible] [illegible] از [illegible] از [illegible]

[illegible] باخود [illegible] آنها نیز بر قیمت گوشت [illegible]

گوشت در طهران [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible]

قیمت گوشت

[illegible]

۴۲۲

قیمت گوشت در طهران یک من [illegible] هزار و سه [illegible] است [illegible] از نصف قیمت [illegible]

کمتر است سایر [illegible] مردم [illegible] و [illegible] امور را در [illegible]

[illegible] طهران [illegible] کرده حکومت طهران [illegible] و [illegible]

و [illegible] از آن جمله [illegible] [illegible] [illegible]

طهران [illegible] از [illegible] سال و [illegible] گذشته [illegible] و وزارت [illegible]

[illegible] بود همراهان اعلیحضرت [illegible] [illegible]

[illegible] تلگراف [illegible] را [illegible] و [illegible]

و وزیر [illegible] صدراعظم [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible]

[illegible] روز [illegible] تمام [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] هزار و [illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] چنین

۶۲۳

شاه سلطان محمد باد

جیره و مواجب نگرفته بعضی که بیرون کرده و تعقیبات به شهر صدای

~~جماعت چهارداران که از بروجرد و غیره ... آورده که سفیر~~

~~طهران بیاورند گرفتند~~

وصدر اعظم برادرها از درود او خیابان ارک منتظر بودند

و این جماعت چهارداران که از بروجرد که سفیر طهران میآورند یک هزار [انکار]

از حکومت طهران طلب داشتند که در اوایل آن تقصیر میورزیدند و در عهد

شاه شهید حکم شده بود که در اینجا به دیوان آنها رسیدگی و تحقیق نماید

و حکومت طهران تعلل میورزیدند این جماعت چهارداران فرصت غنیمت شمرده

که سفیر طهران بیاورند و قطع کرده بودند حساب صدر اعظم

به یک هزار و ... تومان در ... که از طرف ... از بانک ... برده

بطلبیم علاوه بر چهارداران حالی آنها دیگر حالت گشته نزد کار خود در بروجرد

تلگراف کردند و اطمینان دادند که سفیر طهران روانه ... خواب

متعلق به صدارت عظمی ... بروجرد و اطراف ... احوال

دانند

۶۲۴

دانند و تلگرافات کردند که سفیر طهران روانه ... مردم که در ولایت

اصفهان ماهی ... بود ... ماهیت ... داده و ... امنیت ... در اردو

روز اوایل نعمت کوشش ... از عجایب ... بود در ... شب

من الحقوق تمام ... شد و ... از هر که از هر جهت

مزید ... حاضر و موجود بود در ... اعلان سلطنت

اعلیحضرت ... رفع ... تلگراف ... تقاضا و ...

و ... بود رفت ... در ... به ... رود از اصفهان

داد ... یک نفر ... هزار نفر ... همراه ... حال ... در ...

ابتدا ... ورقی ... در ... که ... دیگر ... کرد

داشت ... و ... حال ... و شمارات ... دزدی ... سیر ... خود و ... از

... که ... و ... را ... در ... امنیت در ... سوار ...

منظم حفظ و والت ... ال ... و قافله ...

در کمال حفظ و امن امانات [illegible] ایشانها [illegible] [illegible] [illegible] بجری

صورت حال و [illegible] وارد [illegible] نعمت در جمیع منازل ها و از [illegible] الملایت

وحشیه در کمال آرامش [illegible] و این حسن اتفاقات از آن در

این دوره است که شاهد هستیم از آنکه اهل ایران غالباً وحشی [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] درشت و دزدی مشغول بودند و همه روزه [illegible]

[illegible] در [illegible] و در [illegible] تعقیب [illegible] سلطانی [illegible] [illegible] تا ماه

و سه ماه [illegible] داشته و تحویل [illegible] شده و [illegible] زیاد در راه

تلف می گشته و مال ها [illegible] می شده است و در این قضیه [illegible]

[illegible] تلگراف [illegible] این [illegible] ماه [illegible] رفاه [illegible] ولایات [illegible]

جهان [illegible] در [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] در [illegible] و همه [illegible]

و همه [illegible] در امن و [illegible] در [illegible] بزرگوار سلطانی [illegible] سال

مشغول سلطنت کرده باشد و صدر اعظم [illegible] سال [illegible]

درهم ارت

درهم ارت [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] باشد

در انجام کار جهان انتظام امور [illegible] و [illegible] [illegible] باشد

چنین [illegible] بزرگان [illegible] [illegible] اگر چنین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دولت سلطنت [illegible] [illegible] [illegible] از ابتدای

جلوس [illegible] [illegible] از روز [illegible] [illegible] ذی القعده در [illegible]

وقوع [illegible] است تا [illegible] ماه ذی الحجه [illegible] [illegible] روز است در این

[illegible] [illegible] در کمال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هزار و دو [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دارد [illegible] سال [illegible] سلطنت

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسلامی [illegible] [illegible]

سلطنت [illegible] [illegible] سنه هزار و [illegible] [illegible]

از روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواهد داد

در اینجا به ذکر [illegible] معین سنه ولادت اعلیحضرت و روز

جلوس بسلطنت و شرح تفصیلات آنچه روی داده می‌پردازد

(عنوان مقدس دوره حکمرانی اسم مبارک و نسب اعلی)

السلطان ابن السلطان [illegible] السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان اعلیحضرت

قدر قدرت [illegible] شوکت اقدس همایون مظفرالدین شاه روحنا فداه

ابن السلطان الافخم والخاقان الاعظم شهنشاه سعید ناصرالدین شاه شهید

نور الله مضجعه ابن محمد شاه غازی ابن ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا

ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه ابن حسینقلی خان المعروف

بجهانسوز شاه (برادر شهنشاه بزرگ آقا محمد شاه) ابن

سلطان محمد حسن خان ابن فتحعلی خان ابن امیر شاه قلیخان ابن محمد ولی خان

ابن مهدیخان ابن محمدقلیخان قاجار انارالله برهانهم [illegible]

[illegible] مرحوم محمدحسن خان اعتمادالسلطنه مورخ و مترجم [illegible]

در تاریخ و در التبیان فی سنه الاسکان سلسله [illegible] این سلسله جلیله را

بالکلیه بیان

بالکلیه بیان مشهور کرده است لکن شاهزادگان بزرگ این سلسله جلیله این

قصه و داستان را بعهده و در علم تاریخ و اشعار البشر ید طولی داشته در تألیفات

و [illegible] تاریخ و اشعار خود این سلسله جلیله را لقب قاجار [illegible] مشهور کرده‌اند

اهل البیت ادری بما فی البیت این قول از صحیح‌ترین اقوال است

و خبط و خطا را اعتماد السلطنه ابراز [illegible] کرده او عجب است و او [illegible] مرتکب شده

برای این زمان معاصر با او بعد واضح است [illegible]

و زبان را بزرگ او نام قاجار را ترکیب کرد این اسم [illegible] ثبت سلطنت کرده‌اند

و سلسله در ایران بجلالت و رشادت معروف [illegible] مستقر در ایران بسلطنت رسیده

و منسوب به سلاطین ملوک الطوائف باشند اما اگر [illegible]

و در ایران آثار [illegible]

[illegible] در این وجیزه بعضی مختصر اکتفا کرده است و التمه در مجلدات

امکانیه شرح کافی بیانی وافی خواهیم کرد

[illegible]

(ولادت همایونی)

در روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الاخری سنه یکهزار و دویست و شصت و نه

هجری ... ۴

[illegible]

روز ... شهر ذی القعده ... در دار السلطنه تبریز ...

و در تهران ...

جلوس ... در تهران ...

روز شنبه ... شهر ذی الحجه ...

روز ... در ... تهران ...

جلوس ... در تهران ... ایران

روز ... سلام ... بود

[illegible]

جلوس میمنت مانوس

[illegible]

روز ... شهر ذی الحجه ...

... مبارک ... در ...

و ... جلوس ... در ... تهران و ... القاب

... در ... ذی الحجه ... در ...

(جلوس میمنت مانوس همایونی در دار السلطنه تبریز)

روز شنبه بیست و هفتم شهر ذی القعده ... بتفاصیلی که ... و ساعت ... در دار السلطنه تبریز مراسم

جلوس میمنت مانوس ... بعمل آمد ... اعلیحضرت ... قضا ... شهریاری

روح ... اورنگ جهانداری را بجلوس میمنت مبارک زینت و آرایش ... جهان ...

مبارک ... و سلام ... شرف ... طبقات ... و اصناف ...

کشوری و لشکری از وزرا و ... درگاه ... امرا و ... و اعیان ... اشراف

ایالت بحضور ... شرف اندوز گردیده ... و ...

و مراسم ... با ... و ... توپ شلیک ...

عدد سنوات سلطنت سلاطین قاجاریه است که فقرا تمام شروط ادبی را
بجا آورده و هدیه و تعارف امپراطور بزرگ رطب اللسان شدند
در بیستم ~~[illegible]~~ از طهران بعد خواهش جناب مستطاب صدر اعظم و حضرات خطیر
و صاحب منصبان کمیسیون ~~[illegible]~~ توسط بانک [illegible] طهران
حواله تلگرافی گرفته در چهار روز بانک تبریز مبلغ پول را که پرداران [illegible]
[illegible] اینان بزرگ سلطنتی پرداخت از آن جمله امراء عظام شرف تقدیم
وجوه و مواجب قشون حاضر رکاب تبریز را ~~[illegible]~~
هر قدر که طلب داشتند پرداختند و بقیه وجوه را مصروف مدارکات و تجهیز سفر
رکاب همایونی موکب همایونی نهضت و با دارالخلافه طهران شتافتند و همین
سؤال حضرت مستطاب صدر اعظم هم در طهران مواجب و جیره قشون حاضر رکاب
طهران را اعلام کرد پرداخته و طبقه لشکری و کشوری را آسوده خاطر نمود [illegible] را پیدا کرد
در این روز [illegible] از آنجا که [illegible] پیدا کرد معتبری جهت گوشت و نان
و روغن و [illegible] و هیزم [illegible] که ارزان بود در روز [illegible]

وزرا

وزرا قیمه اجناس و مأکولات ~~[illegible]~~ مضاعف شد و عموم رعایا آسایش
پیدا کردند ~~([illegible])~~

بعد از وقوع قضیه ۲۴ شهر [illegible] سنه [illegible] در روز جمعه [illegible] روز
شنبه از طرف صدارت عظمی رسماً بعموم سفرای دول متحابه مقیم
دارالخلافه نوشته شد تحت المضمون مبنی بر وقوع این قضیه عظمی و جلوس
میمنت مأنوس اعلیحضرت شاهنشاهی بر سریر سلطنت [illegible] تبریک و ابلاغ
گردید و از جانب دول [illegible] بی‌اندازه [illegible] رسم است
هر یک از سلاطین و امپراطوران دول و رئیس معظم ممالک [illegible] خارجه
تلگرافی مبنی بر وقوع این مصیبت و حاکی از استمرار و اتصال
رشته مودت و الفت فیما بین الدولتین و ارسال گردید و از طرف هر یک
از ایشان نیز مستقلاً در تعزیت این مصیبت و تهنیت جلوس همایونی
حضرت والا [illegible] بر سریر سلطنت جواب‌های وافی و کافی رسید و بعضی از سلاطین
و امپراطوران معظم هم به واسطه سفارت خودشان از این قضیه اطلاع

٤٤٣

با فقید معظم تسلیت در تلگراف تعزیت و تهنیت بجلوس که بمپراطور داگر ارسال

همراهان اعلیحضرت شده بود در جواب تلگراف مبنی بر اظهار امتنان ابلاغ و ارسال

گردید صورت سؤال و جواب تلگراف نیز بترتیب حروف تهجی در اسم سلاطین

در این کتاب ثبت میشود که تاریخ معلوم گردد و اسم سلاطین معاصر

با جلوس سلطنت این پادشاه کامکار نوشته بر مورخین آتیه معلوم گردد این است

(ترجمهٔ تلگراف اعلیحضرت امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان

باعلیحضرت شاهنشاهی)

زیاده از حد متألم شدم از خبر فوت پدر بزرگوار اعلیحضرت شاهنشاهی

و دوست عزیز خودم که آن قدر ملالت انگیز وقوع بهم رسانید و صمیمانه دارم

شرکت صادقانه خودم را در غم آن اعلیحضرت و هم چنین ادعیه برای

خوشبختی و اقبال شخص اعلیحضرت شاهنشاهی تقدیم و اظهار میدارم و نیز

خواهش میکنم قبول فرمایند و مطمئن باشند که بعد از این اعلیحضرت در استمرار

و استقرار روابط دوستانه فیمابین دولتین اطریش مجار و ایران

همواره کمال شرکت و موافقت را دارم (فرانسوا ژوزف)

٤٤٤

و از حسن عقیدت و صفای نیت او گفته‌اند در عهد شاه شهید سعید تحویلدار

جنس دیوان بود روزی در اصفهان اسب آن پادشاه ثروت رفت میرآخور را

طلب نمود و بخشم برآشفته فرمود او عرض نمود جوها را که از انبار برای اصطبل

میدهند ریگ و خاک لیمبا دارد چون پاک کنیم مقدار عمیق اینکم زیاد

میشود با بچه اسب که پرستم بر میدارند اتفاقاً متقارن پیاده شدن پادشاه

و رفتن بجهت سرتن جو بار جو از انبار با اصطبل میبردند میرآخور لفظ اصالت

قدیمی او را که بار داد عرض کرد خوب است امشب بیاید و آن جوها را برای العین

به بینید حکم شد بار را بیاورند و در حضور پادشاه خالی کنند حقیقت امر مکشوف

شد در این حال که در آن وقت حاجی محمد حسین آقا محمد حسین انبار دار

بود خبر داده بود چه گذشته که اینک مورد لحاظ شده رقبا خواهش سعی اوست را

بدرزی بولدک بود که این تقلبات را او میکرد پادشاه جوها را فراغ زیر بیابد

جو را پاک کرده در پاچه‌ها را ریسمان بسته تنگ و تراز و لحاظ برداشته و پاک

جو کفر را که آقا زبان گفتگو نداشت دیگر را معذرت گفت پادشاه هر بار جو

جنس علاوه میدهم که در اصطبل مبارک پاک کنند و بعد از گرفتن خاک و ریگ

چیزی کم نیاید اینک با تنگ و ترازو تحویل میدهم و معلوم میکنیم انبار دار

تفصیلی دارد این کفش دوزی با رجوقها و ترازو را بدست دیگری داد در ضمن
انکه جوقها را در ترازو میریخت تردستی زلیخان در باره چه ها را باز کرد جوقها
تر ازو از روی جوقها برداشت و [illegible] فی تبریز با شهری و بیش می دارند
آن وقت عرض کرد قبله عالم سیاسته [illegible] بار جو بیش از نقش فی رنگ
و رنگ دارد و ترقی آن در شهرهای منظور شده است شاه شهر او را معتمد
داشته و در کنار گفته در هر حال آن صدر با دل بهتر این کار با دل [illegible]
هر روز دو چون از حضور با کمال [illegible] بیرون آمد عملدارم خود فرمود که
بکنند که با [illegible] تا امروز [illegible] داد [illegible] خود را جمع به [illegible]
بیش فرو کرده بودم [illegible] رسیده [illegible] که گفتم امروز کفش ساعت از طلوع
آفتاب گذشته در میدان نقش جهان بر در دکان [illegible] آمدم [illegible]
بعد رسید سرکوشم گذاشت و اظهار [illegible] [illegible]
وقت ظهر [illegible] گزارش مرا از [illegible] خلاصی داد انتهی

اذا قدّر الله امراً هيّأ اسبابها

حاجی محمد حسین خان صدر [illegible] بسیار از اندرون و بیرون برانگیخت گرم کرد
و در چهار رجب [illegible] مخدره کبری [illegible] ملقبه بعصمت الدوله
دم

دختر اعلیحضرت خاقان را از [illegible] ابراهیم خان ناظر در [illegible] و تازه [illegible]
[illegible] خانواده سلطنت را جز با برادرخواهی این قاجاریه تمکین [illegible]
و این اول دختری است که خاقان مغفور خارج از سلسله داده [illegible]
امرای قاجاریه شمرده [illegible] اظهار کرده اگر [illegible] واقع شود
ما [illegible] تاری وقت [illegible] خواهیم کرد در تفصیل مجلس [illegible] جشن
والحق [illegible] مفصل و [illegible] خوانین قاجار از [illegible] و دیگر [illegible]
مصاهرت ابراهیم خان را افتخار [illegible] معلوم است که در حقیقت [illegible]
حاجی محمد حسین خان صدر که در علم خود [illegible] بعضی از [illegible]
[illegible] میکرد و [illegible] دختر خاقان را [illegible] چه قدرت [illegible]
و جه وضع [illegible] فراهم آورده است هیچیک از دختران خاقان
با این تجمل عروسی نشده اند صدر [illegible] و کهنه
در میان مشعلها [illegible] و چه قدر [illegible] اشرفی [illegible] شاباش و نثار
میکرده است و چه جواهر نفیسه بر سر عروس ریخته است [illegible] و بخشش
که مرحوم صدر در [illegible] عروسی [illegible] در چشم روزگار [illegible] دیده و گوشها
نشنیده است [illegible] وصی را کرده [illegible] از فلک [illegible]

از قبل او را میمان ناظر حاجی محمد حسین خان ملقب بصدر الدوله است [illegible]

[illegible] در تبریز شغل ضرابخانه داشته و الحق

آن صدر والاقدر هستند ولی این صدر بر عکس [illegible] صدر اعظم

چه خوب طبیعت هم الان دارد که ممدوح نیست و آنکه گفت

واو جمع و ذخیره کرده است و مصداق حدیث (وارث او حادث)

واقع شده است

وقتی خاقان مغفور مخصوصاً الماس مشتی از صدر خواسته بودند قیمه زیادی

خریداری کرده نگاه داشته بود (تقدیم کند) از زرگران او چند یک بار الماس را آورده

صدر گفته بود هر کس الماس را بیاورد [illegible] مبلغ شرط کانی [illegible]

دیگر الماس را آورده بود [illegible] اکرام و شرط کانی گرفته بود بارها [illegible] تفصیل

مفقود شده و بهای شرط کانی الماس را آورد صدر نظام الدوله در کمال [illegible]

بی رحمی [illegible] بود دیگر حق شرط کانی [illegible] زیرا [illegible] قیمت الماس از [illegible]

بمژده گرفته

در زمان صدر اصفهانی هنوز چندان ساعت [illegible] هر کس [illegible] بود

ساعت [illegible] ایران آورده [illegible] و بقیه گران بفروش میرسانید [illegible]

از برای صدر تازه که یک ساعت بغل زنگ دار آورده بفروش [illegible]

ساعت زنگ میزد و آن در طاق بود آخوندی برای حاجی [illegible]

مجالی [illegible] و از [illegible] آن ساعت را برداشته در عمامه پنهان میکند

و بعد از آنکه زدن زنگ و بافتن زنگ [illegible] قوام [illegible] و صدای

آن ساعت را [illegible] میکند صدر چون در طاق وارد [illegible] و از روی

[illegible] ساعت [illegible] از [illegible] مفقود [illegible] گفت

[illegible] آخوند ساعت را از مکانی [illegible]

و چند دقیقه [illegible] زنگ بزند و آخوند [illegible] صدر اعظم

با آخوند [illegible] اگر مطلبی دارید بگوئید و بروید [illegible]

آن آخوند [illegible] و مطلب خود را [illegible] میکند صدر [illegible] را

[illegible]

باز آخوند [illegible] صدر والاقدر [illegible]

اعراض میکند از [illegible]

بروید و مطلب [illegible]

[illegible] زنگ ساعت در عمامه آخوند [illegible] و صدر حالت خود را

طوری می‌زد که ابداً مشقت این صدا نیست آخر تحیر شد
فوراً بیرون میآید و بحیرت میافتد و خوشحال و مشعوف میشود صدر
مشقت این حالت مفهم است از روی اطمینان مطلب خود را هم نگارم
روز دیگر نزد صدر مرحوم آمده حاجتش هم قرین انجاح میآید و در آن روز
هم صدر در مجلس خود را که مصنوع ساخته بود و همه کس تماشا میکرد که شد
تا چند روز هم خود را مشغول بکار ساخت و بظاهر مشغول بود اخذ هزار
نقد و کیسه‌ای نهفته

وقتی حاجی محمد حسین خان صدر با ~~[illegible]~~ از طهران باصفهان رفت بسفر
هر کسی املاک خود بکرکاب رفته در کنار مزرعه خربزه کاری در روی
تخته سنگ نشسته میرزا هاشم فرم تخلص که ضابط آنجاست اشعاری
انشاء کرده نگاه بود نزد صدر خواند صدر را بر صله اشرفی و لیست نفیسه
در جیب و لغز داشت باو داد و معذرت خواست و این شعر بخواند
خلعت اهل کرام از زمین بر دو فرد بزرگی کرد بخیر آنچه لعاب از روی زر کرد
باآنکه صدر سواد و طبع شعر نداشته است که از ~~[illegible]~~ او بطور احتمال
میگفت که این شعر را خود صدر در آنجا ساخته است و ماهیه انم که خود او ساخته است
[illegible]

با آنکه این شعر نمک حسنه است و باعجبه میدانم از آنکه ~~[illegible]~~ شعر نمیگفته است
و هرواه چنین شعری بگوید بهر حال اعم از آنکه شعر از او باشد یا نباشد
حالت او مضطر که مفهوم است که اظهار خلعت میکرده است و تمام قصیده
میرزا هاشم نزد ما موجود است لکن یک دو بیت از آن در یاد مانده

یک فخر روزگار داور باصفهان رسیده که هر شهر صبا یک ز طهران آمده
بعد اکبر روز عشرتکانه خود کرده باز ما این بیت اشرف خورشید رخش آمده
داور جمشید فر خان زمان حاجی حسین آنکه بدایوان قصرش این نداء آمده

لعل جان بخشش دم ~~[illegible]~~ عیسی بن مریم شده
ولب زرد باهش کف موسی بن عمران آمده

که این دو سه شعر از ~~[illegible]~~ قصیده ~~[illegible]~~ دیگر میرزا هاشم باشد در بعد از رفتن
حاجی محمد حسین خان بطهران است که در کره و قوت تمام است چند قصیده نزد ما
موجود است ~~[illegible]~~ لکن یک دو شعر از آن ~~[illegible]~~ را بر وفق ترتیب
در یاد می نگاریم این غم که پا در دل ز جهان ام آمده از غم و درد
آتشم در جسم و جان ام آمده ~~[illegible]~~

تا بطهران ز صفهان تشریف برد در اکنان
خاک غم بر فرق اهل صفهان ام آمده

صدر مرحوم سواد نداشته است بطوریکه الان جمع معتقد هستند آنمرحوم
بقدری بی سواد بوده است که نمی توانسته است خط خود را از منشیان که نزد او
رقعی و عرایض می نگاشتند در حضور مردم مشکل است از اینرو برای او
بخوانند و بعد مهر میکرده است اظهار بی سوادی چنین صاحب منصب
در انظار مردم خالی از اشکال مهم است وقتی منشی الممالک که در
دستگاه صدارت او مدیر رسائل بوده است با او گفته است اگر از طرف اطمینان
اداره وزارت رسائل و صدور تحریرات را از طرف بگیر و هر کس را کنار
کن و اگر اطمینان داری تو هم قبیح است که بی سوادی صدراعظم نزد مردم
ظاهر گشته منشیان که در اداره من هستند اگر در تحریرات
کم و زیادی کنند من مسئول اهم ~~هر چه آنها بنویسند~~ تحریرات
که را هر کدام را صلاح بدانم میدهم بنویسند آنوقت آن نوشته را
که نوشته باشم فوراً مهر کنید و مطمئن باشید از غیر نوشته آخر شب
که فرصت شود خواهم گفت که نقداً چه نوشتیم و از بعضی فلان
مطلب چه نگاشتیم و هرف در ظاهر شعار من تو آنجا نمائیم بانیانک

صدر مرحوم نوعی در نوشتجات و جواب عرایض مردم غلط و ربط داشت
و لغتی مطالب را ثبت میکردند در نتیجه ثانی تا در بر اشتباه کاری نمیکند
و احکام و ارقام صدر بواسطه تنبیه که بجهت ثبت در وزارت
هیچ غلط داشته و بانی نوشتجات عمل میکردند
هم عیب را گمان این است که صدر هیچ چه نوادر داشته است به خیلی است
علیه منبر قرآن و بعضی کتب فارسی را میخوانده است و خط هم را
داشته است که تنها املا غلط میگذاشته است و ولی تا قصه است
که عبد مرحوم عبد المحسن فاضل ادیب و حکیم طبیب پسر او حکایت کرده است
عبد المحسن گفت که من بعضی مطالب را معقم میکردم و جه نسبت در
میکند اینکه که در جواب عریضه محرمانه بنگارد با آنکه من معقم را
و در آن مانند ایشان باز املا را غلط میگذاشتند وقتی در جواب
کمی معقم گذاشته خط ثانی دادم که از روی آن بنویسند
چون از روی آن نوشته خط خودش نو بمن دادند که تماشا کنم دیدم
تعمق را با بسی گذاشته از جورانه عرض کردم چرا که املا را
غلط میگذارید با آنکه از روی خط بنده نوشته اید باز تعمق را المبین
رقم

رقم داشته اید و معقم المعروف هر چه برانی لقم رفع نخواهد داشت
من که پایه عالی است که با مردم با همین خط معقوط و املا نامربوط
زندگانی کرده ام و تا آخر خط به آن را معقوط و بد املا
یافته ام امروز در جواب ایمطالب محرمانه اگر تعمق را الصاد
بنویسم و املا را صحیح بنگارم طرف مقابل میفهمد که در مطلب
محرمانه تعمق تأثیر اطلاع چه آنکه طرف نوشته است
~~ ~~ که املا صحیح بمیان آمده است بنوعی سطح مضطرب
شود و دیگر عرض مسکنه که بعض کاغذی بنویسید احتمال میدهد
که ~~ ~~ من کاغذ او را بجرم خودش نمیدهم بانجمله لب قیمو
که کار او تمام رفته و عمر خود را در واسطه تعمق کار دیگران فاش شود
این صدر معروفان مایه ای را ... و اینجا مقام نداشته است
و لی دانست و فطرت او سرشته از هوش و نکته دانی و کفایت
و صداقت و درستکاری و مردم داری تعمیم است که خط و خطبه نداشته است
و تا آخر عمر سه بعض صدور گرفتار بلیات نشده است

صدر مرحوم را با آنکه فضل معصهم و تتبع در کتاب نرفته است لیکن کلامش
در محاورات و غیرها لطایف و ظرائف و نکات دل‌پسند بکار رفته است
وقتی [illegible] یوسف ابراهیم علیشاه [illegible]
با نایب السلطنه حسنعلی میرزا پسر زاده این بنده داعیه ولایتعهد داشته
و بخیالات خود را در وقت شاهی بنده انشاء بصدر رقعه
می‌نگارد که فردا عید نوروز است و شاهی و اشرفی برای ما لازم است
قدری شاهی و اشرفی بفرستید که روز عید بجهت [illegible] دادن عیدی
بزرگان معطل نشوم صدر مرحوم قدری اشرفی میفرستد
و جواب آن رقعه را چنین می‌نگارد که هرچه اشرفی موجود
داشتم فرستادم ولی شاهی را خدا بدهد بهتر از این جواب
تصور نشود بخوبی نگاشته است نکته و تعریض مطلب در لفظ
شاهی است که اسم پول مخصوص است و کنایه هم از سلطنت است
و یک نکته دیگر در لفظ (خدا بدهد) میباشد در این لفظ
در جواب گدایان گویند هکذا لطیفه بکار برده است و از او
این چنین

این چنین نگارش بسی عجیب نیست از آنکه اهل اصفهان
قاطبة از خواص و عوام اهل هوشند و شوخیهای بموقع
میکنند و اجوبه حاضره دارند و لطایف و کنایات خوب
بکار میبرند عمق در کار ایشان متحیر است و البته صدر مرحوم
از این قبیل شوخی و ظرائف بسیار گفته اند و از میان رفته
و بیادگاری نمانده است

تعفیفی در ذمیمه کردن صدر را

در چهار رنج ورق آبی
نوشته شده و تعدادی دارد
باید نوشت

وتنجح بها الفوائد والمآرب كثيراً لا تعزل ولا تسعى
ولا تحزن ولا تنحني الناقلة من الاحرف والروايات
والحاملة من سيوف الامتياز والرايات
ضابطة الافكار والاهواء رابطة الاعصار
والاشياء وما كانت مثل التلغراف باكمة
خرساء وتخبط خبط عشواء بل هي واسطة
الضر والنفع ورابطة الاعطاء والمنع منها جيد
المخالف مغلولا وبها سيف التناصف مسلولا
كانها كور بعد الحور وعول بعد الجور بالصباح
والمساء تسبق بالخبر كل مشاء تجوب
المسالك في الليل الحالك وما كانت كالضيف
المفاجي في الليل الداجي بل يعلن وعده ويرجى
في اليوم المعلوم وروده لا تخان فيه ولا تسرق
يميل اليها كل عدو وصديق وتعشق تحافظ
الستر وتجانب الشر تجلب الى الخير
وتخلب عن الضر ليس فيها التباشث ولا

كور بعد الحور
عزت بعد از [illegible]
[illegible]

نباشث
انتشار و پراکنده شدن خبر

نثانثت

يمنة وشامة
راست وچپ

عند ها الثناثث بل تكلم وتحرز وتعد وتنجز
حلو الفكاهة تعين العاهة عذوب المذاقة وطروب
النباقة ترصد في الخير دون الشر وتسرع
في البحر والبر في البر تسري وفي البحر تجري
في الارض سيارة وفي اليم طيارة لها وسعة
جنان وجولة لسان تطرق بالخبرات الى يمنة
وشامة وليست كمفتول التلغراف اخضر من قلامة
لها حكم وقضاء وفيها فصل وامضاء ساحته
محط الرحال وعقوتها مهبط الرجال تنجح بشرا
بها الامال وتستفز بها الاعمال النفوس منها
الى الراحات وفي اكثر من الاوقات تشير الى
الخيرات فهذه حلقة تقع بها بدور القوم وصفقة
عيش تصفق بها اليوم تطلبها كطلب الشيب
للخيد وتطوقها تطوق الذهب للجيد فنعما لمن
زينت للرجال ربات الحجال ان عمل البيت لكل
موضع ينبوع تجري رشحاتها في ايام كل اسبوع

فضاء

البيانات فيها لا تذاع والامانات بها لا تضاع خبياتها
لا تخبو ومضاتها لا تكبو هي راحة الانام وسماحة
الايام مخزونة لا تفضح ومكنونة لا تفتح بكر
لا تفضى ودرة لغير صاحبها لا تقضى منشورة
لا تلعب ومنظومة لا تطلب باكرة لا تجامع
بالسفاح ومختومة لا تخان بالمفتاح سائرة سالمة
فاخرة غانمة تجيئك بالغنائم وتحفظ من ملاحظة
العيون بالتمائم مهبط السر ومخزن الرمز الاسرار
بها تخزن والاخبار فيها تدفن هي عند مجموع
الناس محل الاطمئنان ولدى الامتحان تكرم
ولا تهان ومن شرافات البيت ان ادارتها
تتعلق الى وزارة من القت المعالي اليه زمامها
ومن ضربت له سرادق المجد فدخل خباءها
اعني به حضرت المستطاب الاشرف امين الدولة
ويمين الملة العلي الاعلى في الوزارة والولي الاولى
بالصدارة مبارك الاسم اغر اللقب كريم الجرشي

كريم الجرشي

شريف النسب الذي به الخصال حمدت وبه
الفضائل صعدت صفاته تهذيب الاخلاق وذاته
زينة الآفاق لا يسئل فيجود يسئل فيعود وكانت
صلوته نعم وزكوته من نعم اعتقد بأن
قول لا يزيل النعماء ويورث البلاء هو حسن
وسيع الصدر وبدر رفيع القدر الصدارة به
تفتخر والوزارة منه تستفز المعالي به تعلو ودياجي
المجد منه تجلو قوله راحة للآذان وفعله سلوان
للاحزان رحمة للانام ونعمة في الايام لحتيئت
من العفو ذاته يحمد وتمدح صفاته فصيح المباني
بليغ المعاني كامل الادب بارع الحسب كأنه
نار في الوتد ورجله اعلى من كل يد خلقت كفه
وعينه من الحياء ومخه من الذكاء وقلبه من الدهاء
كالبحر في الكرم والدهر في الهمم لا تعد عطاياه ولا
تحصى مزاياه سجيته توقير نزيل وضيف وعطيته
خارجة عن احصاء كم وكيف ينادي في فوادح

كل خطب ويستغاث في فوادح كل صعب
قطب رحى الامال وخصب مدى الاجال ثمال
الايامى ومؤئل الارامل واليتامى قد صدق
الحريري لما اختمنها في تحريري لا يفري فريه
ولا يباري عبقريه اخو المجد وابو المحاسن
خال المكارم وعم الميامن له اصابة فكر تقرب الاستقبال
في حاله واصالة رأي تبدل مواضي الازمان باستقباله
حول قلب كلبن مهذب الناس يعظمونه بالاختيار
ويصدقون رفعة شأنه دون الاضطرار لكن غيره
لا يعظم الا جبرا ولا يفخم الا كبرا هذا من حيث انه هو
منشأ للآثار ومن حيث وجوده باق في الاعصار
كبر بشخصه لا بمشاغله وعظم بنفسه لا بما عليه
الاشغال به تعظم لا هو بها الاعمال به تزهو لا هو
بما حوى يفوق اهل الزمان في اي كسوة كان وفي
الدولة رئيس وزراء شوراها وله في علو المراتب
صغراها وكبراها الدهر عقيم والزمان كليل ان ياتي له

مُدر
بالتشديد ترتيب كننده را گويند

اخو المجد
فلان اللطف نيست ومعانی مجد بزرگی
برادر شاه است

بنظیر و مثیل فاذا سکت الحضار ونطق الفتی بما اختار
قالوا له القوم اهلا وسهلا رحبا ومهلا فی تبیانه
صدقوا وفی اذعان بیانه نطقوا وقالوا صدقا صدقا
وحقا حقا انک ما نطقت عن الهوی وما کلامک
الا وحی یوحی فختموا الثناء بالدعاء فقالوا بما یرحی
. . . . . . و توجه بعضهم الی خالق الارضین وقال
بعضهم امین امین اللهم ابق امین الدولة وانباعه
وادم جلاله واشباعه ابده فی الصدارة وشیده
بالوزارة ارض به الملل واجل به نظم الدول وعززه
بین الملوک واجعل خصیمه ادنی

تابع و مملوک

در بدو سلطنت قدر قدرت شاهنشاه جنت مکان مظفر الدین شاه
جعل الجنة مثواه که از تبریز بطهران تشریف آورده و بر اورنگ
سلطنت جلوس فرموده و تاج شاهی بر سر گذاشته از عرض کرده
لدوحة الدولة الغراء اغصان فی الیوم انمی غصون النضر ریان
بشری وقد جاء للافلاک دوران بشری وقد جاء فی الاسلام دیان

بشری وقد جاء للاعنام ارعبها بشری وقد جاء للاملاک عمران
من الاقالیم للایران تهنیه وفی التهانی لو رتق العرفان
فایة الله فی الایران قد ظهرت مظفر الدین فی الایران سلطان
ومنه قد عفت الایران ذات رخی کروضة الخلد اضحت وهو رضوان
تعلو به الیوم رایات واعلام تزهو به اللیل اسباب وتیجان
مظفر الدین سلطان السلاطین مظفر الدین للسلطان بنیان
له من الرأی اسباب واوتاد له من الله انصار واعوان
لکل عهد ولی فی کفالتنا ذاک الولی لهذا العهد سلطان
لکل شخص زمان دایر فله تدور بالفتح والاقبال ازمان
بعهده اتقنت بالخیر ایام بعصره شیدت بالمجد ارکان
سلیل فخر الملوک الفائقین هم من کانوا ملوک سلوک الارض اذ کانوا
من کان نجلا لذی القرنین من شرف یحوی المعالی وجارت فیه قران
قلو بنا بعد ذی القرنین قد کسرت لنا من الله فی رؤیاه جبران
فماله فی لقاء الناس محاک فماله فی عطاء الوفد خزان
فی الضرب والحرب اضحی خیر فرسان سرح الخیول له فی الدهر اوطان
ومنه شدة باس حیثما ذکرت اضحت مشایخ قبل الشیب شبان

تهانی
جمع تهنیت

ذی القرنین
مقصود ناصر الدین شاه است که مظفر الدین
قرن دارد و دیگر رسیده

الوفد
الوافدین

له من الله آثارٌ بها شرفٌ | بذلٌ وموهبةٌ عفوٌ وغفرانٌ
آياته في نجاح الخلق اثباتٌ | فقد انه في منى الايام وجدانٌ
وكل آياته خيرٌ فاحسنها | صدرٌ رفيعٌ وسيع الصدر منّانٌ
امضى صدارة صدرٍ كان ذا همم | في ولاه قلوب الناس رجحانٌ
اكفى الكفاة وذو عزم بلا عوج | ترفّعه في سبيل الرشد فرقانٌ
للصدر قلبٌ وعينٌ فحصّ الجنا | فقلبه سكنٌ والعين يقظانٌ
الصدر اعظم آياتٍ له ولئه | ففي قضاياه راى الصدر برهانٌ
هو الامين لدى السلطان في امم | بل الامين من الرحمان اذ خانوا
ابو العلى وابن ابراهيم اذ خمدت | بغيره لاحتراق الملك نيرانٌ
كم من قضايا خطوبٍ منه قد كشفت | عمّا لتراى فيه برهانٌ
عدلٌ ومعرفةٌ حكمٌ ومعدلة | كنزٌ وموهبةٌ علمٌ وعرفانٌ
الصدر في الملك بشرى ان ساعيه | ذا اصفا قد غدى هذا سليمانٌ
يا من غدى في ملوك الارض اعلى لهم | يا من بدى عنده سرٌّ واعلانٌ
انا نهنّيك فيما حزت سلطنة | سنيّة ما لها في الدهر نقصانٌ
انا الذي زنده يوري بحضرتكم | لساني العذب في الحسّاد ثعبانٌ
انا الاديب فارجو منك مأدبة | تنعّمت فيه اخوانٌ وخلّانٌ

دولت مظفریه

در دولت مظفریه حضرت مستطاب اجل آقا میرزا عبد الوهاب خان وزیر لشکر به منصب وزارت ثلثه و ریاست مستوفیان عظام نایل شدند افضل الملک هم در سلک مستوفیان دفترخانه مبارکه منسلک گردید این چند بیت را در تهنیت این منصب انشا کرده برای رئیس خود حضرت مستطاب اجل آقای نظام الملک فرستادم و در آن اداره در دفتر مهرها نوشته است

قد اخضرّت رياض المكرمات | بسوددِ موئلي اكفى الكفاة
نظام الملك ناظم كل عقد | لدى دولتنا وزير الماليات
نظام ابن النظام فكل نظم | رجونا منه في ستّ الجهات
فاضحى حبّذا صدر الصدور | وقلّاب الامور لدى الثقاة
من امين نسل آباءٍ كرام | لهم دانت رقاب من طغاة
فكانوا قادةً هم في العباد | لكل الضيم هم خير الاباة
هم الاحياء في مرّ الدهور | واهل الفضل لم يك في المماة
وهذا غيث محلٍ به السنين | وهذا غوث مسغبة العفاة
له الافكار في طوع البنان | له الاجلال اضحى ترب ذات
وكل الذات بالاوصاف عالٍ | عليٌّ في ذاته كل الصفات

نظام الملک پسر مرحوم میرزا کاظم نظام الملک
پسر مرحوم
صدر القضاة و نبیره
مرحوم میرزا آقا خان صدر اعظم است
قاده جمع قاید است و ...

ألا يا أهل الاستيفاء لشرع — لكم في الدهر ذا خير الحماة

فكنا مثل أغنام وهذا — لنا في يومنا خير الرعاة

به نارت نفيسات العلوم — به جمعٌ دقيقات النكات

فللمرضى كعيسى ذو شفاء — وللغرقى كجودي النجاة

حوت ألفاظه أشتات لطف — حكت أقواله ماء الحياة

ويعفو قادرًا عن كل ذنب — ويغضي عن زلات العصاة

ترى الأجبال لجزل خاضعات — لدى ذكراه جهرًا في الفلاة

ألا يا سيدًا في الخلق طرًّا — أيا من كان مشكور الصفات

وتعرفك البوادي والجبال — وتعرف بالطروس والدواة

سعيت أعشت في درك المعالي — بجنس الجود ما لك من فوات

ومنك اخضرت الأقلام لطفًا — جنا أثمارها كل الجناة

فما لي غير حبك من سبيل — وما لي غير لطفك من نجاة

خذن عقدًا به درر المديح

إليك هديةً فاقبل فتاتي

و نیز زمانی که در دولت مظفریه وزارت کبری و ریاست مستوفیان عظام بجناب مستطاب اجل امجد اکرم آقا میرزا ابوالقاسم خان

ناصر الملک

محمود خان

ناصر الملک نوادهٔ مرحوم ناصر الملک فرمانفرما وزیر امور خارجه و والی خراسان در دوره مظفریه تعلق یافت افضل الملک هم در سلک مستوفیان در حلقه تابعین و متعلقین ایشان درآمد محض تعرفه خود بعنوان تهنیت و مبارکباد این چکامه را انشاء کرده نزد ایشان فرستاده و اعزاز یافت

لناصر الملك لطف القول كالماء — وفي المواعين في صدق وإيفاء

هو أبو القاسم الغطريف ذو شرف — به سمت كل أعلام وأسماء

إن الدفاتر كانت غير منتظم — فمنه قد رتبت ميزان الأشياء

إن الجباية في الإيران قد فسدت — فمنه قد عدلت في كل أنحاء

لما أتابك وزيرًا لا نظير له — لم يختلف قط في عقد وإحصاء

أقلامه الحلقت أرزاق أجناد — جادت بإعطاء حمراء وصفراء

فللأمين وللخوان ذو أثر — به بدى كل سراء وضراء

هذا الذي كان للأعقاب ذا شرف — هذا الذي ذاته فخر لآباء

لما بدا روضة زكت سجيته — وسرت من يحبه في كل أرجاء

رحب الجناب كثير الخير متكئًا — على الوسادة للداني والنائي

فكيف أحمد من قد كان رتبته — فوق المدائح في حق وإطراء

من فضله قد حكينا كل اوصاف — من علمه قد روينا كل انباء

له مصابيح من فضل ومن ادب — ذكائه زينتها في حال اضواء

يا منية الدهر يا نيل المنى كرماً — يا من به يجلي كل الاشياء

دم دائماً في ظلال المجد والنعم

وعم صباحاً اخا عز واغناء

در تحمید قصر عزت این ابیات را ساخته است
که در ازاره سنگهای مرمر آن با کتیبه و انواع نقاری و ترسیم
کنند و قصر عزت از باغات بهارستان است شاهنشاه
شهید سعید ناصر الدین شاه جعلت الجنة مثواه آنجا را
بعزیز السلطان فاتن مهر چهر آثار داده در آن دوره رتبه
برتر از ایاز و لی اعزاز و اعلا زیاد است بخشیده

في كل ابنية للعز عنوان — هذا البناء لكل العز بنيان

هذى حديقة ام روضة نبتت — من المعالي وفيها العز رضوان

جرت باكنافها انهار الطاف — ماست باطرافها حور وغلمان

وراية العز في حيطانها نقشت — لها من العز جدران واركان

قصر مشيد له اصل به نبتت — فوق ارتفاع الطباق السبع جدران

لها من العز

وحيطان

لها من العز والاقبال آثار — فيها من الامن والآمال حيطان

فتلك حجرة العلى سار العزيز بها — وليس فيها وفيه قط احزان

كنعان جوعي من اللحم قد شبعت — يعقوب حزني لهذا العز جذلان

وبالعزيز ليعقوب الاسى فرح — وال كنعان من جوع اه شبعان

عنادل اللهو في افنانها سجعت — وفي التهاني لورق العز الحان

تلك الشريعة للوراد جار به — تلك البنية للوفاد اوطان

آثارها قد حكت اعزاز صاحبها — وكان فيها من الاعزاز عمران

بنى العزيز بناء لا نظير لها — ومنه فيها من الآيات تبيان

هو العزيز لدى السلطان في امم — بل العزيز من الرحمن اذ هانوا

هانوا
فارسیه

هذا عزيز لدى السلطان يحمده — لكنه في نفاذ الامر سلطان

لخاتم الملك اضحى خازناً فله — امانة ليس فيها منه نسيان

آثاره في العلى صغرى وكبراها — تخبت ومن يجي فيه برهان

انا الاديب فمدحي كالشموس بدت — فيها بدى الدهر اشراق ولمعان

بدی بروزن دمعی
بدی باشد صورت زبان
مقصود است

وكلما نضدت في نظم مدحته

كانهن يواقيت ومرجان

در سنه هزار و سیصد و بیست و شش که ... علیحضرت ...

ظهر اللهی محمد علی شاه روحنا فداه در زمان ولایت عهد خودشان

بطهران تشریف داشتند این قصیده را در مدح ایشان سروده است

یا مهجتی بلیت والهجران یبرینی — روحی لدیک وجثمانی بلبرین

ببرینی — یعنی لاغر کرد مرا

لولا مخالطتی ایاک لم تری — من النحول وذا الامر یکفینی

یبرین — اسم بیابان و منزلی است

نسیت طعم الکری من بعد فرقته — وطیفه لی وان لم یات یسلینی

اردنه ذاحیوة وهو یقتلنی — الحقته ذا اناة وهو یعصینی

من نار رحته بالاشواق یحرقنی — من سهم جفنیه فی العشاق یرمینی

قد صرت محتضرا اذ کنت منتظرا — بالبینه زارنی فی حال تلقین

ان لم یزرنی فما دی من یساعدنی — اشکو الی قاید الاسلام والدین

من کان اعلی ملوک الارض حیث یری — یجیب فی النوم دعوات المساکین

ولی عهد به الایران قد ملکت — عن الاوطما فجئت بالقوانین

محمد فی سماء المجد ثم علی — عرش العلی کرسول الله طس

اشارة باسم محمد علی شاه است

اباوحق اعز اعلی الوری فهما — مظفر ناصر فی الدهر للدین

اشاره بمظفر الدین شاه و ناصر الدین شاه است

حاز السیادة حتی خلت نسبته — من ال قاجار او من ال یس

وذاته طینت عن لا عنصر — عال ومن غیره قد کان من طین

وکان فی عهد قارون فما جمعت — من بسط کفیه مخزونات قارون

له کوسی

له کوسی الید البیضاء من کرم — ومن فصاحته سحبان کهرون

وشید الدهر والاسلام سطوته — اقام عرش المعالی بالاساطین

بالرفع والنصب فیناء غیر منصرف — کانه علم من غیر تنوین

کانه جاسد من باسه غضبا — وسایل رقة من شدة اللین

اضحت عیث الندی یا خصب منتجع — وصرت غوث الوری فی الذل والهون

دم دائم الدهر سلطانا مع الظفر

وعم صباحا اخا نصر وتمکین

این رسیده را بیکی از احباب نگاشته است

سلام منی الی جناب من طریقه محمود ولقائه

مسعود اطال الله بقائه وبارک لنا لقائه بعد اهداء

تسلیمات شائقة وتحیات رائقة فاعلم ان کنا بکم

اذا انا من لطایف ودادکم حبا ما رایته دیباجة المودة

وصحیفة المحبة وعنوان الوداد وبرهان الاتحاد

جیران و عنوان — هر دو بمعنی جمع بسته شده است

فاسئل الله تعالی ان یدیم تلک المحبة ما کر الجدیدان

وما دام الملوان فان شئت من حالی فانی وقعت

فی امور متشتته وسوانح متفرقه حتی شغلنی

الامور عن مجیئی فی محفلکم العالی ومحفلکم المتعالی ولیس
ذلک الحرمان فقط عن طرفکم بل صرت محروماً
من اکثر مجالس العلماء الاجلاء ومهجوراً عن استماع
روضة محافل الفقهاء الاخلاء ولیس هذا اول
قارورة کسرت فی الاسلام لانی مشغول بامور تعزیق
فی اللیالی والایام وفی الیوم فقد اعترانی کسالة لم اقدر
ان ازورکم ان شاء الله الاتیکم کرة بعد کرة ومرة بعد
مرة لکن فی الیوم من الکسالة معذور والعذر عند
کرام الناس مقبول

رسیله تعزیت و تسلیت است که بمرحوم مغفور رضوان آرامگاه
حاجی میرزا محمدعلی مجتهد قراجه داغی متولی مدرسه سپهسالار طاب ثراه
نگاشته است

ایتها النفس اجملی جزعا ان الذی تحذرین قد وقعا
واحرقنا علی ما غاب منا واب الی مثواه عنا بامر الله
من رزء عظیم وبلاء عمیم لقد شق هذا الرزء منا مرائر
وقلوبا لا ملابس وجیوبا خلقت ادمی عیونا واسال

مرائر جمع مرر
نوعی از زهره است
[illegible]

من عیون

قبل از آنکه میرزا آقاخان از صدارت عظمی معزول شد میرزا صادق قائم مقام [illegible]
بعضی خبط و خطاهای میرزا آقاخان را بعرض همایونی رسانیده و منظورات او را فاش [illegible]
و خود بوزارت رسید مرحوم پاشاخان امین الملک که در آن وقت لقب [illegible] داشت دستخطهای
همایونی در عزل بعضی میرزا صادق را و [illegible] در طرف تبلیغ و ارسال میداشت [illegible] امین الملک
که از دستخطهای همایونی را که در جواب عریضه میرزا صادق بود بمیرزا آقاخان صدر اعظم
نشان داده بود آن صدر عظیم الشان با آنچه تدبیر داشت نتوانست حفظ نماید خود را
کنت فی الغدیر عریضه که [illegible] همایونی نوشت پاسبانی امین الملک که در خواسته بود
خدمتی بمیرزا آقاخان کرده گرفتار شد و با میرزا صادق اولاد [illegible] از خلوت [illegible] بیرون کرده
و او را نیز [illegible] فارس [illegible] معتقد شد که نسبت اثبات بی تقصیری خود را کرد
و مهر را از راه [illegible] نوشت

تقصیرات میرزا آقاخان را مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار قاجار و میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه
و مشیرالدوله میرزا جعفرخان و میرزا صادق امین الدوله و حاجی علیخان اعتمادالسلطنه و میرزا محمدحسین
دبیرالملک و عباسقلیخان جوانشیر معتمدالدوله نوشته اند بود که شبها عقب [illegible]
در نیاوران همه اجزای دربار [illegible] حاضر بودیم در روز وقت معین حاضر شده نزد [illegible]
با تغییر لباس [illegible] از دیوارخانه حاجی علیخان حاجب الدوله [illegible]

در حرم خانه همیشه نه بیرون معاونت و امر مشاوره داشته و ضمناً تفصیل آنکه
بیرون کم دیده و بواسطه حاجب الدوله بعرض میرسید عجب اینکه میرزا صادق قائم مقام
در خانه خود میرزا آقاخان منزل داشت و شبها با او شام میخورد ولی بعد مکارا
میان لشکر بجای خود گذاشته و خود تنها بیرون میآید و عسکر او در همانجا ماند
بیشتر تقصیرات میرزا آقاخان اعمال زشت اقوام او بود ولی اینها از نظام الملک مرحوم
پسر او در حضور همایونی بود والله خود او شخصاً بهترین خدام آستان شاهی بود
دستخط عزل او در دوره مشهور بدره عزل بالای نوشته صادر شد صبح [illegible]
سوار شده به میرزا آقاخان هم در رکاب درشکه بوده و اعلیحضرت شاهنشاهی
زیاد با او اظهار التفات و مهربانی نموده دست مبارک را هم حمایل میرزا آقاخان
کرده بعضی از عمارات با او صحبت کنان به صدر اعظم با کمال مهربانی [illegible] اسب سواری
بجهت صدر اعظم حاضر کرده بود مقرر شده از اسبهای بزرگ باو دادند
صدر اعظم با نهایت دلگرمی مرخص شد و اعلیحضرت همایونی بشکار و تفرج
سوار شده بعد از یک ساعت محمد علیخان حاجب الدوله [illegible] امیر دستخط
عزل میرزا آقاخان را از نیاوران آورد و عین آن دستخط در صفحه ورق [illegible] نوشته شد
پس از آنکه میرزا آقاخان صدر اعظم از صدارت معزول شد او را موقف نزد
و شاهزاده ارشد زرنج با عیسی خان اعتمادالدوله حاکم یزد در حال [illegible] بود باز

عفو

نمود اعتمادالدوله شخصاً از یزد بطهران سفر کرده او را مجدداً صدر اعظم کرد بعد از ورود بطهران
آن بیچاره مرد و بمقصود نرسید بعد میرزا آقاخان را بتوقف اصفهان و ساکت در زمان
توقف او باصفهان حاجی علیخان مرحوم اعتمادالسلطنه [illegible] در طهران وکیل کارهای او
بود و سمت خیرخواهی باو داشت و بواسطه منصب وزارت عدلیه خود هم از او دست
داد تفصیل این اجمال آنکه دستخط التفاتی علیه و عنه و نوید بتوسط حاجی علیخان اعتمادالسلطنه
بمیرزا آقاخان عالم شد حامل این دستخط محمد رحیم بیک قزوینی جلودار خود اعتمادالسلطنه مرحوم
بعد او را روانه باصفهان کرد و دستخط را رسانید بیچاره میرزا آقاخان را مشهور است
فرزند خود مرحوم میرزا کاظمخان نظام الملک بود این دستخط را باو نمود آنمرحوم در کار
بی وقت بود بسیار با تعجب بمیرزا زکی [illegible] امیر اصلانخان معتمدالدوله حاکم اصفهان
بود اظهار داشت و میرزا زکی هم آن [illegible] فی الفور حکایت را از عمل معتمدالدوله
بیان کرد معتمدالدوله بر چاپار یکی از نوکران خود را نزد مرحوم علی خان [illegible] بطهران
و صحبت نواب علیه عالیه عزت الدوله داشت نوکرها را فراهم آورده بعد فرستاده معظم
داده میرزا آقاخان صدر اعظم شد و البته در صدارت خود بجهت استقلال کار نظام الملک
نواب عزت الدوله را منکوحه او در خواهر آورد و [illegible] را معدوم خواهم ساخت
علیخان [illegible] وزرا را جمع کرد همگی در قصر قاجار جمع شدند و متفقاً هم قسم شدند و عریضه استعفا
بخاکپای همایونی نوشته [illegible] در کلار دشت به ییلاق بود این عریضه را [illegible]
مرحوم فرخ خان امین الدوله حامل بود عریضه بملاحظه مبارک رسید عجب معدوم شد

۶۶۷

مرحوم عضدالسلطان ادیب الملک [illegible] را از آنجا بطرف تهران طرد و معتمد
و حاجی علیخان اعتمادالسلطنه مرحوم [illegible] را از منصب وزارت عدلیه معزول و مغضوب
و دو نفر وزرا را مصادره شد این فقره از محمودات حاجی علیخان است والا تا بهیچ هم
خیال آوردن میرزا آقاخان را نداریم مرحوم اعتمادالسلطنه در حق میرزا آقاخان و اطاعت
امر ولی نعمت و عداوت سایر وزرا از آن بعد و قضا خانه خراب شد خلاصه میرزا
آقاخان هم بعد از چندی بقم آمد و به رحمت ایزدی پیوست و صورت فرمان
صدارت میرزا آقاخان که بدست آمد از این قرار است

۳

صورت [illegible] میرزا احمد
[illegible] نوادر خان
این [illegible] میرزا آقاخان را
صدارت میرزا آقاخان است
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲ ۶۶۸

اینجا رضوان جایگاه محمد شاه قاجار انتظام و امنیت تمام داشت
و هیچ اصرار تیر تفنگ و در شب کلاه و فشنگ موقوف بود
مردم راحت می‌خوابیدند و این والی خیرخواه را می‌ستودند هر یک از اهل این
مصر تفنگ و توپ خانه [illegible] شعشعه شدند بعضی بخانه از روزنامه
و نوشتن [illegible] و رف نه ترانه داشتند و به طهران آمدند را و سایر
آنها هم [illegible] داشتند و بعضی و اکثر از کردن ایرانی را [illegible] باعث
شرف و افتخار خود میدانستند و به این کار مشغول بودند این ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ که بهتر از این است و کج [illegible] و به رفت و تخریب ... [illegible]
و معوج که اکثرم ملاحظه نفس را در اطراف [illegible] به الف
الفت [illegible] با [illegible] کلفت آوردم [illegible] سعی [illegible]
آماده [illegible] بجنگ [illegible] در این سنه در سال [illegible] ~~[illegible]~~
توقف موقت [illegible] بخراسان ~~[illegible]~~ بهبت [illegible] و خانان
طهران ~~[illegible]~~ جهد [illegible] از ریاست دفتر [illegible] خراسان و حکومت [illegible] در
مالیات بعضی از [illegible] را [illegible] کناره داشته عزلت و انزوا داشتم
غذا و [illegible] چند که [illegible] بود از همه [illegible] کرد

۳ ۶۶۹

آن طوری که صحبت و دیگر شعر و غیره دیوانی و [illegible] می‌خوانیم

به [illegible] اند و آن طوری که ارباب معرفت عقیده به آن کار رسیده‌اند و لوقت

داشته‌ایم [illegible] بزرگان کار غلط [illegible] فهم به هر حال در [illegible] اینجا

سال مطالعه تفاسیر قرآن پرداختیم دیدیم بعد از چند سال غربت

داده [illegible] داشتیم و در عرب و عجم شهرت‌ها و اعتقادات [illegible]

امروز نکات [illegible] از قرآن ملتفت نشدیم [illegible] رفع بعضی

مغالطه و سفسطه‌ها از این مکتب [illegible] داشتیم و در [illegible]

از امور معنوی [illegible] متوقف [illegible] بودیم رفع شد [illegible] و بیجا

از بیانات قرآن دیدیم [illegible] دیگر تکرار کنم خواستم تفسیر کامل

بنویسم دیدم چهار سال [illegible] دارد و عمر [illegible] کفایت [illegible] و با این

اختلافات ایران [illegible] نمی‌شود گفتم خوب است در این اوقات

زندگانی مختصری [illegible] طبقه [illegible] و بحث [illegible]

طبقه بخواهد این تفسیر [illegible] شد [illegible] بعضی مطالب را

توضیح کنم تا مردم معتقد [illegible] نوشتن این تفسیر و جزوه [illegible]

[illegible] اولاً [illegible] این طبقه [illegible] تفسیر نمی‌خوانند چه

۴ ۶۷۰

چند جهت دارد یکی آنکه تفاسیر از [illegible] مطول و [illegible] در بعضی تفاسیر

از این اختلاف اقوال را ذکر کرده [illegible] طبقه [illegible] یک

یک ورق تفسیر بخواند چیزی [illegible] نمی‌شود و اگر بخواهد در تمام

[illegible] تفسیر قرآن تتبع [illegible] بر [illegible] عمر [illegible] طول

[illegible] از این [illegible] صرف [illegible] خود را [illegible]

[illegible] و [illegible] تفسیر بخواند [illegible] طول

[illegible] تفسیر نمی‌خواند [illegible]

[illegible]

[illegible] از جمیع نکات و دقایق

قرآن بی‌بهره [illegible] دیگر آنکه هر تفسیری چهار پنج جلد

قیمت دارد اگر یک طبقه [illegible] تفسیر [illegible]

[illegible] تفسیر بخرد و اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] تفسیر [illegible]

صرف نظر کرده است این [illegible] میرزا [illegible]

دیوان [illegible] مرحوم [illegible] این [illegible] و [illegible]

صفحهٔ اول

سپاس فراوان و ستایش بی پایان [illegible] توانا خداوندی را سزد که ما را
بپرورد و ببرد از قال بحال و از نقصان بکمال آورد تمت کلمته
و عمت نعمته صلوات زاکیات بر خاتم انبیاء محمد مصطفی و آل او
باد که مروج مذهبات و منهج دیانت بودند و در عین حال
... دانشمند را بر ایشان افزودند و هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون فرمودند و بعد الحمد والصلوة در این سنه هزار و
سیصد و ... که سلطنت ایران باسم سامی اعلیحضرت بزرگ آیت
سلطان احمد شاه قاجار زیب و زینت دارد و مملکت خراسان
و سیستان بنفوذ عالی حضرت مستطاب اشرف احمد ... والا ... السلطنه
سلطنه ... میرزا ... الدوله ابن مرحوم مغفور ... میرزا ... الدوله
این

~~[illegible]~~ وفانام ~~[illegible]~~ طهران و کنون ~~[illegible]~~ مدتی متوقف در خراسانم
و با علماء محشورم مختصری از تفسیر نگاشتم که طلاب را بکار آید
و کنون هم که مرتکب نگاشتن این تفسیر را از برای این بازار متعاطی شدم
که آنها هم دانا شوند حال است که اهل کمال باشند و لطف
نکات شدند این تفسیر را از برای طلاب و خوشحال نگاشتم
که نحو و صرف و لغت و عربیت کاملا در نظر داشته باشند و اگر
در یک کلمه یا لفظی گیر کنند و نتوانند بتفاسیر بزرگ رسید
فوراً از روی آن بوده که میخوانند رجوع بهمان اوراق مختصر
... مذکور نمایند فی در این مختصر تفسیر جمیع آیات را هم تفسیر کردم
زیرا که طلاب ... نحو ... خلق الله سبع سموات را العبود
ظاهر نمایند و لغت و اعراب و نحو و صرف و معانی و بیان این
... اوضح ... او ... را کاملا ملتفت
... شده فی غایة ... چیزی که ... را در این تفسیر توضیح کرده‌ام که از نحو و صرف
و لغت و ... و معانی و بیان ... الله اکبر آنکه ... ملیز
... از ... و در اینجا ... به همه کس ...

[illegible] در قرآن مرقوم است الشهر الحرام

بالشهر الحرام [illegible] سه ماه از ماه حرام

رجب ~~[illegible]~~ و ذی القعده و ذی الحجه و محرم ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ [illegible] سه از [illegible]

الشهر الحرام معنی [illegible] است ولی [illegible] معنی آن [illegible] را

نمی‌شود تا شأن نزول آیه را [illegible] فتح مکه [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] واقع شده است و همچنین در قرآن مرقوم است

ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین [illegible] و این [illegible]

[illegible] آیه چه معنی دارد [illegible] اثنتین معنی [illegible] است

ولی [illegible] نمی‌شود [illegible] کردن [illegible]

[illegible] را در چه وقت [illegible] است و از این قبیل در قرآن بسیار است

[illegible] صرف و نحو و لغت و منطق و معانی و بیان ~~[illegible]~~ دارد

[illegible] شأن نزول را دید و [illegible] مطالب را [illegible]

[illegible] را در این اوراق توضیح مختصر کرده‌ام [illegible] هر سوره را

بخوانند

بخوانند و دیگر آنکه رجوع به این اوراق که تمام [illegible] خواهم

[illegible] مطلب را [illegible] بدهم اگر نقل اقوال مختلفه [illegible]

[illegible] بعضی اقوال [illegible] است [illegible] نویسم از وقت

[illegible] لهذا صرف نظر از اقوال [illegible]

متعدده کردم فقط در این [illegible] از صاحب مجمع البیان

[illegible] تفسیر [illegible] تعصب [illegible] تشیع [illegible]

و حقیقت [illegible] و توجیهات [illegible] صحیحه را

[illegible] است نقل کرده‌ام تمام تفسیر [illegible] است

فقط [illegible] نقل اقوال و توجیهات [illegible] کرده‌ام خود

[illegible] و عقیده [illegible] است [illegible] اقوال

صحیحه متقنه محکمه او را نقل کردم [illegible]

نقل کرده [illegible] نوشته‌ام ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ و در این تفسیر [illegible] متداول [illegible] معانی

لغت [illegible] عربی [illegible] نگاشته‌ام با اصطلاح [illegible]

همین پروانه را ~~...~~ نوشته ام تغییر نیافته

دو فقره پروانه را خطر متن مصطلح کرده ام که این در خط اصلی

تا نهم شده از آنکه عبارت لاحق و جزء عبارت آن نشود

و نیز در بعضی جاها این اوراق هر چه فارسی نوشته شده است

عین عبارت و حقیقت است که محض ملتفت شدن اهل

از خواندگان فارسی نگاشته ام

اسباب و آلات و مصالحی که برای ساختن و نگاه داشتن راه آهن لازم بوده و منازل

و عمارتی که لازم شود که از خارجه بیاورند و همه اوراق الحاقی که وارد است

صاحب امتیاز است از هر گونه رسومات و مالیات و دیوانی دیگر که دولت ایران

وضع و معاف خواهد بود و مباشرین گمرک حق خواهند داشت که اسباب و اشیاء

وارده کمپانی را که از خارجه وارد خواهند آورد رسومات نمایند اگر اشیاء

غیر از اسباب لوازم راه و از جمله امال التجاره دیده شود گمرک و رسومات

معمولی اخذ کنند   فقره پنجم این کمپانی ساختن راه آهن را ... داده و در

اقلاً از ... روز بعد از ... و ... از ... بعد از ... شروع خواهد کرد

و بعد از آنکه راه ... تمام شده ... از ... رسید این کمپانی

از اوائل شروع ساختن راه آهن ... خواهد کرد

فقره ششم دولت ایران ملوکانه و علیحضرت ... سلطنت است

حاکم و مقرر ... این کمپانی و جمیع شرایط و تکالیف و اعمال او را

که در این قرارنامه مندرج شده در تحت حمایت ... خود فرمایند

... و حمایت ملوکانه خود را ... آنها و اعمال آن دریغ نفرمایند

فقره هفتم دولت علیه کمپانی صاحب این امتیاز بموجب همین قرارنامه

اذن و اجازه صریح ... بعد از ساختن راه آهن ... ادارات ...

وارد و صادر بعضی آنچه از راه ارزنة الروم بخارج و تبریز وارد شود و یا آنچه بهمت

خمسه و قزوین به تبریز بعد آنچه از فارس و عراق و سایر ممالک ایران از قزوین

به تبریز میآید و یا از تبریز بخارج و از آنجا بکار میرود و همچنین مال التجاره

مال التجاره و سایر اموال که از روسیه وارد میشود [illegible] و سایر جهات

از راه مرند حمل میشود در [illegible] از آنجا و [illegible] خواه شتر بار

یا خواه بار الاغ خواه [illegible] اداره کنند که از هر باری [illegible] پنجاه دینار

یا [illegible] وارد [illegible] امثال آن پنج دینار حق المرور

کنند و نمایند [illegible] [illegible] و قزوین تا به از اداره

حق المرور معاف خواهند بود [illegible] و [illegible] ازاین تکلیف مستثنی

و معاف نخواهند بود و [illegible] و [illegible] تا آنکه از آن بخارج

و حق [illegible] مرند [illegible] خواه [illegible] خواه کم یا زیاد و ده دینار مطالبه

نخواهند کرد [illegible] دقت [illegible] این حق العبور خواهند بود که خط راه را از منزل

منزل [illegible] [illegible] و [illegible] آنچه ساخته و تمام کرده [illegible] در [illegible]

از آن خط راه عبور [illegible] پنج [illegible] حق العبور [illegible] [illegible]

[illegible] ..... از روز شروع [illegible] این اداره [illegible] تمام خط را

[illegible] والله [illegible] در این [illegible] تمام [illegible] جمیع حقوق [illegible]

[illegible]

از [illegible] خوب [illegible] و [illegible] اغراق و [illegible] نخواهند بود [illegible]

[illegible] ترجمه جز از [illegible] که چیزی ندارم و غیر از [illegible] کار

ندارم بجهات چند [illegible] در [illegible] [illegible] تصریح است حال

در تمام ایام ساعتی قلم برداشتم و چیزی نگاشتم تحریر [illegible]

از هر [illegible] و هر [illegible] در سه ساعت [illegible] ساعت از اول شب

[illegible] خیال روز گذشته و بجز [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] شوق و [illegible] مجبورم کند [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] جز خواب و [illegible] نگر

[illegible] ترجمه [illegible] [illegible] و در [illegible] کاغذ

[illegible] قلم [illegible] این عبارات [illegible] [illegible] کلمات [illegible]

و جمع [illegible] یقین کنند و من در [illegible] [illegible] از [illegible]

ورود روز ۶ ... حکمت ایرانی
دل با خود شاه ... مهد اعلی ... فرا خود جهان ...
حضرت ... دارد و ... اعلی ... و ...
شب ... بوده ... دارد و ... بشراب ...
در جهد بوده ... و ... بشراب ...

ترجمه ...

تفقد شده عصر امروز بندگان اعلیحضرت همایونی محض تکمیل مرحمت
و توقیر مقام صدارت عظمی تشریف فرمای باغ و منزل ایشان
شده صرف فواکه و عصرانه فرمودند بعد محض تتمیم مرحمت یک حلقه
انگشتری الماس گرانبهای بریلیان را از انگشت مبارک خود بیرون آورده
بجناب اشرف اتابک صدر اعظم مرحمت کرده هنگام غروب به قصر سلطنتی
رجعت فرمودند   شب شنبه یازدهم محرم شب عید بود جمعی از شاهزادگان
عظام و وزرای فخام و امرای درباری و بعضی از مستوفیان با تمام سفرای کبار و وزرای مختار
حال حاضره مقیم طهران با زنان محترمه [redacted] وزرای مختار و جمع کثیری از رجال
دولت و خواجه‌های خادمان سلطنت شام سر سفره و لسواره (یعنی شب نشینی
و صرف شربت و شیرینی دعوت شدند این بنده نیز در آن مجلس دعوت و حضور
داشت بنای ... تا ... از مردم تماشا آمده در رواقها و طاقچه‌ها و بالاخانه‌ها
و غرفات و صحن باغ و دیوارها و درختها را از ... و بیرون متجاوز از
شش هزار چراغ گذاشته و افروخته بودند فواکه و شیرینی و بعضی مشروبات
در هر اطاقی حاضر و مهیا بود در جلوی عمارت دسته‌های شکفته ...

۴۸۱ باانواع نغم و ترنم ایرانی و اروپائی موزیکانچیان نظمیه اجلتند در بیرون باغ
بتی قیتی‌ها را که رها کرده و آتش بازیهای بسیار منظم و مزین با الوان مشعشعه
بر سرها معلق جلوه فانوسهای اروپائی که بهر لطافت در روی صفحه لیها نشسته
بودند دل و هوش بعضی از ارباب ذوق ایرانی را ربوده بود که از استماع
موزیک و لطافت آتش بازی و سلک منصرف شده برون گلکاری این لعبت‌ها
توجه داشتند جناب اشرف امجد صدر اعظم با بشاشت و صبر و طلاقت لسان
با مهمانان فرنگی و ایرانی خود تمام مهربانیها مشغول و در سر میز با وزرای قشون دول
بی صحبتهای محبت آمیز در میان گذاشت ساعت شش و نیم از گذشته مهمانان
با حضرت صدارت عظمی وداع کرده هریک تعظیم و تکریم بجا آورده متفرق شدند
روز عید از طرف امپراطوران و سلاطین دول و رئیس جمهوری دول
و ملل متحابه خارجه تلگرافهای تهنیت بحضور مبارک رسید و برای هریک از ایشان
جوابهای محبت آمیز فرستاده شد صورت سؤال و جواب تلگرافها
از اینقرار است که در سوادات ... در ملفوف است تقره انگلیس ... ام
دیگر ...

۴۸۲ (با رنجبار قالی میگوید) از جمعه عصر
لیهن الملم صلت و ملوا از زحمت رهائی را حاصل شد
از میرزا لقوقان شد این بود که وقتی بحضور اعلیحضرت همایونی دعاگو بمن زحمت و مستعفی باتک
اعظم بر سانم بمنزل او رفتم دو دستخط را با همایونی و سالم دستخط مبارک را که دو دفعه داده دستخط را
ملفا همراه با همایون آمدم و جواب دم از التفاتات وزیر مختار انگلیس در اطاق نشسته ... مشغول
آنها بود بعد از آنکه آواز او از بیرون آمد ... با وزیر مختار صحبت کرد بعد از نیم ساعت
مراجعت وارد اطاق شدم دستخط را زیارت کرد و ملفا همراه است و با وزیر مختار بیان شد که ورا
گذاشت و گفت تو دا صدر اذن بستی و شاه با هم (و عمیدیر) هیچ حرف نیست رفتم و از محلی
بیرون شدم با وزیر امور خارجه که معتنی کرده‌ام نسکلد حضور الملک هم متوسط او بلغب
ملفا محضر رسانیده بعد از رفتن وزیر مختار جواب دستخط را از مجلس محترم داد
با تبلیغ کتم صدر میرزا لقوقان و آقا قدر نعمت الملک بها و تعویت ... اقدس همایون را
با تمامت و بلیل خوبی و لطیفانه دولت انگلیس اسم و همگان امرش ایل لعمرا والتفات
دانسته هروقت در حضور مبارک صحبت جاه و دربار نو بیست میمنت معظم میرزا لقوقان
آنها در باب منزل ایشان ولی او نارنجه و استعداد منعم ازکمر و غره ... و ...
همراه همین بکجا که منزلت شود

۶۸۳

از لقب زودی میرزا تقی خان اتابک اعظم حاجی میرزا آقاسی [illegible] حضور همایونی المعروضات کامل وارد بعضی
تقریرات او از این قرار است در این وقت میرزا آقا خان در تبریز [illegible] بود علت اقامت [illegible]
اعلیحضرت همایونی شاه [illegible] از روح خانواده دوران ولیعهدی که [illegible] کاشی میرزا آقا خان را وزیر [illegible]
قرار میدادند و آخر [illegible] میکردند میرزا آقا خان چون در رکاب مبارک همایونی از تبریز
بطهران میآمد [illegible] مرتب [illegible] حضور [illegible] خان [illegible] در بین راه [illegible]
در خدمت حضور همایونی [illegible] و وعده صدارت [illegible] میرزا آقا خان در بین راه [illegible]
از [illegible] او را [illegible] چون [illegible] صدارت [illegible] بیرون از خود [illegible]
[illegible] را [illegible] برده [illegible] صدر [illegible]
و بطهران [illegible] در زمان ولیعهدی [illegible] همایونی [illegible]
[illegible] در زمان سلطنت هم [illegible] صدارت [illegible] هر روز [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] میرزا آقا خان [illegible]
[illegible] میرزا آقا خان [illegible]
[illegible] در بین راه [illegible] اصفهانی [illegible]
[illegible] در دنبال رکاب مبارک همایونی [illegible] میکردند [illegible]
[illegible] روان [illegible] دیگر [illegible] اصفهان
در مجلس [illegible] این سفر را بعد از آن [illegible] آوردم [illegible]
[illegible] او را از صدارت معزول کرده [illegible] کاشانی [illegible] متوقف [illegible]
مرحوم میرزا آقا خان اعتمادالدوله [illegible] صدارت [illegible] میرزا آقا خان
[illegible] صدارت [illegible] روز [illegible] دفع کرد

۶۸۴

و [illegible] بعض را [illegible] لفظ او [illegible] و [illegible]

عمر دارد [illegible] حاجی [illegible] از فضلای کاشان و شعرای [illegible]

[illegible] در هر مجلس [illegible] و در هر [illegible]

در این عصر [illegible] تحقیق کردند [illegible]

[illegible] کمتر از [illegible] هزار [illegible] در [illegible]

[illegible] و در [illegible] و [illegible] در [illegible]

ولی در این زمان شعر موجود او [illegible] از هزار [illegible] ده [illegible]

[illegible] اشعار او را در زمان حیات [illegible] سرقت کرده

و [illegible] او را الحرقة [illegible] از [illegible] العراق [illegible]

الادکار [illegible] علی [illegible] و سرقة الشعر [illegible]

[illegible] الحمراء [illegible] الصفراء [illegible] و [illegible]

[illegible] اصفهان و حکایت [illegible] او [illegible]

[illegible] او را از [illegible] بنام خود کرده

۶۸۵

(حاشیه: ریحانی و ملکوت است / در اشعار او)

و بحر فی تحرکه و اذا لصحف حولها تعصف المرام (چنانکه از)

قوم هم قتلوا امیمة اخی فاذا رمیت یصیبنی

سهمی افسوس که تمام اسم بعضی از رفقا

اشعار [illegible] آن دیار را نکرده ام معلوم نیست (میرزا نصیر [illegible] بلند)

~~که کلیات و شعر گران و [illegible] و دوام در شعر ما~~

(۳ میرزا) که تا از دیوان اشعار چه قسم است که اگر سر و را [illegible] (دیباچه)

(حاشیه: و از شعر خود کم میگوید / چه در بعضی)

رفقا زیاد دارد و غایت را اگر ملاحظه [illegible] کم ارزد

چون [illegible] افزا دارد کرم فکر نیز خود را الفکار

کو شیخ بهر دشمن و گو مهره بار است روان نیکو [illegible] تحقیق

نشنیدم که کلام از او چنانکه در دیوان [illegible] از رفقا اشعار شهاب

میرزا علی طغرل تخلص است که اسم اصلی او از بیان رفته

رسم فصاحت دارد و میرزا طغرل اشعار دارد [illegible] الهی برود

[illegible] میرزا محمود است که برادر مرحوم شهاب و بعضی اشعار

نثر اشعار او را در دیده و اسم خود را نکو است از آن جمله

الخ

۶۸۶

این است که در زمان مرحوم مغفور سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

~~که در بزرگی چنین نبود [illegible] مطلقه دارد در زمانه~~

به مملکت فارس مأمور بود که علم اصفهان نزول اجلال فرمود

مرحوم شهاب در همان شب قصیده تهنیت ورود انشا کرد

ولی مضامین بر [illegible] در همان شب میرزا طغرل

برادر مرحوم او که طبعت انشا داشت ولی شتاب داشت در [illegible]

الحاق و [illegible] رواق شهاب حاضر شد و مرحوم شهاب در بعضی

[illegible] چه مکرر دست شواهد محض توافق میرزا

ولی دل اشعار خود را (اورا که) [illegible] بصورت [illegible] دولت

[illegible] دل آنچه انشا نموده بود در نزد میرزا طغرل انشاد

کرده آن شعرها را اولی [illegible] و بر تحریر [illegible] و شهاب

وقت ابیات پرداخت چون [illegible] میرزا طغرل قصیده [illegible] را

باسم خود ساخته در محضر حسام السلطنه ~~[illegible]~~ زبان خود از نام

سیف

بیرون آورد و جام شاعری از فنا برگشته

بر بنای غزنوی و به نوای شعرای آن عهد را در آن ایام
بسم خود تلاوت کرد و به هر مجلس تلاوت نمی‌کرد در آن ایام
مرحوم شهاب به دیوانخانه در آمد در حضور خود [illegible] اتفاقاً
صدای طغرل شنیده و خود را برگشته دیده آثار نیز
لعنت بر کار بر سر هم دود در دیوانخانه در سر هر بار است
ملاحظه جام الظفر از کامرانی یافت و در مکافات عزل
باد شاه کرد چنانچه کوچه طغرل را دشنام داد و شهاب را لعنت
و انعام درکار نهاد

از اوزان است

میرزا محمد محیط که امروز از شعرای خوب و غزل سرای [illegible] است
چنین روایت کرد که مرحوم شهاب در مدح شهنشاه غازی محمد شاه
طاب ثراه قصیده‌ای می‌سرود و اوصاف لشکر را که به جنود و کوه البرز
نمود که از جمله ابیات آن قصیده این شعر است نشر و کرد
که البرز خواندش دهقان چو عزم شه برد جهان کند حصار

و بهنگام شد ارتور و نزد خلیفه نعمت کرده و تملق گفته
در روز دیگر به تبریزی خلیفه هم ارکان اولاد گرفته و بکشتن
داد و آنها را بر توغ نوراند و امروز بر تبریزی در تعزیه است
با تورون امیر الامرای ساخته و تعهد کرده [illegible] وصایی شده است
که خلیفه هم ارکان دیگر اولاد بگیرد و تورون را برساند نزد معتصم باشد
رساند و گمان کرده است که از ترکه و اموال ایشان چیزی
در دولت خلیفه است و ملحق شدن این شیرزاده که از خواص
ابوعبدالله بریدی است به تورون دلیل بر اتفاق آنها است و این
شیرزاد عاقریه [illegible] ماه [illegible] ده روز [illegible]
به هر خلیفه از شنیدن این سخنان بجزع در آمده عزم کرد
که حرکت کند [illegible] و لیکن این جماعت [illegible] تا ورود
تورون [illegible] در غره محرم سنه سبعه و ثلاثین [illegible] این شیرزاد
با سیصد علم وارد [illegible] امر و نهی کرد و در همه کارهای خلیفه
اعتنا و مراجعه بزرگ شد خلیفه با [illegible] و جمع از زنها [illegible]

بطرف موصل رفت و بتکریت رسید و از ابن حمدان ناصر الدوله
استمداد خواست و توزون والی را بر بریدی واگذارد و دو دختر
خود را به بریدی داد و خود بطرف بغداد آمد و در تکریت
توزون با سیف الدوله برادر ناصر الدوله ~~مصاف~~ مقاتله
کرده آخر الامر او را شکست داد خلاصه کار بجائی کشید
که توزون و خلیفه باز ببغداد مراجعت کرد و باز ابوالحسین
در این حال هم بوزارت برقرار بود تا سنه سیصد و سی و سه در آخر
اخشید از مصر و حلب ببغداد آمد و از برای خلیفه و هم ابوالحسین
وزیر هدایای عظیمه فرستاد و خود ادب کرده بمصر مراجعت نمود
و خلیفه هم بتوزون نوشت و از او داد که با او صلح کند توزون قسم
کرده نزد خلیفه آمد اول زمین ادب بوسه داد و در سنه سیصد
ملاقات توزون و مستکفی بالله دست داد توزون جمع را با مجلس وزیر
و همراهان مستکفی بالله گماشته و متقی را ~~ازکور~~ در آخر صفر کور کرد
و ابو القاسم عبدالله بن مکتفی بالله را خلیفه ساخته او را مستکفی بالله لقب داده
و وزارت ابوالحسین نیز که در تعقیب شد یک سال و پنج ماه و دو روز است

ابوالفتح

ابوالفرج محمد بن علی السامری از وزرای مستکفی بالله بود چون
توزون امیر الامرا مستکفی بالله را بخلافت نصب کرد مستکفی را نیز
در سنه سیصد و سی و سه در رجب و ثم صفر خلیفه ساخت مستکفی
ابوالفرج را در رجب و در صفر روز چهارشنبه منصب وزارت
داد و از برای او جز اسم وزارت دیگر چیزی نبود کارها را ابو جعفر
بن شیرزاد وزیر و منشی توزون امیر الامرا مستکفی را نیز
و بعض از شعرای ابوالفرج را هجو گفته و چند بیت از آن در کتاب
السلف ضبط است و ابوالفرج در ششم ربیع الآخر از وزارت
معزول شد و سیصد هزار درهم او را مصادره کرده و مدت
وزارت او چهل و دو روز بوده است چون سنه سیصد
و سی و چهار در آخر توزون امیر الامرا وفات کرد و مردمان
در میان آن معز الدوله از اهواز ببغداد آمد و بروا
مستکفی مع عزت او را ملقب بمعز الدوله نمود و برادرش علی را
عماد الدوله لقب داد و برادر دیگرش حسن را رکن الدوله لقب داد.

و مستکفی معزالدوله را قسم داده با او بیعت زد و با او عهد کرد
معزالدوله قسم کرد و خلیفه امر کرد که القاب آنها را بر دینار
و درهم ضرب کنند ولی بواسطه خیانتی که ... قهراً
در مستکفی از قواد دیلم ... دیده و دیلم که ... معزالدوله گمان برد
می‌خواهند از ایشان عهد و میثاق بگیرند که معزالدوله را
~~معزول~~ معزول و منکوب نمایند لهذا معزالدوله ... ...
مستکفی را از خلافت معزول کرد و در روز پنجشنبه ...
جمادی الاولی معزالدوله ~~مستکفی~~ مطیع لله را بخلافت ... نیز
و اوضاع خلفای دیگر زمان شد اختیار ... آل بویه بود سلطنت را
آل بویه سکه زدند اختیار جمیع بلاد با معزالدوله شد خلفای بعد
بهیچوجه اقتدار و اختیاری نداشتند فقط معزالدوله از بنی عباس اسم
یک نفر را خلیفه می‌خواند و دیگر امری با او نبود و اما خلیفه
وظیفه خور بود ماه مبلغی برای خرج او معین دادند وزرای
خلیفه تعیین وزیر نمیشد وزرا دیگر از برای معزالدوله
و آل بویه

سلطنت تخفیف یافت ... با زمان ... مقتدر شد قهراً اسباب زوال آنها را داد
قاهر معزول شد باز مقتدر را بخلافت اختیار کردند و قاهر را حبس نمودند
و ابن مقله که ... بوزارت منتخب شد و چنانکه نوشته اند مونس
خادم در خلع مقتدر ~~...~~ ... با دیگران شد و ... باز با مقتدر بود تا کار
صورت گرفت و مونس نیز مقرب پیش او بود

در سنه ... سیصد و ... ابن مقله از وزارت معزول شد و ... او سلیمان
بن حسن بوزارت منتخب شد وجه عزل ابن مقله آن بود که او متهم
شد باینکه او بطرف مونس خادم میل دارد و در این اوقات مقتدر
از مونس وحشتی داشت و ... حاصل کرده بود و مونس بطرف ... او را
و عسکرا رفته و ابن مقله ... بطرف خلافت رفت ... او را
گرفتند و ... ابن مقله و محمد بن ... عبدالله بود که او مامور
بگرفتن ابن مقله بود او در شب بطرف خانه ابن مقله رفت
و خانه او را ... و مقتدر اراده کرد حسین بن قاسم بن عبدالله را
وزارت دهد و در همین بین مونس از عسکر مراجعت کرد لهذا مقتدر

نوشت که علی بن عیسی را وزارت دهد پس ابن مقله رجاب او را از اد
و اراده قتل ابن مقله کرد پس مونس او را مانع شد و مسئلت کرد
که وزارت را بالحسین دهد پس ابن مقله [illegible] او را از پدر
و سلیمان بن حسن را که شرح حالش بیاید در ~~[illegible]~~ [illegible] الدوله
این سال وزارت داد و ابن مقله علی بن عیسی را امر کرد که بر دواوین
و دفتر مطلع باشد و سلیمان ~~[illegible]~~ منفرد دستش بچیزی نباشد
و ابو علی بن مقله بر دولت هزار هزار دینار جرمانه [illegible] و مدت
وزارت او در این سفره دوم او دو سال و چهار ماه و
سه روز بود

و در این باره ابن مقله معزول شد سلیمان بن حسن چندی وزارت کرد
و چندی ابو القاسم کلوذانی وزارت یافت و حسین بن قاسم نیز
وزارت یافت و او نیز معزول شد ابو الفتح فضل بن جعفر وزارت
یافت و مقتدر را در سنه سبع و عشرین ~~[illegible]~~ کشته و قاهر
بالله را خلیفه نمودند و قاهر بالله ابو علی بن مقله را بر کشید
و وزارت خود

و وزارت خود باو داد ~~و او بتعاقب [illegible]~~ او را از فارس احضار کرده
داد و اسرار زیاد فرمود و وزارت از فارس احضار کرد و او بکار وزارت
استقرار یافت و اکثر عمال را عزل کرد و جمعی را مصادره ساخت و جمعی
از عمال را مقبوض کرد و آنها را معزول ساخت و ایشان را
مصادره نمود در سنه سبعه و عشرین [illegible] قاهر بالله از او بیمناک
مظفر و ابن مقله وزیر [illegible] و حشم بیرون رفت از آنکه ابن مقله و مونس
کار او را بر خلیفه معلوم گرفته و قاهر دانست که با آنها نمی تواند
مطلع [illegible] بنزد ابی جعفر محمد بن قاسم بن عبید الله وزارت داد
و کتاب و ظرف مشورت ابن مقله بود پنهانی نوشت و [illegible]
وزارت داد که اسرار ابن مقله و خیانت او را بخلیفه خبر دهد
و ابن مقله دانست که قاهر در صدد دفع او و مونس و بلیق
و علی بن بلیق و حسن بن هارون است پس ابن مقله با آنها
خبر داد که متفق کار خلیفه باشند [illegible] و این چند نفر [illegible]
ابا احمد بن مکتفی قصد کردند که با او بیعت کنند و در [illegible]

۶۹۵

تدبیرها کردند و آخر کار از پیش نرفت و قاهر بعضی از ایشان را محو
محو ساخت و ابن مقله وزیر وقت چون این قضایا بشنید
از ترس فرار کرد و مدتی دربدر و پنهان شد و وزارت
او در این سفر نه ماه و سه روز بود و قاهر بالله ابوجعفر محمد بن
قاسم بن عبیدالله را در ماه شعبان وزارت داد
و خانه ابن مقله را ~~آتش زدند~~ [illegible] کردند و حساب او را بردند
و در عهد راضی که او را مستخلف گماشتند و بعد هر چه در خانه او بود بار
دیگر نقل کردند و خانه اش را آتش زدند و اسباب او را مستغرق او را
غارت کردند و ابوجعفر محمد را سه ماه و پنج روز وزارت
کرده بود او را معزول داشته و بجای او ابوالعباس احمد بن عبیدالله
بن سلیمان الخصیبی را وزارت دادند

چون سنه سیصد و بیست و دو در آمد ابن مقله باز پنهان بود
و ترک ~~[illegible]~~ [illegible] لشکر و قاهر بالله خلاف عهد وارده چنانکه
[illegible] و طبق را گرفت تا آرام گشته و ابن مقله [illegible] الامر [illegible]
کرد

۶۹۶

آن دو مصنف مرضی الطرفین یک نفر حکم ثالث انتخاب خواهند نمود و او هر قراری بدهد
مجری و معمول گردد (فقره سیزدهم) دولت علیه [illegible] میدهد هر [illegible] خارج
بلاد [illegible] هر کس خواسته باشد در رفتن از راه عراده رود و در این قرارنامه نوشته شده [illegible]
امتیازات [illegible] موجب این قرارنامه [illegible] و [illegible] راه [illegible] از جانب دولت علیه گشته
ترک کند [illegible] خواهد بود هرگاه در میان حکومت و اصحاب امتیاز [illegible] در میان [illegible]
[illegible] در میان کمپانی و آحاد رعیت در باب [illegible] و تفسیر احکام و فقرات این
قرارنامه اختلافی حادث شود طرفین متنازعین هر کدام یک مصنف از اهل علم و خارجه
انتخاب خواهند کرد [illegible] که کرده حقا و عدلا قطع و فصل نماید در صورتی
که آن [illegible] عمل [illegible] خواهد [illegible] از نظارت [illegible]
دولت [illegible] مصنفین [illegible] ولی آن [illegible] حکومت
[illegible] و کمالات از [illegible] خواهد [illegible] فقط [illegible] خواهد بود و در آخر
مجلس [illegible] طرفین [illegible] خواهد [illegible] مصنفین [illegible]
فیصل [illegible] مصنفین [illegible] از اهل مجلس [illegible] انتخاب
خواهند کرد [illegible] و قرارداد مسلم طرفین باشد   فقره چهاردهم
دولت علیه [illegible] که کمپانی دیگری [illegible] دولت [illegible]
و [illegible] از [illegible] نقطه [illegible] خاک [illegible] نخواهد راه آهن [illegible]
این کمپانی [illegible] و همچنین [illegible] در راه عراده [illegible]

هر کمپانی که خواهد باید این کمپانی را راضی نماید

فقره یازدهم — دولت علیه امتیاز ساختن کارخانه قند و شمع و کاغذ و شیشه و چیت و کتان ... و سایر کارخانه‌های نافعه را بکمپانی مزبور مرحمت فرموده که در نواحی خطوط شان در آذربایجان دایر نمایند و اگر از روز اتمام تا ده سال ایجاد کارخانجات را نکند دولت مختار خواهد بود این امتیاز را بکمپانی دیگر بدهد و این امتیاز هم در خط راه مخصوص آذربایجان خواهد بود

فقره دوازدهم — در صورتی که صاحبان دهات و املاک بخواهند بزراعت و باغات حقوق شان آب ببرند باید راه آبها را بطوری بسازند که بهیچ‌وجه خرابی براه کمپانی نرساند در صورتی که خرابی برساند از عهده خسارت آن بموجب همین قرارنامه بکمپانی غرامت [illegible] خواهند شد بلکه ملکیت باعث آن خرابی را مجبور باصلاح و تعمیر آن کند ولو هر کس باشد و احدی از آقا و از این حکم مستثنی نیست و نخواهد بود

فقره سیزدهم — در هر سال قبل از اینکه هیزم و زغال در اراضی جنگل واحد دولتی [illegible] و درختان بی‌فصل قطع [illegible] از عدم مراقبت جنگلها را به وقوفانه در غیر موسم بریده‌اند جنگلها [illegible] دولت علیه محض اینکه اهالی از کار هیزم و زغال [illegible] اسباب زندگانی فارغ کردند امتیاز جنگلهای دولتی را در آذربایجان تا انقضای مدت امتیاز باین کمپانی واگذار [illegible] بعضی صاحبان

بجز آن بعضی اسنادات ... [illegible] در باب ... [illegible] لازم است و چون ... رجوع [illegible] مطالب را مختصر در باب ... [illegible] ... سلطنت ایران ... رقم شده ... از جمله ... [illegible] ... مختصر ... [illegible]

الآصف الكبير والوزير الخطير صدر الصدور قلاب الامور
معرّف الكتائب والنافذ بالمشارق والمغارب مقلّب الاحوال
و حالب مستقبل الامر فى الحال جوهر الكفاية عنصر الدراية اكفى الكفاة
اقضى القضاة مسند الصدارة و مظهر الوزارة شخص السياسة
واسّ الرياسة المشار اليه بين الاداهم ميرزا تقى‌خان امیر نظام
هر ضرب المثل است بين الديلم و منصب اتابک اعظم است و وزيرى است که اگر تا امروز در ايران
کفايت رايش نخست بنا شده و اطاعت خداوند سلطان را از مشايعت تسلط انگيخته
بود حال ان داشت جمله از عجائب محسنه او را القصص و ذهب برگ که در هر مملکتی سپاه و کار
گذار بود و شرط احترامش را بالا آورد از فرس کرد و غرورش از اوج علو بحضيض سقوط رسانيد
و بواسطه بزرگى از زر جائزه آيه فاخرج منها فانک رجيم سلطان السلاطين ملک الملوک
اعلیحضرت قدر قدرت ناصر الدين شاه مصرع ايشى هيبت و تيشش روان است باد و در اينه آن
سلطنت همه باز از صدارت نهايت تقوت بعد از اين امير وزير را خاتن ناوج اعلی بر او
و طريق رسيم اقتدار ملک را ايشى بود و همواره از عنايه قيصرى گذشت و بعوده دلبری
هم مهرو هم را برد تو قسمت آفتاب هم تير و هم قلم داد به شمشير سر بلند ار ار گذر ستگان الطير
چه بنه ماه صباح صبح کاذبى از اشتر جوبه بود در عصيان و طغيان چون اللی عنقر از اسب بر عنان
و مرتبت عليان نام شاه عباس با بیخبال الحکم لدت منه نزع فوق رتبه او بود از ناو وزارت سيکرد نهايت
بيح و در تصرف داشت چون حوزت ستر برات در آن باند راکه از رو دست غيب آمد و بر سينه نامحرم

زد دیم الی

و بر آنچه راه بر آن بود و چشمه اکه راه جز آنانه هوار رحمت جوهر آنچه کسی و لذو از باید جهه را باره
و با بر بخت ستان صمصام تیز تر و مرد و در عوض کلشن گلشن نیافت آنانه قصه در بیهون آب
و آتش و در آمه و در حام کمان شان ملکانه و مجرش آنانه دانه حاجات تمام صغاوتی و در او بطور
نیافت محکم که صحکم قصه کرد تا قدر بدن او را ایران سر راه ان اسرات کمنه و ملک صاحب را
با ترتیب منبع از قصه آن کرد قصه او نموده از رحمت خوش و دماغ و در حر با نهایت زیارتش کردند
چنین یا نه جوان اکه با وقت زهر بعد چنین یا نه بر از اکه با نعمت گران کتران بوج لب
و ابنه ان حال میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اعظم را از روی که اطراف رفت و به کارها او را اشاره خوانم کرد
میرزا تقی خان اصالت لب انسته است و مخه لطایف دانا و امام او را کریم در میان صدور امین و وزرا
مثلی چنین بیرون در میان سلاطین لعم است و نظیر نامی میرون او ان ناد شاه ایران است جمعه در زمان او در
کار اسپ و دار ز ایران او و هر بود خانه بیان کرد زنم خوانمشتی بود را او که نهاد هر و اسم نادر و هر او را ابر نسبه
از نادر شاه رسیده بود و اسم پدر را به هر طریق باهم چنان شد و نشفته بنام نگاشته که گفت من بر شمشیر جهان
اسم پدرم شست او در آن کسب انعامش در خور نگاه بر بود خانه شمشیر از نصب کرده بر کانه از هر او دات
و نام او را عمر او آن شمشیر نصب بود و تیر و قبر در تسخیر بیندر رفته بود جهات و دختر را از شاه زاده سلطنت
و اما رکیه پیر خود خطبه کنند صاحبان و دختر نعمته نام در قبالۀ نخست نشست خود را نار دو و تن سانه با دز کیه را — و امکان
گفت که بر جور و امان تا بیراد ارث نادر بر شمشیر است و بر زاده شمشیر همچنین استعدادش بپیاره و شمشیر
حوالت کرد خدمه به مناسبت مقام بمقام دیگر امین به قضیه شد و صدور بدیه قبل از میرزا تقی خان
در انتقام بنگاشته شده بعض از انها بابت بر ان رو داشته اند ولی چون بحکم بتقاضای امراد و جو بر دو آخره آرد

میرزا تقی خان شعر امیر نظام ... برای اهل حق ذکر شده و امروز زبان است با هم در حق او
که بهار ثبت و شرح ها داد و خاص شخص خیلی با در شاه بود و ما نخبه نهایت تحمل دارد چون هنوز شخص وقت ... با میرزا را
خواسته است که تمام کارهای بزرگ اشخاص با هنر و از او اختراع و استقلال رتبت کرده جز سر رشته
... آرمیده و بنابر خیر و نشانه و رایات را رسانید آن پادشاه بزرگ جواب داد و چون حضور رسیده
نسبت با ... و عمران و بنای آرایش دنیا هستم و دیگران بار از روی افتخار ... خدای را با بنه
من خود را بالا ... اشتباه کرده ام و او امر حضرت امام اقدس ... القیمة المدارات ... خود را مفخر دیگران
و آرام است اصغر از هنر داران است ... که ... لطافت که رخانه میرزا بزرگ
وزارت قائم مقام اول در تبریز اشتغال داشت طفل خود تقی خان را به ایستادن فرمان ... خطر
و تحصیل ... برای ... فائق آمد ... که است چنین استعدادی در او ... بیشتر
تربیت او ... در دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام که هم صدارت یافته بود ... که
روا است خود را ... بعضی ... یافت ... در ... بعضی صفات خوب که
لذا به مراتب ... متصف شده و بیاره هنرها باعث شرف ... است ... آمده در
رفته ترقیات کرد زمانی که خبر رحلت خاقان مغفور ... قائم مقام در حضرت پادشاه
غازی سلطان آمده و صدارت یافت میرزا تقی خان در این هنگام در تبریز بود و در اداره محمد خان زنگنه امیر نظام
... مستقر آذربایجان بود ... و قصد ... آذربایجان و ... حقوق
... میرزا تقی خان مفوض گشت و وزارت نظام یافت در سنه هزار و دویست ... ۱۲۶۳
... میرزا تقی خان ... اظهار ... حضرت ولیعهد ناصرالدین میرزا را
... حضرت ... ناصرالدین شاه ... تبریز ... و ...
فرمان ... حضرت ولیعهد ...

بعضی

ارباب ... در آن باب ضعف ... بعضی گویند رشته ... خواهر
و ... را ... داشتن ... این ... میرزا ... کرد و جمع ...
در یک مجلس ... محمود ... را از غیرت ... خواهر را از ... مخصوص ... اند
... آن نظر و ... نمایند ... که ... از ...
و ... هر ... خوان ... کرده ... اطراف ...
در دار ... طلبید ... که ... آمد ... وجود ... آن ...
و ... میرزا ... کرد ... مجلس ... او را
پیش ... فرستاد ... دیگر ... که ...
و او را ... که ... آن ... حال ... بیرون ... معظم ... دل
در دل ... عزم ... کرد و چون ... حال ... کرد ...
حاضر کرد ... تا ... را ... کرده ...
و چون ... را ... و بعضی ... گردند
با ... آن ... را ... داده ... و چون ... زاده
معطل ... و ... در ... میرزا ... القرآن ...
... در نهایت ... نوشته ... او ...

خبر بهاروان رسیده باو گفت حال او چیست گفت همین است گفت بر

من گفت پیر بود که نه دروغ گفته ام و [illegible] زیرا که دانستم آن از کجا [illegible]

ما در شهر رشید گفت [illegible] از [illegible] او [illegible] شده بودم [illegible]

جمهور [illegible] برده و رشید گفت خدای را رشید [illegible]

بعد از آن [illegible] کرد و بعضی گویند [illegible] را [illegible]

[illegible] در حق ایشان [illegible] و [illegible] در ملک [illegible]

و [illegible] مالک [illegible] بعضی گفته [illegible]

مغرور شده بود و در [illegible] خود [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] روز زوال کار برامکه این بود [illegible]

[illegible] جمع شده و اسباب ایشان [illegible] تمامی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] طهران [illegible]

[illegible] بامام [illegible] ربیع الاول [illegible]

[illegible]

[illegible] طهران [illegible]

اصفهان [illegible] وفات [illegible]

مرحمت [illegible] از [illegible] طهران

مطابق [illegible] ئیل شمسی

شهر محرم الحرام ١٣٠٣ هجری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دفن کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترصیع ... نشان ... [illegible] ... قاجاریه [illegible]

[illegible] ... مرحمت ... [illegible]

[illegible] ... سرافراز شد ... [illegible] ... عالم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... عالم ... [illegible]

[illegible] ... مرحمت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اعلیحضرت ... وزیر ... [illegible]

[illegible] ... مرحمت ... [illegible]

[illegible] ... سرتیپ ... [illegible]

[illegible] ... مرحوم ... [illegible]

وزارت تجارت ... [illegible]

[illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... وزیر اعظم ... [illegible]

[illegible] ... مملکت ... [illegible]

شمسه مرصع

شمسه مرصع ممنوع ... [illegible] ... مرحمت ... [illegible]

[illegible] ... ملقب ... السلطان ... ملقب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... دولت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... دولت ... [illegible]

[illegible] ... سفارت ... [illegible] ... وزارت ... [illegible]

[illegible] ... ملقب ... [illegible]

[illegible] ... مرصع ... [illegible]

[illegible] ... مرصع ... مرحمت ... [illegible]

[illegible] ... مرحوم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... وزارت ... [illegible]

[illegible] ... وزارت ... [illegible] ... شمسه مرصع

ممنوع ... ترصیع ... [illegible] ... مرحوم ... [illegible]

[illegible]

و با حمایل ... [illegible]
سرافراز ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نشان [illegible] محمد علی [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] حکام [illegible] نشان [illegible]
[illegible] تمثال مرصع [illegible] شد
سواد [illegible] نشان [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] ممالک محروسه [illegible] مرحوم [illegible]
صدر اعظم [illegible] مرصع [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] دفتر [illegible]
[illegible] حکام [illegible]
[illegible] تمثال مرصع [illegible]
[illegible] صدر اعظم
مرحمت شد [illegible] وزارت [illegible]
وزارت [illegible] صدر اعظم [illegible] قوام الدوله [illegible]
[illegible] تمثال مرصع [illegible] ممالک محروسه [illegible]
این وزارت [illegible]
[illegible]
[illegible] وزرا [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] مرصع [illegible] مرحمت [illegible]
[illegible]
[illegible] (نصرالملک) [illegible]
[illegible]
[illegible] (اعتمادالملک) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرصع
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ممالک محروسه [illegible]
[illegible] مرصع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرحمت شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرصع [illegible]
[illegible]

چهارشنبه ... شد هر چند این مسئله بیکمر بادزی کشته است چند لرد رندلف ... در پارلمان ... تمام تماشات ...
جنرال ... کرده و دیگران ... مسئله ... و این مطلب ... نقاره خانه ... و ...
... الواقع ... برخورد ... در مسلمانان ... و ... در شهر ...
... شرح ... صدور ... به عرض ... شد ... قبضه شمشیر مرصع ...
خان ایلخانی ... ملک ... میرزا ... حسینقلی خان ...
یک طغرا فرمان ... سرکار ... نیک ... مخصوص ... مرحمت شد
... مرحمت ... و ... سرداری ترمه ... مرصع ...
... امر ... علیه ...
یک قطعه نشان ... میرزا ... سردار ترمه
... مخصوص ... مرحمت شد ... سرداری ترمه شمسه در
حق ... پسر مرحوم امین السلطان مرحمت شد
در روز ... حضرت ... امین السلطان ... وزیر دربار اعظم ...
... وزارت ... و ... سرداری خاصه ... مرصع ...
امین الملک پسر مرحوم امین السلطان ... حضور ...
یک قطعه ... اعلی ... مرحمت ...
یک قبضه شمشیر مرصع ... وزیر نظام ... مرحمت شد یک ثوب جبه ترمه
شمسه ... میرزا ... سرداری ...
... وزیر ... مرحمت شد

محرم الحرام

محرم الحرام سنه ١٣٠٣ هجری قمری   مطابق تنگوزئیل ترکی

... ناظم ... از ... یعقوب ... از آنجمله ... در ترقی ... محمد ...
... در ... به ... مرحمت ...
یک ثوب جبه ترمه شمسه ... یک قطعه نشان ...
مرحمت شد ... فرمان ... مرصع ...
... سرتیپی ... حکم ... شمشیر ...
... سرتیپی ...
... از ...
... سرتیپی ... از جمله ...
... نظام ... اداره ...
... ایلخانی ...
... امین الدوله ... نایب ... وزرا ... نظام ...
... سکه ...
... جناب ... مستوفی ...
... مرحمت شد ... و ...
جبه ترمه شمسه مرصع ... مرحمت شد ...
روزنامه ... وزیر ... جبه ترمه ...
پسر مرحوم ... وزارت خارجه ... [illegible]

حیدره قاضی [illegible] (عصمت الله) [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible] وزارت جلیله [illegible] مرحوم [illegible] ۱۲۸۹ [illegible]

[illegible] التولی [illegible]

[illegible] (حمد علی) [illegible]

[illegible] در اداره [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ۱۳ [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] وزارت تجارت [illegible]

[illegible] (مرحوم [illegible])

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد علی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۸۶ [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت ... سردار ... [illegible]

ابلاغ اسامی [illegible]

[illegible]

حاجی محمد خان — نشان شیر و خورشید درجه سیم قصبه

قاجار — امیر الامراء — پنج نفر ... مشکوة السلطنه — والده معظمه حضرت

والا ولیعهد ... — دبیر السلطنه (...) — منشی باشی

بجای نشان درجه سرتیپی اول — میرزا ... مستوفی ...

... بجای نشان درجه سرتیپی دوم — ...

ناظر بجای نشان سرتیپی سوم — ... بابا خان ...

بجای نشان سرتیپی سوم — ... بجای نشان سرتیپی ...

سیم — میرزا محمد ... ناظم الخلافه

... بجای نشان سرتیپی سوم — ... خان

منشی حضور والا بجای نشان سرتیپی دوم سرهنگ ...

روز ... نامه ...

... روزنامه ...

در ... شهر ... رجب ... [illegible]